

• یندار نیک گفتار نیک کردار نیک
 ۳۰ ۴۵ ۶۰ ۷۵ ۳۰ ۴۵ ۶۰ ۷۵ ۳۰ ۴۵ ۶۰ ۷۵

ادبیا میرز دینا

زرتشتیا

(جلد اول)

قسمتی از کتاب مقدس

اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان

عبثی و ایران لیگ

از نفقه پشوتن مار کر

حق طبع محفوظ است

قیمت جلد معمولی ۳۷ قران جلد خوب ۴۰ تومان

بدوست محترم عزیزم
آقای پشوتن دوسابهای مارکر
تقدیم کردید

Dedicated

TO

MY DEAR ESTEEMED FRIEND

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER. Esq.,

فهرست مندرجات

۲۱-۱۳	یشت‌های که استفاده شد
ج-۱	دین دبیره (القبای زند)
۱۳-ید-۰	<u>دیباچه</u>
۲-ید-۰	فائده تحصیلات مزد یسنا
۴-۲	یشتها بطور عموم
۸-۴	ترجمه یشتها بتوسط مستشرقین
۱۳-۹	مندرجات این نامه و طرز تحریر آن
۲۷-۱۴	<u>یشتها</u>
۱۵-۱۴	اشتقاق کلمات یشت و کرده
۱۸-۱۵	اسامی یشتها و ایزدان سی روز ماه
۲۰-۱۸	یشتها در قدیم و بغان یشت عهد ساسانیان
۲۱-۲۰	وضع یشتهای باقی مانده
۲۲-۲۱	قدمت یشتها
۲۳-۲۲	اوزان اشعار یشتها
۲۵-۲۳	مندرجات یشتها و داستان ملی
۲۶-۲۵	تفسیر بهلولی که از یشتها باقی مانده است
۲۷-۲۶	سایر قطعاتی که نیز یشت نامیده شده است
ب-۱	<u>آئین مزد یسنا</u>
۳۲-۲۸	دیو و جادو و بری و کریان و کاوی
۳۰-۲۸	اساس توحید و آفرینش نیک
۳۱-۳۰	فرشته نیکی و دیو بدی
۳۲-۳۱	سلطنت میثوی و تواضع ایزدی

۹۶-۶۹	<u>امشاسپندان</u>
۷۱-۶۹	اشتقاق کلمه امشاسپند
۷۲ ۷۱	سپنت مینو
۷۳	امشاسپندان و صفات اهورامزدا
۷۹-۷۴	عدد مقدس هفت
۸۵-۷۹	ذکر اسامی امشاسپندان در تاریخ قدیم و قدمت آنها
۸۷-۸۵	مقام امشاسپندان در اوستا و کتب پهلوی
۹۱-۸۸	همین
۹۲ ۹۱	اردیبهشت
۹۳-۹۲	شهریور
۹۵-۹۳	سپندارمذ
۹۶-۹۵	خرداد و امرداد
۹۷	<u>مقدمه هفتین یشت کوچک</u>
۱۰۹-۹۹	<u>هفتین یشت کوچک</u>
۱۱۱-۱۰۹	<u>مقدمه هفتین یشت بزرگ (هفت ها)</u>
۱۳۵ ۱۱۳	<u>هفتین یشت بزرگ (یسنا ۳۵)</u>
۱۳۱	کوه هرا
۱۳۳	جانور عجیب الخلقه حرا
۱۳۵-۱۳۳	اقیانوس فراخکرت
۱۳۵	<u>مقدمه اردیبهشت</u>
۱۴۹-۱۳۹	<u>اردیبهشت یشت</u>
۱۵۷-۱۵۱	<u>خرداد یشت</u>
۱۵۳	نسا = لاشه و مردار
۱۷۶-۱۵۸	<u>ناهید</u>

۱. ب	جلال و آسایش و خوشی
۳۲-۳۲	
۲. ج	آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است
۳۲-۳۲	
۳. د	باید بنمود کردن آنچه بد و زشت است کوشید
۳۲-۳۲	
۴. د	پندار و گفتار و کردار نیک
۳۲	
۵. د	مطالب خارق العاده مابه الاشتراك کلبه ادیان است
۳۲-۳۲	
۶. د	رسومات ظاهری در مزد یسنا
۳۲	
۷. ح	راستی و دروغ
۳۲-۳۲	
۸. ح	دایری و علم و سخاوت و علم خوش بینی
۳۲-۳۲	
۹. ط	وطن پرستی
۳۲-۳۲	
۱۰. ب	غایت آمال
۳۲	
۱۱. ج	ملحقات یشتها
۳۲-۳۲	
۱۲. ۳۳-۴۶	هرمزد
۳۳-۳۵	کلبه هرمزد و قدمت آن
۳۶-۳۵	اشتقاق کلمات اهورا و مزدا
۳۸-۳۶	اهورا مزدا خدای یگانه زرتشت
۴۰-۳۸	آورمزس یا هورمزس فرد مورخین یونان و رُم
۴۱-۴۰	هرمز جزو اسامی خاص
۴۳-۴۱	بغ و خدا و سپنت مینو و ایزد و صفات فرهمند و رایومند
۴۵-۴۳	نقوش و آثار قدیم که باشکال اهورا مزدا معروف است
۴۶-۴۵	مندرجات هرمزد بشت
۶۸-۴۹	هرمزد یشت

۲۶۵ - ۲۶۳	اسامی چند تن از ایرانیان و تورانیان
۲۶۷ - ۲۶۵	خاندان نودر و هوتوسا زن کی گشتاسب
۲۷۱ - ۲۶۹	یواشت یکی از یارسایان تورانی از خاندان فریان
۲۷۷	گخوشی پیس (برص)
۲۸۳	رود دائیتیا
۲۸۷	زربرو نستور
۲۸۹	اندریمان
۲۹۱	چار پایان خرد و بزرگ و اعداد صد و هزار
۲۹۵ - ۲۹۳	پنام
۲۹۹ - ۲۹۸	ببر
۳۰۹ - ۳۰۴	<u>خورشید</u>
۳۱۵ - ۳۱۱	<u>خورشید یشت</u>
۳۱۹ - ۳۱۶	ماه
۳۲۳ - ۳۲۱	<u>ماه یشت</u>
۳۳۲ - ۳۲۵	<u>تشر</u>
۳۲۹ - ۳۲۶	اسامی ستارگان در اوستا
۳۳۱ - ۳۲۹	ستاره تشر در تیر یشت
۳۳۴ - ۳۳۱	چرا تشر ستاره باران خوانده شده است؟
۳۳۶ - ۳۳۴	تیر آرش کمانگیر
۳۷۱ - ۳۳۷	<u>تیر یشت</u>
۳۴۷	گشتی = بندی که مزد یسنان بدور کمر بندند
۳۵۹	اشی = فرشته ثروت و نعمت
۳۷۵ - ۳۷۱	<u>گوش = درواسپا</u>
۳۹۱ - ۳۷۸	<u>گوش یشت = درواسپ یشت</u>
۳۸۷	هوتوسا = هوتس زن کی گشتاسب

۱۵۹-۱۵۸	عناصر چارگانه
۱۶۱-۱۵۹	ایرانیان آب را محترم میداشته اند
۱۶۲-۱۶۱	اخبارات نادرست هرودت
۱۶۴-۱۶۲	ناهید مربوط بایشتر نیست
۱۶۶-۱۶۴	اشتقاق کلمات اردویسور ناهید
۱۶۷-۱۶۶	توصیف ناهید از روی آبان یشت
۱۶۸	ناهید در کتیبه هخامنشی
۱۷۳-۱۶۹	آتشکدهای ناهید
۱۷۶-۱۷۳	شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر
۲۳۱-۱۷۷	<u>اسامی خاص در آبان یشت</u>
۱۷۹-۱۷۸	هوشنگ پیشدادی
۱۸۸-۱۸۰	جشید
۱۹۱-۱۸۸	ضحاک
۱۹۵-۱۹۱	فریدون
۳۰۷-۱۹۵	گرشاسب
۲۱۴-۲۰۷	افراسیاب
۲۱۶-۲۱۴	کیکائوس
۲۲۱-۲۱۶	طوس (ویسه و گنک دژ)
۲۲۷-۲۲۲	رود رنگها = ارنگ
۲۳۰-۲۲۷	جاماسب
۲۳۰	ناهید (کلمه عربی)
۲۳۲-۲۳۰	<u>مقدمه آبان یشت</u>
۲۳۳-۲۳۲	آبان یشت
۲۴۳-۲۴۱	تواضع ایزدی
۲۵۳	کیخسرو

۵۱۵-۵۰۴

آذر

۵۰۸-۵۰۴

آتش بطور عموم

۵۱۰-۵۰۸

اخبارات مورخین قدیم راجع بآتش

۵۱۳-۵۱۲

فریاخره

۵۱۵-۵۱۴

جشن سده

۵۲۴-۵۱۷

سروش

۵۲۲-۵۲۰

خروس

۵۳۹-۵۲۵

سروش یشت هادُخت

ارشتات (فرشته درستی) چیدستا (فرشته علم) منتَر (فرشته کلام ایزدی)

۵۳۵

دات (فرشته قانون) اوپین (فرشته سنت کهن)

۵۵۵-۵۴۱

سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)

۵۶۰-۵۵۶

برسم

۵۵۸-۵۵۶

اشتقاق کلمه برسم و آداب آن

۵۶۰-۵۵۸

مقصود از برسم گرفتن چیست ؟

۵۶۳-۵۶۱

رشن راست

۵۸۱-۵۶۵

رشن یشت

۵۷۳-۵۶۷

ور = سوگند (Ordalie)

۵۷۷-۵۷۵

سیمرغ

۶۰۲-۵۸۲

فروهر

۵۸۳-۵۸۲

فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است

۵۸۷-۵۸۳

اشتقاق کلمه فروهر

۵۸۹-۵۸۷

قوای پنجگانه انسان

۵۹۲-۵۹۰

صور اجسام از روی صور عالم معنوی فروشی ساخته شده است

۵۹۳-۵۹۲

فروهر غیر از روان است

۵۹۴-۵۹۳

جشن نوروز اوقات نزول فروهرهاست

۳۸۹	اسامی برخی از تورانیان
۳۹۱	نمهای و به آفرید دو دختر کی گشتاسب
۴۲۰-۳۹۲	<u>مهر</u>
۳۹۴-۳۹۲	اشتقاق کلمه مهر
۴۹۵-۳۹۴	مهر نزد برهمنان
۳۹۵	قدمت مهر
۳۹۶-۳۹۵	مهر در کتیبه های هخامنشیان
۴۰۰-۳۹۶	جشن مهرگان
۴۰۲-۴۰۰	مهر در کتب مورخین قدیم
۴۰۷-۴۰۲	مهر در اوستا
۴۲۰-۴۰۷	<u>آئین مهر در رُم</u>
۴۰۸-۴۰۷	شهرت مهر در ایران و ممالک مجاور
۴۱۰-۴۰۹	آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر با امپراطوری رُم
۴۱۲-۴۱۰	انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن
۴۱۴-۴۱۲	دوره انحطاط آئین مهر
۴۱۵-۴۱۴	اثرات آئین مهر در دین عیسی
۴۱۷-۴۱۶	معابد مهر و داستان ظهور وی
۴۲۰-۴۱۷	آنچه در کیش عیسی از آئین مهر گرفته شده است
۵۰۳-۴۲۳	<u>مهر یشت</u>
۴۲۷	داموئیش اَوَ یَمَنَ
۴۳۳-۴۳۱	هری رود و زر افشان و جیحون و هفت کشور
۴۳۵	مان پت و ویس پت و زند پت و ده پت
۴۵۹	وراز = گراز
۴۶۹	طبقات مفتکانه پیشوایان دینی
۴۷۳-۴۷۱	هوم

کتابهایی که استفاده شد

کتاب فارسی و عربی

- ۱ آثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابوریحان بیرونی باهتمام زاخو Sachau چاپ لایپزیک Leipzig ۱۹۲۳ میلادی
- ۲ کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم تألیف ابوریحان بیرونی نسخه خطی
- ۳ بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف الطیب الهروی چاپ طهران ۱۲۸۸
- ۴ تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری رجوع کنید به نولدکه Nöldeke
- ۵ تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان
- ۶ تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلن ۱۳۴۰ هجری
- ۷ تاریخ روضة الصفاء تألیف میرخواند چاپ لکهنو از بلاد هندوستان ۱۳۳۲ هجری
- ۸ تحفته المومنین تألیف حکیم مؤمن ۱۲۹۰
- ۹ تورات ترجمه مارتن لوتر Martin Luther
- ۱۰ چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی بسعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ لیدن از بلاد هالاند ۱۳۲۷ هجری
- ۱۱ روایات داراب هرمزیار باهتمام هیربد مانکجی رستم جی اون والا Unvala در دو جلد چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۲ مجموعه از روایات در دو جلد نسخه خطی
- ۱۳ شاهنامه فردوسی باهتمام ترنر. مکن Turner Macan و چاپ دیگر باهتمام آموزنده عکسی از روی خط اولیا سمیع شیرازی پونه ۱۳۱۹
- ۱۴ صد در نثر و صد در بندش باهتمام هیربد دهابر Dhabhar چاپ بمبئی ۱۹۰۹ میلادی

۵۹۶-۵۹۴	اعیاد مذهبی شش گهنبار سال
۵۹۷-۵۹۶	جشن نوروز
۵۹۹-۵۹۷	فروردین یشت و کتب بهلوی
۶۰۱-۵۹۹	اعمال فروهرها
۶۰۲	فهرست کتب راجع بفروهر
۶۲۶-۶۰۳	<u>فرهنگ لغات اوستا</u>
در انجام کتاب	<u>غلطنامه</u>
	<u>تصاویر و نقشه</u>
در آغاز کتاب	پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان
۱۵۹-۱۵۸ درمیان صفحات	نقش حجاری ناهید در فارس
۱۷۷-۱۷۶ "	خرابه معبد ناهید در قصبه کنگاور
۳۹۵-۳۹۴ "	نقش حجاری مهر در طاق بستان
۴۱۱-۴۱۰ "	مجسمه مهر در قصر وانیکان (رُم)
۴۲۱-۴۲۰	نقشه جغرافیائی ممالکی که در زیر نفوذ آئین مهر بوده است
۵۰۹-۵۰۸ "	آنشگاه فیروز آباد
	ترجمه دیباچه و مقاله آئین مزدیسنا بزبان انگلیسی

Kārnāmak-i Artakhshār Pāpakan hy Edalji Kersāspji Āntiā; و
Bombay 1900.

Adrien Barthélemy; Gujastak Abalish, ماتینگان کجستک ابالیش
Relation d'une Conférence Théologique Présidée par le Calife
Māmoun; Paris 1887.

۳۰ ماتینگان یوست فریان رجوع کنید بشماره ۲۱ این فهرست

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Adrien و
Barthélemy; Paris 1888.

Mainyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and London 1871. مینوخرود

Yātkār-i Zarīrān und sein Verhältnis zu یادگار زریران
Šāhnāme von Geiger 1890

کتب مورخین قدیم یونان و رُم و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه
و دانشمندان پارسی هندوستان

۳۳ Ammien Marcellin: traduit en Français III tomes
Berlin 1775.

۳۴ Bratholomae, Christian: Arische Forschungen 1 Heft;
Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

۳۵ „ „ Beiträge zur Kenntnis des Avesta.

۳۶ „ „ Altiranisches Wörterbuch Strass-
burg 1904.

۳۷ „ „ Zarathuṣṭra's Leben und Lehre;
Heidelberg 1924.

۳۸ Bradke, P.V. Dyāus Asura, Ahura Mazda und die Asuras;
Halle 1885.

۳۹ Casartelli, L.C.: La Philosophie religieuse de Mazdéisme
sous les Sassanides Paris; 1884.

۴۰ Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen
Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

۴۱ Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides;
Kobenhavn 1907.

۴۲ Cumont, F.: Textes et Monuments Figurés relatifs aus
Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles
1894--1900.

۴۳ „ „ Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe
von Gehrich; Leipzig u. Berlin 1923.

۱۵ لفت فرس تألیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی طوسی بسعی و اهتمام

پاول هورن Paul Horn برلن ۱۸۹۷ میلادی

۱۶ فرهنگ جهانگیری نسخه خطی

۱۷ فرهنگ سروری نسخه خطی فرهنگهای دیگر برهان جامع برهان قاطع

فرهنگ انجمن آرای ناصری

۱۸ معجم البلدان یا قوت حموی رجوع کنید به مینارد Meynard

۱۹ مقدمه الادب تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری باهتمام

وتزاشتین Wetzstein چاپ لیبزیک

۲۰ ویس و رامین داستان منظوم فخرالدین اسعد استرابادی کرکافی باهتمام

لیس Lees کلکته ۱۸۶۵ میلادی

کتب بهلوی

۲۱ ارداویرافنامه The Book of Arda Viraf, with Gōsht-i Fryānō and Hādokht Nask, text and translation by Hoshang and Haug ; London and Bombay 1872

و Artâ Virâf-Nâmak traduction par Barthélemy, Paris 1887.

۲۲ بدهش Bundeshesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische Studien) Berlin ; 1863.

و Bundeshesh übersetzt von Ferd. Justi Leipzig 1868.

و The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V. ; Oxford 1880.

۲۳ دادستان دینیک S.B.E. by West Vol. XVIII Oxford 1882.

۲۴ دینکرد S.B.E. by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and Vol. XLVII; Oxford 1897.

از برای ترجمه تمام مجلدات دینکرد رجوع کنید بحاشیه صفحه ط همین کتاب

S.B.E. Vol. V.

۲۵ زاد سیرم

S.B.E. Vol. V.

۲۶ زند بهمن یشت

و Zand-î vohûman Yasn and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.

S.B.E. Vol. V.

۲۷ شایست لاشایت

۲۸ کارنامه اردشیر بابکان Geschichte des Artachšir i Pâpakan aus dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abd Göttingen 1879.

- ۶۳ Geiger, Wilhelm : Aogemadaëca ein Pârsentractat
übersetzt u. Erklärt ; Erlangen 1878.
- ۶۴ Georges, Karl Ernst : Lateinisch-Deutsches und
Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch
2 Bände ; Hannover u. Leipzig
1909—1911.
- ۶۵ Harlez, C. de : Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme ;
Paris 1881.
- ۶۶ „ Origines du Zoroastrisme ; Paris
MDCCCLXXIX.
- ۶۷ „ Manuel de la Langue de l'Avesta ; Paris
1882.
- ۶۸ Hardy, Edmund : Der Buddhismus nach älteren Pâli-
Werken Münster I.W. 1919.
- ۶۹ Haug, Martin : Essays ; London 1878.
- ۷۰ Hertel, Johannes : Beiträge zur Metrik des Avesta und
des R̥gvedas ; Leipzig 1927.
- ۷۱ Hehn, Victor : Kulturpflanzen und Haustiere ; Berlin
1911.
- ۷۲ Heil, Ferdi. : China, seine Dynastien, Verwaltung und
Verfassung ; Berlin 1900.
- ۷۳ Henry, Vic. : Parsisme ; Paris 1905.
- ۷۴ Herodotos : übersetzt von Friedrich Lange ; Leipzig
1885.
- ۷۵ Horn, Paul : Grundriss der Neupersischen Etymologie ;
Strassburg 1893.
- ۷۶ „ Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi.
1 Bd. 2 Abt) Strassburg 1898—1901.
- ۷۷ Hübschmann, H. : Persische Studien ; Strassburg 1895.
- ۷۸ Houtum-Schindler : Die Parsen in Persien, ihre Sprache
und einige ihrer Gebräuche.
- ۷۹ Jackson, A. V. Williams : The Prophet of ancient Iran ;
New York 1901.
- ۸۰ „ „ Persia Past and Present ;
New York 1906.
- ۸۱ „ „ Die Iranische Religion (G. ir.
Phi. 2 Bd.)

- ۴۴ Darmesteter, James : Le Zend-Avesta 3 vols. ; Paris 1892—93.
- ۴۵ „ Études Iraniennes ; Paris 1883.
- ۴۶ „ Points de Contacte entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah ; Paris
- MDCCCLXXXVII.
- ۴۷ „ Haurvatât et Ameretât ; Paris 1875.
- ۴۸ „ Ormazd et Ahriman ; Paris 1877.
- ۴۹ Dhabhar, E.B.N. : Zand-i Khûrtak Avistak ; Bombay 1927.
- ۵۰ Dieterich, Karl : Byzantinische Quellen zur Länder-und Völkerkunde 5.—15. Jhd) ; Leipzig 1912.
- ۵۱ Dieterich, Albrecht : Eine Mithrasliturgie ; Leipzig u. Berlin 1923.
- ۵۲ Duncker, Max : Geschichte des Alterthums Zweiter Band ; Berlin 1853.
- ۵۳ Ehni : Der Vedische Mythos des Yama ; Strassburg 1890.
- ۵۴ Fick, August : Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen 1 Band 3 umgearbeitete Auflage ; Göttingen 1874.
- ۵۵ Flandin et Coste : Perse Ancienne Texte.
- ۵۶ Geldner, Karl F. : Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände ; Stuttgart 1886—1895.
- ۵۷ „ „ Studien Zum Avesta ; Strassburg 1882.
- ۵۸ „ „ Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt ; Stuttgart 1884.
- ۵۹ „ „ über die Metrik des Jüngeren Avesta ; Tübingen 1877.
- ۶۰ „ „ Awestalitteratur, Grundriss der Iranschen Philologie II Band ; Strassburg 1896—1904.
- ۶۱ Geiger, Wilhelm : Ostîrânische Kultur ; Erlangen 1882.
- ۶۲ „ „ Handbuch der Avestasprache ; Erlangen 1879.

- ۱۰۰ Meffert, Franz : Das Urchristentum IV Teil ; Gladbach 1921.
- ۱۰۱ Meynard, Barbier de : معجم البلدان یا قوت
Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la
Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris
MDCCCLXI.
- ۱۰۲ Modi, Jivanji Jamshedji : The Religious Ceremonies
and Customs of the Parsees; Bombay 1922.
- ۱۰۳ Nöldeke, Th.: Geschichte der Perser تاریخ طبری
und Araber Zur zeit der Sasaniden
aus dem Chronik des Tabari übersetzt ;
Leyden 1879.
- ۱۰۴ „ Aufsätze zur Persischen Geschichte ;
Leipzig 1887.
- ۱۰۵ „ Das Iranische Nationalepos (G. ir. Phi.
II Bd.)
- ۱۰۶ Pausanias : übersetzt von Schubart Langenscheidtsche
Bibliothek N. 37 & 38.
- ۱۰۷ Perrot et Chipiez: Histoire de l'Art dans l'Antiquité
Tome V ; Paris 1890.
- ۱۰۸ Práček, Justin. V. : Geschichte der Meder und Perser
Bände ; Gotha 1906—1910.
- ۱۰۹ Rapp: Die Religion und Sitte der Perser nach den
Griechischen und Römischen Quellen.
- ۱۱۰ Rawlinson, Geo. : Parthia ; London 1893.
- ۱۱۱ Reichelt, Hans: Avesta Reader Texts, Notes, Glossary
and Index ; Strassburg 1911.
- ۱۱۲ Réville, Jean : Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des
Religions).
- ۱۱۳ Rezwi, Taher: Parsis : A People of the Book ; Calcutta
1928.
- ۱۱۴ Sarre, Friedrich : Die Kunst des Alten Persien ; Berlin
1922.
- ۱۱۵ Scheftelowitz, J. : Die Altpersische Religion und das
Judentum ; Giessen 1920.
- ۱۱۶ Schwenck, Konrad : Mythologie der Perser ; Frankfurt
am Main 1850.

- ۸۲ Jackson, A. V. Williams : Herodotos VII. 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources
- ۸۳ Jeremias, Alfred : Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur ; Leipzig 1913.
- ۸۴ „ „ Allgemeine Religions-Geschichte ; München 1918.
- ۸۵ Jamasp, Dastoor Hoshang : Vendidad. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index ; Bombay 1907.
- ۸۶ Junker, Heinrich F. J. : Frahang i Pahlavik Heidelberg 1912.
- ۸۷ Justi, Ferdinand : Geschichte des Alten Persiens ; Berlin 1878.
- ۸۸ „ Iranisches Namenbuch ; Marburg 1895.
- ۸۹ „ Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sāsāniden (G. ir. Phi. 2. Bd.).
- ۹۰ „ Die älteste Iranische Religion, in Preuss. Jahr Bd. 88 S. 58 Nr. 7.
- ۹۱ „ Handbuch der Zendsprache ; Leipzig 1864.
- ۹۲ Klauber, E. G. : Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus. von L.M. Hartmann ; Gotha 1919.
- ۹۳ Kohut, Alexander : Die Talmudisch-Midrassische Adamssage in ihrer Rückbeziehung auf die Persische Yima und Meshiasage.
- ۹۴ Kanga, Kavasji Edalji : Complete Dictionary of the Avesta Language ; Bombay 1900.
- ۹۵ Kluge, Theodor : Der Mithrakult ; Leipzig 1911.
- ۹۶ Lagard, Paul de : Beiträge zur Altbaktrische Philologie.
- ۹۷ Lindner, Gustav : Das Feuer, Eine Culturbistorische Studie ; Brünn 1881.
- ۹۸ Lommel, Herman : Die Yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet ; Göttingen 1927.
- ۹۹ Marquart, J. : Ērānšahr ; Berlin 1901.

دین دبیره
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	اهورا، خدا	ahura	اهور	سپند	آ	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتر	سپند	آ	۲
i	اینجا	idā	ایدا	دوس	ای (کوتاه)	۳
ī	حمله، قوه	īra	ایر	دس	ای (کشیده)	۴
u	اُشتر، شتر	uštra	اوشتر	دسپند	او (کوتاه)	۵
ū	چربی	ūtha	اوث	دس	او (کشیده)	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha- na	مئثن	سپندسپند	ا (دروسط)	۷
ē (broad)	راست، درست	ērēš	یرش	دس	ا (کوتاه)	۸
ē (long)	نوا، نازورمند	ēma- vant	امونت	سپندسپند	ا (کشیده)	۹
ō (broad)	یر، بسیار	pouru	پاورو	دس	ا (کوتاه در وسط کلمه)	۱۰
ō (long)	یک	ōyūm	اویوم	دس	او (کشیده)	۱۱
āo	یور، پسر	puθrāo	پو تراو	دس	او	۱۲
ñ	اندر، میان	antarē	آنتر	سپندسپند	آن	۱۳
ā	لگام	āxna	آخن	سپند	آ (درین تلفظ میشود)	۱۴
k	کام، کامه	kāma	کام	دس	ک	۱۵
kḥ	خرد	xratu	خرتو	سپندسپند	خ	۱۶
kḥ ^v or q	خواب	x ^v afna	خوفن	سپندسپند	خو	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گام	دس	ک	۱۸
gh	موج زدن جاری شدن	ghžar	غزر	دس	غ	۱۹
ii (ang)	فراخی، بزرگی	frathaiih	فرانگه	دس	آنگ (دروسط و آخر کلمه درین تلفظ میشود)	۲۰

۱ این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در «دس گشوش gen» یعنی گاو فقط در گاتها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق «دسپند» (۲) با و یا ۴ نوشته میشود

۲ مثال فوق «دس» (۳) یعنی یکت در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ «دس» در نوی بینی گفته میشود (nasal) خیشوی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از او معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر، خواهش

- ۱۱۷ Seemann, Otto : Mythologie der Griechen und Römer ; Leipzig 1910.
- ۱۱۸ Seignobos, Ch.: Histoire du Peuple Romain ; Paris 1909.
- ۱۱۹ Söderblom, Nathan : La Vie Future d'après le Mazdéisme; Paris 1901.
- ۱۲۰ Spiegel, Fr. : Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände ; Leipzig 1852—63.
- ۱۲۱ „ Commentar über das Avesta 2 Bände ; Wien 1864—68.
- ۱۲۲ „ Die Traditionnelle Literatur der Parsen ; Wien 1860.
- ۱۲۳ „ Arische Periode und ihre Zustände ; Leipzig 1887.
- ۱۲۴ „ Avesta und Schahname.
- ۱۲۵ „ Erânische Alterthumskunde 3 Bände ; Leipzig 1871—78.
- ۱۲۶ „ Altpersischen Keilinschriften ; Leipzig 1881.
- ۱۲۷ Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechischen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann; Leipzig 1882.
- ۱۲۸ Tiele : Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich ; Gotha 1903.
- ۱۲۹ Weber Albr. : Überalt-Irânische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 Januar; Berlin; 1888.
- ۱۳۰ Weissbach, F.H. : Die Keilinschriften der Achämeniden ; Leipzig 1911.
- ۱۳۱ Wesendonk, G. von : Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).
- ۱۳۲ West, E.W. : Pahlavi Literature,
(G. ir. Phi. II Band).
- ۱۳۳ Westergaard, N.L. : Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians ; Copenhagen 1852—54.
- ۱۳۴ Whitney : Zoroaster; the Great Persian ; Chicago 1905.
- ۱۳۵ Windischmann, Fried. : Mithra ; Leipzig 1857.
- ۱۳۶ „ Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel; Berlin 1863,

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
s	ستودن	stu	ستو	𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀	س	𐬱𐬀
sh	شاد	šāta	شات	𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀	ش	𐬱𐬀𐬱𐬀
š	کردار نیک	hvaršta	هورشت	𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀	ش	𐬱𐬀
h	هاون	hāvana	هاون	𐬱𐬀𐬱𐬀𐬱𐬀	ه	𐬱𐬀

فرانسه و آلمانی در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه « (ی کوچک) » و « (واو کوچک) »
 میآید در بعضی از نسخ بجای 𐬱 این حرف دیده میشود
 در کلمه «س» که بمعنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کلمه واقع
 است این کلمه اصلاً «س» دو بوده است. برور افتاده است
 بسادر نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصی پیدا کرده است مثلاً این طور 𐬱𐬀
 (ش) و 𐬱 (آ) = 𐬱𐬀 و حروف 𐬱 و 𐬱 = (ج) 𐬱𐬀 و حروف 𐬱 و 𐬱 = (ت) 𐬱𐬀 و
 حروف 𐬱 و 𐬱 = (ه) 𐬱𐬀

برای سهولت و اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف اوستائی و فرس و
 پهلوی انتخاب گردید

a = ā 𐬀 باز 𐬀 = dh 𐬀 = ǰ ج 𐬀 = ǰ ج 𐬀 = ǰ ج 𐬀 = ǰ ج 𐬀 = ǰ ج 𐬀 = ǰ ج
 gh = 𐬱 غ 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s 𐬱 = s
 u آلمانی مثل ou فرانسه = 𐬱 و 𐬱 = x 𐬱 = x 𐬱 = x 𐬱 = x 𐬱 = x 𐬱 = x 𐬱 = x 𐬱 = x 𐬱 = x
 در کلماتی که 𐬱 از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرارداده شده دلیل است که واو
 معذوله است مثل xʷafna (خوفن) خواب

در پاورقی صفحه ۷۵ در مصراع دومی از شعر معروف سعدی اشتباهی
 روی داده (همچنان در فکر اقلیم دگر) چاپ شده معلوم است که باید (همچنان
 در بند اقلیمی دگر) باشد

در حواشی صفحات ۹۲ و ۹۴ عباراتی از کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی
 مندرج است برخی از دالهای آن جملات (چون نقل از یک نسخه
 خطی قدیمی است) باید ذال باشد ولی در مطبعه متوجه نشده همه را دال
 درج کردند و در وقت تصحیح هم بنا به عادت که حالا در فارسی همه ذالهای قدیم
 را دال نوشته و دال تلفظ میکنیم با املاء اصلی کلمات منتقل نشدیم از خوانندگان



دیباچه

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

بیاراید این آتش زرتشت بگیرد همی زند و استا'بمشت
نکهدارد این فال و جشن سده همان فر نوروز و آتشکده
همان اورمزد و همان روز مهر بشوید بآب خرد جان و مهر
کند تازه آئین لهراسپی بماند بی کیش گشتاسپی
(فردوسی)

زهی سرافرازم که از پرتو اهورا مزدا و یاری مهین فرشتگان و بیغمبر
پاک سرشت ایران زرتشت اسپنتمان با تمشار جلد دوم از نامه فرخنده اوستا
موفق آمده آن را برسم ارمغان تقدیم آستان وطن خویش میکنم هیچ
ارمغانی را گرانبها تر از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را همان
سرودهایی که در طی چندین هزار سال از زبان نیاکان نامدار ما از مرز و بوم
ایران برخاسته بعالم بالا بگزرمان برین میرسید بزبان امروزی ایران در
آورده بگوش عموم فرزندان آن خاک برسانم و دریا بند آنچه را که خدای
یکانه ایرانیان اهورامزدا بیغمبر برگزیده اش گفت «ای زرتشت اگر ترا
آرزوی غلبه نمودن است بخصومت دیوها و مردمان و جادوان و پریها و
راهزنان و کمره کنندگان دو پا و کرکهای چهارپا و بلشکر دشمن
و بسنگر فراخ وی و درفش بزرگ و برافراشته و خونین وی پس در همه

این نامه خواهنش میشود که اشتباه مذکور را از روی قاعده ای که خواجه نصیر در یک رباعی بیان کرده اصلاح نمایند

آنانکه بفارسی سخن میرانند در معرض دال ذال را بنشانند
ما قبل وی ار ساکن جزوای بود دال است وگر نه ذال معجم خوانند

بملاحظه آنکه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتهها کلمات اوستائی
وَرِنَ فامد: (کیلان دیلم) و یو فامد: (فرشته هوا) آیم نیات سه سه
و سه سه (فرشته آب) در املاء فارسی مختلف نوشته شده لازم دیدیم در اینجا
برای رفع اشتباه ذکر کنیم که کلمات مذکور با املاء فوق مقرون بصواب و
مطابق تلفظ درست اوستائی آنهاست

همچنین متذکر میشویم که در املاء فارسی يك دسته از لغات اوستائی
که در این نامه استعمال شده غالباً تلفظ بهلوی آنها منظور شده در انجام
این کتاب کلیّه این لغات با تلفظ اوستائی آنها بخط فارسی مندرج است

دیگرا اینکه حرف اوستائی ځ را در جزو کلمات گهی (ناء) و گهی (تاء)
نگاشتیم غالب مستشرقین معادل این حرف را (th) انگلیسی می نگارند که تقریباً
مثل (تاء) تلفظ میشود عربها هم (تاء) را تقریباً مثل (تاء) تلفظ میکنند نه مثل ما
فارسی زبانان که در کلماتی مثل اثاث و اساس فرقی میان تاء و سین نمیگذاریم
حرف مذکور در بهلوی گهی به (تاء) تبدیل یافته و گهی به (سین) چنانکه
میشتر ده ده (مهر) میتر و کات ده ده کاس شد این کلمه اخیر را امروزه
ما با (تاء) تلفظ نموده گات یا گانا میگوئیم چنانکه در اسم پیغمبر ایران
ده ده ده ده زَرَنُوشتر همین معامله را نموده زرتشت میگوئیم پارسیان
حرف مذکور را در وقت قرأت اوستا مثل (تاء) تلفظ میکنند از برای (تاء)
معمولی در الفبای زند یا دین دیره حرف (ځ) وضع شده است حرف (ځ) را
اگر مثل (ث) عربی یا (th) انگلیسی تلفظ کنیم بخط برفته ایم

مزدیسنا هستند چه گاتها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مهم آن محروم کرده مجموعه ایست از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی بیش از آنچه در آنجا گفته شده مجال شرح و بسط نداشتیم ولی یشتها که موضوع این نامه است نسبتاً مفصل و قسمت ادبی اوستا بشمار است زمینه ایست وسیع از برای مباحثات اخلاقی و تاریخی و ادبی و لغوی بخصوصه پس از انتشار گاتها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا يك رشته مطالب در آن گفته آید و یک نظر اجمالی از مجموع مسائل مزدیسنا بهمرسانیم نواقص این نامه در جلد دوم از یشتها تکمیل خواهد شد امید است که بعدها بیاری خداوند بانتشار یسناها و خورده اوستا نیز موفق آئیم که کلیه جزوات اوستا باستانهای وندیداد در پنج جلد منتشر شود دامنه این دین کهن سال باندازه وسیع است که در ده جلد کتاب بزرگ هم تمام مسائل آن را نمی توان فرا گرفت بخصوصه کوشش صد و پنجاه ساله بزرگترین علمای اروپا و صدها کتب مفصل و نفیس آنان راجع بایران مزدیسنا را یک سر چشمه خشک نشدنی ساخته است حقیقه سزاوار نیست که ما با و فور این همه مطالب در خصوص دین آباء و اجداد خود بچند کلمه موهوم و بیمعنی مورخین و نویسندگان قدیم خود بسازیم اگر فقط تنگ بودن دائره علم و دانش در قدیم سبب موهومات نویسی قدماء میبود عذری است بس موجه اما بدبختانه در اقوال آنان صراحتاً تعصب عربی دیده میشود در میان چندین مثال بذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقره ادبی اکتفاء نموده ضمناً خواهیم دید که ایرانیان آینده بواسطه تحصیل مزدیسنا باید اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند و در ادبیات ارزش کلمات را شناخته بجای خود بکار برند ابو جعفر محمد بن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲۴ در آمل تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت در تاریخ کبیر خود راجع بزررتشت موهوماتی ذکر نموده که اسباب اشتباه مورخین بعد گردیده است عین عبارت فارسی تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ کبیر و بتوسط ابو غلی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی در سال ۳۵۲ انجام یافته این است « و مغان را یکی

شب و روز این اسامی مرا آهسته زمزمه کن منم پشتیبان و منم آفریننده
و نگهبان ۱

نه آنکه فقط از مطالعه این نامه بره و رسم نیاگان خود بی برده
جویای اخلاق پاک راد مردان عهد کهن خواهیم شد بلکه امیدواریم
که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی باد بیات و زبان و تاریخ ایران هم
کرده باشیم

در مقدمه گاتها گفتیم «دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم
است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین او سبب است»
بسا از وقایع تاریخی را بواسطه قوانین مذهبی باید حل
نمود چنانکه یک رشته از مسائل مذهبی را بواسطه تاریخ باید روشن
کرد همچنین اگر خواسته باشیم که بارزش لغات زبان قومی برخورداریم و
معنی اصلی تعبیرات و اصطلاحات آن بی بریم از دانستن تاریخ و دین
آن قوم ناگزیریم سر چشمه زبان فارسی فرس هخامنشی است
که بیش از چهار صد لغت از آن باقی نمانده است و پس از آن اوستاست که
امروز دارای هشتاد و سه هزار کلمه است و بخصوصه پهلوی که فارسی از آن
مشتق شده است از تفسیر پهلوی اوستا که در عهد ساسانیان نوشته شده امروز
منجاوز از یکصد و چهل هزار لغت موجود داریم و بعلاوه کتب بسیار مهم و
معتبری بزبان پهلوی در دست است این کتب باستانی چند جلد تماماً راجع
بدین زرتشتی است و تقریباً دارای چهار صد و چهل و شش هزار لغت میباشد
کتب پهلوی غیر مذهبی فقط دارای چهل و یک هزار کلمه است در طی مقالات و
توضیحات از اغلب این کتب ذکر کردیم

در گاتها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران بشمار است موقع
بدست نیامده تا نشان دهیم که چگونه مورخین و ادبای آینده ما محتاج بشناختن

و نمود میخواند و قصه ابراهیم و نمرود می نوشت در همان قرن پیشوای بزرگ زرتشتی آثر فرن بغ پسر فرخ زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸) کتاب معروف دینکرد را که راجع است بمسائل دینی و عادات و رسومات و سنت ها و تاریخ و ادبیات مزدیسنا بزبان پهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوز هم موجود و بزرگترین و مهم ترین کتاب پهلوی است ^۱ دستور دیگری موسوم به آثریت پسر هومت تألیف دینکرد را بانجام رسانیده است آثر فرن بغ همان است که در حضور مأمون بایک زندیق موسوم به ابالش مباحثه دینی نموده وی را بحاج ساختن و موجب مسرت مأمون و در بارش گردیده است صورت مباحثه آثر فرن بغ با ابالش موضوع کتاب کوچک پهلوی است مشتمل بر ۱۲۰۰ کلمه حاوی هفت جوابی است که دستور مذکور بزندیق داده است این کتاب موسوم است به (ماتیگن گجستک ابالش) و بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است ^۲ با آنکه ابوریحان بیرونی یک قرن بعد از طبری میزیسته و نسبتاً از عهد دوات زرتشتی دور تر بوده ولی عشق و محبت وی بایران و تنقروی از عر بها خراب کنندگان مجد و جلال نیا گانش او را بر آن داشت که با دانشمندان و علمای زرتشتی عهد خود در مراده باشد و مسائل مذهبی را از آنان جو یا شود ^۳ آثار الباقیه کتاب ابن فیلسوف و ریاضی بزرگ که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰

۱ کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شده دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است وست West مرحوم مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را با انگلیسی ترجمه نموده با توضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است Sacred Books of the East Vol. XXXVII Oxford 1892 در ۵ سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است Vol. XLVII Oxford 1897 تمام مجلدات دینکرد بکجراتی و انگلیسی بتوسط دستورشون سنجانا و بعد بتوسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده در هجده جلد منتشر شده است جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نگردیده است
۲ Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférence théologique

présidée par le calife Māmoun Paris 1887

۳ رجوع کنید بمقدمه استاد زاخو Sachau در کتاب آثار الباقیه چاپ زاخو Leipzig 1928 و به چهار مقاله عروضی سمرقندی بجواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۹۳-۱۹۷ چاپ لیدن ۱۳۲۷ هجری

پیغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش پرستی را او در میان آورد و دعوی کرد که من پیغامبرم و آتش پرستی ایشان را صواب نمود تا بایام گشتاسپ و او شاگرد عزیز علیه السلام بود و عزیز علیه السلام را مخالف شده بود پس آن استاد زردشت را دعا کرد و گفت خدای تعالی او را علامتی کناد و بنی اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت المقدس بعراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسپ و دعوی پیغامبری کرد...^۱

برای ما بقی موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب وی باید رجوع کرد باصل کتاب طبری خود ایرانی است آن هم از طبرستان در آنجایی که مخصوصاً دین اسلام دیر تر نفوذ نمود هرچند که آمل شهر خود محمد بن جریر طبری نسبتاً زود تر از سایر قسمت‌های طبرستان بدست عرب‌ها افتاد (در ۱۴۳ هجری) و شاید هم بتوانیم بگوئیم که در عهد او هنوز ثلث جمعیت ایران زمین قدیم زرتشتی بوده اند و بتوسط علمای بسیار بزرگ زرتشتی که در آن عهد میزیسته اند می توانسته که از خود رفع اشتباه کند و سبب اشتباهات متاخرین نشود ولی تعصب شوم عربی که در خون ایرانیان تزریق شده بود آن مؤرخ و مفسر را از این گونه تحقیقات باز میداشت ولی از باب حق شناسی باید اقرار کنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در خصوص آئین ایران قصور کرده تاریخی راجع بساسانیان باقی مانده که مهم ترین اسناد تاریخی ماست همان است که استاد نولدکه آن را بآلمانی ترجمه نموده با توضیحات و حواشی بسیار مفید منتشر کرده است برای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجع بمزدیسنا ناشی از تعصب بوده بمندرجات روضه الصفا که زرتشت را شاگرد یکی از تلامذه ارمیای پیغمبر می‌شمرد در ذکر سلطنت گشتاسپ نیز ملاحظه کنید گوئیامیرخوانداز برای عهد گشتاسپ هم سنگ تعصب دین اسلام بسینه می‌زده است همچنین فضل الله نویسنده تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتاسپ یکسره عنان قلم فارسی خراب کن خود را بدست تعصب سپرده راجع بدین قدیم ایران از هیچ گونه ناسزا خودداری نتوانسته است در همان قرن اندکی پیش از آن که طبری در بغداد افسانه عاد

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فائده ای ندیدم
بنای تزویر گدازم و بسالوس گریستم و دست بت بوسیدم

بتقلید کافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند
از پرتو این تدلیس طرف توجه گشته در بتکده منزل گزیدم تا آنکه روزی
کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سر ریسمانی بدست گرفته که
از کشیدن آن دست بت بطرف آسمان بلند میشود
پس پرده مطرانی آذر پرست مجاور سر ریسمانی بدست.^۱

کاری بارز ادبی این اشعار نداریم سعدی یکی از بزرگان شعرای دنیا و از
مفاخر وطن ماست و زبان دلکش و شیرین او باید سر مشق عموم ما ایرانیان باشد
مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چگونه لغائی متعلق
بمزدیسنا بیجا در ادبیات ما بکار رفته است چنانکه ملاحظه میکنید پیشوای یک
بتکده در هندوستان گهی بصواب برهمن نامیده شده و غالباً بخطامع که اسم
پیشوای دینی زرتشتی است نخست سعدی یعنی گفت ای برهمن بعد برهمنان بجای
آنکه کتاب دینی خود و یدرا بخوانند گبرانی شدند با زند خوان یعنی زرتشتیان
اوستا خوان پس از آن برای دلجوئی نزد برهمنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی
نمود نه از وید فوراً این برهمنان کشیشان شدند یعنی از پیشوایان دین عیسی بالاخره
خود سعدی هم برای مصلحت روزگار کافر و برهمنی شد ولی چه برهمنی پیرو
تعلیمات زند نه وید طولی نکشید که یکی از آن برهمنهائی که از کشیشان آذر
پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد یعنی به بزرگترین درجه پیشوای دین
عیسی رسید ولی چه مطرانی که از روح القدس چشم پوشیده آتش می پرستید
حقیقه هم سعدی را نباید ملامت کرد که در سرانجام داستان یکی از این
برهمنان مغان گبران یا زند خوان کشیشان بیوضو نماز گزار را که مطران آتش
پرست شده بود بجاه انداخته با سنگ و کلوخ کشت و بت را از خدمت چنین
پیشوای بی ثباتی آسوده ساخت

در غزنه وفات نمود راجع بمسائل دینی مزدیسنا و تقویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبرترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است گذشته از تاریخ در زمینه ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آنهم بی شك ناشی از تعصب بوده نه تعصب يك شخص مخصوص بلکه تعصب عمومی که بالطبع گریبان گیر یک شاعر و نویسنده هم شده است سعدی در بوستانش از بتکده سومنات در هندوستان صحبت داشته میگوید «بُتی دیدم از عاج در سومنات مرصع چو در جاهلیت منات مردم از اطراف و اکناف زیارت این بتکده می آمدند سبب پرستیدن بیکر بی هوش و توان را پرسیدم

مغی را که با من سروکار بود نکو گوی و هم حجره و یار بود
 برمی پرسیدم ای برهن عجب دارم از کار این بقعه من

این مع از سؤال من خشمگین شده پیشوایان دیگر را خبر کرد

مغان را خبر کرد و پیران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر
 فتادند گبران یازند خوان چوسک در من از بهر آن استخوان
 و من در میان آن جماعت مهین برهن را ستودم بلند که ای پیر تفسیر استاوزند
 مرا نیز با نقش این بت خوشست که شکلی خوش و قامتی دلکش است

ولی هنر او چیست برهن در جواب گفت که این بت بخصوصه محترم است
 برای آنکه در طرف صبح دست بسوی آسمان بلند میکند من برای امتحان
 شب را در بتکده بسر بردم

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بیوضو در نماز
 کشیدشان هرگز نیاززده آب بغلها چو مردار در آفتاب
 چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزه بت جمع شدند

مغان تبه رانی ناشسته روی پدید آمدند از درو دشت و کوی

ستوده زرد ایرانیان قدیم و تا با امروز نزد زرتشتیان مقدس بوده و هست ممکن نیست که شاهنشاهان هخامنشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند^۱ بخصوصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقه تامی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ریشه این درخت کهن سال در سرزمین ایران آبیاری گشته برگ و بری یافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بچین رفت و مذهب عیسی از فلسطین باروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستن اصل و بنیاد لغات زبان فارسی محتاج بمزدیسنا هستیم این احتیاج را چینیان زرد نژاد نسبت بآئین آریائی بودا ندارند و نه اروپائیان نسبت بمذهب سامی عیسی^۱ تاریخ ما ایرانیان که از قرن هشتم پیش از میلاد شروع میشود یعنی بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب بمزدیسنا مربوط است در این دوره طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهم آن همه مجد و جلال و بزرگی بوده است هر چند که زبان ما پس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته و آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن با فرس و زبان اوستا و پهلوی از هم نگسسته است بجااست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و پهلوی معمول گردد همانطوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبانهای یونانی و لاتینی که ریشه السنه مغربی است معمول است امید است که بزودی دولت ما چند تن از پارسیان دانشمند اوستا و پهلوی دان را بطهران جلب نموده تحصیل این دو زبان را برقرار سازد و بملیت ما روح تازه بدمد زبان فارسی از پهلوی و پهلوی از فرس هخامنشی آمده است زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم بوده که بسیار نزدیک بسانسکریت و بخصوصه نزدیک بفرس میباشد فرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان

۱ رجوع کنید بمقاله ناهید صفحه ۱۶۱-۱۶۲ و بمقاله آذر صفحه ۵۱۰

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی و تقلبی. دسانیر بآنکه مند رجاش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر دروند و گجستک یعنی اسکندر خبیث و ملعون کلیه کتب مذهبی پهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جزو کتب دینی زرتشتیان پنداشته اند و ناسخ التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تصور کرده و لغات ساختگی این کتاب جدید را که نویسنده اش مزور و متقلبی بیش نبوده در فرهنگهای متأخرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای نامری لغات زند و بازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف بارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیاکان خود میبرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشتههای آنان دیده میشود مثلاً میگویند یاسای زرنشت این لغت مغولی ترکی را متقدمین فقط از برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مغولی خونخوار و ستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده اند^۱ ابداً مناسب نیست که بجای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله گنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع بمزدیسنا در این جا متذکر شویم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورّخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصصی قابل استفاده نیست^۲ و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگها ضبط است بکلی باید صرف نظر نمود دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورّخین قدیم یونان و روم و بیزانس بی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که در میان ایران و ابن ممالک وجود داشته است از آنجمله است بقول هرودت سوزانیدن کمبوجیا لاشه فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و تازیانه زدن خشیارش آب دارد ایل را در وقت لشکرکشی بر ضد یونان آتش و آب بخصوصه در مزدیسنا

۱ آهه یاسهای سخت برفت یار با ما هنوز بر سر جنگ نژادی قهستانی (فرهنگ جهانگیری)

۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع بزرتشت رجوع کنید بکتاب استاد جکسن امریکائی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)

Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901

یکی از فرشتگان مزدیسناست میباشد و شرح آن را در مقاله آئین مهر در رم (ص ۴۰۷-۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از يك طرف بواسطه مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب يك مقام بسیار مهمی پیدا کرده است بطوری که یک رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه يك رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد. بنابر این در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران يك فائده عمومی است بطوری که هیچ مورخ و عالم بفقہ اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست گذشته از این فوائد که توجه يك دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فضلا و بزرگان اروپا بواسطه غیرت نژادی خود را دوستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر بمعلم و مربی دیگر آریائی بودا محبت میورزند وطن ما همیشه یک جنبه معنوی داشته و درآینده هم باید داشته باشد باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لازمه هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشند تمدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته را برای این گفتیم تا بحیال برخی خطور نکند که در گِرو دار این عصر چه حاجتی بتحصیلات اوستا و بهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائده دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بغایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است خصلتهائی که نیاکان ما را بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت برپست دیودروغ جای فرشته راستی گرفت کار و کوشش بتن پروری و سُستی مبدل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و دریوزی تغییر یافت از تعلیمات اوستا سبب سرافرازی پارینه و جهت ذلت کنونی را خواهیم دانست که از لجاست

اخیر بعقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام نبوده مگر
 آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشمار میرفته است با این
 همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر
 با اندک تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات
 اسرائیلیها قدیم ترین آثار خطی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مذهب است
 که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین
 و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است. ملاحظه آنکه اروپائیان با
 هندوان و ایرانیان از یک نژاد اند و زبانهای آنان و هندوان و ایرانیان
 را یک مأخذ و آبشخور است برای توسعه علم اشتقاق (فیلولوژی Philologie)
 السنه خویش در زمنیه اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که
 برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را
 باید که بخیال استفاده افتاده از این گلستان کلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای
 ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم
 و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمی و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور
 دنیا میباشند دائره خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نباید
 تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار
 خطی دنیاست و زبان آن شعبه مهمی است از السنه قدیم اقوام هندو اروپائی
 دوم آنکه خود ایرانیان یکی از ملوایف بلند همت و دلیر نژاد هندو اروپائی
 بوده اند در میدان کار زار جهان از همکنان کوی سبقت ربوده یک قسمت
 مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آورده بوده اند و بواسطه جهانگیری
 و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساخته اند بخصوصه
 بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرستی که تا آف روز در میان
 اقوام هند و اروپائی متصور نبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی
 آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسایر ادیان سامی مثل عیسویت و اسلام
 سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

بیگانه شده ایم چه رسد بيشتها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهد هخامنشیان هم متروک بوده است گذشته از این هالطمانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آنجا روی داده کتاب مقدس ناگزیر اعم نمانده حوادث روزگار آن را مانند کاخهای باشکوه شاهنشاهان هخامنشی برآکنده و پیرشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فن معماری می توانیم از روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه اللغة و تاریخ و مقایسه ادیان باهمد یگرمی توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در پارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این باقی مانده چیست کوشش صد و پنجاه ساله مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر بهلولی اوستا و کتب عیدیه بهلولی و یازند و فارسی و اخبارات کلیه مورخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیه کتب مذهبی برهمنان و مقایسه لغات السنه هندو اروپائی بایکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسومات قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در سر ترکیب برخی از جملات و معنی یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشتها و تألیف مقالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لوعل Loumel در آلمان مشغول بترجمه یشتها بود این کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشتهای نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمه کامل اوستای ولف و بارتولوومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدید ترین ترجمه کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تمییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری نیست که اساس را بهم بزنند و معانی مخالف و ضد ببخشند

همچنین خواهیم دانست که بنابستور آئین کهن دنیا میدان آزمایش قوای انسانی است هر که مغلوب دیوئستی گردید لاجرم بانگ فریاد برآورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف قدم واپس نکشید بجای و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عزم و اراده انسانی وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فروزرگی و پارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگوئی و دلیری و وطن پرستی نیاکان ماست

همان ذوق لطیف سخن سرایان ما که در اشعار عهد یشته بطور عموم سامانیان و غزنویان و سلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتهها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است بامید صله و جائزه ای اما یشتهها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است بامید پاداش روز واپسین از آنکه یشتهها را بقصاید شعراء تشبیه کردیم نکند چنین تصور شود که کسی آنها را بمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتهها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مضامین آنها عبارت است از سنت هائی که از زمان بسیار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنت های قدیم را بنظم درآورده مدون ساخت همانطور یشتهها برشته نظم کشیده شده است یشتهها بعد از گاتها و هفت ها قدیمترین جزوات اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با امروز فرق قابل ذکری نکرده است باوجود این ضرب المثلهای زمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره

ترجمه ایست از روی سنت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸-۱۷۶۱ میلادی باو گفتند همان را نکاشت مقصود این نیست که ترجمه سنتی بکلی بیمصرف است برخلاف تفسیر بهلولی اوستا که ترجمه سنتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقصود این است که ترجمه سنتی نسبت بترجمه ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است در جلد سوم از ترجمه اوستای انکتیل یک رشته اطلاعات راجع بعادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعه آنها از هر حیث مفید است

پس از این ترجمه قدیم ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای یشتها هم باشد بنابر تاریخ انتشار آنها از این قرار است نخست ترجمه اشپیکل در سه جلد که بواسطه یاد داشتهای عدیده همیشه مفید است هر چند که اصل خود ترجمه را باید از کتابهای کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست^۱ بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپیکل که در تفسیر ترجمه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است^۲

دوم ترجمه اوستای دُهارلز در یک جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه^۳ این ترجمه کم و بیش در تحت نفوذ اوستای اشپیکل میباشد

سوم ترجمه دارمستتر در سه جلد بزرگ که از بزرگترین آثار ادبیات مزدیسنا شمرده میشود^۴ هیچ اوستا شناسی از مطالعه این کتب مستغنی نیست نه از برای خود ترجمه بلکه از برای حواشی و یاد داشتهای و توضیحات فراوان

۱ Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände Leipzig 1853-63

از روی این ترجمه آلمانی ترجمه انگلیسی بتوسط بلک صورت گرفته است

Arthur Henry Bleek London 1864

۲ Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864-68

۳ Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez Paris 1881

۴ Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

یشتها که قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب بحضرت زرتشت نیست آنچه در اوستا از کلام مؤسس دین شمرده میشود همان پنج گاتهاست که در سال گذشته بانتشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب بموسی^۱ است ما بقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است در اعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در اعصار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بودائیان تیمیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است^۲ انجیل نیز پس از عیسی^۳ نوشته شده نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از یک مملکت اند و نه متعلق بیک عصر

بدست و یک یشت اوستا در قدمت باهمدیگر مساوی نیست شرح آن در مقاله بعد بیاید

ترجمه نگارنده مطابق متن اوستای گلدنر (Geldner) است که در سه جلد در سنوات ۱۸۸۶ - ۱۸۹۰ میلادی در آلمان بطبع رسیده است^۲ معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ وسترگارد را بکار میبرند^۳

ترجمه یشتها توسط
مستشرقین

نگارنده در ترجمه خویش از ترجمه یشتهای کلیه مستشرقین استفاده کردم باستثنای ترجمه پیشقدم آنان انکتیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد^۴ گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست

Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken von Edmund Hardy, Münster ۱
I. W. 1919 S. 7

Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. ۲
Geldner I Teil yasna 1856, II Vispered und Khorda Avesta 1893; III Vendidad 1895 Stuttgart

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. ۳
Westergaard, Copenhagen 1852-54

Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771 ۴

کلکر Kleuker اوستا را از روی این ترجمه فرانسوی زبان آلمانی ترجمه نموده در دو جلد در سال ۱۷۸۱-۱۷۸۳ منتشر ساخته است

چه آنها از برای استفاده عموم که اصلاً با این گونه کتب کاری ندارند نوشته نشده است بلکه از برای یکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجمه‌های کامل ترجمه قطعات مختلف اوستا نیز در جز و کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است بذکر یک چند فقره از آنها که دارای ترجمه بر خی از یشتهاست اکتفاء میکنیم از آنجمله است ترجمه یشتهای گلدنر که در کتب و رسائل متفرق منتشر شده است

نخست ترجمه پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشر یشت و مهر یشت و فروردین یشت در ماه فوریه و مه ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجله «مقایسه السنه» انتشار گردید^۱ در دو سال بعد در جز و کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچک که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و اشقاد یشت و وند یشت منتشر شد^۲ و در دو سال دیگر ترجمه سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید^۳ چنانکه ملاحظه میشود ۱۵ یشت بتوسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ۶ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتن یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم گلدنر آنها را ترجمه نموده در جائی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم ترجمه‌های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است گلدنر در زمینه اوستا خدمات شایان نموده و بگردن عموم ایرانیان حق بزرگی دارد تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جز و کتب متعدده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دو یشت نیز که عبارت

Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn.	۱
Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s. 104—132	۲
Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner Stuttgart 1884	۳

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتماد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحت و سقم آنها همه یاد داشتها را در وقت ازوم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده نیست بخصوصه آنچه راجع بمقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آن را بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغائی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را برضد خود بشوراند

چهارم ترجمه اوستای وُلف که ترجمه تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر باستثنای پنج کتابها^۱ ترجمه پنج کتابها پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای وُلف بواسطه بارتولومه صورت گرفت^۲ از این جهت در ترجمه وُلف لازم باعاده آن نشد چه ترجمه اوستای وُلف نتیجه زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم^۳ که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستا بدون تصرف باهمان الفاظ و جملات از فرهنگ مذکور بارتولومه بترجمه اوستای وُلف نقل داده شده است خود بارتولومه نیز ترجمه مذکور را ملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمه کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجمه یشتها بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آنها را ترجیح دادم متأسفانه این کتاب بدون هیچ یاد داشت و توضیحاتی است فقط برای صحت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و انس چندین ساله با آن ندارد از آن بهره نتواند برد گرچه کلیه کتب مستشرقین متأخر در همین حکم است

Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Strassburg 1910 ۱

Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomæ, Strassburg 1905 ۲

Altiranisches Wörterbuch von Chri. Bartholomæ, Strassburg 1904 ۳

ستوده زرد ایرانیان قدیم و تا با امروز زرد زرتشتیان مقدس بوده و هست ممکن نیست که شاهنشاهان هخامنشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند^۱ بخصوصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقه تامی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ریشه این درخت کهن سال در سرزمین ایران آبیاری گشته برگ و بری یافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بچین رفت و مذهب عیسی از فلسطین باروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستن اصل و بنیاد لغات زبان فارسی محتاج بمزدیسنا هستیم این احتیاج را چینیان زرد نژاد نسبت بآئین آریائی بودا ندارند و نه اروپائیان نسبت بمذهب سامی عیسی^۱ تاریخ ما ایرانیان که از قرن هشتم پیش از میلاد شروع میشود یعنی بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب بمزدیسنا مربوط است در این دوره طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهم آن همه مجد و جلال و بزرگی بوده است هر چند که زبان مایس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته و آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن با فرس و زبان اوستا و پهلوی از هم نگسسته است بجااست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و پهلوی معمول گردد همانطوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبانهای یونانی و لاتینی که ریشه السنه مغربی است معمول است امید است که بزودی دولت ما چندتن از پارسیان دانشمند اوستا و پهلوی دان را بطهران جلب نموده تحصیل این دو زبان را برقرار سازد و بملیت ما روح تازه بدمد زبان فارسی از پهلوی و پهلوی از فرس هخامنشی آمده است زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم بوده که بسیار نزدیک بسانسکریت و بخصوصه نزدیک بفرس میباشد فرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان

۱ رجوع کنید بمقاله ناهید صفحه ۱۶۱-۱۶۲ و بمقاله آذر صفحه ۵۱۰

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی و تقلبی دسانیر با آنکه مند رجاتش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر دروند و گجستک یعنی اسکندر خبیث و ملعون کلیه کتب مذهبی پهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جزو کتب دینی زرتشتیان پنداشته اند و ناسخ التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تصور کرده و لغات ساختگی این کتاب جدید را که نویسنده اش مزور و متقلبی بیش نبوده در فرهنگهای متأخرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای نامری لغات زند و پازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف پارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیاکان خود میبرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشتههای آنان دیده میشود مثلاً میگویند یاسای زرتشت این لغت مغولی ترکی را متقدمین فقط از برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مغولی خونخوار و ستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده اند^۱ ابداً مناسب نیست که بجای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله گنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع بمزدیسنا در این جا متذکر شویم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورّخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصصی قابل استفاده نیست^۲ و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگها ضبط است بکلی باید صرف نظر نمود دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورّخین قدیم یونان و روم و یزانی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که در میان ایران و این ممالک وجود داشته است از آنجمله است بقول هرودت سوزانیدن کمبوجیا لاشه فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و تازیانه زدن خشیارش آب دارد ایل را در وقت لشکر کشی بر ضد یونان آتش و آب بخصوصه در مزدیسنا^۱ آلهه یاسهای سخت برفت یار با ما هنوز بر سر جنگ نزاری قهستانی (فرهنگ جهانگیری)

^۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع بزرتشت رجوع کنید بکتاب استاد جکسن امریکائی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)

Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901

یکی از فرشتگان مزدیسناست میباید و شرح آن را در مقاله آئین مهر در ژرم (ص ۴۰۷-۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از يك طرف بواسطه مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب يك مقام بسیار مهمی پیدا کرده است بطوری که يك رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه يك رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد. بنابراین در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران يك فائده عمومی است بطوری که هیچ مورخ و عالم بفقہ اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست گذشته از این فوائد که توجه يك دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فضلا و بزرگان اروپا بواسطه غیرت نژادی خود را دو ستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر بمعلم و مربی دیگر آریائی بودا محبت میورزند وطن ما همیشه يك جنبه معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لازمه هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشد تمدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته را برای این گفتیم تا بخیال برخی خطور نکند که در گیر و دار این عصر چه حاجتی بتحصیلات اوستا و بهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائده دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بغایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است خصلتهائی که نیاکان ما را بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت بر بست دیودروغ جای فرشته راستی گرفت کار و کوشش بتن پروری و سستی مبدل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و دریوزی تغییر یافت از تعلیمات اوستا سبب سرافرازی پارینه و جهت ذلت کنونی را خواهیم دانست که از کجاست

اخیر بمقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام نبوده مگر آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشمار میرفته است با این همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر با اندک تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات اسرائیلیها قدیم ترین آثار خطی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مدتهاست که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است. ملاحظه آنکه اروپائیان با هندوان و ایرانیان از یک نژاد اند و زبانهای آنان و هندوان و ایرانیان را یک مأخذ و آبشخور است برای توسعه علم اشتقاق (فیلولوژی Philologie) السنه خویش در زمنیه اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را باید که بخیال استفاده افتاده از این گلستان کلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمی و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور دنیا میباشند دائره خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نباید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبه مهمی است از السنه قدیم اقوام هند و اروپائی دوم آنکه خود ایرانیان یکی از طوایف بلند همت و دلیر نژاد هند و اروپائی بوده اند در میدان کارزار جهان از همکنان گوی سبقت ربوده یک قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آورده اند و بواسطه جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساخته اند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرستی که تا آن روز در میان اقوام هند و اروپائی متصور نبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسایر ادیان سامی مثل عیسویت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

بیگانه شده ایم چه رسد بیهشتها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهد هخامنشیان هم متروک بوده است گذشته از این هالطمانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آن خاک روی داده کتاب مقدس ناگزیر ابعین نمانده حوادث روزگار آن را مانند کاخهای باشکوه شاهنشاهان هخامنشی برانکنده و پریشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فن معماری می توانیم از روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه اللغة و تاریخ و مقایسه ادیان باهمدیگر می توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در پارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این باقی مانده چیست کوشش صد و پنجاه ساله مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر بهلوی اوستا و کتب عدیده بهلوی و یازند و فارسی و اخبارات کلیه مورخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیه کتب مذهبی برهمنان و مقایسه لغات السنه هندو اروپائی بایکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسومات قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در سر ترکیب برخی از جملات و معنی یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشتها و تألیف مقالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومل Lommel در آلمان مشغول بترجمه یشتها بود این کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشتهای نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمه کامل اوستای ولف و بارتولومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدیدترین ترجمه کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تعییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تأخیر معانی برخی از کلمات روحی دهد طوری نیست که اساس را بهم بزند و معانی مخالف و ضد بیبخشد

همچنین خواهیم دانست که بنابستور آئین کهن دنیا میدان آزمایش قوای انسانی است هر که مغلوب دیوئستی گردید لاجرم بانگ فریاد برآورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف قدم واپس نکشید بجای و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عزم و اراده انسانی وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فرو بزرگی و پارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگوئی و دلیری و وطن پرستی نیاکان ماست

همان ذوق لطیف سخن سرایان ما که در اشعار عهد یشته بطور عموم سامانیان و غزنویان و سلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتهها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است بامید صله و جائزه ای اما یشتهها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است بامید پاداش روز واپسین از آنکه یشتهها را بقصاید شعراء تشبیه کردیم نکند چنین تصور شود که کسی آنها را بمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتهها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مضامین آنها عبارت است از سنت هائی که از زمان بسیار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعد آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنت های قدیم را بنظم درآورده مدون ساخت همانطور یشتهها برشته نظم کشیده شده است یشتهها بعد از گاتها و هفت ها قدیمترین جزوات اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با امروز فرق قابل ذکری نکرده است با وجود این ضرب المثلهای زمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره

یکی از فرشتگان مزدیسناست میباشد و شرح آن را در مقاله آئین مهر در رُم (ص ۴۰۷-۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از يك طرف بواسطه مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب يك مقام بسیار مهمّی پیدا کرده است بطوری که يك رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه يك رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد. بنابراین در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران يك فائده عمومی است بطوری که هیچ مورّخ و عالم بفقّه اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست گذشته از این فوائد که توجّه يك دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فضلا و بزرگان اروپا بواسطه غیرت نژادی خود را دو ستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر بمعلم و مّرّبی دیگر آریائی بودا محبت میورزند وطن ما همیشه يك جنبه معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لازمه هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشد تمدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته را برای این گفتیم تا بخیال برخی خطور نکند که در گِرو دار این عصر چه حاجتی بتحصیلات اوستا و بهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائده دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بغایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است خصلتهائی که نیاکان ما را بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت بر بست دیودروغ جای فرشته راستی گرفت کار و کوشش بتن پروری و سُستی مبدّل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و دریوزی تغییر یافت از تعلیمات اوستا سبب سرافرازی پارینه و جهت ذلت کنونی را خواهیم دانست که از کجاست

اخیر بعقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام نبوده مگر آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشمار میرفته است با این همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر با اندک تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات اسرائیلیها قدیم ترین آثار خطی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مدتهاست که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است. ملاحظه آنکه اروپائیان با هندوان و ایرانیان از یک نژاد اند و زبانهای آنان و هندوان و ایرانیان را یک مأخذ و آبشخور است برای توسعه علم اشتقاق (فیلولوژی Philologie) السنه خویش در زمينه اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را باید که بخیال استفاده افتاده از این گلستان کلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمی و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور دنیا میباشند دائره خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نباید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبه مهمی است از السنه قدیم اقوام هندو اروپائی . دوم آنکه خود ایرانیان یکی از ملوایف بلند همت و دلیر نژاد هندو اروپائی بوده اند در میدان کارزار جهان از همکنان گوی سبقت ربوده یک قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آورده اند و بواسطه جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساخته اند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم فحدهت پرستی که تا آن روز در میان اقوام هند و اروپائی متصور نبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسایر ادیان سامی مثل عیسویت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

بیگانه شده ایم چه رسد بیهشتمها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهد هخامنشیان هم متروک بوده است گذشته از این هالطمانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلاباتی که در آنجا روی داده کتاب مقدس ناگزیر ایمن نمانده حوادث روزگار آن را مانند کاهنهای باشکوه شاهنشاهان هخامنشی برآکنده و پریشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فن معماری می توانیم از روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه اللغة و تاریخ و مقایسه ادیان باهمدیگر می توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در پارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این باقی مانده چیست کوشش صد و پنجاه ساله مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر پهلوی اوستا و کتب عیدیه پهلوی و یازند و فارسی و اخبارات کلیه مورخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیه کتب مذهبی برهمنان و مقایسه لغات السنه هندو اروپائی بایکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسومات قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در سر ترکیب برخی از جملات و معنی یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشتها و تألیف مقالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومل Lommel در آلمان مشغول بترجمه یشتها بود این کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشتهای نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمه کامل اوستای ولف و بارثولومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدید ترین ترجمه کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تعییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری نیست که اساس را بهم بزنند و معانی مخالف و ضد ببخشند

همچنین خواهیم دانست که بنابستور آئین کهن دنیا میدان آزمایش ثقوی انسانی است هر که مغلوب دیوئستی گردید لاجرم بانگ فریاد برآورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف قدم واپس نکشید بجاء و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدر شوم و فضول در مقابل عزم و اراده انسانی وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فرو بزرگی و پارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگوئی و دلیری و وطن پرستی نیاکان ماست

همان ذوق لطیف سخن سرایان ما که در اشعار عهد یشتهها بطورعموم سامانیان و غزنویان و سلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتهها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است بامید صله و جائزه ای اما یشتهها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است بامید پاداش روز واپسین از آنکه یشتهها را بقصاید شعراء تشبیه کردیم نکند چنین تصور شود که کسی آنها را بمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتهها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مضامین آنها عبارت است از سنت هائی که از زمان بسیار کهن پشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنتهای قدیم را بنظم درآورده مدون ساخت همانطور یشتهها برشته نظم کشیده شده است یشتهها بعد از گاتها و هفت ها قدیمترین جزوات اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با امروز فرق قابل ذکری نکرده است با وجود این ضرب المثلهای زمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره

ترجمه ایست از روی سنت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸-۱۷۶۱ میلادی باو گفتند همان را نکاشت مقصود این نیست که ترجمه سنتی بکلی بیمصرف است برخلاف تفسیر پهلوی اوستا که ترجمه سنتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقصود این است که ترجمه سنتی نسبت بترجمه ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است در جلد سوم از ترجمه اوستای انکتیل یک رشته اطلاعات راجع بعادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعه آنها از هر حیث مفید است

پس از این ترجمه قدیم ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای یشتها هم باشد بنابر تاریخ انتشار آنها از این قرار است نخست ترجمه اشپیکل در سه جلد که بواسطه یاد داشتهای عذیده همیشه مفید است هر چند که اصل خود ترجمه را باید از کتابهای کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست^۱ بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپیکل که در تفسیر ترجمه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است^۲

دوم ترجمه اوستای دُهارلز در یک جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه^۳ این ترجمه کم و بیش در تحت نفوذ اوستای اشپیکل میباشد

سوم ترجمه دارمستتر در سه جلد بزرگ که از بزرگترین آثار ادبیات مزدیسنا شمرده میشود^۴ هیچ اوستا شناسی از مطالعه این کتب مستغنی نیست نه از برای خود ترجمه بلکه از برای حواشی و یادداشتها و توضیحات فراوان

۱ Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände Leipzig 1852-63

از روی این ترجمه آلمانی ترجمه انگلیسی بتوسط بک صورت گرفته است

Arthur Henry Bleeck London 1864

۲ Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864-68

۳ Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez Paris 1881

۴ Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

یشتها که قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب بمحضرت زرتشت نیست آنچه در اوستا از کلام مؤسس دین شمرده میشود همان پنج گاتهاست که در سال گذشته بانتشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب موسی^۱ است ما بقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است در اعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در اعصار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بودائیان تیپیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است^۲ انجیل نیز پس از عیسی^۳ نوشته شده نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از يك مملکت اند و نه متعلق يك عصر

بیست و يك یشت اوستا در قدمت باهمدیگر مساوی نیست شرح آن در مقاله بعد بیاید

ترجمه نگارنده مطابق متن اوستای گلدنر (Geldner) است که در سه جلد در سنوات ۱۸۸۶ - ۱۸۹۰ میلادی در آلمان بطبع رسیده است^۲ معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ وسترگارد را بکار میبرند^۳

نگارنده در ترجمه خویش از ترجمه یشتهای کلیه مستشرقین استفاده کردم باستثنای ترجمه پیشقدم آنان انکتیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد^۴ گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست

Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken von Edmund Hardy, Münster I. W. 1919 S. 7

Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. Geldner I Teil yasna 1896, II Vispered und Khord Avesta 1899; III Vendidad 1895 Stuttgart

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, Copenhagen 1852-54

Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771

کلر Kleuker اوستا را از روی این ترجمه فرانسوی زبان آلمانی ترجمه نموده در دو جلد در سال ۱۷۸۱ - ۱۷۸۳ منتشر ساخته است

چه آنها از برای استفاده عموم که اصلاً با این گونه کتب کاری ندارند نوشته نشده است بلکه از برای یکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجمه‌های کامل ترجمه قطعات مختلف اوستائیز در جز و کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است بذکر یک چند فقره از آنها که دارای ترجمه برخی از یشتهاست اکتفاء میکنیم از آنجمله است ترجمه یشتهای گلدنر که در کتب و رسالات متفرق منتشر شده است

نخست ترجمه پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشر یشت و مهر یشت و فروردین یشت در ماه فوریه و مه ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجله «مقایسه السنه» انتشار گردید^۱ در دو سال بعد در جز و کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچک که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و اشقاد یشت و وند یشت منتشر شد^۲ و در دو سال دیگر ترجمه سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید^۳ چنانکه ملاحظه میشود ۱۵ یشت بتوسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ۶ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتن یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم گلدنر آنها را ترجمه نموده درجائی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم ترجمه‌های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است گلدنر در زمینه اوستا خدمات شایان نموده و بگردن عموم ایرانیان حق بزرگی دارد تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جزو کتب متعدده استاد مرحوم بارتولومه ترجمه دویشت نیز که عبارت

- | | |
|--|---|
| Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn. | ۱ |
| Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s. 104—132 | ۲ |
| Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner
Stuttgart 1884 | ۳ |

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتماد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحت و سقم آنها را یاد داشتها را در وقت ازوم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده نیست بخصوصه آنچه راجع بعقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آن را بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغائی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را برضد خود بشورانید

چهارم ترجمه اوستای وُلف که ترجمه تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر باستانهای پنج گانه^۱ ترجمه پنج گانه پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای وُلف بواسطه بارتولومه صورت گرفت^۲ از این جهت در ترجمه وُلف لازم باعاده آن نشد چه ترجمه اوستای وُلف نتیجه زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم^۳ که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستای بدون تصرف باهمان الفاظ و جملات از فرهنگ مذکور بارتولومه بترجمه اوستای وُلف نقل داده شده است خود بارتولومه نیز ترجمه مذکور را ملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمه کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجمه یشتها بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آنها را ترجیح دادم متأسفانه این کتاب بدون هیچ یاد داشت و توضیحاتی است فقط برای صحت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و اُنس چندین ساله با آن ندارد از آن بهره نتواند برد کرچه کلیه کتب مستشرقین متأخر در همین حکم است

Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Strassburg 1910 ۱

Die Gatha's des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomæ, Strassburg 1905 ۲

Altiranisches Wörterbuch von Chri. Bartholomæ, Strassburg 1904 ۳

مندرجات این
نامه و طرز
تحریر آن

خیال نگارنده این بوده که بیست و یک بشت اوستارا در یک جلد منتشر سازم ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله ای مبهم نماند بخصوصه که در زبان فارسی هنوز کتابی راجع بمزدیسنا که از روی یک اساس علمی نوشته شده باشد نداریم در کمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابی که قابل ذکر باشد در این زمینه بزبان فارسی موجود نیست بناچار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تا یک اندازه قانع شده یک فکر محمل ولی روشن از مزدیسنا، همسرانند و بفوائد اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخورد نظر باین نکات این کتاب 'مطوّل شد و در 'مدّت اقامت در هندوستان با تمام آن موافق نشدم اگر هم بانجام میرسید در یک جلد نمی گنجید بناچار دوازده بشت را در همین جلد منتشر میسازم و بانضمام مقاله فرردین که متعلق است بفرور دین بشت که بشت سیزدهم است خود این بشت بسیار مفصل است بامتن و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا لازم دارد و این کتاب را بی اندازه بزرگ میکند لهذا آن را برای جلد دوم گذاشته در اروپا منتشر خواهم ساخت در طی ترجمه یستها بعضی از لغات مذهبی را که مصطلح زرتشتیان است ترجمه نکردم چنانکه عادت ناخوش برخی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزدا» را به سرور دانا و «فروهر» را به روح یا گوهر و «زور» را به فدیه مایع و غیره ترجمه میکنند هر علم و فنی دارای یک دسته لغات و اصطلاحات مخصوص بخود میباشد که در زمینه همان علم و فن باید دانست در هر جائی که بچنین لغاتی بر میخوریم آنها را شرح دادیم و توضیحات لازمه را نگاشتم و باین اکتفاء نکرده از برای هر یک از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و باندازه که ممکن بود مطالب تاریخی و لغوی متعلق بفرشته همان بشت را ذکر کردم در میان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرگ صحبت شده باشد و در یک کتاب مدون گردیده دست رس عموم

باشد از زامیاد یشت و هرمزد یشت در کتاب «تحقیقات آریائی» بنظر نگارنده رسیده است ^۱ در میان جزوات خود ترجمه ارت یشت بارتومه را نیز در دست دارم ولی نمی توانم معین کنم که این یشت کی ترجمه شده و در کجا انتشار یافته است چه ترجمه مذکور در جزو سایر مقالات مستشرقین راجع بمزدیسنا باهم جلد شده بدون تعیین تاریخ و اسم مجله یا کتابی ^۲ از وندیشمان نیز ترجمه چند یشت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج است از آنجمله ترجمه مهر یشت در کتاب «میترا» ^۳ و ترجمه فروردین یشت در کتاب «دروس زرتشتی» ^۴ چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از مستشرقین معروف چه از متقدمین و چه از متأخرین آنان چند قطعه از اوستا را ترجمه نموده موضوع مباحثات و تحقیقات قرار داده اند و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد در میان ترجمه یشتها ترجمه لومل که ذکرش گذشت بخصوصه قابل دقت است این کتاب که چند ماه پیش از این بزبان آلمانی انتشار یافته از روی متن اوستای گلدنر ترجمه شده است و دارای ترجمه تمام یشتهاست و بعلاوه یسنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم یشت نامیده میشود و فرگرد دوم از وندیداد که در داستان جمشید است هر يك از یشتها دارای مقدمه مختصر و مفیدی است ^۵ این ترجمه با وجود اندك تفاوتی که با ترجمه وُلف - بارتولومه دارد بهترین دلیل صحت این ترجمه اخیر است و يك گوهر گرانبهائی است که بتازگی داخل خزینه کتب مزدیسنا گردید در انجام این مبحث می افزائیم که دانشمند مرحوم پارسی کا نگا تمام جزوات اوستا را بگجراتی ترجمه نموده در پنج جلد منتشر ساخته است و یشتها در جزو خورده اوستا در سال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گردیده است

Arische Forschungen von Chri. Bartholomæ erstes Heft. Halle 1882 ۱
S. 99—147 and 149-154.

Beiträge zur Kenntniss des Avesta II von Chr. Bartholomæ. Der Aši yašt ۲
(yt. 17) S. 560—585

Mithra. von Fried. Windischmann. Leipzig. 1857 S. 1—52 ۳

Zoroastrische Studien. von F. Windischmann Berlin. 1863, S. 313—324 ۴

Die yūst's des Avesta übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel. ۵
Göttingen ۱927.

تصرفی تفسیر کرده اند و از برای موارد مشکله جداگانه توضیحاتی افزوده اند. بی شك این شكل ترجمه اوستا نه در فارسی و نه در زبان دیگر ممکن نیست یعنی که از کلمات بهلولی همچیده معنی ای بدست نخواهیم آورد چه ترکیب جملات اوستا شبیه بفارسی نیست. بنابر این در ترجمه تقدّم و تاّخر کلمات قهری است کسانی که بمتن اوستا ملاحظه ای کرده و یا صفحه ای از ترجمه مستشرقین مهر زبانی که باشد خوانده میدانند که نگارنده در این ترجمه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده ام بخصوصه که در فارسی کتابی در زمینه مزدیسنا نداریم که از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات علمای متقدمین استفاده کنیم. بناچار باید خود با مصالح نو بنائی برپا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیک به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد. بنابر این نگارنده را جز این که ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است. بجزیی که هیچ خیال نکردم آن زینت نمودن جملات است در میان نوشتههای متأخرین عبارات شیرین و دلکش بسیار برمیخوریم ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپنتمان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی نه آن عهدی که تو با يك دروغ پرست بستی و نه آن عهدی که تو با يك راستی پرست بستی چه معاهده با هر دو درست است خواه موّحد و خواه مُشرك»

مهریشت فقره ۲

چون این نامه آخرین کتابی است که در هندوستان منتشر میسازم لازم میدانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبت شان بوده ام بخصوصه رئیس محترم انجمن دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی جی باهای ایرانی که متحمّل زحمات بی اندازه شده آنچه لازمه مهمان نوازی بوده در حق من کوتاهی نکردند و از هر قسم اسباب آسایش مرا فراهم آوردند بطوری که توانستم از پرتو مساعی ایشان باحواسی جمع و

باشد مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا از برای محصلین بعد راه تحقیق باز باشد همچنین مسائلی که از خود اوستا استخراج شده جای هر يك را معلوم نمودم بیشتر از چهارصد و پنجاه لغت اوستائی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها معنی شده و ارتباط برخی از آنها را با لغات فارسی بیان کردم دگر اینکه از برای گروهی از پادشاهان و دلیران و نامداران که در اوستا از آنان ذکری شده مقالات نسبتاً مفصل نگاشتم و تمام مواضع اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع بآنان نشان دادم تا از برای صحت داستانهای ملی از قدیم ترین آثار خطی ایران حجتی در دست داده باشم بخصوصه قارئین این نامه را متوجه میسازم که از قرأت هیچ يك از پاورقی ها صرف نظر نفرمایند چه دانستن آنها برای فهم مطالب بعد لازم است همچنین لازم است که پیش از مطالعه یشتها بمقالات گانها تألیف نگارنده نیز ملاحظه بشود چه آن کتاب را باید جلد اول این سلسله محسوب داشت مطالبی که در آنجا مندرج است در یشتها تکرار نشده است در انجام مقال باید یاد آور شوم که در طی یشتها عبارات ساده آنها نباید نکرست آن الفاظ را فقط باید وسیله فهم معانی قرار داد این سادگی کلام که در یشتها ملاحظه میشود تخصیصی باوستا ندارد و در کلیه کتب قدیم همین سادگی بیان و جملات کوناه و تکرار آنها مشاهده میشود عباراتی که امروز بنظر ما ساده میآید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و استعاره بوده که ما بواسطه انقلاب زمان موافق ذوق خود نمی یابیم چنانکه ساختمان و پوشاک و کاتبه طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقه کنونی می بینیم بعقیده نگارنده در کلام قدماء قطع نظر از معانی يك لذتی است در سادگی که حتی الامکان باید آنها را بهمان ترکیب اصلی نگاهداشت و آرایشهای جدید را با سادگی قدیم نیامیخت و بلکه تصرفات کردن در آنها را باید نسبت بعلم و معرفت خیانتی دانست بخصوصه در کتب مذهبی که مندرجات آنها وحی و الهام تصور میشود اوستا را در عهد ساسانیان کله بکلمه بدون هیچ

که این نامه یکی از پاکیزه ترین کتاب فارسی است که در هندوستان بطبع رسیده است بخصوصه طبع آن بسه خط: زند و فارسی و لاتینی و هرسه غریب این مملکت و با حواشی و یادداشت‌های عدیده بخط ریز کار آسانی نبوده است

پورداود

بمبئی کولابا (Colaba) فردوس

اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی

خاطری آسوده یک دوره تحصیلات مزد یسنا را در این جاطی نمایم و باندازه قوه خویش معلوماتی از آئین کهن بیندوزم بحاست از این سرمایه معنوی که در مرکز مزدیسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم در مقابل آن همه زحماتشان بهیچ وجه وسیله تلافی در خود سراغ ندارم یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم برآید و عموم ایرانیان اندک فائده ای از آن بتوانند برد همان را مزد زحمات چندین ساله خویش خواهند شمرد

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزار شایسته هستم دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جمشید جی مدی Modi شمس العلماء است که همیشه درخواستهای مرا اجابت نموده از دادن کتبی که لازم داشتم دریغ نورزیدند و بتوسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع بمزدیسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنچایت Parsee Punchayet بمن هدیه شده است و دیگر دانشمند شهر گشتاسب نریمان (G. K. Nariman) که همواره بدستگیری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا مبسوق شدم و کتب آنان را برای استفاده بمن برگذار کردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعه معارف وقف کرده اند جز این هم نباید منتظر بود

و دیگر هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar بادقت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون اوستائی این نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده بسی از سهوها مبسوق کردند و دیگر دانشمند اوستا و بهلوی دان مشهور بهرام گور انکلیسریا Anklesaria که در مدت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضورشان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعه ایشان بهره مند شدم و دیگر برادر ایشان هوشنگ انکلیسریا صاحب مطبعه ای که نوشتههای من در آنجا مطبع رسیده ایشان در طبع این کتب دقت مخصوص بکار بردند گوئیا خواستند که کتب مقدس مزدیسنا باطرزی مرغوب و شکلی پاکیزه بوطن زرتشت تقدیم شود می توان گفت

بمعنی نماز گزار و پرستنده و ستایش کننده است چنانکه در یسنا ۱۲ فقره ۱۵ و یسنا ۱۴ فقره ۱ و اردیبهشت یشت فقره ۱ آمده است از این کلمات اوستائی لغت جشن که بمعنی عید و از کله یسنا مشتق است در زبان فارسی بیادگار مانده است فرقی که در میان مفهوم یسنا و یشت می توان قرار داد این است که اوّلی بمعنی ستایش و نیایش است بطور عموم دومی بمعنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است بالخصوص ۲۱ یشت اوستا نیز چنین چیزی است

هریک از یشتهای بزرگ دارای چندین فصل است که آنها را (کرده گویند و از کلمه اوستائی کَرِت و مَدَه می باشد که بمعنی کارد و خنجر است کرده بمعنی يك قطعه بریده در ست بمعنی section لاتینی و فصل عربی است که بمعنی بریدن است مثلاً آبان یشت دارای ۳۰ کرده است

اسامی ۲۱ یشت که معمولاً مستشرقین آنها را از روی شماره نامیده یشت یک و دو و سه و غیره میگویند از این قرار است

اسامی یشتها و
اسامی ایزدان سی
روز ماه

۱	اهور مزد	مهر دد	هرمز د یشت
۲	آمش سینت	مهر دد	هشتن یشت
۳	آش و هیش	مهر دد	اردیبهشت یشت
۴	هاور و نات	مهر دد	خرداد یشت
۵	آردو و یسور اناهیت	مهر دد	اردو و یسور بانو

معمولاً آبان یشت گفته میشود

۶	هور خشیت	مهر دد	خورشید یشت
۷	ماونکه	مهر دد	ماه یشت

اوستا

اوستا مرکب است از پنج کتاب یا جز و اول یسنا که مهمترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا (ها) میباشد پنج گانه جزو آن است دوم ویسپرد مجموعه ایست از ملحقیات یسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۴ فصل یا (کرده) سوم وندیداد که مطالب عمده آن راجع بقوانین مذهبی است هر يك از ۲۲ فصل آن را يك (فرکرد) گویند چهارم یشت که موضوع این کتاب است از آن مفصل تر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستا یا خُرده اوستا که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی و غیره ترتیب داده شده است مندرجات خورده اوستا مثل سایر جزوات اوستا محدود بحدی نیست بسا از نسخ خطی قدیم دارای ادعیه ایست که نسخه دیگر نیست همچنین قاعده ای ندارد که چند تا از یشتها باید در جزو آن باشد ولی بدون استثنا تمام نسخ دارای هر مزد یشت و سروش یشت میباشد^۱ و بسا هم کلیه یشتها را جزو خورده اوستا می‌شمرند که بنابر این کلیه اوستا مرکب از چهار کتاب میباشد اینک یشت که پس از گاتها و هفت ها قدیمترین قسمت اوستا و سرچشمه يك رشته معلومات بسیار نفیسی است راجع بایران قدیم کلمه یشت در اوستا یشتی (۳۳۵-۳۴۰) آمده و از ماده کلمه یسنا (۳۳۵-۳۴۰) است و در معنی هم با آن یکی است یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیه یشتن در پهلوی بمعنی ستودن و عبادت کردن و فدیه آوردن است یشتی بمعنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده از آن جمله است در فقره ۵۶ از رام یشت یشتی (۳۳۵-۳۴۰-۳۴۱)

اشتیاق کلمات
یشت و کرد

۱ برای اطلاعات مفصل تر رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده بمقالة اوستا ص ۴۴-۶۰

۷ مرداد	۸ دین بآذر	۹ آذر
۱۰ آبان	۱۱ خورشید	۱۲ ماه
۱۳ تیر	۱۴ گوش ^۱	۱۵ دین بهمن
۱۶ مهر	۱۷ سروش	۱۸ رشن
۱۹ فروردین	۲۰ بهرام	۲۱ رام
۲۲ باد	۲۳ دین بدین	۲۴ دین
۲۵ ارد	۲۶ اشتاد	۲۷ آسمان
۲۸ زامیاد	۲۹ مهر اسپند	۳۰ انیران

نخستین روز ماه که هرمزد باشد و روز هشتم و یانزدهم و بیست سوم که دی یا دین باشد باسم خداوند است (ص ۴۲ ملاحظه شود) در مقابل آن هرمزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ و خرداد و مرداد باشد که مجموعاً امشاسپندان نامیده میشوند فقط برای دوتن که اردیبهشت و خرداد باشد یشتی موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسپند یشت را برای کلیه امشاسپندان محسوب بداریم از امشاسپندان گذشته باسم یانزده ایزد ماه هم یشتی داریم و باسم نه فرشته دیگر که بهمن و شهریور و سفندارمذ و مرداد (از امشاسپندان) و آذر و باد و آسمان و مهر اسپند و انیران باشد امروزه یشتی در دست نیست در عوض باسم دوتن از ایزدان دویشت کوتاه داریم که اسامی آنان در جزو اسامی سی ایزد ماه نیست این دویشت عبارت است از دویشت اخیر که هوم و وند باشد

برخی از یشتها فقط با سامی ایزدان ماه نامزد شده اما مندرجات آنها راجع بهمان ایزدان بخصوصه نیست مثل اشتادیشت که دارای اسم ایزدی است که یاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست ولی موضوع این یشت در فرآربائی (ایرانی) میباشد و بزامیاد یشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده اما

تیشتر معمولاً تیر یشت گفته میشود	۴ دین دین دین د	۸ تیشتریه
درواسپ یا گوش یشت	۵ دین دین دین د	۹ دروا سپا
مهر یشت	۶ دین دین د	۱۰ میثر
سروش یشت	۷ دین دین دین د	۱۱ سروش
رشن یشت	۸ دین دین د	۱۲ رشنو
فروردین یشت	۹ دین دین دین د	۱۳ فروشی
بهرام یشت	۱۰ دین دین دین د	۱۴ ورنرغن
معمولاً رام یشت نامیده میشود	۱۱ دین دین د	۱۵ ویو
معمولاً دین یشت نامیده میشود	۱۲ دین دین د	۱۶ چیستا
اردیشت	۱۳ دین دین دین د	۱۷ آشی و نکوهی
معمولاً اشتادیشت نامیده میشود	۱۴ دین دین دین د	۱۸ آئیرینم خوارنو
معمولاً زامیادیشت نامیده	۱۵ دین دین دین د	۱۹ کورنم خوارنو

میشود در نسخ خطی قدیم نیز کیان یشت نامیده شده است

هوم یشت	۱۶ دین دین د	۲۰ هوم
وند یشت	۱۷ دین دین د	۲۱ وند

چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از این یشتها دارای اسامی ایزدانی است که سی روز ماه نیز دارای اسامی آنان است اسامی این سی ایزد یا فرشته که روزهای ماه در تحت حمایت آنان است نیز در دو سیزده کوچک و بزرگ (جزو خورده اوستا) مرتباً یاد شده ولی در یشتها این ترتیب رعایت نشده است

برای آنکه آسان تر بتوانیم ترتیب اسامی ایزدان را آن طوری که یشتهای موسوم بآنان ترتیب داده شده و آنطوری که در دو سیزده آمده و حالا در تقویم رعایت میشود باهمدیگر مقایسه کنیم اسامی ایزدان ماه را مینگاریم

۱ هر مزد	۲ بهمن	۳ اردیبهشت
۴ شهریور	۵ سفندار مذ	۶ خرداد

یشت آمده که زرتشت از هرمزد دادگر حیات جاودانی درخواست^۱ در این جا متذکر می‌شویم که خرداد یشت و اشتاد یشت امروز در جزو یشتها موجود است اما تفسیر پهلوی آنها از میان رفته است شکی در این نیست که مأخذ کتاب زند بهمن یشت بسیار قدیم است چنانکه وست (West) احتمال می‌دهد قدمت آن تا بهمد خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) یا اندکی پس از او می‌رسد چه در کتاب مذکور از پادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است هرچند که گرد آورنده آن مدتی پس از استیلای عرب حتی پس از عهد سلجوقیان میزیسته است قدمت نسخه خطی آن که حالا موجود است تقریباً بیانصد و پنجاه سال می‌رسد و محققاً این نسخه از روی نسخه قدیمتری نوشته شده است^۲ در دینکرد که شرحش در دیباچه گذشت تمام مندرجات اوستا تجزیه گردیده هر یک جداگانه شرح داده شده است از این تجزیه و شرح بخوبی برمیآید که مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را در زیر دست داشته و از میان ۲۱ نَسک اوستای قدیم فقط یک نَسک در آن زمان موجود نبوده است بناً بمندرجات دینکرد می‌توان دانست که کتاب مقدس در پارینه بچه عظمت بوده و الحال آنچه در دست است متعلق بکدام یک از ۲۱ نَسک مفقود شده می‌باشد از آنچه در کتاب هشتم دینکرد

۱ مندرجات زند بهمن یشت عبارت است از واقعاتی که اهورا مزدا از پیش پیغمبرش خبر داده که چگونه ایران گرفتار پنجه قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و چه صدها بدین مزدیسنا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدیسنا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدیسنا قوت خواهد گرفت

قسمتی از کتاب مذکور را اشیگل در جزو کتاب (ادبیات سنتی پارسیان) به آلمانی ترجمه

کرده است

Die Traditionelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128-135

و بعد وست در جزو (کتاب مقدس مشرق) به انگلیسی ترجمه نموده است

The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرام گور انکلیسریا آنرا به انگلیسی ترجمه کرده به متن پهلوی

منتشر ساخته است

Zand-i Vohûman Yasu and two Pahlavi Fragments. published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

(۲) رجوع کنید بکتاب مذکور وست ص L-LIX

مندرجات آن فقط نا فقره ۹ که از زمین (زم) یعنی از کوهها صحبت میدارد بافرشته زمین زامیاد مناسبی دارد چه از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۶ باشد راجع است بفرکیانی

همچنین رام یشت و دین یشت فقط باسم ایزد ۲۱ و ایزد ۲۴ ماه است اما مندرجات اولی راجع است به (ویو) فرشته هوا و مندرجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشته علم میباشد از اینکه این چند یشت باسم فرشته ای و مطالب آنها متعلق بفرشته دیگری است برای این است که میان این فرشتگان ارتباط نا می موجود است بمناسب علاقه آنان بهمدیگر چند یشتهای مذکور را باسم مشهور ترین آنان نامزد کرده اند (شاید اصلاً باین وسیله خواسته اند باسم هر یک از ایزدان ماه یشت مخصوصی باشد) مثلاً در فقره ۲۱ از دو سیروزه کوچک و بزرگ رام و ویویکجا نامیده شده اند و در فقره ۲۴ چیستا و دین باهم آمده اند در سایر جاهای اوستا نیز غالباً این فرشتگان را باهم می بینیم

بی شک در قدیم چنانکه در سنت مزدیسنان است از برای هر یک از امشاسپندان و ایزدانی که باسامی آنان سی روز ماه نامیده شده یشتی موجود بوده است و وجود هوم یشت و وند یشت بخوبی دلیل است که از برای سایر ایزدان معروف نیز یشتی داشته اند بهمن یشت که یکی از کتب پهلوی است و معمولاً (زند بهمن یشت) نامیده میشود نیز شاهد است که در قدیم یشتها بیش از آنچه امروز در دست داریم بوده است بنا بتصریح خود این کتاب که دارای ۴۲۰۰ کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن یشت یعنی تفسیر پهلوی بهمن یشت اوستاست در فصل اول فقره ۶ گوید «در زند (تفسیر) وهومن یشت و خوردات یشت و اشتات یشت آمده که کهجستک (ملعون) مزدک پسر بامدات دشمن دین خروج کند و در میان پیروان دین یزدان فساد برانگیزد» در فصل دوم فقره ۱ گوید «در زند وهومن

بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اصطلاحات قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد و حقیقهٔ برازنده است که آنها را قصاید غراء بنامیم بی شك این یشتها در وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا مغمول و مصطلح بوده است برخلاف یشتهای کوچک که احتمال میرود پس از متروك شدن زبان سروده شده باشد زبان اوستا مدتها پس از متروك شدن چون زبان مقدس بوده در میان پیشوایان دین و علمای مذهب تدریس میشده و مصنوعی آن را نگاه داشته بوده اند

با آنکه فرق فاحشی میان یشتهای بزرگ و یشتهای کوچک
 قدمت یشتها
 موجود است باز نمی توانیم بگوئیم که اولی کی سروده شده
 و دومی کی در هیچ یک از آنها بوقایع تاریخی بر نمیخوریم
 ممکن نیست که عهد انشاء یشتها پیش از تشکیل سلطنت هخامنشی باشد که
 در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است چه از این سلطنت با آن
 همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فرا گرفته بود نه مستقیم و نه
 غیر مستقیم اسمی نیست و نه هیچ یک از وقایع مهم آن عهد در آنها اشاره شده
 است اوستا در هر جای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه
 در مشرق بیرون از قلمرو هخامنشیان نبوده است در یشتها بسا از پادشاهان
 داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده اند اسم برده شده و مکرراً از سلسله
 کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب نیز یاد گردیده ولی از پادشاهان مقتدر واقعی
 مثل کوروش و داریوش و خشیارشا و غیره ذکری نیست در صورتی که غالباً
 بهمین اسامی در جزوات تورات آنها در کتاب دینی بیگانه از ایران
 بر میخوریم ^۱ مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا عطایی اشاره شده که مدلل میدارد
 آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است اگر هم عهد انشاء
 یشتها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از

۱ رجوع کنید بتورات کتاب عزرا و کتاب استر و کتاب دانیال باب ششم

در فصل ۱۵ مندرج است شکی نمی ماند که یشتهای حالیه در قدیم متعلق به نسک یا کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن را بغان یشت (یعنی ستایش بغها) می گفته اند اینک دینکرد گوید «بغان یشت نخست در ستایش هر مزد است که در میان بغان بزرگترین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات مرئی و غیر مرئی زمین است از آن ایزدانی که روزهای ماه با ساسی آنان نامزد است همچنین در شهرت و قدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که اسامی آنان در وقت نیایش برده میشود و از احترامات و اطاعتانی است که باید نسبت بآنان منظور داشت»^۱ این تعریفی که دینکرد از بغان یشت کرده در یشتهای کنونی مصداق می یابد و مدلل میدارد که هر یک از سی ایزد ماه و بسا ایزدان دیگر را هم یشت مخصوصی بوده است که همه از دست رفته بجز معدود قلیلی بماند نرسیده است

این یشتهای باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن مانده حال
 پراگندگی و پاشیدگی از وجنات آنها پیدا است باز جای
 شکر است که صفحات نامه مقدس ایران بکلی از سیل خونی که
 عرب و مغول در وطن ما جاری ساخته اند فروشته نشده و سندی از جاه و جلال
 نیاگان بدست ما فرزندان رسیده است از یشتهای مفقود شده خبری نداریم
 راجع بآنچه موجود است گوئیم یست و یک یشت اوستا در قدمت با هم فرق
 دارد چهار یشت اولی نسبتاً جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بیای
 یشتهای بزرگ نمیرسد بخصوصه یشت دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچک)
 و اردیبهشت یشت و خرداد یشت باشد دارای مطالب مهمی نیست و بسا از
 کلمات و جملات آنها هم خراب شده است

دو یشت اخیر که هوم و وند باشد بسیار کوتاه و هر یک دارای دو سه
 جمله است بطوری که در خصوص آنها حکمی نمی توان نمود برخلاف یشتهای

۱ رجوع کنید به: Sacred Books of the East translated by West vol. XXXVII

مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و. مرور جزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیادتی را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارتولومه و گلدنر از برای برخی از یشتها که ذکر آنها در دیباچه گذشت این کار را کرده اند منظومات اوستا منحصر بگاتها و یشتها نیست در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دو سال پیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوستا را که پس از گاتها انشاء شده مورد بحث قرار داده کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است^۱ در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هر تیل نواقص را تکمیل نموده اوزان شعری اوستا و ریک وید را معاً در یک کتاب مدقّقانه جمع کرده است^۲ بی شک ادخال کلمات در میان منظومات اوستا در وقتی روی داده که زبان متروک گشته کسی میان نظم و نثر امتیاز نمیداده است هرودت در تاریخ خود در جائی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است که (مغها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنی میکنند)^۳ لابد تغنی در نظم ممکن است نه در نثر در آخر هر یک از یشتهای بزرگ ترجیع های خصوصی تکرار میشود مثل ترجیعات حالیه در منظومات فارسی

یشتها از حیث مطالب با همدیگر فرق دارد یشتهای کوچک
غالباً از ادعیه و نمازهایی که از سایر قسمتهای اوستا
استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که
کلیه مستقل و بدیع است هر یک بطرز خصوصی سروده شده و در هر یک

مندرجات یشتها
و داستان ملی

Über Die Metrik des Jüngerer Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rigvedas von Johannes Hertel

Leipzig 1927.

Herodote I. 132

میلاد قرار بدهیم شاید بخطا نرفته باشیم نظر بمندرجات یشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم و تا بیک عهدهی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میرده اند چه نظایر این داستان در ریک وید برهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گائها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گائها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود در میان سرودههای گائها و یشتها هم مشاهده میگردد عجله بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشافات بعد محوَل میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهایی افزوده اند که ما به الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا در یک مقاله جداگانه از آنها صحبت خواهیم داشت

یشتها نیز مانند گائها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد در پنج گائها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllables) میباشد^۱ ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است و در میان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک از این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگی گاهی سخته (درنگ) در وسط واقع است (۴ + ۴) و گاهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم ندره^۲ هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سخته گاهی در وسط واقع است ۵ + ۵ و گاهی پس از آهنگ ششم در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سخته موجود است جای سخته اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ۴ + ۴ یا ۵ + ۳ یا ۵ + ۵ و جای سخته دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری یشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هریک از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم

۱ رجوع کنید بگائها ص ۶۶-۶۸

مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و. مرور جزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیادتى را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارتولومه و گلدنر از برای برخی از یشتها که ذکر آنها در دیباچه گذشت این کار را کرده اند منظومات اوستا منحصر بگاتنها و یشتها نیست در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دو سال پیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوستا را که پس از گاتنها انشاء شده مورد بحث قرار داده کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است^۱ در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هر تل نواقص را تکمیل نموده اوزان شعری اوستا و ریک وید را معاً در يك کتاب مَدْقَانه جمع کرده است^۲ بی شك اذخال کلمات در میان منظومات اوستا در وقتی روی داده که زبان متروك گشته کسی میان نظم و نثر امتیاز نمیداده است هرودت در تاریخ خود در جائی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است که (مغها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنی میکنند)^۳ لابد تغنی در نظم ممکن است نه در نثر در آخر هر يك از یشتهاي بزرگ ترجیع های خصوصی تکرار میشود مثل ترجیعات حالیه در منظومات فارسی

یشتها از حیث مطالب با همدیگر فرق دارد یشتهای كوچك غالباً از ادعیه و نمازهایی که از سایر قسمتهای اوستا استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که کلیه مستقل و بدیع است هر یک بطرز خصوصی سروده شده و در هر يك

مندرجات یشتها
و داستان ملی

Über Die Metrik des Jüngerer Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

۱

Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas von Johannes Hertel

۲

Leipzig 1927.

Herodote I. 132

۳ هرودت

میلاد قرار بدهیم شاید بخطا نرفته باشیم نظر بمندرجات یشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم و تا بیک عهدهی رسیم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میبرده اند چه نظایر این داستان در ریک وید برهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گائها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گائها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود در میان سرودههای گائها و یشتها هم مشاهده میکردیم عجالتاً بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشافات بعد محوّل میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهایی افزوده اند که مابه الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا در یک مقاله جداگانه از آنها صحبت خواهیم داشت

یشتها نیز مانند گائها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد در پنج گائها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllables) میباشد^۱ ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است و در میان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک از این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگی گاهی سخته (درنگ) در وسط واقع است (۴ + ۴) و گاهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم ندره^۲ هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سخته گاهی در وسط واقع است ۵ + ۵ و گاهی پس از آهنگ ششم در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سخته موجود است جای سخته اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ۴ + ۴ یا ۵ + ۳ یا ۳ + ۵ و جای سخته دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری یشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هر یک از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم

۱ رجوع کنید بگائها ص ۶۶-۶۸

قدیم پر از دلیری و جوانمردی و جاه و جلال است ضعف و عجز و لایه و گریه و زاری و فقر و بی اعتنائی بدنیا در آنها راهی ندارد در مقاله آینده از آئین مزدیسنا و اخلاق مندرجه در یشتها صحبت خواهیم داشت در این جامتذکر می‌شویم که داستان ملی ایران حقیقه یک رشته دروس اخلاقی است از هر نقطه نظری که باشد داستانهای ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریائ پشت بیشت گردیده بها رسیده بمنزله دُرهای بسیار گرانبهائی است که در گنجینه کتاب مقدس ایرانیان محفوظ مانده است و حجت متقنی است برای اعتبار گفتار یگانه ساعر بزرگ ما فردوسی طوسی دیر زمانی است که داستانهای ملی در اوستا توجه مستشرقین بزرگ را بخود کشیده هر یک را بنگارش کتاب و رساله و مقاله گشته است قطع نظر از آنکه در این داستانها که حاکی خصایص ایرانیان قدیم است فواید چندی است بواسطه مربوط بودن آنها بدستانهای کتاب دینی هندوان وید و بکتاب حماسه آناه مهابهارتا دامنه فائده آب وسعت پیدا کرده است^۱

تفسیر پهلوی یشتها مثل قسمت عمده خود یشتها از دست رفته است تفسیر چند یشت کوچک که باقی مانده از این قرار است

تفسیر پهلوی که
از یشتها باقی
مانده است

- (۱) هرمزدیشت دارای ۲۰۰۰ کلمه (۲) هفتن یشت کوچک ظاهراً ۷۰۰ کلمه است (۳) اردیبهشت یشت بسیار جدید است (۴) خورشید یشت ۴۰۰ کلمه است ماه یشت ۴۰۰ کلمه است (۵) سروش یشت ها دخت ۷۰۰

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242—288

Avesta und Shâhname von Spiegel.

Erânische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514—722

Étude Iraniennes par Darmesteter tome Second p. 217—23

Points de Contacte entre le Mahâbhâreta et le Shâh Nâmah par Darmesteter Paris MDCCLXXXVII.

Das Iranische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil. B. II. S. 131

فکر مخصوصی غلبه دارد در این جا محتاج بشرح و تفصیل نیستیم چه در مقاله راجع بآنها و از ترجمه خود یشتها کاملاً بطرز نگارش و بفکر و مفهوم آنها خواهیم بی برد فقط در این جا برای منتقل کردن اذهان می افزائیم که مثلاً در آبان یشت و تشریشت جنبه حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهریشت و فروردین یشت جنبه اخلاقی و در زامیاد یشت جلال سلطنت ایران و رقابت تورانیان و ایرانیان همین مابه الامتیار در هر یک از یشتهای بزرگ موجود است گذشته از این کلیه مندرجات آنها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستانها قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جملات مکرر بیان شده است قسم دومی بطور اختصار و ایجاز آمده است هر چند که این داستانها مختصراً بیان شده و در بعضی از جاها فقط بآنها اشاره گردیده ولی باز در برخی از مواقع کامل تر از شاهنامه است بخصوصه در زامیاد یشت فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است و بهمین مناسبت است که در نسخ قدیم آن را کیان یشت نامیده اند آنچه فردوسی و طبری و ابن الاثیر و البیرونی و غیره راجع بداستان ملی ایران ذکر کرده اند در یشتها نیز ذکر شده است از هوشنگ پیشدادی تا گشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است آنطوری که این داستانها در اوستا آمده و بسا فقط بذکر اسم پادشاه یا بهلوان و نامآوری اکتفاء شده دلیل است که داستان ملی ایران در عهد کهن هم معروف خاص و عام و شاید هم مدون بوده که بیک اشاره مردم بی ماصل واقعه میبرده اند چنانکه امروز وقتی که در حافظ میخوانیم شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد فوراً ذهن ما بداستان معروف گشته شدن سیاوش بفرمان افراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل میشود باوجود این برخی از مندرجات یشتها را راجع باین داستانها باید بتوسط شاهنامه روشن کنیم بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخوبی ثابت میکند که فردوسی در ذکر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خود نبوده و اغراقات بیرون از اندازه بکار نبرده است این داستانها در اوستا بمنزله قصص انبیاء بنی اسرائیل است در تورات و قرآن فرق عمده که با آنها دارد این است که بنا بخصایص ایرانیان

گفتیم یشت قطعه ایست در تعریف و توصیف خداوند یا یکی از فرشتگان در کتاب دینکرد هم که ذکرش گذشت بغان یشت قدیم چنین تعریف شده است در ویشتاسب یشت از شاه گشتاسب سخن رفته است بی شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسب ساستو) متعلق بوده است تفسیر پهلوی گشتاسب یشت که دارای ۵۲۰۰ کلمه است نیز موجود است

همچنین مناسبتی ندارد (هادخت یشت) را که در متن اوستای چاپ و سترگارد در جزو قطعات یشت شمرده شده و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده یشت بنا میم این قطعه که بدو فرگرد منقسم گشته یشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده در آغاز و انجام آن ادعیه و نمازهایی که در آغاز و انجام هریک از یشتها دیده میشود و ما به الامتياز آنهاست از سایر قطعات اوستا دیده نمیشود و نیز مثل همه یشتها دارای ترجیعی که در پیش ذکر کردیم نیست گذشته از اینها مثل یشتهای دیگر در توصیف فرشته یا ایزدی هم نیست این قطعه در فرگرد اول از تأثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مرگ صحبت میدارد لا بد این قطعه در قدیم جزو (هادخت نسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل میداده است هوک (Haug) نیز آنرا از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده بامتن و تفسیر پهلوی آن که دارای ۱۵۳۰ کلمه است در جزو کتاب (اردا ویراف) باسم (هادخت نسک) منتشر ساخته است^۱ همچنین قطعه دیگری که در جزو قطعات یشت در اوستای و سترگارد مندرج و بتوسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت) بهتر است که نظر بمندرجانش جزوی از ویشتاسب یشت مذکور شمرده شود یعنی قطعه ای از دهمین نسک مفقود شده نه یشت ۲۳ چنانکه و سترگارد محسوب داشته است قطعه هادخت نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اشپیکل نیز در جلد دوم صفحه ۱۸۵ - ۱۹۲ ترجمه شده است

Hoshang and Haug, The book of Ardā-Virāf, with Gōsht-i Fryanō and ۱
Hādōkht Nask, texts and translation; London and Bombay, 1872

کلمه است (۶) سروش یشت سر شب (۷) بهرام یشت بسیار جدید است ^۱

در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند و هومن یشت از تفسیر پهلوی خرداد یشت و اشتاد یشت اسم میبرد که امروز در دست نداریم

در انجام مقال یاد آور میشویم که گذشته از ۲۱ یشت به چند قطعات دیگر اوستا نیز اسم یشت داده اند از آنجمله یسنای ۲ که راجع است به نثار زور و برسم در نسخ خطی برسم یشت نامیده شده است و یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ که مجموعاً هوم یشت نامیده میشود در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آشام هوم سخن رفته است بخصوصه فصل اول آن دارای خصایص یشتهاست یشت بیستم اوستا که موسوم است به هوم یشت و گفتیم که یشت بسیار مختصری است چند جمله آن از فقرات ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقره ۲۱ از یسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است لومل Lommel این سه یسنارا در جزو ترجمه یشتها ترجمه کرده است دگر آنکه یک قطعه اوستائی که در متن اوستای چاپ وسترگارد (Westergaard) چاپ شده و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده نیز موسوم است به ویشتاسب (گشتاسب) یشت که مجموعاً ۸ فرگرد است و یشت ۲۴ محسوب شده است در واقع ویشتاسب یشت را نمی توان جزو یشتها شمرد زیرا چنانکه

۱ راجع بترجمه های پهلوی یشتها رجوع کنید به

Pahlavi Literature by West in Gr. ir. Phil. B II p. 87-88

متون تفسیر پهلوی خورشید یشت و سروش یشت ها دخت را دارمستتر بخط لاتینی در جلد دوم کتاب «دروس ایرانی» چاپ کرده است یک تفسیر سانسکریت و فارسی نیز برای خورشید یشت و ماه یشت در کتاب مذکور مندرج است

Études Iraniques par Darmesteter, Tome Second p. 286—294 & 333—339

برای اطلاعات مفصل تر راجع بتفسیر خورده اوستا که یشتها جزو آن شمرده شده رجوع کنید بمقدمه هیرید دانشمند بهمن جی سروانجی دهابر یکتاب (زند خورتک اویستاک) در کتاب مذکور متون پهلوی تفسیر خورده اوستا و در جزو آن آنچه از تفسیر یشتها باقی مانده مندرج است :

Zand—i khurtak Avistak edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay 927

پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شده اند ولی کلمه دیو در نزد کلیه اقوام هند و اروپائی باستانهای ایرانیان همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا Deva نزد هندوان تا امروز بمعنی خداست معنی این کلمه در سانسکریت فروغ و روشنائی است چنانکه زوس Zens که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Deus لاتینی که در فرانسه دیو Dion گویند جلگی يك کلمه است^۱

عجب در این است که هندوان کلمه (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته بهمان معنی که ما استعمال میکنیم در محاوره بکار میبرند غافل از آنکه این دشنام از کلمه (دوا) یعنی پروردگار آنان ساخته شده است در اوستا نیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کریان) و (کوی) و «د» باشند یکجا نامیده شده اند کریان و کاوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریائی بوده که مراسم دینی دیوها را بجای می آورده اند در خود گاتها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند که اسباب گمراهی مردم میباشند و بواسطه تعلیمات دروغین خویش آنان را میفریبند^۲

کفتم که در اوستا دیوها و جادوان و یرها در عرض هم اند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند کلمه در خصوص آنها گفته میرویم بسر مطلب چه غالباً در یشتها بآنها برمیخویم جادو در اوستا یا تو (𐬔𐬀𐬭𐬀) است این کلمه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستها بسیار دیده میشود باستانهای چند فقره^۳ همیشه با یری یکجا آمده است^۴ در پهلوی یا توکیه (جادوئی) و یا توک (جادو) گویند یا تو در اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی از

۱ رجوع شود به Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage Göttingen 1874

۲ رجوع کند به گاتها صفحه ۹۳

۳ رام یشت فقره ۵۶ و یسنا ۱۲ فقره ۴

۴ هرمزد یشت فقرات ۶ و ۱۰ و اردیبهشت یشت فقره ۵ و خرداد یشت فقره ۳ و خورشید یشت فقره ۴ و تشری یشت فقره ۱۲ و فروردین یشت فقره ۱۳۵ و زامیاد یشت فقره ۲۸ و غیره

آئین مزدیسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان موسوم است به مزدیسنا این کلمه صفت است. بمعنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است در اوستا مزدیسنا «دیویدوید» آمده و بسا باصفت (زرتشتی) یکجا استعمال شده است ^۱ یعنی دین آوردهٔ زرتشت بسا هم با کلمهٔ راستی پرست یکجا آمده است ^۲

مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسناست که بمعنی پرستندهٔ دیو یا دیو و جادو و بری و کریان و کاوی پروردگار باطل است دئویسن «دودود» در تفسیر بهلوی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده اند «آن دین غیر ایرانی است» در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است ^۳ و بسا باصفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است ^۴ در این جا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای از اوستا که کلمه دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است غالباً دیوها با جادوان و پریها یکجا ذکر شده اند که همه از گمراه کنندگان اند دیو بمعنی ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه بآنها برمیخوریم. مرور آیام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمتی از آنان بهمان کیش قدیم آریائی باقی بوده بگروهی از پروردگاران یا دیوها اعتقاد داشته اند چه غالباً در اوستا از دیوهای مازندران (مازن «سوس» و دروغ پرستان دیلم و گیلان (وَرِن «اسد») سخن رفته است

- ۱ رجوع کنید به سینا ۱۲ فقرات ۶ و ۸ و فروردین یشت فقره ۸۹ و ویسپرد ۴ فقره ۲ و ویسپرد ۱۵ فقره ۱ و غیره
- ۲ مهریشت فقرات ۶۶ و ۱۲۰
- ۳ آبان یشت فقره ۱۱۳ و درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱
- ۴ آبان یشت فقرات ۶۸ و ۹۴ و ۱۰۹ و وندیداد فرگرد ۷ فقره ۳۶ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲۴ و ۴۱ و سروش یشت هادخت فقرات ۴ و ۶

برای آنکه این آفریدگار مورد تعرض خدایا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن واقع نشود ذات او را بری دانسته اند از آنکه خود او در مقابل مخلوقات نیک خود که بمنزله فرزندان وی هستند خالق کلیه دردها و آسیب‌ها هم باشد و انسان را در طی زندگانی گاهی اسیر حوادث ناگوار طبیعت و گاهی گرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات عوزی و بسا دچار اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره بمرگ دچار سازد بنا برین آنچه زشت و زیان آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است انسان را اهورا مزدا از روی تصور روحانی عالم پاک فروهر (فروشی 𐬯𐬀𐬎𐬌 «فره») بیافرید و او را پاک و بی آرایش ساخت اوصاف رذیله که آئینه ضمیر وی را کدر ساخته یا وی را باقات و مصائب مبتلی نموده از اثر و سوسه و ضربت اهریمن نابکار است ولی آن جنبه ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فروهر نام دارد و در باطن وی بودیعه گذاشته شده گهر آرایش بخود نپذیرفته پس از جدا شدن روان از کالبد دگر باره بسوی عالم بالا از همانجائی که فرود آمده بازگردد

انسان در مراحل زندگانی با فرشته نیکی و خوبی و بادبو زشتی و بدی همسفر است آن یک کوشاست که وی را بسر منزل مقصود رساند و آندگری ساعی است که وی را از راه راست بدر برده از کاروان سعادت دور نماید انسان در این میان باید با عزم و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش بتصرف اهریمن بدخواه نیفتد تمام صفحات اوستا نمودار میدانهای جنگ خوبی و بدی است اوصاف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیری و رادمردی و دادگری و کوشش در مقابل دروغ و فریب و ترس و رشک و ستم و تن پروری صف کشیده در زد و خورد اند تاجهان بایدار است این ستیزه برقرار است پروردگار مهربان از برای پیروزی بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیمانی فرستاد و بواسطه آئین راستین اسلحه مهلکی بر ضد جنود دروغ بدست انسان داد نظر باینکه در مزدیسنا بدبینی و نومیدی راه ندارد انسان را بفتح و ظفر مطمئن

فرشته نیکی و
دبو بدی

کله جادو اراده میکنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری در اوستا بشدت تمام برضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است بسا از جادوان گروه شیاطین ساحر و کمرآه کنندگان و فریفتاران اراده شده است

بری در اوستا پئیریکا (𐬱𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) نیز تقریباً بهمان معنی است که در فارسی دارد چنانکه سعدی گوید

گر چو توی در آدمیزاد گویند که هست باورم نیست
و آن عبارت است از يك وجود لطیف بسیار جیل و از عالم غیر مرئی که بواسطه حسن جمال خارق العاده خود انسان را میفریبد این کله نیز در گاتها نیامده است در سایر قسمتهای اوستا پری جنس مؤنث جادو است که از طرف اهریمن گاشته شده تا مزدیسنانرا از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیک باز دارد چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه نئیتی (𐬕𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀) گرشاسب را فریفته است^۱ همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن برضد زمین و گیاه و آب و ستوران و آتش درکار اند همین پریها هستند که بشکل ستارگان دنباله دار با تشر فرشته باران در سرستیزه ورزم اند تاوی را از بارندگی باز دارند و زمین را از خشکی ویران سازند^۲

در مزدیسنا از طرفی بگروه پروردگاران داغ باطله خورده جلکی از شیاطین فریفتار خوانده شده اند و از طرف دیگر اساس توحید چنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصور شریک و مانندی از برای اهورا مزدا آفریدگار یگانه باقی نمانده است اوست آفریننده یکتای بی آغاز و بی انجام آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از اوست در هر مزد یشت تقریباً شصت اسم از برای اهورا مزدا تعداد شده کلیه صفاتی که در خود مقام خدای دانا و توانا و مهربان است باو داده شده است

اساس توحید
و آفرینش
یک

۱ رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۲۰۲ در همین کتاب

۲ رجوع کنید به تشریفات فقره ۸ و بتوضیحات یادوقی در صفحه ۳۴۳ همین کتاب

نه پسندیده اند خود اهورامزدا مطیع اوامر مصدر جلال است در کمال فروتنی برای سرمشق **بندگان** یکی از فرشتگان خود ناهید را که موکل آب است نماز آورده وی را میستاید چنانکه در فقره ۱۷ از آبان یشت آمده است همچنین در فقره ۵۰ از تشریشت اهورامزدا میگوید من تشر (فرشته باران) را مثل خود شایسته ستایش بیافریدم در فقره اول از مهریشت بعینه همین جمله از برای مهر (فرشته فروغ) تکرار شده است

چون اساس توحید در مزدیسنا بر روی يك سلطنت معنوی قرار گرفته لاجرم بعظمت و اقتدار و جلال اهمیت مخصوصی داده شده است برخلاف ادیان سامی مزدیسنا از زندگانی مجلل روگردان نیست زندگانی نیک و شریف است جهان و آنچه در آن است مقدس است خوشی و خرمی از برای نوع بشر موهبت ایزدی است از آنها نباید خود را محروم ساخت فقر و مسکنت کرده اهریمنی است بامید پاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید پریشانی و ذلت در این جهان سرمایه آبرو و اعتماد از برای جهان دیگر نخواهد شد در روز واپسین مزد بکسی بخشیده خواهد شد که از پرتو کوشش خویش زمین را آباد و مردم را شاد میسازد خانه خلد برین در گرو حسن عمل بندگان است آنکس که از پرتو کار و کوشش خویش مایه خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره مند گشته در خوشی و آسایش خواهد بود نظر بهمین اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین میخوانیم که مزدیسنادینی است موافق اصول زندگانی عصر حاضر در اوستا مکرراً بفقرائی برمیخوریم که ثروت و خانواده بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و کله و رمه و مزارع حاصل خیز حتی غذاهای گوناگون نمنا شده است آنچه 'مورخین قدیم یونان مثل هرودت و کزنفون و کتزیاس و کورتیوس و دینون و غیره' راجع بجلال ایرانیان نوشته اند بخوبی از یشتها هم پیداست بسا در آنها از

جلال و آسایش
و خوشی

ساخته اند و بالاخره در سر انجام از ظهور سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا شکست جنود اهریمن و نابود گشتن آن وعده داده شده است چنانکه در فقرات ۸۸ - ۹۶ از زامیادشت آمده است « پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد سعادت روی آورد پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفر یابد جهان از دروغ پاک شود خشم نابود گردد راستی بدروغ چیر آید منش ناپاک از منش پاک شکست بیند امشاسپندان خرداد و امرداد دیوهای کرسنگی و تشنگی را براندازند اهریمن بگریزد »

اهورامزدا با گروه امشاسپندان و ایزدان يك سلطنت روحانی که آن را خستَر (خستَر سَداسد) گویند آراسته آنچه در عالم بالا و پائین موجود است در تحت حمایت یکی از کارگزاران و گاشتگان ایزدی قرار داده شده است باسبانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره هر یک سپرده بفرشته مخصوصی است و نیز در باطن هر يك از موجودات ایزدی روحی از عالم مینوی که موسوم است بفروهر بودیعۀ گذاشته شده است دل هر ذرّۀ که بشکافی آفتابیش در درون یابی این پادشاه حقیقی در عین آنکه در همه جاست در بارگاه قدس که آن را گروخان (گروخان سَداسد) یعنی خانه ستایش گویند مقام دارد بخصوصه نظم و نسق در این سلطنت معنوی جالب دقت است هیچ چیز در عالم خود سر و بیرون از دائرۀ حکم ایزدی نیست گوئیا همین سلطنت سر مشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدّت بیشتر از دویست سال از برتو نظم و ترتیب يك قسمت مهمّ روی زمین را در تحت تصرّف خویش داشتند در تاریخ دنیا سلطنتی با آن همه عظمت که طول هم کشیده باشد دگر سراغ نداریم

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده ولی از برای ساحت قدس کبر و غرور

خوشنودی هریک از آنها توصیه شده است از آنجمله است عدل و عشق و دلیری و زور و پیروزی و سخاوت و شکوه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بردباری و فرمانبرداری و کلام راستین و سنت کهن و غیره بخصوصه گروهی ازین فرشتگان در فقرات ۲۱-۲۲ از سروش یشت ها دخت یاد شده اند

در مقابل این گروه فرشتگان از برای آنچه زشت و بد و نکو هیده و زیان آور است خواه از مادیات و خواه از مجردات از باد تند و ناخوشی و خواب سنگین گرفته تا بدروغ و آزار و خشم بوجود دیوهای قائل شده اند که از طرف خرد خبیث برضد انسان برانگیخته شده اند

باید بنا بود کردن
آنچه بد و زشت
است کوشید

برخلاف آئین برهمنی که کشتن هیچ يك از جانوران موزی هم جایز نیست حتی در عید مخصوصی موسوم به (ناک پنچم) Nag-pančam مار شیر میدهند و جاین ها Jains که فرقه ای از هندوان اند اگر در بدن خود هم حشرات موزی به بینند باید آنها را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقه «برهمن» و «ویشنو» Vaishnavo ذبح نمیکند و گوشت هیچ قسم جاننداری را نمیخورند) در دین مزدیسنا باید بضد آنچه موزی است جنگید و کشتن حشرات از نوابهای بزرگ بشمار است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه يك چوبدستی سر سیخ که آن را در اوستا خرفسترغن میخوانند یعنی حشرات زن و حشرات کش و در پهلوی مارگن گویند با خود همراه داشته باشند مار از شفقت بیجای هندوان استفاده نموده از دست آنان شیر مینوشد ولی در مقابل هر سال بگروهی از آنها زهر خود چشانیده هلاک میکند بخصوصه این گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد سر تسلیم و رضا در مقابل هیچیک از آفات فرود نباید آورد آنچه زشت سرشت و بدنهاد است در روی زمین مزدا آفریده حق زیستن ندارد باید نابود شود و عرصه را از برای یاران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باین معنی در فقرات ۷-۹ از اردیبهشت یشت آمده است «ای باد طرف شمال

قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای معطر و چرخهای درخشان گردونه‌ای
خروشنده و اسبهای شیهه زننده و نازیانه‌های طنین براندازنده و تیغ و تیر
و گرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و
طوق و گوشواره و دست بند گوهر نشان سخن رفته است لابد در دینی که
زندگانی حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید
بتمام لذا ید دنیوی اقبال نمود و کلیته آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد
دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که ممکن است از آن ضرری رسد و آنچه
را که مایه رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید

بنابر این بسیار منطقی است که در مزدیسنا آسمان و آنچه
در آن است از خورشید و ماه و ستارگان و غیره و زمین و آنچه
بر اوست از آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره مقدس
و معزز باشد و فرشتگان موکل هر یک از آنها نماز برده شود و شکرانه
نعمت بواسطه این گاه‌شنگان بدرگاه آفریدگار مهربان تقدیم گردد در بشتهای
خورشید و ماه و ناهید و تیر و گوشت و مهر و رام و غیره شکر نعمت بجای آورده
خدای را از فروغهای گوناگون و آبها و رستنی‌ها و چارپایان سپاسگزار اند
و حتی از مناظر طبیعی که چشم انسان از آنها حظی میبرد قدر دانی شده بآنها
درود فرستاده شده است چنانکه قلّه کوه و مرغ پران در فقرات ۳ و ۶ از
یسنای ۴۲ مورد توجه و نوازش گردیده است مختصر آنچه نیک و نغز است
مقدس است مکرراً در اوستا بطور مطلق از جمیع موجودات بخوبی یاد شده
است از آنجمله در فقره ۳ از یسنای ۴۲ آمده است (بهمه چیزهای خوب و
نیک ما درود میفرستیم) در فقره ۲۲ از سروش یشت هادخت آمده است
(پیکرهای کلّیه آفرینش مقدس را ما میستائیم) معنی شعر سعدی

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
درست در مزدیسنا مصداق می‌یابد این تعظیم و تکریم اختصاصی از
برای مادیات ندارد بلکه از برای مجردات و صفات نیکو نیز فرشتگانی قائل شده

بکسی نمیرسد نباید دید که چه اخلاقی در آنها گنجانیده اند که ممکن است بعموم فائده ای برسد

مسائل خارق العاده ما به الاشتراک تمام ادیان است ما به الامتیاز آنها از همدیگر همان مطالب اخلاقی و گذشته از این طرز پرستش و رسوم و آداب است که علامات مخصوصه هر یک از آنهاست

ما به الامتیاز ظاهری مزدیسنا از سایر ادیان یا علامات خارجی آن زور (سگدس) و هوم (سگدس) و برسم (سگدس) است که عمده اسباب عبادت است در این دین گو آنکه هر یک از آنها اشاره بیک مقصود مخصوصی است که در جاهای خودشان ذکر کردیم ولی همه آنها را باید بهانه (اگر این تعبیر درست باشد) از برای ستایش دانست چه در وقت تهیه نمودن آب زور و فشردن گیاه هوم و بستن و گشودن شاخه های برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست همین رسوم و آداب با ادوات و آلات مخصوصی در مندر برهمنان و کشت یهودیان و کلبشیای عیسویان هم دیده میشود

قطع نظر از این امتیازات ظاهری در مزدیسنا برخلاف تمام ادیان اهمیت خصوصی بدنیا و زندگی داده شده یعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت دگر از خصایص مزدیسنا فلسفه امشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع بآنها ملاحظه خواهید کرد^۱ دگر از خصایص مزدیسنا مسئله آخر الزمان و ظهور سوشیانس و رستاخیز و برخاستن مردگان و پل صراط و میزان و بهشت و برزخ و دوزخ است که از ایران بسایر ادیان رسیده است

۱ راجع بفلسفه امشاسپندان رجوع کنید به بیک مزدیستان تألیف دینشاه جی جی باهای ابرانی مجبئی نوامبر ۱۹۲۷ میلادی

نابود شو ای ناخوشیها فرار کنید ای دیوها بگریزید ای آشوب و شوغا نابود شو
ای تب فرار کن ای مردستمگار نابود شو . . . »

آنچه در مزدیسنا بیش از همه چیز دقت را جلب میکند
آب سه کله مقدس هومت و هوخت و هوورشت میباشد
که یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است
و در هر صفحه از اوستا تکرار شده است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد
که بیرون از دایره وسیع این سه کله باشد هر که دارای این سه گوهر
تابناک شد بگنجینه اسرار ربّانی رسیده انسانی کامل و دارای جمیع صفات
ملکوتی است اهورامزدا هیچ دولت و سعادت را از برای پیغمبر خویش بالاتر
از این ندیده که در فقره ۱۸ از آبان یشت آرزو میکند که (زرتشت مقدس
پسر پوروشسب همواره بر حسب دین بیندیشد بر حسب دین سخن گوید و بر حسب
دین رفتار کند) زرتشت هم بنوبت خود در گاتها (و بعدها هم از زبان وی در
سراسر اوستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پیروان مزدیسنا تمنا کرده است

مقصود این نیست که در این مقاله از کلیّه اصول مزدیسنا صحبت بداریم
این مبحث مفصل تر از این است که در چند ورق بگنجد بلکه مقصود این است
که از مندرجات یشتها بطور عموم سخن رانده از هر مطلبی برای نمونه یک
دو مثالی از فقرات خود یشتها بدست دهیم تا فهم سایر فقرات آسانتر شود

در یشتها عطالب خارق العاده هم بر میخوریم که بیرون از دایره
تصوّرات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداوله
است چنانکه در کتب مذهبی سایر ادیان

مطالب خارق العاده
ما به الاشتراك کلیه
ادیان است

مثلاً هیچ مسئله عجیب تر از تولّد عیسی^۱ آنطوری که در آغاز انجیل مسطور است
نیست البته در سر واقعه ولادت بی نظیرش مکث نباید کرد اما اینکه
آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل
دقت است در طی مندرجات خارق العاده کتب مذهبی که ابدأ ضرری از آنها

و دروغگو هستیم» در جای دیگر گوید «ای کسی که بعد شاء خواهی شد با آن کسی که دروغگو و ستمکار است دوستی موزز او را بسزای سخت برسان» باز همین شاهنشاه در فارس (تخت جمشید) گوید «دار یوش پادشاه گوید اهورا مزدا و سایر بغان باید مرا یاری کنند این مملکت را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و قحطی و دروغ حفظ نماید» مکرراً گوید «این کشور گرفتار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد»^۱ غرض از ذکر این چند فقره این است که چگونه نصاب اوستا در ایرانین قدیم اثر کرده راستی دوست و از دروغ متنفر بوده اند^۲ این چند فقره اخیر از کتیبه تخت جمشید در کمال وضوح ترجمه ایست از آیات اوستائی بزبان فارس هخامنشی

شقی ترین در میان مردمان کسی است که بصف زشت درگونت و دروغگو
یعنی دروغگو متصف باشد بخصوصه حیرت انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاگان
ما تا باین اندازه بحسن راستی و قبح دروغ بی برده اند مهر فرشته فروغ
و موکل بر عهد و پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که
شبانروز بیخواب در بالای برج بسیار بلندی بپا ایستاده نگران است که هر دروغ
گوید و عهد بشکند بسزا رساند در گردونه این فرشته دلیر که دستش بشرق و
غرب عالم میرسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز
موجود است تمام این اسلحه بر ضد کسی بکار میرود که دروغ میگوید و پیمان
خویش نمی پاید مهر دروغگو را بداغ فرزندانش نشاند خانه اش را ویران
سازد خیر و برکت از کشت و کله اش برگیرد در میدان جنگ مغلوبش کند
از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی بهره اش نماید
بهترین پاداش و سختترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغگو معین
شده است تا باندازه که از برای مردمان عهد کهن تصور از خوبی و بدی ممکن

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911

۲ رجوع کنید بخرمشاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۳۰۰ شمسی ص ۶۱-۷۳

چیزی که در مزدیسنا بخصوصه توصیه شده و بواسطه اصرار راستی و دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختصات این دین شمرده میشود آن مسئله راستی است ابدأ جای تعجب

نیست که ایرانیان قدیم در دنیا براستگویی مشهور بوده اند و حتی دشمنان دیرین آنان یونانیان آن را منکر نشده اند هرودت مینویسد «ایرانیان بفرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد میدهند سواری و تیراندازی و راستگویی» در چند سطر بعد مینویسد «ایرانیان آنچه را که نیایستی بکنند بزبان هم نیایستی بیاورند نزد آنان دروغگوئی از عیوبات بزرگ شمرده میشود و همچنین قرض گرفتن چه بقول آنان کسی که قرض میگردد بناچار بدروغگوئی می پردازد»^۱

تمام آمال و آرزوی يك مزدیسنا کیش باید این باشد که بدرجه اشوئی رسید «میهب» برسد یعنی راست و پاک باشد راجع براستی محتاج بمنشان دادن مثالی در اوستا نیستیم چه هر صفحه ای از کتاب مقدس را که بگشاییم بتعریف راستی و بتکذیب دروغ بر میخوریم همانطوری که انسان باید بکوشد تا بصفت ایزدی راستی متصف شود همانطور باید از صفت دروغ اهریمنی اجتناب کند دیو دروغ (ودیه دروج) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش میکند انعکاس مندرجات اوستا در مذمت از دروغ در کتیبه خطوط میخی داریوش در بیستون (بهستان) و فارس نیز دیده میشود شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بیستون گوید «توای کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصاً از دروغ پرهیز اگر ترا نیز آرزوی آن است که مملکت من پایدار بماند هر که دروغ گفت او را بسزای سخت برسان» در چند سطر بعد گوید «بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگر نیز بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند اعمال من بنظرش گراف نیاید و همه آنها را باور کند و دروغ تصور نه نماید اینك آنچه بتوسط من انجام گرفت باور کن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینور و ستمگر

خرم با آسمان عروج نموده از درگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وسعت رزق باز ماندگان را درخواست نمایند فرشته سخاوت موسوم است به رانا در فقره ۳ از هفتن یشت کوچک از او اسم برده شده است

در دین یشت از چیستایعنی علم و معرفت سخن رفته در فقره اول از یشت مذکور آمده است «درستترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه راست را نموده بسر منزل مقصود میرساند» در فقرات ۶ و ۷ آمده است «زر نشت علم را بواسطه پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک خویش بستود و از او ثبات قدمها و شنوائی گوشها و قوت بازوان و صحت بدن و قوه بینائی درخواست نمود»

در هفتن یشت (کوچک) فقرات ۱ و ۶ از خرَ نوَ کلاسیکه که بمعنی خرد و دانش است سخن رفته و از دانش فطری و دانش اکتسابی یاد کرده گوید «دانش فطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما میستائیم» (بفقره ۱۲۶ از مهر یشت و فقره ۱۶ از سروش یشت ها دخت نیز نگاه کنید) چنانکه ملاحظه میشود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است در زامیاد یشت که از فروشکوه سلطنت ایران صحبت میدارد امید و خوش بینی که مشوق انسان است در کار و کوشش بخوبی پیداست بنامند درجات یشت مذکور فرو جلال مختص بایران است و تا جهان پایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخرالزمان این فر بسوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهد گردید

در سراسر اوستا و در جزو آن یشتها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهبانی از چارپایان مفید توصیه شده است از پرتو همین اخلاق و قوه معنوی است که دوره عظمت و اقتدار و جلال ایران بیش از دوره اقتدار دو رقیبش یونان و رُم طول کشیده است

در انجام مقال بخصوصه لازم میدانیم که بیک نکته بسیار مهمی متوجه شویم و بیکی از اخلاق مندرج در اوستا بچیزی که وطن ما بغایت محتاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی

وطنپرستی

بوده و تا باندازه که در آن زمان توانسته اند خیالات را بزبان و بیان آورند در مهریشت راستی را ستوده و دروغ را نکوهیده اند بطوری که بی اختیار سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاک نیاگان ما در وقت خواندن این یشت فرودمی آید

دگر در میان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقت
 آدمی را جلب میکند آن صفت دلبری است سراسر یشتها پر
 است از پهلوانی و مردانگی و رزمآزمائی و اسب دوانی و
 تیر اندازی تمام فرشتگان از سرتاپای غرق اسلحه سیمین و زرین اند در همه جای
 یشتها از این فرشتگان نیرومند فتح و پیروزی و قوت دل و اسب تندرو و
 پایداری تمنا میشود در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده
 و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه برضد جنود اهریمن بکوشد
 لابد باید برشادت و جوانمردی هم توصیه شده باشد همانطوری که آئین مزدیسنا
 در پارینه ایرانیان را براستگویی مشهور ساخت همانطور هم بازوی نیرومند
 آنان را بشرق و غرب عالم مسلط کرد و همراه آنان را در میدانهای جنگ
 مظفر و منصور نمود اگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در یشتها را یک
 یک شرح دهیم سخن بدرازا خواهد کشید بناچار دامنه سخن کوتاه گرفته
 گوئیم که در هر یک از یشتها اخلاق مخصوصی غلبه دارد مثلاً در رشن یشت
 از عدل و انصاف سخن رفته است در فقرات آن یشت یک یک هفت کشور
 روی زمین از قلّه کوه هرا و کنار دریای فراخکرت گرفته تا با آسمان و کره ماه
 و خورشید و ستارگان و فضای فروغ بی پایان (ایران) و عرش اعظم (کرزمن)
 شمرده شده و در هرجائی که رشن یعنی عدالت باشد تمناي داشتن آن
 گردیده است در فروردین یشت به بذل و بخشش توصیه شده است
 فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز)
 از آسمان برای دیدن و سرکشی باز ماندگان فرود می آیند بخصوصه
 امیدوارند که باز ماندگان آنان در راه خدا اتفاق کنند تا آنان خوشنود و

دلبری و عدل و
 سخاوت و علم و
 خوش بینی

سفت است یعنی منسوب بآریا همین کله است که اکنون ایران گوئیم نگارنده در هر جائی از یشتها که باین کلمات برخوردیم آنها را بآریائی و آریا ترجمه کردم شاید صواب در این بود که بایرانی و ایران ترجمه کنم تا صراحتاً معلوم باشد که تا بچه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریائی می نامیده اند داریوش بزرگ در کتیبه فارس (نقش رستم) نیز خود را آریائی خوانده است از این قرار «من داریوش هستم پادشاه پادشاهان (شاهنشاه) پادشاه ممالک و اقوام بسیار پادشاه این زمین بزرگ و فراخ پسر گشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است آریائی و آریاژان هستم» در فرس هخامنشی آریا *airya*. معنی ایرانی است همچنین هرودت مینویسد (مادها را در قدیم آریائی میگفتند)^۱ مختصراً کله اثیریّه در اوستا و آریا در فرس و ایرانی در فارسی یکی است مطابق آنچه در فوق از کتیبه داریوش نقل کردیم در فقره ۵۶ از تشریشت آمده است «اگر تشر را (فرشته باران را) معزز بدارند ممالک آریائی (ایران) لشکر دشمن داخل نشود نه سیل نه زهر نه گردونه های لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته دشمن» در خصوص کشور مرکزی که موسوم است خونیرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید بصفحه ۴۳۳ با آنکه علاقمندی ایرانیان نسبت بخاک شان بخوبی از مندرجات اوستا بر میآید اما این علاقه مانع نشده است که ممالک دیگر هم بنیکی یاد شود در فقرات ۱۴۳ و ۱۴۴ از فرور دین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان بفروهرهای پاک مردان و زنان ممالک خارجه که از چهار مملکت آنها اسم برده شده و در جای خود شرح خواهیم داد درود فرستاده شده است

نجات نخواهد دید منتقل گردیم و آن علاقه مخصوصی است « آنچه را که ما امروز وطنپرستی میگوئیم » که نیاکان ما بخاک خویش داشته اند برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده میشود که ایرانیان قدیم علاقه بوطن خود نداشته اند و نمیدانیم که مأخذ این خیال بی اساس از کجاست از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی برمی آید که ایرانیان فاقد این حس نبوده اند گذشته از آنکه مورخین قدیم هم ایرانیان را علاقمند بخاکشان ذکر کرده اند در کتابی که باسم قیصر موری کیوس Maurikios موسوم گردیده از مورخین بیزانس قرن ششم میلادی نقل شده است که (ایرانیان بوطنشان علاقمند هستند) و بعد شرحی در دلاوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید بنظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است با آنکه در طی مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده اند ولی اوصاف مشهوره آنان را نمی توانسته اند که منکر شوند^۱

گذشته از این آیا از کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی این علاقه نسبت بایران مشحون نیست پس تمامی داریوش از درگاه اهورا مزدا که این (خاک دچار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد) چه معنی دارد ؟ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روی زمین باقی نگذاشته بود احتمال میرفت که پای دشمن بخاک ایران رسد ناما دعای مذکور را از برای بقای سلطنت خود او تصور کنیم نه از برای ایران الی الابد

در اوستا مکرراً بکلمه ائیریه سدرده برمیخوریم چنانکه در خرداد یشت فقره ۵ و آبان یشت فقرات ۴۹ و ۵۸ و ۶۹ و ۱۱۷ و تشریشت فقرات ۶ و ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۱ و مهریشت فقره ۴ و اشات یشت فقره ۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۶ و ۶۹ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره این کلمه صفت است یعنی آریائی (ایرانی) همچنین کلمه دیگر ائیرین سدرده س که در اشات یشت فقره ۱ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۹ و غیره آمده نیز

ملحقات ہشتا

در آغاز و انجام هر يك از يستها نمازها و ادعيه مخصوصى تكرر ميشود كه در كليۀ آنها يكسان است مگر اينكه در هر يك از آنها اسم فرشته مخصوص همان يشت ذكر شده از يستهاى ديگر امتياز ميبابد نمازهايى كه در آغاز مى آيد بر حسب ترتيب از اين قرار است
اول نمازي است بزبان پازند پنام يزدان

پس از آن خوشنوتره **فصل ۱۱** که از گانهای سنا ۵۰ فقره ۱۱ میباشد معنی آن چنین است از خوشنودی اهورا مزدا و شکست اهریمن آنچه را که موافقتر با اراده اوست (خداست) بجای می آورند پس از آن فرستویه **فصل ۱۲** (فقط در هر مزد یشت میآید) که از سنا ۱۱ فقرات ۱۷-۱۸ برداشته شده است معنی آن چنین است من موظفم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک پندار نیک گفتار نیک کردار باشم من مصمم که آنچه از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است بجای آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت است دوری نمایم ای امشاسپندان من ستایش و نیایش تقدیمتان میکنم آنها را در اندیشه و گفتار و کردار نثاران میسازم آنها را بطیب خاطر تقدیم میکنم و نیز جان خود را ^۱

پس از آن نماز معروف 'شم و هو سجده'، و الحمد . . . سه بار تکرار میشود که جای آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۴ است و معنی آن را در فقره ۲۳ از هر مزدبشت ملاحظه خواهید کرد

پس از آن فره ورانه ۵۵۵۵۵۵۵۵ . . . که در اعتراف بدین
زر تشتی است جای آن در یسنا ۱۱ فقره ۱۴ میباشد معنی آن چنین است من
مقّم که مزدا پرست و یزرو زرتشت دشمن دیوها و دوستار کیش اهورا هستم

اینک باید دید که غایت آمال و آرزو و انتهای مقصود در
 مزدیسنا کدام است از پارسائی و پرهیزکاری و راستی و
 درستی و پاکی و کار و کوشش و دلیری و راد مردی و داد و
 دهش و دانش و خوش بینی و وطن پرستی و نوع دوستی و غیره نتیجه دنیوی
 معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و
 عزّت و سرافرازی است پس از سر آمدن دوره زندگانی خرم و خوش غایت
 آمال هم از برای سرای دیگر موافق با مسلک تصوّف ایران در فقره ۲ از یسنای
 ۴۰ (هفتن یشت بزرگ) این طور بیان شده است «توای اهورا مزدا از برای
 مادر این جهان و جهان معنوی این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت
 تو نایل شویم با تو و با راستی جاودان بسر بریم»

زرتشت کلید رستگاری	بسپرد بدست هریک از ما
فرمود که مرد گردد از کار	شایسته بارگاه مزدا
راهی نبود جز از (اشوئی)	در گیتی پر ز شور و غوغا
زینهار میوی راه دیگر	هشدار هم از سراب و صحرا
از بهر کمال نفس خود کوش	تا گردی ز آن سعید فردا
آری گردد مطاع آن کس	کوگشته مطیع امر والا
در دل علم (اشا) بر افراز	و از (وهمن) خیمه ساز بر پا
ارکشور بی زوال خواهی	رو آر بدوات (خشترا)
از (ارمتی) آن فرشته عشق	زنگ دل خود ز کینه بزدا
ای خوش آن کس که عشق وی را	باشد رهبر بکار دنیا
گیرد دستی ز بینوایان	گردد همه را برادر آسا
تا نام ز راستی است یا یا	ماند پا دار (مزدیسنا)

اشوئی پاکی تقدس اشا راستی = اردیبهشت
 وهمن منش پاک = بهمن ارمتی فرشته عشق و تواضع = سفندارما
 خشترا قدرت و سلطنت ایزدی = شهرپور

این طور اهورا مزدا ی رایومند فرمند را خوشنود ساخته اورا ستاش و نیاش
 میکنیم و خورسند مینمائیم و بر او آفرین میخوانیم
 در انجام یشتها اول دعائی بزبان بازند (هرمزد خدای...) می آید که آهسته
 خوانده میشود پس از آن نماز معروف بنا اهو... که دوبار
 تکرار میگردد و جای آن در یسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن یسنیمچه
 که در آن از ایزد مخصوص همان یشت بهمان ترتیبی که در آغاز
 آن یشت ذکر شده یاد میگردد و سپس اشم و هو... می آید در فقره ۳۳ از هرمزد
 یشت معانی این سه دعا را ملاحظه خواهید کرد پس از آن اهامائی رشنیمچه
 که از یسنا ۲۷ فقره ۹ میباشد پس از آن هزنگرم
 پس از آن جسیم آونگه... که از یسنا ۲۷ فقره ۹ میباشد پس از آن باز
 اشم و هو... برای معانی این ادعیه رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت

در متمم این اعتراف. مناسبت وقت بفرشته یکی از اوقات پنجگانه روز و بیاران و همکارانش درود فرستاده میشود مثلاً اگر یشتی در هاونگاه سروده شود از فرشته موکل این وقت و یارانش اینطور یاد میشود «تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) بهاونی مقدس و سرور تقدس تعظیم و تکریم و خوشنودی و آفرین (باد) به ساونگهی» «دس» «دس» «دس» (و یسیه) «واید» «دس» مقدس^۱

همینطور است در سایر اوقات روز که رفتون و اُزیرن و ایوه نریرم و اُشهن باشد^۲ پس از آن از ایزد مخصوص همان یشت یاد میشود مثلاً در هر مزد یشت

۱ رجوع کنید بخورشید نیایش فقره ۱۰

۲ اوقات پنجگانه روز و فرشتگان موکل بر آنها

(۱) هاونی «دس» «دس» «دس» هاونگاه از بر آمدن خورشید تا نیمروز و فرشته موکل بر این وقت نیز هاونی گفته میشود یکی از فرشتگان همکار و یاور او موسوم است به ساونگهی «دس» «دس» «دس» فرشته ایست که بافروتن چاربايان بزرگ گاشته شده است و دیگری ویسیه «واید» «دس» فرشته ایست که مستحفظ ده است

(۲) ریشوین «دس» «دس» «دس» رفتونگاه از نیمروز تا عصر یکی از همکاران او موسوم است به فرادت فشو «دس» «دس» «دس» فرشته ایست که بافروتن چاربايان خرد گاشته شده است و دیگری زرتوم «دس» «دس» «دس» فرشته ایست که مستحفظ ناحیه است

(۳) اوزیه ایرین «دس» «دس» «دس» اُزیرنگاه از رفتون تا سرشب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت ویر «دس» «دس» «دس» فرشته ایست که بافروتن انسان گاشته شده است و دیگری دخیوم «دس» «دس» «دس» فرشته ایست که مستحفظ ایالت است

(۴) ایوی سروتیم «دس» «دس» «دس» ایوه نریرمگاه از سرشب تا نیمشب یکی از همکاران او موسوم است به فرادت وسم هوجیائی «دس» «دس» «دس» فرشته ایست موکل بر رستنیها و دیگری زرتوشتروم «دس» «دس» «دس» فرشته ایست که مستحفظ مرکز حکومت زرتشتوم یعنی رئیس روحانی (مسمان) است

(۵) اوشهین «دس» «دس» «دس» اشنهگاه از نیمشب تا بر آمدن خورشید یکی از همکاران او موسوم است به برجیه «دس» «دس» «دس» (برنج) فرشته ایست موکل بر جویات و دیگری نمایه «دس» «دس» «دس» فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کوتاه است فقط چهار وقت محسوب میدارند رفتون ساقط میشود و هاونگاه از بر آمدن خورشید تا اُزیرنگاه امتداد می یابد (رجوع کنید به بندهش فصل ۲۵ فقره ۹) در خصوص اوقات روز رجوع کنید به یسنا فقرات ۳-۸ از فقرات مذکور بر می آید که مهر ورام واردیهشت و آذرو آیم نیات و آبان و آم و بهرام و ویرنات و سروش و رشن و اشتات نیز از یاران و همکاران پنج فرشته اوقات روز میباشند در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع کنید به صفحه ۴۳۰ همین کتاب

هرمزد

پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است^۱

خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسوم است به اهورمزد

در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی اورمزداه میباشد امروز در فارسی هرمزد بفتح میم و هرُمزد بضم میم و اورمزد و هورمزد گوئیم در فرهنگهای فارسی بعلاوه آنکه کلمه مذکور را بمعنی خدا ضبط کرده اند هرمزد و اشکال دیگر آن را نیز مرادف با کلمه برجیس و زواش دانسته بمعنی ستاره مشتری گرفته اند

قدیمترین شعرای ایران هم آن را بمعنی مذکور استعمال کرده اند از آنجمله بوشکور گفته است فروتر ز کیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد^۲

در ادبیات فارسی بستاره اسم هرمزد داده شده که نزد یونانیان با اسم زوس Zeus و بعدها نزد رُمها با اسم ژوپیتر Jupiter اسم بزرگترین پروردگار آنان هم بوده است^۳ وجه تسمیه ستاره مشتری را بهر مزد نمیدانیم چیست ابداً مناسبتی در اوستا و آئین مزدیسنا بنظر نگارنده نرسید چه اهورامزداي ایرانیان مانند زوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبیعت نیست در واقع بهیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد نه با خدايان سومر و آگاد و اشورو بابل و فنیسی و مصر و نه با پروردگاران یونان و رُم حتی باهیچ یک

۱. Porphyrius در توصیف Oromazes اورمزیس (اهورامزدا) از زبان

مغ های ایران
۲. لغات اسدی فرزد گیاهی است که در تابستان و زمستان سبز است در عربی

نبیل خوانند

۳. کلمه زواش یا زواش که در همه فرهنگها ضبط است و شعرای قدیم بمعنی مشتری استعمال کرده اند بنظر میرسد که مانند کلمات درهم و دینار و الماس و دیهیم و غیره اصلاً یونانی و از زوس zeus مشتق باشد اورمزدی گفت
حسودانت را داذه بهرام نحس ترا بهره کرده سعادت زواش

لغات اسدی

فقره ۱۴۶ و زامیاد یشت فقره ۹۲ و فرکرد نوزدهم و نندیداد در فقره ۳۴ مزد اهورا آمده است همین طور است در کَلِیه خطوط میخی پادشاهان هخامنشی یعنی که همیشه اهورا مقدم به مزد و پیوسته بآن است مگر بطور استثنا در کتیبه از خشیارشا در فارس اهورا جدا از مزد دیده میشود^۱ اینک به بینیم معنی این دو کلمه که هریک جداگانه یا پیوسته بهمدیگر اسم مخصوص خدای زرتشت گردیده چیست اهورا در اوستا و اسور در وید برهمنان هر دو از ریشه اسو که بمعنی مولا و سرور است میباشد در نزد هندوان اسور غالباً از برای پروردگاران بزرگ استعمال شده است و بخصوصه در وید عنوان وارونا varuna میباشد این عنوان نیز در کتاب مقدس هندوان فقط چهار بار بانسان داده شده است^۲ در اوستا هم کلمه اهورا بمعنی بزرگ و سرور از برای فرشتگان مثل مهر و آبان نپات آمده است^۳ و نیز در گاتها و سایر جزوات اوستا بمعنی امیر و فرمانده و بزرگ از برای انسان استعمال گردیده است^۴

مزد در اوستا یسنا ۴۰ (هفت ها) فقره اول بمعنی حافظه میباشد در خود گاتها یسنای ۴۵ فقره اول مزد بمعنی بحافظه سپردن و بیاد داشتن است این کلمه در سانسکریت مذس Medhas که بمعنی دانش و هوش است میباشد بنابر این وقتی که مزد برای خدا استعمال شده از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده کرده اند^۵ از آنچه گذشت اهورا مزد بمعنی سرور دانا

Aurahia, Mazdāha

Xerx. Pers. C § 3

Die keilinschriften der Achaemeniden Von weissbach

۲ رجوع شود به nyāus Asura Ahura, Mazdā und die Asuras S. 84-87 Von Bradke

و به Erānische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. II S. 21-28

۳ رجوع کنید به مهر یشت فقره ۲۵ و فقره ۶۹ و یسنا دوم فقره ۵

۴ رجوع کنید به یسنای ۵۲ قطعه ۹ و بهرام یشت فقره ۳۷ و آبان یشت فقره ۸۵ و

تیر یشت فقره ۳۶ و فروردین یشت فقره ۶۳

۵ رجوع شود به کلمه مزداه Mazdāh در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

و به Die Iranische Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der irani-Philologie)

و به Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا Varuna و غیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند مناسبتی ندارد اهورامزداى زرتشت در وحدت و قدرت و خلاقیّت فقط با یهو موسی قابل مقایسه است

شاید عظمت اهورا و مشتری را بتوان وجه مناسبت قرار داد چه مشتری از بزرگترین سیارات بشمار است یا آنکه تأثیر نفوذ یونانی را در آن مدخلیت داد کلمه هرمزد که امروز در نثر و نظم ما غالباً بمعنی خداست پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمد نخست از دو کلمه اریائی بمعانی مختلف بتوسط پیغمبر زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید پس از چندین قرن از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان فرس یعنی زبان دوره هخامنشی شد پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا بما فارسی زبانان رسید

از ترکیب خود کلمه قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله پیدا است قرن‌ها لازم بود که کلمه اوستائی ترکیب مخصوصی گرفته تا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه بشکل معین اورمزداه زینت ده کتیبه های پادشاهان هخامنشی شود چه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست کلمه مذکور دارای ترکیب فرس نیست بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اول مزدا تنها برای خدا آمده است در قطعه هشتم همین یسنا اهور تنها استعمال شده است باز در همین یسنا در قطعه پنجم نخست اهور و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است در قطعه ششم برعکس اول مزدا و پس از فاصله چندین جمله اهور دیده میشود در قطعه دوم مزدا اهور استعمال گردیده است همین طور است در سراسر گاتها در هر جایی از گاتها که این دو کلمه با هم آمده است مزدا مقدم باهور است چنانکه در قطعه یازده یسنا ۲۸ پیغمبر گوید «تو ای مزدا اهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود» برعکس گاتها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه با هم آمده اهورا مقدم بمزداست مگر بطور استثناء بتقلید گاتها در فروردین یشت

مواعظ در آن روز بکلی نو و مایه تعجب شنوندگان بوده است خود زرتشت نیز میگوید که ستایش و نیایشش نواست و پیش از او کسی نسروده است ^۱ بی شک در چنین روزی با آواز بلند مردم خطاب کردن «ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید اینک بخاطر تن بسپرید که مزدا در تجلی است نکند دروغ پرستان شما را فریفته زندگانی دیگر سرائی را تباہ کنند» ^۲ بسیار خطر ناک و سبب انقلاب عظیم بوده است چنانکه از تعاقب مردم مجبور بفرار گردید و خود گوید «ای مزدا بکدام خاک فرار کنم بکجا رفته پناه جویم . . . ای اهورا تو مرا مانند دوستی در پناه خود بگیر» ^۳ بقول مسشرق دانشمند مرحوم آلمانی پروفسور بار تولومه پیغمبر ایران برای آنکه جان از خطر بدر برد با چند تن از یارانش از بیراه و بیابان راه سیستان پیش گرفت تا آنکه دور از دیار خویش در مشرق ایران بقول سنت در هنگام هجوم ارجاسب دیو نا که داستان آن مفصلاً در کتب پهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یگانه اهورامزدا جان فدا نمود در مدت عمرش دچار ستیزه و دشمنی امرا و پادشاهان دیو یسنا بود و غالباً در گاتها از آنها شکایت میکند ^۴ البته جان فشانی زرتشت بیهوده نبود از اثرات مواعظ او قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم ره وحدت پرستی پیش گرفت و از پرستش خدای با آن همه عظمت و جبروت که در جهان زیرین و زیرین فرماندهی جز از او نیست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامش در فضای بی پایان نور است و آنچه در جهان بدیدگان مسرت بخشد چه از فروغ خورشید و سپیده دم صبح درخشان جمله از پی تعظیم و تسبیح اوست ^۵ در ایرانیان علو همتی تولید کرد و نفخه از رشادت و دلیری بآنان دمید که در سایه آن بانتها درجه اقتدار رسیدند پادشاهان هخامنشی که خود را در روی زمین مظهر تسلط و قدرت

۲ یسنا ۴۵ قطعه ۱

۱ یسنا ۲۸ قطعه ۳

۳ یسنا ۴۶ قطعه ۱ و ۲

۴ یسنا ۳۲ قطعه ۹ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۱

۵ یسنا ۵۰ قطعه ۱۰

میباشد اهورامزدا بواسطه زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید بگروه پروردگاران آریائی که هنوز در هندوستان مقام الوهیت آنان محفوظ است داغ باطل زده و دیورا که بمعنی خداست غول و گمراه کننده خوانند از آن روز به بعد در ایران زمین خدا پرست موسوم است به مزدیسنا^۱ مشرک و پیرو دین باطل دیویسنا خوانده شد

بعثت زرتشت از طرف اهورامزدای آفریننده زمین و آسمان کسیکه همیشه بوده و خواهد بود کسیکه از همه چیز آگاه و همه را بیناست بزرگترین وقایع تاریخی جنس بشر است چه تا آنروز از برای اقوام آریائی تصور این مسئله دشوار بود که یک خدا به تنهایی بتواند این همه کارهای مهم بسازد آسمان باین بزرگی و زمین باین بهی و کوههای بلند و سراسر دریاهای فراخ و همه جانوران و جنس بشرو گیاهها را کار دست یک استاد بداند اقوام آریائی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش یا آنچه بنظرشان باشکوه و زیبا بود مثل خورشید و ماه جمله را خدائی دانسته از بی شکرانه بخشایش و نعمتیکه از این قوای طبیعت بآنان میرسید سجده میکردند هم چنین از قوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم و هراس بودند و بسا از آنها آسیب و گزند میدیدند مثل رعد و برق و غیره هر یک را جداگانه پروردگار غضب آلودی تصور نموده از برای فرونشاندن قهر و خشم آنان تضرع و زاری مینمودند فدیة و قربانی میآوردند زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است جز از او کسی شایسته ستایش نیست و آنچه مایه رنج و آسیب تست با آن بستیز جنس زشت و ستمکار از فدیة و تضرع تو خوب نگردد نسبت به نیک بجا ی آر و نسبت به بدکینه ورز چنان کن که بدی از جهان بر خاسته نابود گردد و سراسر جهان را خوبی فرا گیرد تو باید آن کسی را باستایش پارسای خود بستائی که همیشه مزدا اهورا نام دارد^۱ کسیکه بضد دروغ پرست با زبان و فکر و دست ستیزگی کند خوشنودی مزدا اهورا را بجای آورد^۲ البته این گونه

سال ۳۰۴ میلادی در گذشته است فیلسوف دیگری یونانی فیثاغورس معروف را که در نیمه قرن ششم پیش از مسیح میزیسته است از شاگردان زرتشت شمرده. در شرح احوالش مینویسد فیثاغورس بخصوصه در راست بودن توصیه مینمود و در سر آن پا فشاری میکرد بعقیده او فقط بواسطه راستی است که انسان شبیه بخدا تواند شد زیرا خداوند را چنانکه او از مغها تعلیم یافته است همان خداوندیکه آنان اورمزش مینامند جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی آنچه پرفیریوس از زبان مغهای ایران در وصف هرمزد مینویسد بکلی مطابق آئین زرتشتی است گذشته از آنکه همه مورخین قدیم صفت راستی ایرانیان و مغها را ستوده اند خود اوستا بخوبی گواه صدق قول فیلسوف یونانی است در فقره ۸۱ فروردین یشت آمده است «(اهورا مزدا نیکه) فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدس است و اشکالیکه پذیرد زیباترین اشکال امشاسپندان است» پلوآرخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و در سال ۱۲۵ در گذشته است مفصلاً از اهورا مزدا صحبت میدارد بی شک مطالب عمده اش از کتاب مفقود شده تئوپمپوس Theopompus مورخ قرن چهارم پیش از مسیح استخراج شده است از جمله مینویسد زرتشت تعلیم داده است که در عالم کون و وجود هرمزس شبهه است به نور و ارمانیوس Areimanius (اهریمن) شبهه است بظلمت و جهل و نیز مورخ مذکور مینویسد که بقول ایرانیان هرمزس از نور تولد یافت اوزبیوس Eusebius نقل از فیلوس بیبلیوس Philos Byblius (۸۰-۱۳۰ میلادی) از زبان زرتشت میگوید: «خداوند را سری است مانند سر شاهین اوست نخستین و فنا ناپذیر و جاودانی نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم بی مانند و بی نظیر است آفریننده کلیه چیزهای نیک است خود بهترین نیک است فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است اوست پدر نظم و آئین و عدالت کسی است که از خود تعلیم یافت ساده و رسا و دانا است یگانه موجود قانون مقدس طبیعت است» هر چند که مادر اوستا بجائی رنمیخوریم که اهورا مزدا بعقاب تشبیه شده باشد. نظر بسایر اوصافیکه فیلوس از اهورا مزدا می شمارد از

اهورامزدا خوانده دارای فرو شکوه ایزدی میدانستند نمیخواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی بادیگری در سلطنت شریک باشند آنچه در عظمت اهورامزدا در گاتهدی زرتشت میخوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه های داریوش بزرگ میشنویم فقط دار یوش از طرف اهورا برای شهر یاری جهان گهاشته شد و زرتشت در گاتها برای رهنمائی جهان برانگیخته گردید داریوش گوید «بغ بزرگ است اهورامزدا کسیکه این زمین بیا فرید کسیکه آن آسمان بیا فرید کسیکه انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بخشایش و نعمت بیا فرید کسیکه داریوش را پادشاه نمود پادشاه (اقوام) بیشمار فرمانده ممالک بسیار»^۱ نیز ممد مسئله فوق خبری است که هرودت از خشیارشا پسر داریوش بزرگ نقل میکند پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرو نشاند قصد آتن نمود سران و بزرگان و امرای ایران را از برای مشورت به حضور خواند

در طی خطابه مفصل شاهنشاه گوید «پس از فتح آتن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و ثغور دیگری نخواهد بود خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد من سراسر اروپا را خواهم در نور دید همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت»^۲ کوس عظمت خدای ایرانیان همه جادمیده افلاطون فیلسوف معروف (۴۲۹-۳۴۷ پیش از مسیح) اوّل یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده اش زرتشت اسم میبرد ولی غالب مورّخین یونانی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع بایران باهورامزدا نیز اسم خدای بزرگ خود داده زوس گفتند پس از استیلای اسکندر و بعدها بواسطه وسعت خاک رُم و همسایه شدن با ایران مراوده میان ایران و اروپا زیاد تر گردید و غالباً مورّخین خدای ایرانیان را با اسم مخصوصش نامیده اُورمزس Oromazes یا هورمزس Horomazes نوشته اند فیلسوف یونانی پرفیریوس Porphyrius که در

Die Keilinschrift der Achämeniden Von Weissbach NRa § 1. ۱

Herodote VI 18 ۲

اشخاص هم هست

در یک کتیبه اشور که از قرن هشتم پیش از مسیح میباشد از یک ماد مزدک نام اسم برده شده است و اسم مزدک معروف نیز که در عهد ساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲ میلادی فرمان قباد کشته شده است از همین مزدا میباشد

در فروردین یشت بفروهر اوساذن Usadhan پسر مزدیسنا نامی یعنی پرستنده مزداد رود فرستاده میشود^۱ بخصوصه در عهد ساسانیان اسم هر مزد بسیار معمول بوده است چهارتن از پادشاهان سلسله ساسانی باین اسم نامزد بوده اند نخستین آنان پسر شاپور اول^۲ یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است بهرام هرمز بنا شده هرمزد اول بقول حمزه اصفهانی شهر مذکور از بناهای اردشیر پاکان است و اصلاً رام اردشیر هرمزد بوده است در زمان یاقوت حموی شهر مذکور را مز خوانده میشده است امروز محل مذکور رومز گفته میشود^۳ آری هر گوشه از ایران گویای داستان و گواه قر و شکوه و بزرگی دیرین است در ایران قدیم و حالا هم نزد زرتشتیان هر یک از سی روز ماه با اسم یکی از فرشتگان و ایزدان است به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هرمزد پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان یغ بوده است در کتیبه سارگون پادشاه اشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته است با اسم یگ ایرانی نامزد به بگ داتی بر میخوریم که در جنگی اسیر گشته بفرومان سارگون پوست از بدنش کشیدند بگ داتی درست بمعنی بغداد است که هنوز در کنار دجله یاد آور خدای قدیم ایرانیان است کوه بیستون که امروز در سینه اش بزرگترین کتیبه های دنیا نقش و حافظ اعتبار نامه عهد درخشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بوده است اسم هفتمین ماه فرس که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است باگ ایادیش بوده است که بمعنی

۱ فروردین یشت قمره ۱۲۱

۲ ورا پادشا نام کرد اورمزد که سروی بداند در میان فرزد فر دوسی

۳ وجوع شود به مهجم البلدان یاقوت و به Erānfahr von Marquart S. 145.

سر عقاب یک معنی مجازی بسیار عالی اراده کرده است لابد مرغیکه نقل میکنند همان است که در اوستا سنن Saena آمده است و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردید عجالتاً همین اشاره اکتفاء نموده تادیر بهرام یشت مفصل تر از آن صحبت بدادیم شاید در تشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد نزد بسا از اقوام قدیم هند و ژرمن عقاب نشانه اقتدار بوده است از جمله علم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و رُمها نیز دارای همین لوا بوده اند حالیه علامت المان عقاب است چنانکه روسیه پیش از انقلاب بولشویکی دارای آن بوده است در کتب مذهبی برهمنان بسا از پروردگاران مثل اندر Indra و آگنی Agni به عقاب تشبیه شده اند سوم (هوم) نیز در ریگ وید به همین مرغ تشبیه گردیده است^۱ کریزسموس Chrysosinus (۳۴۷-۴۰۷ میلادی) مینویسد مغها در ستایش خدای خویش چنین میسرایند « رسا و نخستین گرداننده گردونه کمال (چرخ جهان) آگاسیاس Agathias (۵۳۶-۵۸۲ میلادی) میگوید ایرانیان بدو اصول اعتقاد دارند یکی از آن خوبی است و دیگری از آن بدی در میان موجودات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اورمیس داتس Ormisdates (هرمزد) مینامند

کلیّه از برای یونانیان فهمیدن خصایص اهورا مزدا آنطوریکه در آئین مزدیسنا است دشوار بوده است بکنه معانی آنچه ایرانیان از خدای قادر و یگانه و غیر مرئی خود ذکر میکردند نمیرسیده اند چه خدای بزرگ آنان زوس بکلی از معنویات بری تمام بزرگواری و جلال و جبروتش ظاهر و جسمانی بوده است^۲ از جمله دلایلی که مستشرقین برای قدمت زمان زرتشت ذکر کرده اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ابراف میباشد که از زمان بسیار قدیم برای تیمن و تبرک جزء اسامی اشخاص گردیده چنانکه امروز هرمز از اسامی

Atharvaveda VII 7

1

Die Altepersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 8. ۲ رجوع شود به

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 261.

و ۴

Die Religion u. Sitte der Perser nach griech u. rom. Quellen von Rapp. و ۴

S. 47-53.

که بمعنی خرد مقدس است و از آن قوه عامله اهورامزدا اراده شده است در مقاله بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طی مقاله امشاسپندان معانی کلمات وهمن و اردی بهشت و شهر یور و سفندارمذو خورداد و مرداد که گاهی از فرشتگانند و گاهی از صفات خاصه اهورامزدا حل خواهد شد عجله بدو صفت دیگر اهورامزدا که غالباً در اوستا بآنها بر میخوریم اشاره کرده میگذریم اولی آنها کلمه خورنه و نت *X-arenah'vant* میباشد که در ادبیات زرتشتیان خره مند شد و در فرهنگهای فارسی فرهمند ضبط است و شعراء قدیم استعمال کرده اند معنی آن دارنده فروشکوه میباشد در مقاله زامیادیشت مفصلاً از فر یا خره صحبت خواهد شد دوم کلمه رئونت (*rævant*) است که در تفسیر پهلوی را یومند شد و بهمین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند معنی آن دارنده جلال و شکوه و فروغ میباشد ریوند^۱ اسم محل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده معروف آذر بر زین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده است از همین کلمه اوستائی رئونت است^۲

همانطوریکه در عهد پیشین از کلمه یغ بغداد ساخته شده است و امروز از کلمه خدا خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهورداد و مزداداد بمعنی آفریده اهورا و ساخته مزدا آمده است اولی کم و دومی بسیار استعمال گردیده است ۲ کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا هم میباشد بمعنی شایسته ستایش است در اوستا برای اهورامزدا استعمال شده است ولی غالباً بیزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهورامزدا در سر آنها جای دارد اینک چند کلمه از نقوش و آثاریکه در ایران از روزگاران قدیم بجا مانده و باشکال اهورامزدا معروف است صحبت میداریم

نخست در کوه بیستون در بالای کتیبه داریوش نقش برجسته ای بشکل آدم تاج بر سر با شهر بزرگ دیده میشود همین شکل در نقش رستم هم موجود

۱ رجوع شود به معجم البلدان یا قوت و به کاتها ترجمه نگارنده مقاله زرتشت صفحه ۲۴

۲ تلفظه درست این دوه کلمه *Ahuradhāta* و *Mazdadhāta* میباشد

پرستش بڃ است در دهم ماه باک ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح داریوش بزرگ به گماتای مغ دست یافته وی را با بزرگترین یارانش بکشت تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون آورد^۱ بقول هرودت این روز را عید میگرفتند با اسم جشن مغ کشان^۲

لابد بڃ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است در کلیه کتیبه هخامنشیان اهورامزدا بڃ بزرگ خوانده میشود در خود اوستا فقط چند باری بڃ بمعنی خدا و ایزد آمده است غالباً بمعنی اصلی خود که بخت و بهره و برخ باشد استعمال گردیده است اسمیکه امروز معمولاً بآفریدگار میدهیم خدا یا خداوند میباشد که بعینه مثل اهورا هم اسم باری تعالی است و هم بمعنی امیر و مولا و بزرگ و صاحب میباشد خانه خدا و یا کد خدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و پادشاه و سرور و صاحب آمده است^۳ خدای در پهلوی ختای میباشد از کلمه ختاد مشتق شده است یعنی از خود آفریده از خود برخاسته^۴ گفیم که اولین روز ماه موسوم است به هرمزد همچنین روز هشتم و یازدهم و بیست و سوم هرماه نیز بشکل دیگری دارای اسم هرمزد است روزهای مذکور موسوم است به دین یا دی که بمعنی آفریدگار است و از کلمه اوستائی دذوه dadhvah مشتق است اشتباه نشود با دین که اسم روز بیست و چهارم ماه است و از کلمه اوستائی دئن daena که بمعنی کیش و آئین است آمده است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور بهمدیگر مشتبه نشود هریک را به روز بعدش نسبت داده گفتند دین بآذر دین بمهر دین بدین یا دی بآذر و غیره از کلمه سپنهامینو

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 19

Herodote III 79

۲ زن کازرا از چیز شد رهنمای چنین گفت یکروز با کد خدای فردوسی

۳ رجوع شود به کلمه x^vadata در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn

Persische Studien von Hübschmann

Études Iraniennes par Darmesteter 1 p. 7

و به

و به

و به

است در بالای آن بخط میخی نوشته است منم پادشاه کورش هخامنشی اما نقوشیکه از پادشاهان ساسانی در نقش رستم و نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری نگین اقتدار بشاه سوار طرف مقابلش میدهد بی شک اهورامزدا از آن اراده شده است چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانه اسب سوار مقابل اردشیر بخط بهلوی نوشته شده است این مجسمه خداوند اهورامزداست هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از تأثیر نفوذ یونانیها و رُمها باشد چه آنطوریکه اهورامزدا در اوستا توصیف شده است صورت خارجی و جسمانی نپذیرد پیش از آنکه بتجزیه هرمزدیشت که مختص بخدای بزرگ است برسیم از بوی خوش مورد که در سنت گیاه مخصوص آفریدگار است نگذریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یا سمن مخصوص باور مزداست ^۱ در کتات مذکور نیز بهریک از فرشتگان و ایزدان کل یا گیاهی مخصوص است که هریک بجای خویش گفته شود

مورد که همیشه سبز و خرم است و آسیب خزان نه بیند مخصوص اهورامزداي جاودانی گردید ^۲ همان اهورامزداي که پیغمبرش در کتابها با و مناجات کرده گوید

ای مزدا همان که ترا بادیده دل نگرسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سر آغاز که توئی سر انجام که توئی پدر منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر ^۳ اینک هرمزدیشت

این یشت که در سریست و یک یشت اوستا جایی داده شده است در واقع فهرستی است از اسامی و فضایل اهورا

۱ بندهش فصل ۲۷ قمره ۲۴

۲ مورد بخصوصا در میان اقوام آریائی مقدس است هنوز در آلمان در شب عروسی تاجی از شاخه های مورد ساخته بسر عروس میگذارند در خانه های زرتشتیان ایران غالباً درخت مورد دیده میشود

۳ یسنا ۳۱ قطعه ۸

است جمعی از مستشرقین گمان کرده اند که آن اهورامزدا باشد، گرچه هیچ جای تعجب هم نیست که ایرانیان در مراوده با بابلیها بزرگواران رفته از برای اهورامزدای غیر مرئی و معنوی خویش بتقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده میشود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است ولی هرودت مورخ معتبر یونانی که از حیث زمان بسیار متأخرتر از داریوش بانی نقش مذکور است صراحةً مینویسد «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و محراب برپا کنند و بنظر آنان کسانی که آنها را میسازند بعمل خطا و ناصوابی مرتکب میشوند بعقیده من از این جهت که ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند از آنکه پروردگاران شان بشکل انسان باشند»^۱

گروه دیگری از مستشرقین میگویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورامزدا نیز همین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند چنانکه در فروردین یشت و در مقاله متعلق بآن خواهیم دید که همیشه در هر جا و هر حال از فروهر پاکان و نیکان یاری طلب میشود بخصوصه پادشاهان در میدانهای جنگ فتح و پیروزی خود را از پرتو یاری فروهرها میدانسته اند در صورتیکه اوستا از برای خود اهورامزدا فروهری قائل باشد ابدأ بعید بنظر نمیرسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ ترین و بهترین و خوب ترین و استوار ترین و داناترین و زیبا ترین و دادگراترین و برترین فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند^۲ و نیز ممکن است که شکل مذکور فروهر خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در آنجائیکه روزی قصر سر سلسله شاهنشاهان هخامنشی کورش بزرگ برپا بوده است در پهلوی قبرش معروف بقبر مادر سلیمان در روی پاره سنگی شکل مرد بلند بالائی دیده میشود که از دو طرف شهرهای بسیار بزرگ گشوده تاجی مثل تاج فرعونهای مصر بر سر گذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده

Herodote I. 131 ۱

۲ فروردین یشت قمره ۸۰

از فقره ۱-۶ از اسامی اهورا مزدا که بطور عموم مقدس ترین کلام
رحمانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت میشود

از فقره ۷-۸ اهورا بیست اسم خود را برای زرتشت می‌شمرد
در این جا متذکر میشویم که در فقره ۸ گوید دوازد همین نام من اهورا است
و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزدا است

از فقره ۹-۱۱ از و خاصیت اسامی فوق بیان میشود
از فقره ۱۲-۱۵ دوباره اهورا مزدا سی و چهار اسم دیگرش را
برای پیغمبرش ذکر میکنند

از فقره ۱۶-۲۰ در تأثیر و قوت اسامی خدا است

از فقره ۲۰-۲۲ دعا و ستایش است

فقره ۲۳ نماز معروف یثا اهو و ئیریو میباشد

از فقره ۲۴-۳۲ ظاهراً متعلق باین یشت نیست و در بسیاری از
نسخ خطی قدیم هم نوشته نشده است بنا بقولی متعلق به همین یشت است

فقره ۳۳ دعای معروف اشم و هو است که این یشت با آن

ختم میشود

۵ زرتشت گفت ای اهورامزدا ی پاک مرا از آن اسم خود که
بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثر تر و فیروزمند تر و چاره
بخش تر و بهتر بخصوصت دیوها و مردم غلبه کننده است آگاه ساز^{۰۰}

۶ تا آنکه من همه دیوها و مردم ظفر یابم تا آنکه من همه جادوان
و پریها چیر شوم تا آنکه کسی بمن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان
نه جادو و نه پری^{۰۰}

۷ آنگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سؤال
کنند اسم من است^۱ دوم کسی که گله و رومه بخرشده است سوم کسی
که توانا است چهارم بهترین راستی پنجم (مظهر) کلیه نعم پاک آفریده
مزد ششم منم خرد هفتم منم خرد هشت منم دانائی نهم منم دانا^{۰۰}

۸ دهم منم تقدس یازدهم (منم) مقدس دوازدهم اهورا سیزدهم زورمند ترین
چهاردهم (منم) کسیکه دست خصومت باو نرسد پانزدهم مغلوب
نشده شازدهم کسیکه پاداش (هریک را) در خاطر نگه دارد هفدهم
(کسیکه) همه را نگهدار است هیجدهم همه را در مان بخش است
نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا^{۰۰}

۱ یعنی که اهورامزدا بر چشمه علم و معرفت است همه چیز را از او باید درخواست و سؤال نمود

۹ ای زرتشت تو باید شبانه روز مرا با نیاز براننده زور بستائی ۲
 (این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه بسوی تو آیم سروش
 مقدس برای یاری و پناه بسوی تو آید آب ها و گیاه ها و فروهر پاکان
 (نیز) برای یاری و پناه بسوی تو آیند ۵۵

۱۰ ای زرتشت اگر ترا خواهش غلبه نمودن است بخصومت دیوها و
 مردم و جادوان و پری ها به کاوی ها و کریان های ستمکار و
 راهزنان دو پا و گمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهار پا ۵

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا
 برافراشته و درفش گشوده و درفش خونین بدست گرفته پس در همه
 روزها و شب ها این اسامی را آهسته زمزمه کن ۵۵

۱۲ منم پشتیبان و منم آفریننده و نگهبان منم شناسنده و مقدس ترین خرد
 چاره بخش نام من است چاره بخش ترین نام من است پیشوانام من است
 بهترین پیشوانام من است اهورا نام من است مزدا نام من است پاک
 نام من است پاکترین نام من است فرهمند نام من است فرهمندترین نام من
 است بسیار بینا نام من است بسیار بینا تر نام من است دور بین نام من
 است دور را بهتر بیننده نام من است

۲ زور در اوستا *Zaotra* عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر و غیره
 که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و مخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یزشنه کردن
 استعمال گردد بمنزله آب مقدس عیسویان *eau béuite* میباشد

۱۳ پاسبان نام من است. پشت و پناه نام من است. آفریدگار نام من است.
نگهدار نام من است. شناسنده نام من است. بهترین شناسنده نام من است.
پرورنده نام من است. کلام پرورش نام من است. جویای سلطنت نیکی
نام من است. کسیکه بیشتر جویای سلطنت نیکی است. نام من است. شهریار
دادگر نام من است. دادگرترین شهریار نام من است. ۵۵

۱۴ (کسیکه) نفیرید نام من است. (کسیکه) فریفته نشود نام من است.
(کسیکه) به ستیزگی غلبه کند نام من است. (کسیکه) بیک ضربت فتح
کند نام من است. (کسیکه) همه شکست دهد نام من است. آفریننده کَل
نام من است. بخشاینده تمام نعمت ها نام من است. بخشنده بسیار خوشیها
نام من است. بخشایشگر نام من است. ۵۵

۱۵ (کسیکه) باراده خود نیکی کند نام من است. (کسیکه) باراده خود
پاداش رساند نام من است. سودمند نام من است. نیرومند نام من است.
نیرومندترین نام من است. پاک نام من است. بزرگ نام من است.
برازنده سلطنت نام من است. سلطنت برازنده ترین نام من است. دانا
نام من است. دانا ترین نام من است. (کسیکه) دور را نگران است نام
من است. این چنین است نامهای (من) ۵۵

۱۶ و کسیکه از برای من در این جهان مادی ای زرتشت این اسامی را
آهسته زمزمه کنان و با آواز بلند در روز و شب بخواند.

۱۷ کیسه (آنها را) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدن
یا در وقت برخاستن در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن در وقت
از جائی بجائی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت بسوی مملکت
دیگر سفر رفتن بخواند^۵

۱۸ بچنین کسی نه در این روز و نه در این شب کار دگر شود نه تبرزین
نه تیر نه خنجر نه گرز که از طرف خشمی که باطنش پر از دروغ است
بدو حواله شود سنگ های فلاخن بدو نرسد^۵

۱۹ و این بیست اسمی مانند جوشن پشت سرو زره پیش سینمه بضد گروه
غیر مرئی دروغ و نابکاران و رِنا^۱ و کیا ذه تبه کار^۲ و بضد اهریمن مفسد
ناپاک بکار رود چنانکه گوئی هزار مرد از یک مرد تنها
محافظت کند^۵

(۱) وَرِنا وَاَسَدُ (Varena) اسم مملکتی است مستشرقین را در سر تعیین محل آن
اختلاف است بقول سنت آن مملکت پتسخوارگر (Patařxvargar) است که عبارت باشد از
دیلم یا گیلان حالیه بنابر این مملکت مذکور در ناحیه کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیه جنوب
غربی دریای خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره
۱۸ از آن یاد شده است چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون
خوانده شده است رجوع شود به دارمستر ۱۴ Z. A. 2. و به گیگر G. I. R. Ph. 2. 39.

(۲) کِیَاذَه Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد آدم کنش
و غیره امروز نمی توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده

۲۰ کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگو کیست داور نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته گردیده چنین داوریکه بنزد او اطاعت و منش پاک مقام گزیده داوریکه تو خود او را خواستاری ای مزدا ۱ ॥

۲۱ درود بفرّ کیانی ۲ درود بآریا ویج ۳ درود به سُوکَ (Saoka) ۴ درود به آب دائی تیا (Dāityā) ۵ درود به آب آردوی ناهید ۶ درود بهمه موجودات پاک یتاهو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد اشم و هو . . . را سَی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین را سَی است ۷ ॥

۲۲ مامیستائیم اهورا وئیر یارا ۸ اشاو هیشتا نیکوترین امشاسپند را می ستائیم ۹ توانائی و قوّت و زور و پیروزی و فرّ و نیرو را میستائیم

(۱) این فقره بدون کم و زیاد از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ برداشته شده است (۲) در خصوص فرکیانی رجوع کنید به یادداشت و مقاله متعلق بآن (۳) آریا ویج مستشرقین را درس تعیین این مملکت نیز اختلاف است بقول بند هش در فصل ۲۹ قمره ۱۲ مملکت مذکور در آذر پایگان واقع است دانشمند المانی مار کوارت آنرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره سوم از آن یاد شده است و نخستین کشور آفریده اهورا مزدا یاد گردیده است بمناسبت آنکه در فقره مذکور از زمستان سخت این مملکت صحبت شده است مار کوارت آنرا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سرد ترین مملکت است رجوع کنید به *Erānfahr von Marquart p. 155*

(۴) سُوکَ (Saoka) ددسَود فرشته ایست که بصحت و خوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده مظهر خوشی ایزدی است در تفسیر پهلوی سُوکَ گردید (۵) دائی تیا اسم رودی است در آریا ویج برخی از مستشرقین آنرا رود آرس دانسته و برخی دیگر زرافشان (۶) رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقاله متعلق بآن (آبان) (۷) رجوع کنید به مقاله ملحقات یشتها (۸) مقصود از اهورا وئیر یا همان نماز معروف یتا اهو وئیر یو میباشد (۹) اشاو هیشتا یعنی امشاسپند اردی بهشت رجوع کنید به مقاله امشاسپند ان و به اردیشت

اهورامزدای رایومند (و) فرهمند را میستائیم^۱ ینگه هانام . . .
 اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را
 که برای ستایشش باو بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد
 این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم °°

۲۳ یثا اهو و ئیریو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور
 است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منن نیک را بسوی مزدا
 و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوی
 اهوراآورد درود و ستایش و قوت و نیرو خواستارم از برای
 اهورامزدای رایومند و فرهمند اشم و هو . . . راستی بهترین
 نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت ز آن کسی است که خواستار
 بهترین راستی است °°

۲۴ ای زرتشت تو باید همیشه کسی را که دوست است از دشمن بدخواه حفظ
 کنی تو نباید روا داری که دوست را بمعرض خطر اندازی مگذار که
 از صدمه برنج افتد مگذار آن مرد آئین شناسیکه از برای ما (و) امشاسپندان
 نیاز بزرگ یا کوچکترین فدیة میآورد از مال خود محروم گردد °°

۲۵ این است و هو من آفریده من ای زرتشت این است اردیبهشت آفریده
 (۱) در خصوص دو صفت رایومند و فرهمند رجوع کنید به مقاله هرمزد صفحه ۴۳

من ای زرتشت این است شهر یور آفریده من ای زرتشت این است
 سفندارمذ آفریده من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دواز
 آفریدگان من پاداش پاکانیکه بسرای دیگر در آیند از آنان مقرر گردد ۵۵

۲۶ ای زرتشت پاک بواسطه قوه روحیه و علم من^۱
 زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام زندگانی چگونه باید باشد ۵۵^۲

۲۷ هزار درمان ده هزار درمان سپندارمذ (برساد) ۳ وبا (یاری) سفندارمذ
 خصومت دیورا از هم پائیده و پریشان کنید گوشهایش را بدرید دستهایش
 را بهم به بندید اسلحه اش را در هم شکنید او را به زنجیر در کشید بطوریکه
 (هماره) در بند باشد ۵۵

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک بدروغ پرست غلبه خواهد نمود^۴ پاکدین
 بدروغ ظفر خواهد یافت دینداران راست به پیروان دروغ چیر
 خواهند شد مایستائیم قوه شنوائی اهورامزدا را کد کلام مقدس

(۱) چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیکرد
 (۲) این دو جله از گاتها یسنا ۲۸ فقره ۱۱ و یسنا ۳۰ فقره ۴ اقتباس گردید (۳) این
 دعا غالباً در اوستا تکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود
 از طرف سپندارمذ برای دینداران تمنا شده است ولی در جاهای دیگر بطور مطلق آمده
 است (۴) این جله از گاتها یسنا ۴۸ فقره ۲ اقتباس گردید

من ای زرتشت این است شهر یور آفریده من ای زرتشت این است
سفندارمذ آفریده من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دواز
آفریدگان من پاداش پاکانیکه بسرای دیگر در آیند از آنان مقرر گردد ۹۹

۲۶ ای زرتشت پاک بواطة قوه روحیه و علم من^۱
زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام زندگانی چگونه باید باشد ۹۹^۲

۲۷ هزار درمان ده هزار درمان سپندارمذ (برساد)^۳ و با (یاری) سفندارمذ
خصوصت دیورا از هم پاشیده و پیریشان کنید گوشه‌هایش را بدرید دستهایش
را بهم به بندید اسلحه‌اش را در هم شکنید او را به زنجیر در کشید بطوریکه
(هماره) در بند باشد ۹۹

۲۸ ای مزدا آیا پیرو دین پاک بدروغ پرست غلبه خواهد نمود^۴ پاکدین
بدروغ ظفر خواهد یافت دینداران راست به پیروان دروغ چیر
خواهند شد مای ستائیم قوه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدس
(۱) چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیگردد
(۲) این دو جله از گاتها یسنا ۲۸ فقره ۱۱ و یسنا ۳۰ فقره ۴ اقتباس گردید (۳) این
دعا غالباً در اوستا تکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود
از طرف سپندارمذ برای دینداران تمنا شده است ولی در جاهای دیگر بطور مطلق آمده
ست (۴) این جله از گاتها یسنا ۴۸ فقره ۲ اقتباس گردید

را نیوشید مامی ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود مامی ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز بانیازبرازنده زور میستائیم ۰۰^۱

۲۹ زرتشت گفت باین وسیله شما را بزیر زمین برانم بواسطه دیدگان سفندارمذ را هنر بزمین افکنده شود ۰۰

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساد)

فروهر این مرد پاک را که موسوم است به اسموخوانونت ^۲ Asmō. X^vanvant میستائیم پس از آن من میخواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدینان را بستایم (فروهر) گئوکرنه Gaokerena توانا و مزدا آفریده را میستائیم گئوکرنه Gaokerena ^۳ توانا و مزدا آفریده را میستائیم ۰۰

۳۱ ما میستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدّس را نیوشید، ما میستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود

(۱) اوشیدم اوشیدرنه (Uti. dam) اوشیدرنه اوشیدرنه (Uti. dam) هر دو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت باهام غیبی رسید بقول بندهش در سیستان واقع است در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشتار Uđastar گردید معنی لفظی آن هوش بخشنده است (۲) اسموخوانونت اسموخوانونت Asmō X^vanvant اسم یکی از نخستین پیروان زرتشت است در فرودین یش در جایی که بفروهر همه پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده میشود اسموخوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسمان میباشد (۳) اسم درختی است آنرا هم سفید تصور کرده اند در تفسیر پهلوی گوگرد شد بقول بندهش بزرگ ایندرخت در میان اقبانوس فراح کرت روئیده است برای آنکه مورد صدمه اهریمنی واقع نشود ماهی کر Kara برای محافظت آن کهاشته شده است

ما می ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدس را بیان نمود آن
کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز با نیاز برازنده زور میستائیم
اشم وهو راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است سعادت از
آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ۵۵ (سه بار تکرار میشود)

۳۲ سفندارمذ مقدس کار ساز را میستائیم^۱ از این جهت میخواهیم
آن کسی را که بزرگتر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور
خود قرار دهیم اهریمن نابکار را بر اندازیم تا خشم اسلحه خونین
آزنده را برافکنیم تا دیوهای مازندران را برانیم و دروغ پرستان ورنه
را بر اندازیم تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم تا
امشاسپندان را بلند سازیم تا ستاره با شکوه پر فروغ تشر را بلند سازیم
تا مرد پاک را بلند سازیم تا کلیه مخلوقات پاک خرد مقدس را
بلند سازیم ۲ ۵۵

۳۳ اشم وهو راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است از آن کسی است
که خواستار بهترین راستی است
(کسی که ترا بستاید) تو باو فروغ باو تندرستی باو دوام بدن و پیروزی بدن باو
دولت بسیار خوشی بخشنده باو نیز فرزندان برازنده باو عمر بلند (و) طولانی
باو فردوس پاکان (و) روشنائی کلیه لذات بخشنده (عنایت کنی) ۳
اشم وهو
هزار درمان ده هزار درمان (برسد)
اشم وهو
ای مزدا یاری من بشتاب ۵۵ ۵۵

- (۱) چند کلمه در این فقره خراب شده بطوری که معنی درستی از آن مفهوم نمیشود
(۲) تمام جملات این فقره تا سر فقره ۳۳ بدون کم و زیاد از فقرات اول و دوم یسنای ۷۲
برداشته شده است
(۳) این جمله از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد به یسنای ۶۸ فقره ۱۱ نیز رجوع کنید

امشاسپندان

امشاسپند اسمی است که بیگ دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شده است امشاسپندان جمع آن است امشاسپند و امهوسپند و امهوسفند نیز گفته اند زراشت بهرام گوید ز امشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیک یزدان پسندیده تر در خود اوستا امشَ سپنتَ مَهَ یسَ مَهَ یسَ مَهَ یسَ آمده است این کلمه مرکب^۱ است از سه جزء نخستین آنکه از ادات نفی است و از برای آن در پُرس و اوستا و پهلوی مثال بسیار داریم در سانسکریت و سایر زبانهای هند و اروپائی هم با اندک تفاوتی در سربیک رشتند از لغات دیده میشود این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر میدهیم مثلاً آگائا از لغات فرس هخامنشی در فارسی میشود ناگاہ و کلمه اوستائی و پهلوی آن آپ میشود ناب آخوشنوت و آکران یعنی نا خوشنود و بیکران اپوثر اوستا را باید به بن فرزند و آن اُمت پهلوی را به نومید ترجمه کرد پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و آن ایران (غیر ایران) میخوانده اند^۱ کلمات امرداد و ناهید و انیران که هریک بجای خود گفته شود دارای همین جزء میباشد

دومین جزء که عبارت باشد از امشَ بمعنی مرگ است و با کلمه مر Mar که در کتیبه های هخامنشی و اوستا بمعنی مردن است از یک ریشه و بن میباشد و نیز از همین ریشه است کلمات مرتیا Martiya در کتیبه ها و مشیا Masya در اوستا که بمعنی درگذشتنی و فناپذیر و مردم آمده است در گاتها کلمات امشَ Maša و مرت Marota نیز بمعنی انسان و بشر و درگذشتنی میباشد کلمات مذکور در تفسیر پهلوی به مرتم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای انسان عربی است بمعنی مردنی و درگذشتنی و فناپذیر است^۲

۱ رجوع شود به Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

۲ رجوع شود به گاتها یسنا ۲۹ قطعه ۱۱ یسنا ۴۶ قطعه ۱۳ و یسنا ۴۵ قطعه ۵ و یسنا ۲۹ قطعه ۷

سپنت مینو و بعدها اهورامزدا را در سر آنها قرار داده گفتند هفت امشاسپندان از این قرار هر مزد بهمن اردی بهشت شهریور سفندارمذ / ~~هرداد~~ و امرداد در اوستا و هومناه اشاو هیشتا خستراسپنت آرمی هروتات و امرتات میباشد در مقاله گذشته از هر مزد صحبت داشتیم اینک چند کلمه از سپنت مینو گفته پس از آن میرویم بسر امشاسپندان

جزء اولی این کلمه را که سپنت باشد معنی کردیم جزء دوم آن هنوز در زبان ادبی مستعمل و آرا. معنی بهشت و فردوس گرفته اند ناصر خسرو علوی گوید این یک سوی دوزخت همخواند و آن یک سوی ناز و نعمت مینو در خود اوستا مینو ~~میدود~~ (Mainyu) آمده است و بمعنی خرد و روح و جوهر است مینو Mainyava صفت است بمعنی روحانی و معنوی ریشه این کلمه من میباشد که در اوستا بمعنی اندیشیدن است دو سانسکریت مانو Manyu و در یونانی مانتیس Mantis و در لاتیخی ممی memini جمله از یک اصل است در فرس هخامنشی نیز بمعنی اندیشه است توکی دیدس Thukidides مورخ یونانی که در قرن پنجم پیش از مسیح میزیسته است و مورخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos (قرن اول میلادی) از اریامنس (اریامنس) پسر داریوش بزرگ اسم میبرند معنی این اسم آریا نهاد یا آریا سرشت میباشد^۱

بخصوصه کلمه دشمن ترکیب قدیمی خود را خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه و بداندیش میباشد چه دُر و دُش بمعنی بد و زشت است چنانکه در کلمات درخیم (بد سرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا)

بنابر آنچه گذشت سپنت مینو را میتوان به عقل مقدس و خرد پاک ترجمه نمود اینک به بینیم که در اوستا سپند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست در گاتها یسنا ۴۷ که خود موسوم است به سپنت مینو در هر شش قطعه این ها از سپنت مینو یا خرد مقدس صحبت شده است بطوریکه ابداً جای تردید نیست که آرا غیر از اهورامزدا بدانیم در نخستین قطعه این یسنا خرد مقدس و آئین ایزدی یکجا نامیده شده است و انسان

در اینجا متذکر میشویم که مشیا و مشیوئی Marjya و Marjōi در
 بندهش بجای آدم و حوای اقوام سامی است در زبان قوم اوستی Onsethi که
 در اطراف کوههای شمالی و جنوبی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران)
 مینامند و اصلاً ایرانی نژاد هستند کلمه مرگ بمعنی زهر است از این جهت احتمال
 داده اند که مار (حیّه عربی) بمناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش
 از همان ریشه کلمه فرس مر که بمعنی مردن است باشد^۱

سومین جزء سپنت بمعنی سود و فائده و مقدّس و درمان بخش
 میباشد در سانسکریت سونت آمده است سپنت و سونت هردو از ریشه
 وُبن کلمه آریائی سو میباشد سوا sva که غالباً در گاتها و اوستا استعمال
 شده است شکل دیگری از کلمه سپنت میباشد گذشته از آنکه این کلمه
 در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفند ماه) در زبان ما باقی است اسم
 گیاه معروف اسپند که تخم آرا هنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب
 چشم بد دود میکنند از همین لغت اوستائی است^۲ کلمه کوسپند که امروز
 بجای کلمه میش استعمال میشود در فرگرد ۲۱ و ندیداد فقره اول بمعنی
 گاو پاک آمده است در خود اوستا مئش مئسپند برای کوسپند استعمال
 شده است سپند نیز کوهی است در سیستان اسدی در گرشاسب نامه گوید
 یکی شهر بدیشت اسپند کوه بسی رهنان کشته آنجا گروه در شاهنامه هم
 غالباً از این کوه اسم برده شده است بخون نریبان کمر را به بند پرو تازیان تا
 بکوه سپند اسم خاص اسفندیار که در اوستا سپنتودات مئسپند مئسپند
 بمعنی بخشیده سپنت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی مجموع
 کلمه امشاسپند میشود بیمرگ مقدّس یا مقدّس فنا ناپذیر و مقدّس جاودانی
 گفتیم که این اسم بیک دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شد

Handbuch der Avestasprache von Geiger.

۱ رجوع شود به

Altiranisches Wörterbuch von Chr. Bartholomae

و به

Altpersischen Keilinschriften von Fr. Spiegel.

و به

Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn

و به

۲ یارم سپند اگر چه بر آتش می فکند از بهر چشم تا زسد مرور را کنند
 اورا سپند و آتش ناید می بکار باروی همچو آتش و با خال چون سپند (حفظله باد غیسی).

امشاسپندان جای داده اند در هیچ جای از گاتها بکلمه امشاسپند برنمیخوریم ولی همه آنها مکرراً در گاتها آمده تقریباً در هریک از قطعات غالباً از مجزّرات و صفات اهورامزدا میباشند بسا در یک قطعه برخی از آنها از صفات برخی دیگر از فرشتگان هستند و این از خصایص دین زرتشتی است که هر یک از صفات خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ۴۷ در قطعه اول و دوم هر هفت امشاسپند ذکر شده اند از این قرار «نسبت به خرد مقدّس (سپنت مینو) و آئین ایزدی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای آوردن سبب میشود که اهورا بتوسط خسترا و آرمتی بها کمال (هروتات) و جاودانی (امرتات) بخشد»

«برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدّس بهترین اعمال را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از منش پاک (وهومنناه) است و خواه از کار بازوان و کوشش پارسا» در یسنا ۵۱ قطعه ۷ گوید «ای کسیکه ستوران و آب و گیاه و جاودانی (امرتات) و کمال (هروتات) آفریدی از خرد مقدّس (سپنت مینو) و بواسطه وهومنناه بمن قوّه و پایداری بخش»

همینطور است در سراسر گاتها بطوریکه تفکیک آنها از همدیگر دشوار و فهم و ترجمه گاتها را مشکل ساخت در سایر قسمتهای اوستا این کلمات نیز اینطور استعمال شده است مگر آنکه شخصیت آنها ثابت تر گشته بمجموع اسم امشاسپند داده از فرشتگان بزرگ شمرده اند چنانکه 'ملائک' در تورات برای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش که نور مطلق است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده از برای آنان دو جنبه قائل شده اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی آنچه در عالم کون و وجود میگذرد کلیّه بدستکاری این گاهشتگان صورت میپذیرد آنانند اجراء کنندگان مشیت و اراده خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی در جائیکه نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپتن هایتی) یسنا ۳۷ فقره ۴ میباشد چه پس از گاتها هفت پاره از قدیمترین جزوات

باید نسبت بآنها نیک، اندیش و نیک گفتار و نیک رفتار باشد و بآن وسیله بکمال و حیات ابدی نائل گردد. در قطعه دوم دگر باره انسان را بادای تکلیف خود خوانده نسبت بنبرد مقدس اعمال نیک خواسته میشود در قطعه سوم آمده است ای مزدا توئی پدر مقدس این خرد در قطعه ۴ گویند که بتوسط این خرد مقدس گناه کاران و دروغگویان برافتند و پیروان راستی روی نجات یابند در قطعه پنجم بدست یاری خرد مقدس از اهورامزدا پاداش اعمال تمنا میشود در قطعه ششم پاداش و سزای اهورامزدا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آئین راستین و کیش دروغین میگردد^۱ در یسنا ۴۴ قطعه هفت زرتشت میگوید ای مزدا من میکوشم که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل^۲ شناسم

از این چند فقره بخوبی بر میآید که سپنت مینو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان چنانکه سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرار داده شدند

ستیزه خرد خبیث انگره مینو یا اهریمن همیشه در مقابل سپنت مینو یا خرد مقدس است نه در مقابل اهورا چنانکه در هر جای از گاتها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدس می بینیم از این قبیل است در یسنا ۴۵ قطعه دوم در مقاله آئین زرتشت مفصلاً از سپنت مینو و انگره مینو صحبت داشتیم فقط در اینجا میافزائیم از آنکه بعدها اهریمن در مقابل اهورامزدا تصور شد برای این است طرف مقابل او که سپنت مینو باشد گاهی بجای اهورامزدا آمده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۲۸ نظیر این در تورات هم دیده میشود بسا روح مقدس برای خود بهو استعمال شده است از این قبیل در کتاب اشعیا^۳ نبی (Yesaia) باب ۴۸ فقره ۱۶ و باب ۶۳ فقره ۱۰ از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا بجای سپنت مینو در سر امشاسپندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سپنت مینو از سر امشاسپندان برای تکمیل نمودن عدد هفت سروش را در آخر

۱ رجوع شود به گاتها یسنا ۴۷ ترجمه نکارنده

تا بعد دوباره مفصل تر از آن صحبت بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدی تیا Aditya هندو عدد هفت بنا بشواید وید و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ از هفت بوم هپت بومی (hapta būmi) صحبت شده است زرتشت از دیو پرستان شکایت نموده گوید که بواسطه دروغ و خود ستائی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید در سایر قسمتهای اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karšvar) سخن رفته است^۱ در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانه زمین برمیخوریم. مرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گاتها به هفت اقلیم تبدیل یافت^۲ در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سیت دوپیا (septa drīpa) صحبت شده است^۳

هفت پاره (هپتن هایتی) پس از گاتها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل گاتهاست ولی بنشر از این جهت آنرا از ادبیات کاسانیک میشمردند چنانکه از اسم آن برمیآید این قسمت از اوستا به هفت فصل یا هاما منقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته با یسنا ۴۲ ختم میشود^۴ گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعدد هفت اهمیت مخصوصی داده شده است بی شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هرودت مینویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنگرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برجهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است

۱ رجوع کنید به اوستا تیر یشت قمره ۴۰ و به یسنا ۶۵ قمره ۵

۲ گوئی اندر کشور ما بر نیخیزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جائی برخواست خاقانی شیروانی

شیخ سعدی

هفت اقلیم از بگرد پادشاه همچنان در فکر اقلیم دیگر

۳ رجوع شود به 304—300 Ostiranische Kultur von Geiger S.

۴ اساساً هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افزوده شد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده در مقاله گاتها به هفت ها و مقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

اوستا بشمار است چیزیکه در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین باین عدد برمیخوریم بعدها بهودها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیاره بابل ترتیب داده فرمانفرمائی هریک از روزهای هفته را یکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائل بجای بهرام (مریخ) میکائیل بجای تیر (عطارد) زدکائیل بجای برجیس (مشتري) انائیل بجای ناهید (زهره) سبات ئیل یا کفزائیل بجای کیوان (زحل) ۱ اساساً هفت پروردگاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلیها و اشورها در سرزمین عراق حالیه وجود داشته و متعلق اند بقوم سومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نمیدانیم که از کدام نژاد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیچ یک از زبانهای متداولی امروز نیست آنچه محقق است این است که سومرها سامی نژاد نبوده اند تمدن آنان تا بسه هزار سال پیش از مسیح میرسد ۲ بی شک مأخذ مقدس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سیارات سبعة است که از پروردگاران سومر محسوب بوده است شماره هفت نیز مستقلاً در میان تمام اقوام هند و زرمن مقدس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص اپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعروصنعت است بوده است هفت روز مانده بماء نو برای او قربانی میکردند برای آنکه سخن بد را زانکشد از سایر اقوام هندو زرمن صرف نظر کرده فقط از آریائیهایی یعنی هندو و ایرانی صحبت میداریم عجله در این جا اشاره میکند

۱ رجوع شود به *orientalischen Geisteskultur von Alfred Jeremia Leipzig* 3 S. 164.

۲ رجوع شود به *1919 erster v. L. M. Hartmann Gotha* *1919* *geschichte, heraus.* *d Geschichte des alten Orient von Klaber S. 80—35.*

تا بعد دوباره مفصل تر از آن صحبت بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدی تیا Aditya هندو عدد هفت بنا بشواید وید و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ از هفت بوم هیت بومی (hapta būni) صحبت شده است زرتشت از دیو پرستان شکایت نموده گوید که بواسطه دروغ و خود ستائی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید در سایر قسمتهای اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karšvar) سخن رفته است^۱ در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانه زمین برمیخوریم. مرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گاتها به هفت اقلیم تبدیل یافت^۲ در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سبت دومیپا (septā dvīpa) صحبت شده است^۳

هفت پاره (هپتن هایتی) پس از گاتها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل گاتهاست ولی بنثر از این جهت آنرا از ادبیات کاسانیک میشمردند چنانکه از اسم آن برمیآید این قسمت از اوستا به هفت فصل یا ها منقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته با یسنا ۴۲ ختم میشود^۴ گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعدد هفت اهمیت مخصوصی داده شده است بی شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هرودت می نویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنگرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برجهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است

۱ رجوع کنید به اوستا تیر یشت فقره ۴۰ و به یسنا ۶۵ فقره ۵

۲ گوئی اندر کشور ما بر نیخیزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جامی برخواست خاقانی شیروانی

شیخ سعدی

هفت اقلیم از بگرد پادشاه همچنان در فکر اقلیم دیگر
۳ رجوع شود به Ostiranische Kultur von Geiger S. 300—304.

۴ اساساً هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افزوده شد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده در مقاله گاتها به هفت ها و بمقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

اوستا بشمار است چیزیکه در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین باین عدد برمیخوریم بعدها یهودها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیاره بابل ترتیب داده فرمانفرمائی هریک از روزهای هفته را یکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائل بجای بهرام (مریخ) میکائیل بجای تیر (عطارد) زدکائیل بجای برجیس (مشتری) انائیل بجای ناهید (زهره) سبات ئیل یا کفزائیل بجای کیوان (زحل) ۱ اساساً هفت پروردگاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلیها و اشورها در سرزمین عراق حالیه وجود داشته و متعلق اند بقوم سومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نمیدانیم که از کدام نژاد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیچ یک از زبانهای متداولی امروز نیست آنچه محقق است این است که سومرها سامی نژاد نبوده اند تمدن آنان تا بسه هزار سال پیش از مسیح میرسد ۲ بی شک مأخذ مقدس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سبارات سبعة است که از پروردگاران سومر محسوب بوده است شماره هفت نیز مستقلاً در میان تمام اقوام هند و ژرمن مقدس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص ایپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعروصنعت است بوده است هفت روز مانده بماء نو برای او قربانی میکردند برای آنکه سخن بد رازانکشد از سایر اقوام هندوژرمن صرف نظر کرده فقط از آریائیها یعنی هندو و ایرانی صحبت میداریم عمالۀ در این جا اشاره میکنیم

۱ رجوع شود به Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Jeremia Leipzig 1913 S. 164.

۲ رجوع شود به Weltgeschichte, heraus. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster Band Geschichte des alten Orient von Klatber S. 30—35.

ایستاده است هفت تن میشوند شاید از آنان چنانکه پروفیسور اندرآس Andreas گمان میکند نمایندگان شش طایفه و قبیله فارس که هرودت از آنها اسم میدرد و ذکرش گذشت مقصود باشد

در جزو اسامی خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمیخوریم که در کارنامه اردشیر پایکان از هم آوردان و دشمنان اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی شمرده میشود گرچه دانشمند المانی نولدکه Nöldeke هفتان را از هفت ستارگان سیاره مقصود دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابر این اسم مذکور برای توهین باو داده شده است

این وجه تسمیه بسیار بعید بنظر میرسد بی شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است یکدسته از اسامی ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در پهلوی بمعنی نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه بوخت یعنی هومت هوخت هورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد پنج بوخت یعنی اهنوداشتود اسپنتمد و هوخستر و هشتواشت (پنج گاتها) نجات داد هم چنین است ماه بوخت و بزدان بوخت هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است^۱

فیلسوف عرب جا حظ که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش المحاسن والاضداد مینویسد که در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی در خوانچه ای هفت شاخه از درختهای که مقدس میشمرند مثل زیتون و بید و انار و به غیره میگذاشتند و در هفت پیاله سکه سفید و نو می نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که بحرف سین شروع شده باشد در کیلان خوانچه هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت

Artachachir Papakan von Th Nöldeke S. 49-50.

۱ رجوع شود به

رجوع شود به چهار مقاله احمد بن عمر علی النظامی العروسی السمرقندی به حواشی

میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰

و به ایرانشاه بمبئی ۱۹۲۵ ص ۱۲

باز همین مُورَخ مینویسد که داریوش بزرگ با شش نفر دیگر از شرفاء ایران که باخودش هفت تن بودند دست بهم داده تا گمانای مُغ را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار نمایند در طیّ راه به بعضی از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را بضدّ گمانا بتأخیر اندازند که ناگاه هفت جفت شاهین را در تعاقب یک جفت کرگس دیدند و این را بفال نیک گرفته فوراً با داریوش هم رأی شده کار گمانا را ساختند ^۱ بقول هرودت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده اند اشک اول را هفت تن از بزرگان بالای تخت نشانده اند در عهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند ^۲

در تورات در کتاب استرداستانی از پادشاه آخشورش (خشایارشا) مذکور است در طیّ این داستان چندین بار بعدد هفت برمیخوریم نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنه خویش شوش (شوشتر) داد هفت روز طول کشید هفت تن از خواجه سرایان پادشاه را خدمت میکردند

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّ بان پادشاه بودند در مجلس ضیافت حضور داشتند استر بهودیّه که از جمله زنان سرا پرده پادشاه بود و بواسطه وجاهت خود مخصوصاً طرف توجّه گردیده و بعدها سبب نجات یهودها از قتل عام شد در سال هفتم سلطنت اخشورش داخل قصر سلطنی گردید ^۳

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روی یک صُفّه از سنگ مرمر که دارای هفت پله است ساخته شده است در فارس در دخمه پادشاهان هخامنش معروف به نقش رستم در بالای کور داریوش در جزو نقوشات از دو طرف شش نفر نیز منقوش است که با مجسمه خود پادشاه که در وسط

Herodote III, 76

L'Empire des Sassanide par Christensen p. 6 et 8

Nöldeke, Tabari S 437.

^۱ رجوع شود به

^۲

^۳ رجوع شود به تورات استر باب اول قمر ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۴ و باب دوم قمر ۱۶

بیست سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است برخی از مستشرقین گمان کرده اند که ایرانیان باین ترتیب ماه را مانند اقوام سامی بچهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه باین ترتیب دو هفته اولی هریک دارای هفت روز است و دو هفته آخری هریک هشت روز میباشد ماه چهار هفته پس از دخول اسلام در میان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبد^۱ از یک کلمه ارامی سبّات sabbath میباشد که در عبری سبّات گویند این کلمه دارای یک ریشه قدیمتری است و آن سبّاتو sabbatu است که از قوم اکاد Akkad بیادگار مانده است آکادها اصلاً سامی نژاد بوده اند در شمال عراق سلطنت داشته اند بعدها بابلیها جای آنان گرفته کلیه تمدن شان را اخذ کرده اند کلمه سبّاتو در نزد آکادها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه روزیکه دائره ماه پرمیشود کلمه سامدی samedi فرانسه و زامستاخ Samstag آلمانی که در مملکت بایرن Bayern اسم روز شنبه است مانند خود کلمه فارسی ما از سبّاتو آمده است^۲ بعدها روز شبات در نزد یهودها روز جشن گردید زیرا که یهو خداوند بنی اسرائیل در روز ششم خلقت جهان را بانجام رسانید و در روز هفتم بیاسود^۳ بنا بر این یوم السبت عربی نیز از همین ریشه و بنیان است

بیش از آنکه در خصوص امشاسپندان بکتاب مذهبی مزدیسنان متوسّل شویم و مخصوصه از اوستا که سرچشمه اطلاعات دینی است از فرشتگان زرگ نام و نشانی جوئیم به بینیم از گوشه و کنار تاریخ اسمی از آنان هست یانه بحسب قدمت زمان نخست بیکی از آثار خطوط میخی عهد اسوربانیپال Assurbanipal پادشاه اشور که از سال ۶۶۷ تا ۶۲۶ سلطنت داشته است متوجه میشویم در جزو خطوط میخی این پادشاه از چندین پروردگاران خارجه اسم برده شده است از آنجمله اسارامزش Assaramaza و هفت انوناکی

۱ بفال نیک و بروز مبارک شنبد نبیدگیر و مده روزگار خویش به بد منوچهری

۲ رجوع شود به Akkadische Fremdwörter von Heinrich Zimmern Leipzig 1917 S. 67.

۳ رجوع شود به تورات کتاب موسی باب دوم فقره اول

است از افسانه هفت زنان سرا پرده بهرام گور منظومه نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجه (۵۳۵-۵۸۹) معروف است هم چنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تا با امروز مقدس است در ریک وید آمده است که هفت اسب گردونه خورشید را میکشد بعقیده هندوان هفت بار انسان میمیرد و دوباره بدنیا میآید در روز عروسی داماد و عروس باید هفت گام با هم بردارند^۱

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در این جا ذکر شود چه این داستان مفصل تر از این است که بتوان با سانی آنرا فرا گرفت و در چند صفحه درج نمود غرض از چند مثال فوق برای نشان دادن انس آریائیهاست از چندین هزار سال قبل تا با امروز باین عدد

بی شک عقیده با سمان وزمین هفت طبقه که فردوسی میگوید
 زسم ستوران در آن بهن دشت زمین شدش و آسمان گشت هشت
 از نفوذ بابلیهاست چه در ایران قدیم بطوریکه از کتب مذهبی مزدیسنا برمیآید بزمین و آسمان سه طبقه قائل بوده طبقه زیرین زمین را چنانکه گفتیم بهفت کشور قسمت میکرده اند

یک تقسیم هفت گانه دیگری هم از اقوام سامی بها رسیده است و آن تقسیم ماه به هفته میباشد در ایران ماه بی کم و بیش سی روز بوده و بهر روز اسم یکی از فرشتگان یا ایزدان میداده اند اسم روزیکه با اسم ماه یکجا اتفاق میافتاده آن روز را عید میکرده اند مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به اردی بهشت در ماه اردی بهشت جشن بوده است و در خور داد ماه روز ششم را بواسطه توافق اسم روز با اسم ماه جشن میکرده اند^۲ در مقاله هر مزد گفتیم که گذشته از روز اول ماه که موسوم است به هر مزد روز هشتم و پانزدهم و

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen 1920 S. 138.

۲ رجوع شود به الآثار الباقیه عن القرون الخالیة تألیف ابی الريحان البیرونی چاپ

براسق و درستی پناهنده کتزیاس نیز از اوخسیارتس پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکر کرده است مورّخ دیگر یونانی فیلاړخس Phylarkhos که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته همین اسم را ضبط کرده است کتزیاس از یک اوخسیارتس بسیار قدیمتری اسم میبرد که پادشاه باختر بوده است و نینوس Ninus مؤسس مملکت نینوا اورا شکست داده است ^۱ مورّخ رومی دیودر Diodor که در پایان قرن اخیر پیش از میلاد بسر میبرد همین اسم را یاد کرده است اوخسیارتس یا بقول مورّخین دیگر اوخشارس متضمن اسم سومین امشاسپند خسترا (شهریور) میباشد اوخسیارتس در کتب یونانیها بحای هوخسترا میباشد که غالباً در اوستا آمده و بمعنی فرمانده خوب و خسرو نیک است

در جزو اخبارات مورّخین یونان بسا باسامی خاص ایرانی بر میخوریم که بخوبی یاد آور امشاسپندان اوستاست برای اختصار بدو مثال فوق اکتفا کردیم در سنت پارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خود را برای انتشار کیش مزدا فدا نموده است در میان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه اردشیر برای تبرک اسم نخستین امشاسپند بهمن را بخود داد گذشته از آنکه اسم اصلی او اسم دوهین امشاسپند اشا میباشد ^۲ غالباً در جزو اخبار یونانیها میخوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی زمین قربانی میکردند و فدیه میآوردند هرودت در عادات و رسومات ایرانیان مینویسد که بافتاب و بهاء و زمین و آتش و به باد قربانی میکردند ^۳ کز نفون در خصوص لشکر کشی کورش بزرگ با شور میگوید همینه لشکریان بخاک اشور رسیدند کوروش فرمان داد که از برای خوشنود ساختن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران ^۱ لشکر کشی پادشاه نینوس بضد باختر از جزو افسانه های دربار هخامنشیان بوده است که کتزیاس در مدت اقامت خود در آنجا شنیده است

^۲ رجوع شود به Grundriss der iran. Philo. Die iranische Religion von Jackson S. 635.

^۳ هرودت Herodote 1. 131.

Anunnaki برخی از مستشرقین احتمال میدهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشند^۱

در خطوط میخی که از خود پادشان هخامنشی زرتشتی کیش بجا مانده است در هیچ جا صراحتاً از فرشتگان بزرگ اسمی نیست گذشته از آنکه کلیه کتیبه‌های آنان سیاسی است و بامور مذهبی نپرداخته است نام اهورامزدا که تقریباً در هر جله تکرار شده است بجای از برای ذکر اسامی فرشتگان که بمنزله وزیران اهورا هستند نداده است با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون Moulton گمان کرده است که در کتیبه بیستون از کلمات خسترا که بمعنی سلطنت است و شیاتیش که بمعنی خوشی و شادمانی است شهریور امشاسپند و خرداد امشاسپند اراده شده باشد^۲

مورخین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده اند ولی این سکوت دلیل نامعلوم بودن آنان در آن عهد نیست چه در کتب مورخین مذکور یک دسته از اسامی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و بخوبی دلیل است که در آن دوران مانند این زمان اسامی فرشتگان برای تیعن و تبرک جزو اسامی خاص شده بود همینطوریکه از عهد قدیم تا بامروز اسامی برخی از فرشتگان دین یهود مثل جبرائیل و میکائیل و رفائیل در میان یهودان و عیسویان و مسلمانان از اسامی خاص اشخاص شده است^۳ اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن باشخاص داده شد هرودت و ارسطو از ارتبانوس اسم میبرند که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بوده است کتزیاس طبیب اردشیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم میبرد که کشنده خشیارشا پدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند اشا (اردیبهشت) دیده میشود ارتبانوس بجای اشاوان آمده است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا صفت مانند استعمال شده است یعنی باشا تکیه کننده و

۱ رجوع شود به Geschichte der Meder u Perser von Präjak II Band Gotha 1910 S. 120.

۲ رجوع شود به Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemm, Giessen 1920 S. 71.

Raphaël, Michel, Gabriel ۳

زرتشت صحبت میشود از کتاب مفقود شده مذکور باشد ^۱ اطلاع مختصری که بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان بها رسیده بسیار مهم است چه ماخذ همانطوریکه گفتیم کتاب فیلیپیناست که در قرن چهارم پیش از مسیح تألیف یافته است از جمله گوید هر مزدشش پروردگار بیا فرید فرشته منش پاک یا نهادنیک فرشته راستی فرشته قانون و نظم فرشته خرد و دانائی فرشته ثروت و مال فرشته خوشی بخشنده و نیکی دهنده گذشته از آنکه مورخ مذکور این فرشتگان یا بقول خود او این پروردگاران را از خصایص دین زرتشتی و آئین مغ میشمرد معانی که از برای هر یک آنها داده است تقریباً چنانکه بزودی خواهیم دید موافق معانی حقیقی آنهاست ^۲ پس از پلوتارخس خبر جغرافی دان یونانی استرابون Strabon که شصت سال پیش از مسیح تولد یافته بسیار مهم است که میگوید در کاپادوکیا پرستشگاه اومانوس Omanos (وهو مناه) و انا داتوس Anadates یا Anadatos (امرئات) را دیده است ^۳ بنابر این معبد مذکور متعلق بوده است به اولین و ششمین امشاسپند بهمن و امرداد اصول و فلسفه امشاسپند از خصایص آئین مزدیسنا و ازارکان مهم این دین است بطوری پیوسته و مربوطه بآن است که بهیچ وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستائی ممکن نیست دلایل تاریخی و لغوی نیز دلیل است که اصول امشاسپند با مزدیسنا یکجا بوجود آمده بنیان و ریشه این اصول چنانکه دیدیم در خود گاتهاست امروز تا بآن اندازه ای که نگارنده اطلاع دارم کسی از دانشمندان و مستشرقین معروف احتمال نمیدهد که این اصول از تأثیر نفوذ بابلی و سامی باشد ما دامیکه ما از برای اثبات قدمت یا آریائی بودن یکی از مسائل مزدیسنا از وید برهمنان و آئین کهن هندوان یعنی برادران آریائی خود دلایل و نظایری در دست داریم در همسایه نباید بگوئیم دانشمند

^۱ رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iran. Völkern von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 7.

^۲ De Iside et Osiride, C 46-47.

^۳ Persische Anahita Oder Anatis von Windischmann München 1856 S. 36.

کاپادوکیا در خطوط میخی بیستون کاپاتوکا آمده است ایالتی است در طرف شرقی آسیای صغیر خود استرابون در آنجا تولد یافت (اناطولی)

اشور شربتی نیاز کنند باز همین مورّخ مینویسد. بفرمان کوروش کاوی برای هر مزد اسی برای مهر (متر) ستوری برای زمین و چندین قربانی دیگر نیاز پروردگاران اشور گردید^۱ از این قبیل اخبارات در کتب مورّخین یونان و رُم بسیار دیده میشود و میتوان دریافت که ایرانیان دوره هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که پرستاری زمین و آب و گیاه و آتش و چارپایان و غیره را سپرده بآنان میدانسته اند و از برای خوشنود ساختن شان فدیّه میآورده اند بخصوصه که در چندین جای اوستا چنانکه ذکرش بیاید از سپنت آرمتی (سپندارمذ) و اشا وهیشتا (اردی بهشت) زمین و آتش اراده شده است بنابر این فدیّه های مذکور نیاز این فرشتگان میشده است یکی از کتب قدیم که ممکن بود بتوسط آن اطلاعات مفصّل و نسبتاً درست در خصوص آئین ایران بدست آوریم موسوم بود به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است نویسنده آن مورّخ یونانی تئوپومپوس Theopompus معاصر فیلیپ و پسرش اسکندر بوده است بنا برست زرتشتیان که قائل اند بفرمان اسکندر اوستا بیونانی ترجمه گردیده و بنا بقدمت تألیف فیلیپینا آن هم در عهدیکه یونانیان بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند میتوان گفت که این کتاب بسیار گران بها بوده است در جزو هشتم آن از آئین مغان صحبت میشده است مورّخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و ۱۲۵ میلادی درگذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده کرده است آنچه پلوتارخس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی جهان و ادوار مختلفه آن مینویسد و آنچه از ستیزه اریمانوس (اهرمین) با اورمزدس (هرمزد) و پیروزی یافتن هرمزد نقل میکند کلیّه از کتاب فیلیپینا برداشته شده است شاید هم در جائیکه با آن همه دقت از فلسفه دین

۱ کزنفون در کتاب کیرویدی Kyropädie ۳,۳ و ۳,۸ مقصود از شربتی که نیاز پروردگاران اشور شد هوم میباشد کزنفون در سال ۴۳۰ یا ۴۲۵ پیش از مسیح تولد یافته و در سال ۳۵۲ درگذشته است

از آنان صحبت شده بها نرسیده است آدی تیا یعنی پسران آدی تی که الهه ای میباشد از میان این هفت برادر اسم ورونا Varuna^۱ و مترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده میشود

اینک به بینیم در خود اوستا این فرشتگان دارای چه مقامی هستند گرچه سراسر اوستا یعنی در گاتها و کلیه یسنا و یشتها و ویسپرد و وندیداد و در همه کتب مذهبی پهلوی از عظمت و جلال این فرشتگان صحبت میشود بهیچ یک از قطعات اوستا بر نمیخوریم که در آن ذکری از امشاسپندان نشده باشد در خود گاتها در هر قطعه دیده میشوند مگر آنکه در اینجا چنانکه گفتیم غالباً از صفات اهورامزدا هستند انسان باید در طی زندگانی بکوشد که دارای خصلت راستی و درستی و نظم (اشا) اهورا گردد باید چنان پاک و آراسته و نیک اندیش باشد که بصف ستوده پاک منشی (وهومنانه) رسد محبت و فروتنی و بردباری را (آرمتی) باید یگانه مایه رسنگاری خود شمرد در صورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد ضمیر و نهاد پاک و اندیشه اش بی آلاش گردید تواضع و محبت را پیشه خود ساخت لاجرم بدو خصلت دیگر رحمانی کمال (هروتات) و جاودانی (امرتات) نائل گردد چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در پناه خود گرفته همواره در کشور جاودانی و مملکت روحانی باریتعالی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگان برمیآمد و بعلاوه چنانکه در خود گاتها از ملائکه مقربین هم شمرده میشوند و واسطه فیض میان اهورامزدا و بندگان میباشد^۱ در قطعات یسنای ۲۹ که گفتگو و سؤال و جوابی است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی از این فرشتگان شخصیت امشاسپندان واضح و آشکار است^۲ اما در سایر قسمتهای اوستا نخست در هفت ها پنج بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است^۳ گاهی نیز کلمه امشاسپند

۱ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۱۲ ۲ رجوع شود به قطعات ۲ و ۳ و ۷
۳ رجوع شود به یسنا ۳۵ قمره ۱ و یسنا ۳۷ قمره ۴ و یسنا ۳۹ قمره ۳ و یسنا ۴۲ قمره ۱ و ۶

مرحوم فرانسوی دارمستتر با آنکه همیشه طرفدار این بود که امشاسپندان ایرانی مربوطه به ادی تیای Aditya هندو است ^۱ در چند سال اخیر عمرش تقریباً هزار سال تفاوت میان اعتقاد پیشین و متأخر او پیدا شد ^۲ مدعی گردید که ایجاد امشاسپندان از تأثیر نفوذ فلسفه فیلون Philon فیلسوف یونانی و یهودی میباشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولد شده و در سال ۲۵ میلادی در گذشته است و یکی از پیشروان فلسفه جدید افلاطونی بوده است (Nouveau platonisme) و حتی برخلاف کلیه شواهد تاریخی قدمت تدوین گاتها را تا قرن اول میلادی کشانید یعنی در همان اوقاتی که فلسفه مذکور نو افلاطونی بوجود آمده است چون دارمستتر خود اسرائیلی بود طبعاً میلی داشت که کلیه مزدیسنا را در تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفداري پیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده اند ^۳ در صورتیکه استرابون که در شصت سال پیش از مسیح تولد یافته صراحتاً در کتاب جغرافیای خود از معبد بهمن و امرداد در کاپاتوکا (آسیای صغیر اناطولی) خبر داده میگوید که خود دیده است مجسمه بهمن را در روز جشنی میگردانیده اند ما نمیتوانیم با دارمستتر هم عقیده شده تشکیل امشاسپندان را پس از فیلون که از حیث زمان متأخرتر از استرابون میباشد بدانیم قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارخس راجع بامشاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است

گفتیم که امشاسپندان به آدی تیای Adityas برهمنان مربوط است در آئین هندوان آدی تیای عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی اسامی همه آنها معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگر که در وید

۱ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter. Paris 1877 p. 38-36

۲ Le Zend Avesta par Darmesteter. II vol. Paris 1893 p. LII

۳ رجوع کنید به Gesch. der Rel. im Altert. von Tiele Deutsche Ausg. v. Gehrich s. 38

Jackson. (Grund. der irani. Philolo.) irani Religion s. 635 و به

Geldner. Avestalitteratur (Grund. der irani. Philol.) S. 30. و به

اهورامزدا کسانی که یکی از آنها ناظر روح دیگری است کسانی که بهومت اندیشند و بهوخت اندیشند و بهورشت اندیشند کسانی که راه آنان روشن و درخشان است و قتی که بسوی زور پرواز کنند فقرات فوق گویای مقام اتحاد و یکرنگی امشاسپندان و منسوب بودن آنان است بیک پدر و بزرگ در یکی از دعاها یا متأخر مزدیسنان (کشتی افزون) که در جزو خورده اوستا از سی و سه امشاسپندان صحبت شده است گذشته از این یک فقره دیگر در هیچ جا بجزین عددی برای امشاسپندان بر نمیخوریم^۱ در جزو خورده اوستا نیاز دیگری نسبتاً متأخر موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان که از فقره یک تا هشت مرتباً از امشاسپندان و یاران و همکارانشان و همآوردان و دشمنان آنان که بعدها در جزو هریک امشاسپندان صحبت خواهیم داشت اسم میبرد

از فقره هشت تا فقره ۱۸ نیاز مذکور بسایر ایزدان درود فرستاده میشود^۲ در دو سیزده کوچک و بزرگ بهر یک از امشاسپندان درود و تحیات تقدیم میگردد بقول زرتشتیان در قدیم هریک از امشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است امروز فقط در میان بیست و یک یشت یشت دوم مخصوص بهفت امشاسپندان و یشت سوم و چهارم از آن آردی بهشت و خرداد است احتمال دارد که سنت زرتشتیان را نیز حقیقی باشد چه رساله بهلوی بهمن یشت که امروز در دست است هر چند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه تری ترتیب داده شده است^۳ بنابر این رساله مذکور باسم نخستین امشاسپند است

در کتب بهلوی نیز مانند اوستا غالباً از امشاسپندان اسم برده شد بقول دینکرد امشاسپندان بنزد شاه گشتاسب در آمده اورا بدین زرتشت

۱ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 4.

و به خورده اوستای تیرانداز بمبئی سنه یزدگردی ۱۲۷۰ صفحه ۱۱

۲ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 234.

۳ رجوع شود به Die Traditionelle Literatur der Persen von Spiegel. S. 128—135.

Sacred Books of the East by West, Oxford 1880 p. 1—lix.

و Essays on The Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis by Haug p. 107.

بدون سپنت برای فرشتگان بزرگ آمده است ^۱ در فروردین یشت عدد هفت تن بودند آنان نیز معین گردیده است ^۲ در ماه یشت بتوسط امشاسپندان فروشکوه زمین بخشیده میشود ^۳

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان *garomāna* (عرش) در آنجائیکه مقام خود اهوراست بامشاسپندان در روی تخت زرین جای داده شده است ^۴

در فروردین یشت میخوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی میکند ^۵ در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسپندان باخورشدهم اراده هستند ^۶ در فرگرد ۱۹ وندیداد میگوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت میکنند) ^۷ در نخستین یشت که مختص بهرمزد است نسبت این فرشتگان بهپروردگار معین گردیده گوید و هومن آفریده من است ای زرتشت اردی بهشت آفریده من است ای زرتشت شهریور آفریده من است ای زرتشت سپندارمذ آفریده من است ای زرتشت خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت ^۸

بخصوص آنچه در فروردین یشت از امشاسپندان ذکر شده است بسیار قابل توجه و دقت است در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ آمده است «ما بفروهرهای نیک و توانا و مقدس پاکان درود میفرستیم و بآن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تند نظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند که هر هفت یکسان سخن گویند که هر هفت یکسان رفتار کنند کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است کسانی را که یک پدر و سرور است و اوست آفریدگار

۱ رجوع شود به بسنا ۲۱ فقره ۲

۲ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۳

۳ یشت هفتم (ماه یشت) فقره ۳

۴ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۳۳ و فقره ۳۶

۵ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۱

۶ یشت دهم (مهریشت) فقره ۵۰ و یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۹۲

۷ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۱۳

۸ یشت اول (هرمز یشت) فقره ۲۵

در عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشید و او را با آفریدگار نزدیک کند بهمن همان فرشته ایست که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه جلال او را رهنمائی نمود چنانکه گفتیم از زمان بسیار قدیم در ایران زمین و ممالک مزدیسنا این فرشته مورد توجه بوده بنا بشهادت استرابون در آسیای صغیر ستایش او معمول بوده است یکی از وظایف بهمن این است که بانسان گفتار نیک تعلیم میدهد و از زائر گوئی و هرزه سرائی باز میدارد

خروس که از مرغان مقدس بشمار است و در سپیده دم با بانگ خویش دیو ظلمت را رانده مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار میخواند مخصوص به بهمن است هم چنین لباس سفید مخصوص باین فرشته است در میان گلها یا سمن سفید هم از آن و همن است

گفتیم که هریک از فرشتگان را دو جنبه است روحانی و جسمانی در عالم مادی حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورا مزدا سپرده بآنان است که از طرف آفریدگار کَل پرورش و تربیت آنها میکوشند همه جانوران سودمند بحمايت بهمن سپرده شده اند

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سیال باشد موسوم است به بهمن و نیز دومین روز ماه منسوب باوست دومین روز بهمن ماه بواسطه توافق اسم روز با اسم در ایران جشن بزرگی بوده با اسم بهمنگان یا بهمنجنه انوری گوید

بعد ما کز سر عشرت همه روز افکندی سخن رفتن و ناز رفتن ما در افواه اندر آمد ز در حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم چنین مینویسد «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پاک

دلالت کردند بندهش مقام و درجه هریک را مثل وزراء پادشاهی معین کرده گوید

وهومن که بمنزله بزرگ فرمدار یا رئیس الوزراست در صدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین رتبه است پس از آن باز از طرف راست اردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند از طرف دست چپ سزدارمذ و خرداد و امرداد بحسب ترتیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند

وهو vohu وهیشت vahišta وئیریہ vairyā سپنتا spenta از صفات و بحسب ترتیب بمعنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدس میباشد بعدها جزء لاینفک چهارتن از امشاسپندان گردیده گفتند وهومناه (بهمن) اشاوهِشت (اردی بهشت) خستر وئیریہ (شهریور) سپنتا آرمی (سزدارمذ)

شش ماه از سال و شش روز از ماه با اسم این فرشتگان است و هریک بجای خویش گفته خواهد شد اکنون که بطور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمیت آنان در مزدیسنا تا بچه درجه است هریک از آنان را جداگانه شرح میدهم

هر چند که در کتابها اشا دارای نخستین درجه است ولی بعدها
 ۱ بهمن عادت بر این جاری شده که بهمن در سر امشاسپندان جای
 داده شود

در اوستا وهومنه vohumana در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن گوئیم این کلمه مرکب است از دو جزء وهو بمعنی خوب و نیک است و مَنه از ریشه من که ذکرش گذشت میباشد در فارسی منش یا منشن گردید بنا بر این هر دو جزء این کلمه در زبان ما باقی است و میتوانیم مجموع آنرا به وه منش و خرب منش یا به نیک نهاد ترجمه کنیم بسا بجای وهو صفت دیگر وهیشت آمده وهیشت مَنه گفتند یعنی بهترین منش

وهمن یا نهاد پاک و منش نیک نخستین آفریده اهورامزداست

ایزد ماه ایزد گوش ایزد رام از همکاران امشاسپند و همن شمرده میشوند
 آک مناه Aka Manah یعنی بدمنش یا زشت نهاد دشمن بزرگ و رقیب
 بهمن است^۱

۲ اردی بهشت بر افکندای منم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی^۲
 در اوستا اشا وهیشت Aša vahišta در پهلوی اشا وهیشت یا
 ارت وهیشت و در فارسی اردی بهشت گوئیم جزء اولی این کلمه اشا از جمله لغاتی
 است که معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستی و تقدس و قانون و آئین ایزدی
 و پاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شده است
 فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر بیش نیست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار
 شده است تشخیص معانی آن نیز دشوار است بسا در یک قطعه یا یک جمله
 گاهی یکی از معانی مذکور است و گاهی از آن فرشته ای اراده شده است
 در سانسکریت رتا رتا و در لایتی راتوس ratus گویند^۳ بسا در گاتها
 از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود میباشد چنانکه بوستان و سرای
 وهومناه نیز بهمن معنی است^۴ جزء دیگر این کلمه که وهیشت باشد صفت
 تفضیلی است یعنی بهتر بهشت که در فارسی بمعنی فردوس است از همین کلمه
 میباشد پس معنی اردی بهشت بهترین راستی و درستی است در آئین مزدیسنا
 آمل و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتو راستی و درستی خویش از زمره
 اشوان یا پاکان و مقدسین گردد کلیه کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد بدین
 راستین است آشون asavan خوانده میشود غالباً خود زرتشت در اوستا اشو
 خوانده شده است آنکه از اشا روی بگرداند و بکیش دروغین گردد در گونت
 dregvant یعنی پیرو دروغ نامیده میشود بخصوصه در جزو اسامی خاص ایرانی
 بیکدسته از اسامی برمیخوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است سه نفر از

۱ نزد اهالی کوهستانهای ایران بهمن اسم برفی است که بواسطه تراکم و از دیار
 از بالای کوهها سرازیر شده بدره و دشت میریزد و آنرا در فرانسه Avalanche گویند

۲ دقیقی المعجم فی معایر اشعار المعجم

۳ رجوع شود به کتاب خرماشاه ص ۷۰-۷۲ ۴ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۳

خورند و گویند حفظ آید مردم را و فرامشی برون و اما بنجراسان
 مهمانی کنند بر دیکسی که اندر و از هردانه خوردنی خورند کنند و
 گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنج اندران وقت اندران بقعه یافته
 شود از تره و نبات «آنچه شاعر معروف علی بن احمد طوسی که در وسط
 قرن پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس
 مینویسد نیز قابل توجه است در تحت کلمه بهمنجنه چنین میگوید
 بهمنجنه رسم عجم است چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بودی بهمنجنه
 کردند و این عیدی بودی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد
 بر سر کاسها برافشانندی قرخی گفت

قرخش باز و خذ او ندش فرخنده کنان عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه
 چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی برمیآید بهمن نیز
 اسم گیاهی است که مخصوصه در جشن بهمنجنه خورده میشد در طب نیز
 این گیاه معروف است و آن بیخیست سفید رنگ یا سرخ مثل
 زردک^۱

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است سابقاً ریشه آن را
 باسم بهن سرخ و بهن سفید در دواخانه ها استعمال میکردند^۲
 سابقاً اشاره کردیم که در ادبیات مزدیسنا از برای هریک از
 امشاسپند همکار یعنی یاران و همراهانی ذکر کرده اند هم چنین هریک را
 همستار یعنی رقیب و ضد و دشمنی میباشد در اینجا مناسب است که متذکر
 شویم انگره مینو (اهریمن) در آغاز همستار یا ضدسپنت مینو بوده است چون
 بمروورسپنت مینو (خرد مقدس) از شماره هفتگانه امشاسپند افتاده و بجای
 آن خود اهورامزدا را در سر فرشتگان بزرگ قرارداد اند لاجرم اهریمن نیز
 در مقابل اهورامزدا تصور شده است بمعقیده نگارنده مأخذ اصلی اشتباه معروف
 که اهریمن را نقطه مقابل هر مزد خوانده اند همین است

۱ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحر الجواهر

La Grande Encyclopédie française

۲ رجوع شود به

بمعنی پادشاه مملکت است جزء دومی این کلمه صفت است بمعنی آرزو شده از *var* مشتق است در خطوط میخی و گاتها واوستا بمعنی انتخاب نمودن و برگزیدن و گرویدن بسیار استعمال شده است در پهلوی واور و در فارسی باور گردید

شهریور را بکشور آرزو شده یا سلطنت مطلوبه میتوان ترجمه نمود بسا در اوستا از شهریور کشور جاودانی اهورامزدا سرزمین فنا ناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است در آنجائیکه مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زندگانی بسر برد که پس از مرگ شایسته این مملکت گردد شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است در جهان مادی پاسبان فلزات است از اوست فر و فیروزی پادشاهان دادگر چون نگهبانی فلزات با اوست از این رو اورا دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروت خواندند ^۱ گاهی هم در اوستا از کلمه شهریور فلز اراده شده است ^۲ در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ میشود از کسیکه سیم و زر را بد بکار اندازد یا بگذارد که زنگ زند ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان بنا بقولی آنرا نیز آذر جشن میگفتند ^۳ بقول بندهش ریحان (شاسپرغم *Basilicum*) مختص بشهریور است ^۴ ایزدمهر ایزد آسمان و اینران از یاران و همکاران شهریور شمرده میشوند دیو سئورو *Saurva* که بقول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب و مستی است رقیب و دشمن بزرگ شهریور است ^۵

۴ سپندارمذ

سپندارمذ پاسبان تو باد زخرداد روشن روان تو باد (فردوسی)

در اوستا سینت آرمیتی *Spenta Armaiti* در پهلوی سپندارمذ

۱ رجوع کنید به سی روزه فقره ۴

۲ رجوع کنید به فرگردنهم و ندیداد فقره ۱۰

۳ آثارالباقیه (ابوریحان بیرونی) چاپ پرونسور زاخو *Sachau* ص ۲۲۱

۴ بندهش *Seh von Justi Cap. xxvii*

۵ سئورو *Saurva* در پهلوی ساور و در فارسی ساول میباشد

پادشاهان سلسله هخامنشی موسوم بوده اند به ارتخشتر همین اسم بتدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک میباشد

اردی بهشت در عالم روحانی نماینده صفت راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست و در عالم مادی نگهبانی کلیه آتشیهای روی زمین بدو سپرده شده است سومین یشت مختص باین فرشته است دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت در روز سوم اردی بهشت ماه بواسطه اتفاق دو اسم باهمدیگر در ایران قدیم جثنی میگرفته اند موسوم به اردی بهشتگان^۱ بقول بندهش گل مرزنگوش مخصوص باوست^۲ ایزد آذر ایزد سروش ایزد بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردی بهشت شمرده میشوند اندرا Indra که بقول بندهش و دینکرد دیو فریقتار و گمراه کننده است همستار و دشمن بزرگ اردی بهشت محسوب است نماز معروف اشم و هو نیز نماز اشا گفته میشود

شهریور^۳ در اوستا خستر وئیره Xsathra Vairya در پهلوی خستریور و در فارسی شهریور یا شهریر گوئیم^۴ جزء اول این کلمه بمعنی سلطنت و مملکت است باین معنی در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعمال شده است کلمه شهر که امروز در فارسی بجای بلدة عربی است از خستر آمده است در قدیم نیز از خود کلمه شهر مملکت اراده میشده است میگفتند ایران شهر یعنی کشور ایران^۵ در کلمه شهریار تاکنون معنی اصلی محفوظ ماند چه آن

۱ رجوع شود به آثار الباقیه بیرونی چاپ زاخو Sachau ص ۲۱۹ ۲ رجوع کنید به بندهش Bundesh von Justi Cap. XXVII گل مرزنگوش (مرزنخوش) ریز سفید رنگ مایل سرخی است گل مانند خود گیاه خوشو است (تحفة المومنین)

۳ چو در روز شهریر آمد به شهر زشادی همه شهر را داد بهر لبیبی (فرهنگ انجمن آرای ناصری)

۴ از آفریدون که جباران یارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را به بخش کرده بمان سه فرزند خویش یاره مشرقی که اندرو ترک و چین است پسرش را داد توژیاره مغربی که اندرو روم است پسرش را داد سلم و یاره میانکی که ایران شهر است پسرش را داد ایرج ابوریحان بیرونی التفهیم فی ضاعة التنجیم و رجوع کنید به معجم البلدان یا قوت حموی

بید مشک گل مخصوص سپندارمذ میباشد

در اوستا هروتات Haurvatat و امرتات Ameretat و در پهلوی ه خرداد و خردات و امردات آمده است این دو فرشته همیشه باهم نامیده میشوند نسبت بسایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شد هروتات از کلمه هرو haurva مشتق است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا بسیار استعمال گردیده بمعنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب میباشد همین کلمه در فرس در خطوط میخی هروو haruva آمده است در سانسکریت سرو sūrvā گویند بنا بر این خرداد یعنی کمال و رسائی و صحت گذشته از آنکه حفاظت یکی از ماههای سال سپرده باین فرشته و باسم او نامزد نموده خرداد ماه گوئیم بیک شکل دیگر نیز اثری از او در زبان ما باقی است باین معنی که کلمه هر (هرکس و هر چیز) از ریشه وُ بن خرداد است و از هروو haruva فرس آمده است ^۱ اما امرداد آنچه در ترکیب و تجزیه کلمه امشاسپند ذکر کردیم در این جانیز مصداق مییابد امرداد یعنی بیمرگی یا بعبارت دیگر جاودانی این دو فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند در جهان دیگر این دو بخشایش رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است اهورامزدا خوشی (خرداد) و جاودانی (امرداد) را بکسی بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدس بوده است ^۲ در عالم مادی پرستاری آب با خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد میباشد این دو وظیفه از برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است چه در خود گاتها اشاره بآن شده است ^۳ چنانچه از پیش گذشت استرابون معبد امرداد را در آسیای صغیر دیده است در اوستا یشت چهارم از آن **خرداد** است سومین و پنجمین ماه موسوم است به خرداد و امرداد روز ششم و هفتم ماه نیز باسم این دو فرشته است این دو روز را در ماههای مذکور عید می گرفته

Grundriss der Neupers. Etymo. von Horn

Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182

Handbuch der Avestasprache von Geiger

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

۱ رجوع کنید به

و به

و به

و به

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۷ قطعه ۱ و هرمزدیشت فقره ۲۵

۳ رجوع شود به گاتها یسنا ۵۱ قطعه ۷

در فارسی سپندارمذ یا سپندارمذ و اسپندارمذ و اسفندارمذ و سفندارمذ گوئیم
سپنت صفت است. معنی که سابقاً شرح دادیم بعدها بآرمیتی متصل شده است
آرمیتی. معنی فروتنی و فداکاری است. دروید این فرشته نیز آرمیتی گفته میشود
در یک جای ریگ وید. چنان که گاهی در اوستا. معنی زمین آمده است
در پهلوی آنرا بخرد کامل ترجمه کرده اند

سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزداست
در جهان جسمانی فرشته ایست مؤکل زمین باین مناسبت آنرا مؤنث دانسته
دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ مؤطف است که همواره زمین را
خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد هر که بکشت و کار پردازد و خاکی را
آباد کند خوشنودی سفندارمذ را فراهم کرده است کلیه خوشنودی و آسایش
در روی زمین سپرده بدست اوست مانند خود زمین این فرشته شکبیا و بردبار
است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است ایزد آبان ایزد دین
ایزد آرد از همکاران و یاران او شمرده میشوند دیو ناخوشنودی و خیره سري
ترومیثی Taromaiti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است
آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ در ایران قدیم
در این روز جشن میگرفته اند بقول ابوریحان بیرونی این عید بزنان تخصیص
داشته و از شوهران خود هدیه دریافت میکردند انداز این رو به جشن مردگیران
معروف بوده است^۱

۱ وکان فیما مضی هذا الشهر وهذا اليوم خاصة عيد النساء و كان الرجال یجودون علیهن
و قد بقی هذا الرسم باصفهان و الری و سائر بلدان فله و یسمی بالفارسیة مزدگیران
(آثار الباقیه ص ۲۲۹) ابوریحان در کتاب دیگر خود التفهیم این جشن را مردگیران ضبط کرده
است یعنی در یک نسخه خطی که نگارنده در کتابخانه ملّی پاریس دیده ام مردگیران مندرج
است عجالتاً و سایل تحقیق ندارم عین عبارت کتاب التفهیم از انقراض است «مردگیران نبشتن
رقعها گزدم این از رسمهای پارسیان نیست و لیکن عامیان نودر آوردند این روز بر کاغذها
نویسند و بردر خانه آویزند تا اندرو گزند اندر نیاید و به پنج روز است از اسفند ماه پارسیان
نبشتن رقعها گزدم را مردگیران خوانند زیرا که زنان بر شوهران اقتراحها کردند و آرزوها
خواستندی» غالب فرهنگها مثل فرهنگ سروری و برهان جامع و برهان قاطع و انجمن
آرای ناصری مردگیران ضبط کرده و این جشن را در آخرین پنج روز سفندار ماه قرار داده اند

مقدمه هفتن یشت کوچک

مقصود از هفتن همان هفت امشاسپندان است که شرحش در مقاله پیش گذشت معمولاً پارسیان دو هفتن یشت تشخیص میدهند یکی موسوم است به هفتن یشت کوچک و دیگری به هفتن یشت بزرگ در واقع هفتن یشت کوچک مخصوص به هفت امشاسپندان و در جزو یشتهاست هفتن یشت بزرگ متعلق به یسناست فقط بمناسبت آنکه مرکب از هفت ها (فصل) میباشد آنرا نیز متعلق به هفت امشاسپندان دانستند ما هم هر دو را بمعرض مطالعه عموم میگذاریم بزودی از هفتن یشت بزرگ یا هیتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت اینک در خصوص دومین یشت که متعلق به مہین فرشتگان مزدیسناست گوئیم هفتن یشت کوچک نسبتاً کوچک و بقدمت هم بسایر یشتهای بزرگ نمیرسد

از فقره یک تا فقره شش که میتوان آنرا مثل یک جله فرض نمود از هفت امشاسپند و همکاران و یارانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و از فقره ۶ تا انجام دوباره از همان فرشتگان مفصل تر اسم برده بهر یک درود فرستاده میشود متأسفانه فقرات اخیر این یشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود بخصوص فقرات ۱۳ و ۱۴ که بهیچوجه از لغات آن معنی ای که موافق علم اشتقاق باشد نمیتوان استخراج کرد مگر آنکه یک معنی سنتی از برای آنها قائل شویم بخصوص در قرأت این یشت قطع نظر از احساسات مذهبی بدو خصلت ایرانیان قدیم بر میخوریم یکی میل مخصوص آنان بزراعت و آبادی و دیگری به بهلولانی و دلیری چه در جزو درود و نحيات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشتم و دهم بکله ورمه و خرمن کدم و زنان دارنده پسران نامور و دلیر نیز درود فرستاده میشود

در انجام باید بیفزائیم که معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت باهم میخوانند در صورتی که خواسته باشند با هفتن یشت کوچک اکتفاء کنند فقرات ۱۱ تا ۱۴ آن را هفت بار تکرار میکنند

اند باسم جشن خوردادگان و مردادگان^۱ بقول سنت حضرت زرتشت در خردادروز از فروردین ماه تولد یافه و در این رزمبعوث شده و در این روز گشتاسب دین پذیرفته است و در این روز رستاخیز بوقوع خواهد پیوست ایزد تشر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خرداد میباشند ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده میشوند دیو گرسنگی و تشنگی تئرو^۲ Tauru و زئیریک که در بندهش تاریخ و زاریج نامیده میشوند از همیستاران و دشمنان خرداد و امرداد هستند این دو دیو نیز مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یکجا نامیده میشوند

گل سوسن مخصوص بخرداد و گل چمبک از آن مرداد است^۲

- ۱ بقول برهان قاطع خرداد روز در خرداد ماه موسوم است بجشن نیلوفر
 برون رفت شادان بخرداد روز بنیک اختر و فال گیتی فروز (فردوسی)
 روز مرداد مژده داد بدان که جهان شد بطبع باز جوان (مسعود سعد)
- ۲ چمبک گلی است زرد رنگ خوش بو و تند در تحفه المؤمنین ضبط است که چنبه بپندی زنبق را گویند در فرهنگها چنبا و چنبی مندرج است و شعرا نیز استعمال کرده اند الحال در ایران یک قسم گل یاس باین اسم معروف است و یک قسم برنج نیز در گیلان موسوم است به چنبا این کلمه اصلاً از هند آمده است در سانسکریت چمبا کا و در هندوستانی چمبا گویند رجوع کنید به قسمت لغات بندهش چاپ و ترجمه یوستی Justi

در خصوص خرداد و امرداد رجوع کنید به Haurvatât et Ameretât par Darmesteter Paris 1875

در خصوص امشاسپندان بطور عموم رجوع شود به کتابهای ذیل

Die Iranische Religion G. ir. Ph. von Jackson S. 633-639. Iranische Alterthums-kunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des origines du Zoroastrisme par de Harlez p 43-74. Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides par Casartelli Paris 1884 p. 66-69. Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den griechischen und römischen quellen S. 63-66 Geschichte der Religion im Altertum. Die Religion bei den iranischen völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215

دانشمند آلمانی پروفیسور مارکوارت Marquart نیز رساله ای در خصوص امشاسپندان نوشته است در سال ۱۹۲۰ میلادی در برلن بنا بدرخواستم نسخه خطی آن را که هنوز چاپ نشده بود برای مطالعه بنگارنده داد متأسفانه بواسطه نامرتب بودن نسخه و بواسطه یادداشت‌های عدیده که خطش ناخوانا بود نتوانستم از آن استفاده کنم

دکتر برنهارد گیگر Dr. Bernhard Geiger پروفیسور در وینه کتابی در خصوص امشاسپندان تألیف کرده است پس از فرستادن این مقاله بمطبعه کتاب مذکور بدست نگارنده آمد عنوان آن از این قرار است

Die Amēša Spēntas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

هفتن یشت کوچک

۱ اهورامزداي رايومند (و) فرمند را امشاسپندان را وهومن را
صلح پيروزمند را که ازبالاحامی همه آفریدگان است دانش فطری مزدا
آفریده را دانش اکتسابی مزدا آفریده را •

۲ ارد بیبشت زیبا تر را (نماز) زورمند مزدا آفریده ائیریامن ایشیا را ۱
سوک ۲ نیکب دور بیننده مزدا آفریده مقدس را شهرپور را
فلز گداخته را ۳ رحم و مروت غمخوار بیچارگان را ۴ •

۱ نماز ائیریامن ایشیا سوادوسهسوم. ویرودد (airyaman isya) از ادعیه بسیار شریف
بخصوصه بضد ناخوشیها خوانده میشود جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ فقره اول است
یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روی تجزیه کتاب دینکرد این نماز
متعلق به آخرین گاتا و جای آن در انجام و هشتواشت بوده است در وزن شعر هم
با آخرین گاتا یکی است در یشت آینده که اردیبهشت باشد از فقره ۵ تا آخر آن در تعریف
و تأثیر این نماز است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت خود ائیریامن اسم فرشته ایست
که درمان و شفا میبخشد رجوع کنید به اردیبهشت و به گاتها ترجمه نکارنده بمقاله چند لغت
از گاتا (ایرمان) و بمقاله ملحقات گاتها

۲ سوک در اوستا سئوک سادسپوس (saoka) در پهلوی سوک گردید رجوع کنید
به ترجمه هر مزدیشت صفحه ۵۹ بیاورقی شماره ۴

۳ ذکر فلز در اینجا بمناسبت امشاسپند شهرپور است که پیش از آن گذشت چه در عالم
مادی نگهبانی فلز با این امشاسپند است رجوع کنید بمقاله امشاسپندان به شهرپور

۴ ذکر رحم و مروت نیز بمناسبت امشاسپند شهرپور است گفتیم که این امشاسپند در عالم
مادی نگهبان فلز است چون فلزات در جزو آن زر و سیم مایه ثروت است از این جهت دستگیری
از فقراء و تفقد احوال بیچارگان نیز بمهد شهرپور است رجوع کنید بمقاله امشاسپند به شهرپور

۳ سپندارمذ نیک را راتای نیک و دور بیننده مقدس مزدا آفریده را^۱
 هروئات راد را^۲ یائیره هوشیتی را^۳ (فرشتگان) سال را سروران
 تقدس را امرات راد را هردو کله پرواری و مزرع کندم سود
 بخش را گوکرن^۴ نیرومند مزدا آفریده را^۵

۴ مهر دارنده دشتهای فراخ و رام چراگاهان خوب بخشنده را اردیبهشت
 و آذر اهورامزدا را سرور بزرگ ایام نیات را^۵ و آب مزدا آفریده را^۵

۱ راتا راتانا (Rātā) نخست بمعنی فدیة و نیاز وجود و بخشش است دوم اسم
 فرشته ایست که یاسپانی داد و دهش و سخاوت با اوست در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۹ نیز
 بمعنی اخیر آمده است

۲ کلمه که ما براد ترجمه کردیم در اوستا رتو رتو (Ratav) میباشد بمعنی مرد
 درست کار یا یک رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموماً بمعنی رئیس و سرور است و
 نیز بمعنی داور و قاضی است بخصوصه زرتشت در روز رستاخیز داور محکمه ایزدی است این
 کلمه در تفسیر پهلوی اوستا رت گردید و امروز در فارسی رد گوئیم و از آن دلیر و دانا
 اراده میشود جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بدو هم بخرد رد (ویس ورامین)

۳ یائیره yāirya صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یار yār (yāra) که
 بمعنی سال است مشتق گردید در زبانهای الهامی و انگلیسی yahr و year با یار اوستائی یکی
 است در اینجا از یائیره فرشتگان شش جشن یا کهنبار سال اراده گردید کلمه مذکور
 غالباً با کلمه هوشیتی yōshiti که بمعنی منزل نیک و بموقع در رسیدن است ترکیب یافته
 از مجموع آنها فرشتگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید رجوع کنید بمقاله فروهر

۴ گوکرن پهلوی از گئو کرِن گئوکرِن (gaokerena) اوستائی آمده است
 شرح آن در هر مزدیشت گذشت رجوع کنید به یشت مذکور بقدره ۳۰ و یاورقی شماره ۳

۵ ایام نیات yāmāniāni بمعنی لفظی آن سرچشمه یا ناف وزاده آب میباشد و
 آن اسم فرشته ایست که او را عموماً ایزد برج مینامند در فرس هخامنشی نیز نیات آمده است
 کلمات نوه و نییره از همین لغت است نیوس nēpōs و neptis لاتین که بمعنی نوه است بانبات
 فرس از یک ریشه و بنیان است

۶ اهورامزداى را يومند (و) فرهنگند را ميستائيم امشاسپندان شهر ياران
خوب و نيکخواهان را ماميستائيم وهومن امشاسپند را ماميستائيم صلح
پيروزمند را که از بالا حامى همه آفريدگان است ماميستائيم دانش فطرى
مзда آفريده را ماميستائيم دانش اکتسابى مزدا آفريده را ماميستائيم ۰۰

ه مقصود از «مانند بهترین سرور» (زرتشت) برطبق قانون مقدس بهترین داور است»
نماز معروف یتا اهو وئیریو میباشد که مرتب است از بیست و یک گله و جای آن در یسنای
بیست و هفت در قمره سیزده است رجوع کنید به مقاله ملحقات گاتها ترجمه نگارنده

۷ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را مامیستائیم (نهاز) زورمند مزدا
 آفریده ائیریا من ایشیا را مامیستائیم سوک نیک دور بیننده مزدا
 آفریده مقدس را مامیستائیم شهر یورامشاسپند را مامیستائیم فلز
 گداخته را مامیستائیم رحم و مروت را که غمخوار بیچارگان است
 مامیستائیم ॐ

۸ سپندارمذ نیک را مامیستائیم را تایی نیک دور بیننده مقدس مزدا
 آفریده را مامیستائیم هروئات امشاسپند را مامیستائیم یائیریه هوشیتی
 را مامیستائیم (فرشتگان) مقدس سال سروران تقدس را مامیستائیم
 امرئات امشاسپند را مامیستائیم گله پرواری را مامیستائیم و مزرع
 گندم سود بخش را مامیستائیم گو کرت نیرومند مزدا آفریده را
 مامیستائیم ॐ

۹ مهر دارنده دشتهای فراخ را مامیستائیم رام چراگاهان خوب بخشنده را
 مامیستائیم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را مامیستائیم سرور
 بزرگ شهریار درخشنده (و) دارنده اسب تندرو ایام نیات را
 مامیستائیم و آب مزدا آفریده مقدس را مامیستائیم ॐ

۱۰ فروهرهای مقدس نیک (و) توانای پاکان را مایستائیم و گروه زنان دارنده پسران نامور را مایستائیم و یائیریه هوشیتی را مایستائیم و آمه خوش اندام زیبا بالا را مایستائیم و بهرام اهورا آفریده را مایستائیم و اوپرتات پیروزمند را مایستائیم سروش پاک (و) مقدس پیروزمند گیتی افزا و سرور تقدس را مایستائیم و روشن راست را مایستائیم و ارشناد گیتی افزا (و) بزرگ کننده جهان را مایستائیم ॐ

۱۱ اوجادوان (و) دیوها (و) مردمان را ای زرتشت هلاک کند آن کسیکه در حقیقت (بخانه ما تعلق دارد؟) ای سپنتان زرتشت بمحضیکه این مرد چنین کلامی را (بزبان آورد) هر دروغی را هلاک کند هر دروغی نابود شود ۱ ॐ

۱۲ کسیکه از آنان استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه برای باز داشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) مایستائیم ॐ

۱۳

۱۴

۱۵ یتااهو

درود میفرستم باهورا مزدای رایو مند و فرهمند و بامشاسپندان ۱۰۰۰۰۰

اشم وهو

13

14

15 (... ..)

فصل های ششم و هفتم (یسنای ۴۰ و ۴۱) بهمدیگر مربوط از پاداش اعمال در این جهان و جهان دیگر صحبت میداد و دارای بلند ترین درجه اخلاقی است که بتوان از برای عهد کهن تصوّر نمود بخصوصه دقت قارئین را بمطالب لطیف و دقیق این دو یسنا متوجه میسازیم شاید بتوانیم بگوئیم که این دو یسنا قدیمترین مأخذ تصوّف ایران است اینک رسیدیم به یسنا ۴۲ این فصل بعدها به هفت ها ملحق گردیده از حیث زبان با سایر فصول هفت ها فرق کلی دارد و علائم جدید در آن بسیار دیده میشود که بکلی آنرا از فصول پیش ممتاز میسازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و تحیات فرستاده شده است

در انجام مقال لازمست متذکر شویم که در هفت ها فقط سه بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است راست است که در فصل هشتم (یسنا ۴۲) نیز بکلمه امشاسپند بر میخوریم ولی چنانکه گفتیم این فصل متأخر است در آغاز هفت ها در فقره اوّل هم کلمه امشاسپند آمده است ولی این فقره و فقره دوم غالباً در اوستا تکرار شده است و آنها را جزو هفت ها یا ادبیات کاسانیکی نباید شمرد در واقع از فقره ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقره ۶ از یسنای ۴۱ داخل هفت ها میباشد کتاب پهلوی شایسته لاشایست (فصل ۱۳، ۱۴) فقره ۲ از یسنای ۳۵ را نیز جزو هفت ها محسوب میدارد بنا بر این در قدیمترین جائیکه از کلمه امشاسپند ذکری شده است همین هفت ها میباشد چنانکه نخستین بار در همین هفت ها بکلمه فروهر بر میخوریم در فصول هفت ها اسمی از زرتشت برده نشد اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقره ۹ اشاره باو شده است

در مقدمه هفتن یشت کوچک اشاره کردیم که هفتن یشت بزرگ در جزو یشتها نیست ولی بمناسبت هفت فصلش آنرا بهفت امشاسپندان مختص کرده اند کلمه هفت هادر اوستا هپتنگ هائیتی ۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ آمده است در پهلوی هفت هات گفته اند این کلمه صفت است یعنی دارنده هفت فصل ولی امروز هفت ها دارای هشت فصل است ذکر آن بزودی بیاید پس از گاتها هفت ها قدیم ترین جزوات اوستاست از حیث قدمت متأخرتر از آن ولی از حیث زبان با آن یکی است هفت ها برخلاف گاتها منشور است مگر آنکه در یسنا ۴۱ بسا به منظوم ۸ سیلابی (آهنگ) برمیخوریم از حیث مطالب نیز نزدیک برویه گاتهاست اما ساده تر از آن در پهلوی آنرا جزو ادبیات کاسانیک شمرده اند هفت ها از یسنا ۳۵ شروع شده بایسنا ۴۱ ختم میشود و در میان اهنود گات و اشتود گات جای داده شده است از زمان بسیار قدیم جای هفت ها را در میان گاتهای منظوم قرار داده اند بمناسبت هفت های اهنود گات هفت ها نیز به هفت فصل منقسم گردیده است همانطوریکه گاتها در کلیه اوستا دارای مقام بلندی است هفت ها نیز دارای چنین رتبه ایست نظر بقدمت و مطالب عمده اش غالباً در قطعات اوستا از آن یاد شده است مطالب فصول آن بهمدیگر مربوط نیست هر یک فصلی از آن دارای مطلب جداگانه ایست مثلاً در فصل اول (یسنا ۳۵) در بیان ادای و ظایف هر یک از اربان آوردگان است در فصل دوم (یسنا ۳۶) از آذر صحبت میدارد بخصوصه از آتشی که در روز واپسین از برای آزمایش برافروخته گردد در فصل سوم (یسنا ۳۷) در ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزداست فصل چهارم (یسنا ۳۸) در ستایش زمین و آبهاست در فصل پنجم (یسنا ۳۹) بروان مردمان پاک و چهار پابان مفید و فرشتگان درود فرستاده میشود و

کرده ۱ (یسنای ۳۵)

۱ اهورامزداي مقدس (و) سرور تقدس را مامیستائیم شهریاران خوب
امشاسپندان نیکخواه را مامیستائیم کلّیه آفریدگان مقدس معنوی و
مادّی را از برای خاطر اشای نیک برای خاطر دین نیک مزدیسنا
ما میستائیم ॐ

۲ ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جاو جاهاى
دیگر بعمل آورده شد بزرگ می‌شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت برای
نیکی میکوشیم ॐ

۳ ای اهورامزدا ای اشای زیبا ما خواستاریم آن چیزی را از برای خود
برگزینیم و با آن اندیشه و گفتار و کرداری را بجای آوریم که در میان
اعمال موجوده برای هر دو جهان بهترین باشد ॐ

۴ نظربپاداش روز جزا برای بهترین اعمال مادانایان و نادانان و فرمانروایان و
فرمانبرداران را بر آن تشویق میکنیم که بکله و رمه آسایش و علوفه
روا دارند ॐ

۵ در حقیقت از برای کسی سلطنت روا میداریم و آنرا حقّ کسی می‌شناسیم و
آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند برای مزدا اهورا و
برای اشا و هیشتا ॐ

(٣٥ . ١)

١

٢

 [...]

٣

٤

٥

۶ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آنرا باغیزت
از برای خود بجای آورد و آنرا بدیگران بفهماند تا آنطوریکه بایست بدان
عمل کنند ॐ

۷ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می پنداریم
و علوفه را از برای ستوران ما خواستاریم که آنرا از برای شما بعمل آوریم
و آنرا باندازه ای که در قوه داریم (بدیگران) بفهمانیم ॐ

۸ در تصاحب راستی در رفاقت (یا) راستی هریک از موجودات در
هر دو جهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد ॐ

۹ ای اهورامزدا این کلام الهام شده را (مردیسنای) ما خواستاریم که
با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم اما ترا (زرتشت را) فرمانده و
آموزگار آن بشناسیم ॐ

۱۰ و برای خاطر اشا و وهومن و شهریور نیک آکنون ای اهورا ماسرود
نیایش بی در پی و دعا بی در پی و نماز بی در پی (میسرائیم)
ینکه ها تام ॐ

کرده ۲ (یسنا ۳۶)

۱ ای مزدا اهورا ما نخست خود را بواسطه عمل آذر تو در اینجا بتو نزدیک میکنیم و بواسطه خرد مقدّست بسوی تو (تقرّب میجوئیم) (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده میسازد ای آذر مزدا اهورا تو ای خجسته ترین توانا بسوی ما آی ۰۰

۲ ای آذر مزدا اهورا تو مانند سود بخش ترین کسی بسوی ما آی با نعمت منتعم ترین بهاروی کن در روز محاکمه بزرگ با ستایش مخلص ترین بیاری ما بشتاب ۰۰

۳ ای آذر توئی خوشی مزدا اهورا تو مانند خرد مقدّسی دوست او هستی ای آذر مزدا اهورا ما خواستاریم با آن اسمی که از تو فزاینده تر است (بزبان آورده) بتو نزدیک شویم ۰۰

۴ ما خیال پاک باراستی و درستی با کردار و گفتار و آئین نیک ما می خواهیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۵ تو را ثناخوان تو را سپاسگزاریم ای مزدا اهورا با سراسر پندار نیک با سراسر گفتار نیک با سراسر کردار نیک ما می خواهیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۶ ای مزدا اهورا در میان ترکیب ها زیبا ترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زهرین (ترکیبی را که) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو می شمريم^۱ ینکبه ها تام ۰۰

۱ در آغاز مقاله هر مزدگفتیم که پرفیر یوس Porphyrius از زبان مفسرهای ایران اُرّامزس Oromazes (اهورامزدا) را چنین تعریف کرده است پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است نظیر قمره فوق در فروردین یشت قمره ۷۱ اهورا مزدا فروغ سفید و درخشان خوانده شده است

کده ۳ (یسنه ۳۷)

۱ مامیخواهیم اهورامزدا را که ستور و راستی بیافرید آبها و گیاههای خوب بیافرید روشنائی و زمین و همه چیزهای نیک بیافرید •

۲ برای سلطنت و بزرگواریش برای صنعت زیبایش بستائیم ما کسانیکه از ستوران محافظت میکنیم میخواستیم او را با ادعیه منتخبه ستایش کنیم ॐ

۳ ما میخواستیم او را باسم اهورا و باسم محبوب و مقدس مزدا بستائیم مامیخواستیم او را با کالبد و روان خود (نادل و جان) بستائیم او را و فروهرهای مردان و زنان یا ک را مامیخواستیم بستائیم ॐ

۴ اشاوهدشتا را مامیخواستیم بستائیم آن زیباترین امشاسپند آن فروغ را آن همه چیزهای نیک بخشنده را ॐ

۵ وهومن و شهرپور (خسترا) و آئین نیک و پاداش نیک وارمتی نیک (سپندارمذ) را ما میخواستیم بستائیم^۱
 ینگه هاتام ॐ

۱ در این فصل از چهارتن از امشاسپندان اسم برده شد

کرده ۴ (یسنای ۳۸)

۱ این چنین ما با زنان این زمین را که حامل ماست میستائیم و آن زنانیکه از آن تو هستند (زنانیکه) از پرتو راستی ممتازند ما میستائیم ☉

۲ غیرت ایمان چالاکي شوری' پارسائی با آنها پاداش نیک ثروت نیک فراوانی نیک شهرت نیک فیض نیک را ما میستائیم ☉

۳ ما آبهای از چشمه جوشنده و با هم جمع شده و جاری را میستائیم آن آب اهورائی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آبهاییکه) بسهولت روان قابل شناوری و شست و شو و ارمغان هر دو جهان هستید ☉

۴ این چنین با اسامی که اهورامزداي سود بخش بشما آبهای نیک داده و شما را بیا فرید نام برده میستائیم از آنرو (از شما) یاری میطلبیم شما را نذا خوانیم شما را سپاس گزاریم ☉

۵ و از شما آبهای بارور و از شما که مثل مادرید و از شما شیر گاو که از فقراء توجّه میکنید و در میان مشروبات خوبترين و بهترين هستید ما استغاثه میکنیم شما نیکان را با فدیة بزرگ بسوي نشیب (همی خوانیم) (ای کسانی که) در تنگدستی پاداش بخشیده ییاری میشتابید شما اي مادران زنده (جاندار)

بنگه ها تا م ☉

کرده ۵ (یسنای ۳۹)

۱ این چنین ما میستائیم گوشورون و تشان^۱ Tašan را و روان خودمان را و ستوران اهلی را که با غذا میدهند برای کسانی که اینها (وجود دارند) و کسانی که برای اینها وجود دارند ۲ ۵

۲ روانهای جانوران مفید بزی را ما میستائیم این چنین ما میستائیم روانهای مردان و زنان پاکدین را آنانیکه وجدان نیکشای برای پیروزی (راستی) میکوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است ۵

۳ ما فرشتگان نیک (مذکر و مؤنث) را که جاودان زنده اند و امشاسپندان همیشه خرم را که بمنش پاک متکی هستند میستائیم ۵

۴ همانطوریکه توای اهورامزدا بخصوصه به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و بجری^۱ داشتی ما هم از برای تو نثار میآوریم این چنین آنرا بتو برازنده میدانیم این چنین تو را با آن ستایش میکنیم این چنین تو را ثنا خوانیم این چنین تو را سپاس بگزاریم ۵ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۵ ما خود را با یک علاقه به نیکی و راستی و بنحوض و بخلوص بتو نزدیک میکنیم

یَنگه ها نام ۵

۱ گوشورون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشته موکل جانوران مفید است و از تشان Tašan بدنش اراده گردید رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله گوشورون ۲ یعنی کسانی که از برای تغذیه آنان ستوران آفریده شده اند و مردمانیکه از برای برستاری و پروراندن و علوفه دادن این ستوران خلق یافته اند

کرده ۶ (یسنای ۴۰)

۱ ای مزدا اهورا تو انیک از اجرای این پاداشهائیکه آرزوی ماست
 مُزدي را که تو از برای دین مانند ما کفائی مقرر داشتی یاد نموده
 بجای آر ای مزدا اهورا ॐ

۲ تو از برای ما این (مزد) را در این جهان و (جهان) مینوی مُقرر
 داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت
 تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان (سربریم) ॐ

۳ ای مزدا چنان ساز که شرفاء براستی اعتقاد کنند و جویای راستی شوند
 که دهقانان از برای اتحاد محکم و ثابت و پراز غیرت لایق شوند (اَما)
 برای ما پیشوایان (چنان ساز که آن دو طبقه) نسبت بها با وفا باشند ॐ

۴ بشود که باین طور شرفاء و باین ترتیب دهقانان و باین طور پیشوایان
 با آنانیکه ما مُتحد گشتیم از شما شوند و باین طور ما خواستاریم ای
 مزدا اهورا که مانند مرد پاکدین و عادل از شما محسوب شویم و آنچه
 آرزوی ماست بها ارزانی دارید
 ې ې

(۱۴ .)

۱

۲

۳

۴

کرده ۷ (یسنای ۴۱)

۱ سرود استغاثه و ستایش (خود را) باهورا مزدا و اشاوهیشتا مختص دانسته تقدیم و نثار میکنیم ॐ

۲ ای مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره مند شویم بشود که شهریار نیکی در هر دو جهان با چه مرد و چه زن سلطنت کند تو ای در میان موجودات خوبترین ॐ

۳ ما تو را صاحب تائید و دارنده توفیق می شماریم و از این جهت با راستی همراه (میدانیم) بشود که تو در هر دو جهان جان و تن ما شوی تو ای در میان موجودات خوبترین ॐ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۴ ای مزدا اهورا خواستاریم که پناه طولانی تو را باز یافته خود را شایسته آن سازیم خواستاریم که از پر تو تو عامل و توانا گردیم تو ای در میان موجودات خوبترین بشود که تو بحسب آرزوی ما پناه طولانی خود را با ارزانی داری ॐ

۵ ای اهورا مردا ما سرود گویان و پیبران تو موسوم هستیم و می خواهیم که این چنین باشیم و خود را از برای مزدیکه تو برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی مهیا سازیم ای مزدا اهورا ॐ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۶ تو از برای ما این (مزدرا) در این جهان و (جهان) مینوی مقرر داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان بسربریم ॐ

۷ ینگه ها نام
 ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و جا های
 دیگر بعمل آورده شد بزرگ می شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت
 برای نیکی میکوشیم
 یتا اهو وئیریو اشم وهو ॐ

۸ هفت های توانا و مقدّس و سرور تقدّس را ما می ستائیم
 ینگه ها نام ॐ

کرده ۸ (یسنای ۴۲)

۱ ای امشاسپندان ما جزوات هفت ها را نثار تان می سازیم مابسر چشمه های
 آب درود می فرستیم و بگذرهای آب درود می فرستیم و به شعبات
 راه درود می فرستیم بتقاطع راه درود می فرستیم ॐ

۲ بکوههائی که از (بالای آنها) آب جاری موجود است درود می فرستیم
 و بدریاچه ها و استخرها درود می فرستیم و بمزارع گندم سود بخش
 درود می فرستیم بهردو بیاسبان و بآفریدگار درود می فرستیم بمزدا و
 زرتشت درود می فرستیم ॐ

၀၈၅၃-၆၄၂၁၇၃ ၀၉၆၃၁၁၇၃ ၀၈၅၃-၆၄၂၁၇၃ (v)

[illegible]

۱۴) وادی وادی (۱۴) وادی وادی (۱۴)

[illegible]

မင်းသားတို့၏ အမည်များကို ရေးသားပါ။

၀၈၅၂-၆၄၁၃၀.....၀၆၇၈၁၉၀၀၆၇၈၁၉၀

وہ (مع) ۸ (نسخہ) (۱۴۲)

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

سكندريه ولسوالۍ د پلېټو په ولسوالۍ كې .

• သုတေသနရှာဖွေ • နည်းလမ်း • သတ်မှတ်မှု • အကျိုးရလဒ် • သုတေသန

تاریخ ۱۳۰۴ هجری قمری

۳ بزمین و آسمان درود میفرستیم و بیاد چالاک مزدا آفریده درود میفرستیم و بقله کوه‌ها^۱ درود میفرستیم بزمین و همه چیزهای نیک و خوب درود میفرستیم ☸

۴ بمنش پاک و بروانهای پاکدیان درود میفرستیم (بماهی) وس پنچا ستوران^۲ درود میفرستیم

۱ غالباً در طی یشتها از کوه‌ها ذکر شده است کوه مذکور نیز هرائیتی *Maend* گفته شده است در ترجمه پهلوی هربرز و در فارسی البرز گوئیم هرچند که امروز البرز کوه مخصوص و دماوند که دارای ۵۰۶۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قله آن بشمار است معلوم همه کس میباشد ولی در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست در زامیاد یشت فقره ۱ آمده است که کوه‌ها تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است در رشن یشت در فقره ۲۵ میخوانیم که ستارگان و ماه و خورشید دور قله آن که تیره *Taera Maend* باشد دور میزنند ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهر یشت در فقره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه‌ها بسراسر ممالک آریائی می‌تابد در فقره ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه‌ها واقع است در آنجا یکی که نه شب است و نه ظلمت نه باد گرم میوزد و نه باد سرد از ناخوشیهای و از آلائش و ناپاکی اهریمنی عاری است مه و بخار از آنجا متصاعد نشود بندهش مفصل تر از این کوه صحبت داشته در فصل ۱۲ گوید که در مدت ۱۸ سال کوه‌ها نمودند اما البرز در مدت هشتصد سال بدرجه کمال در آمد در مدت ۲۰۰ سال بکوه ستارگان رسید در مدت ۲۰۰ سال بقله ماه رسید در ۲۰۰ سال بعد بقله خورشید رسید و در ۲۰۰ سال دیگر بجزخ فروغ بی پایان (انبران) رسید و ۲۰۲۴۴ کوههای دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است نظر باین مندرجات کوه (ها) را باید یک کوه معنوی و مذهبی

تصور نمود رجوع کنید به Ostiränische Kultur, Geiger p. 42.

۲ کلمه اوستائی *vasōi* واهی اسم ماهی سیار بزرگی است که در اقیانوس فراخ کرت زندگانی میکند این ماهی در اوستا و بندهش باصفت پنچا سدورا *pancha sudura* و صفت آمده است مذکور که بمعنی پنجاه در دارنده میباشد مرکب است از پنچا سه - دورا معلوم نیست که مقصود از این صفت چیست برخی آنرا ماهی پنجاه بردارنده مقصود دانسته اند این ماهی در بندهش و اوستا پنچا ستوران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات ۵ و ۷ از آن صحبت کرده گوید واس در وسط اقیانوس فراخ کرت بسر میرد و طول او باندازه ایست که اگر مرد تند روی از بامدادان تا هنگام فرو رفتن خورشید با سرعت تمام بدود هنوز طول قامت آنرا نتواند پیبود کلبه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت حمایت واس میباشد

੩. ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ.
ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ.
ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ.

੪. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ.
ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ. ਮਾਤਾ ਜੀਵਨੀ.

و به خرای پاک^۱ که در وسط دریای فراخ کرت^۲ ایستاده است
درودمیفرستیم بدریای فراخ کرت درود میفرستیم

۱ خرا Khara از جمله کلماتی است که در طی چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ داشته گرچه مصداق آن تغییر یافته است همین کلمه است که امروز در فارسی خر گوئیم ولی مقصود در اوستا از این جانور خر معمولی نیست چه در خود اوستا مندرج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی میکند همان طوری که بعدها هرا برزئیتی در اوستا آمده است اسم کوه مخصوصی گردیده البرز گفتیم خرا نیز برور ایام برای تعیین ستور معینی تخصیص یافت در اوستا از برای خر یعنی معمولی کلمه کتو^۳ آمده است و آن فقط یک بار در فرکرد هفتم و نندیداد در فقره ۴۲ استعمال شده گوید در مقابل معالجه زن خانه خدائی یک کتو (خر) مزد طیب میباید کلمه مذکور نیز در تفسیر پهلوی خر ترجمه گردید کلمه خرا یعنی جانوریکه در اقیانوس زندگانی میکند فقط یکبار همان در یسنای ۴۲ فقره ۴ آمده است ولی بندهش در فصل ۱۹ مفصلاً از این جانور صحبت میدارد طوریکه از این حیوان تعریف گردیده ابدای شک و شبهه نمیاند که از آن یکی از حوادث طبیعی مثل طوفان و سیل و طغیان و غیره اراده شده باشد چنانکه دارمستتر و وست West نیز چنین حدس میزنند نظیر این گونه تشبیهات در یشتها بسیار دیده میشود بخصوصه در تشریفات بطور وضوح و آشکارا این مسئله معین است که بسا از حوادث طبیعی حیوانی تشبیه شده است اینک بندهش گوید که خر سه پا در میان اقیانوس فراخ کرت بسر میرد این جانور پاک را بدن سفیدی است دارای شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین میباشد که از آن هزار شاخ دیگر سرزده و با آنها جانوران اهریمنی را نابود میکند گوشش باندازه بزرگست که مملکت مازندران را فراواند گرفت جایی قدم او باندازه ایست که یک گله از هزار گوسفند روی آن آرام تواند گرفت در اطراف کوچکترین پای او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس فرو برد و گوشهای خوش بجنباند اقیانوس بجوش و خروش افتد لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناود پدید آید از اثر آواز او همه جانوران ماده اهورائی در اقیانوس آستن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بجه سقط کنند تصفیه آبهای اقیانوس که بسوی هفت کشور روان است بمده این جانور است اگر اهورامزدا او را نیافرید هرآینه آب اقیانوس از آسیب اهریمن مسموم گشته تمام جانوران هلاک میشدند کتاب مینو خرد در فصل ۶۲ در فقرات ۲۶ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه پا در وسط اقیانوس ورکش زندگانی میکند و تمام آبهای نایابیکه از لاشه و مردار گذشته باقیانوس رسد بتوسط این جانور پاک گردد در هر مزدیشت نیز ذکر کردیم که درخت گورکن نیز در میان اقیانوس فراخ کرت روئیده است از این تعریفات بخوبی برمیآید که کلمه خرا در ایران قدیم از برای تعیین اسم جانوری که امروز باین اسم معروف است نبوده است چنانکه در مقاله گوش نظیر آنرا در کلمه گوسفند ملاحظه خواهید کرد رجوع کنید به Sacred Books of the East by West و Bundehesh von Justi و Ustirische Kultur von Geiger S. 361 و Zoroastrianische Studien von Windischmann S. 91 و Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148-151. و به

۲ فراخ کرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا و اوروش و

سید احمد علی شاہ صاحب دہلی صاحب
 سید احمد علی شاہ صاحب دہلی صاحب
 سید احمد علی شاہ صاحب دہلی صاحب

۵. ۲۰۴. ۱. زرین رنگ و بلند روئیده درود میفرستیم ۲۰۴. ۲. بهوم جان افزا و آشامیدنی درود میفرستیم ۲۰۴. ۳. دور دارنده مرکب درود میفرستیم

۶. بآب روان و مرغ پَران درود میفرستیم و به بازگشت پیشوایان (آربان) درود میفرستیم که دور رفته از برای سایر ممالک جویای راستی هستند ۲ و به همه امشاسپندان درود میفرستیم

یَنگه ها نام ❀

آمده است مینوخرد و رکش ضبط کرده است معنی تحت اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ کنار میباشد کش که در زبان فارسی از برای زیر بغل و بیغوله ران و سینه استعمال میشود باجزء دوم این کلمه اوستائی یکی است چنانکه حافظ گوید

می بزر کش و سجاده زهدم بردوش آه اگر خلق شوند آگه از این بزورم

از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم برده شده در طی قرأت یشتهای آن خواهیم برخورد اساساً نمیدانیم که کدام دریا از آن اراده شده است برخی از مستشرقین دریای خزر یا دریاچه آرال پنداشته اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده اند آنطوریکه در اوستا و کتب پهلوی از فراخ کرت صحبت شده است هیچ شکی نمیاند که اقیانوس بسیار بزرگی از آن اراده گردیده است بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ کرت از طرف دامنه جنوبی البرز ثلث زمین را فرا گرفته از این جهت است که فراخ کرت نامیده شد برای آنکه دارای هزار دریاچه است هم چنین چشمه آردی و یسور از آنجا برمیخیزد هر یک از دریاچه آن دارای شکل مخصوصی است برخی بزرگ برخی کوچک و بعضی باندازه ای بزرگست که یگمرد سوار در مدت چهل روز دور آن را تواند پیمود چه اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است

شاید از تشریفات بتوان استنباط نمود که از فراخ کرت اقیانوس هند که در جنوب ایران واقع است اراده گردیده است در یشت مذکور مکرراً آمده است که تشر (تیر) فرشته باران از فراخ کرت آب برگرفته بر روی زمین میباراند در فقره ۳۲ یشت مذکور گوید

«آنگاه تشر درخشان از اقیانوس فراخ کرت برخاست بعد از آن مه از آن طرف کوه هند که در میان اقیانوس فراخ کرت واقع است بلند گردید» عجالة بهمین قدر توضیح اکتفاء میکنیم تا در آبان یشت (ارد و یسور ناهید) دوباره بسر آن برگردیم

۱ رجوع کنید به مقاله هوم

۲ از این عبارت بخوبی معلوم میگردد که موبدان عهد قدیم از برای انتشار دین مزدیسنا اطراف و اکناف جهان را میگردیدند و مردم را به خدا پرستی ارشاد میکردند چنانکه یکشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور میزدند مردم را موعظه میکردند و امروز هم کشیشها (Missionnaire) بمالك غیر عیسوی رفته دین عیسی را تبلیغ میکنند .

مقدمه اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشاوهیشتا که انیک اردیبهشت گوئیم از این فرشته در طی مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم در اینجا متذکر میشویم که در میان شش فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروئات (خرداد) دارای یشتی هستند چنانکه گفتیم احتمال دارد که سایر امشاسپندان را نیز در سابق یشتی بوده است که امروز در دست نداریم انیک چند کلمه در خصوص سومین یشت گفته آنگاه میپردازیم به ترجمه و توضیحات لغات آن اردی بهشت یشت را بدو جزء قسمت میتوان نمود اولی از فقره ۵ که در توصیف اشاوهیشتا میباشد در واقع در اثر نماز معروف اشم و هو که نماز اشه و هشته هم گفته میشود میباشد معنی نماز مذکور از اینقرار است

« راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است » هر چند که اولین فقرات این یشت بواسطه خراب شدن برخی از کلماتش مبهم و پیچیده است ولی از آن بخوبی میتوان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوت نماز اشم و هو خبر میدهد جزء دوم از فقره ۵ تا انجام در اثر نماز معروف دیگر ائیر یامن ایشیا میباشد که در آغاز هفتن یشت کوچک نیز از آن شرح دادیم نماز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده از آنجمله دروندیداد فرگرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا بیاری ائیریامن ۹۹۹۹۹ ناخوشی که اهریمن بوجود آورد شفاء بخشید معنی نماز مذکور از اینقرار است « بشود که ائیریامن ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی (و) برای یاری از منش پاک بسوی ما آید با پاداش گرانبائیکه در خور ایمان است من از او پاداش مطلوبه عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواستارم » از اردیبهشت یشت نیز بخوبی اثر و قوت دعای مذکور بر میآید چنانکه خواهیم دید کلیه آفات و مصائب و شرّ اهریمنی از سرودن این دعا دفع گردد

اردیبهشت یشت

اشاوهیشتای زیبا ترین را (نماز) ائیریامن ایشای نیرومند مزدا
آفریده را سوک مقدس نیک دور بیننده مزدا آفریده را خوشنود
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «بر
طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۱ اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گفت ای سپنتمان زرتشت ای ستاینده وزوت و
استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی
وقتیکه من با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان
بیا فریدم مخصوصه از بی ستایش و نیایش ما
امشاسپندان ۱ %

۲ زرتشت گفت اهورامزدا ای مبشر کلام راستین اینک بسپنتمان زرتشت
ستاینده و زوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده
و سرود گوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامیکه تو با
بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان میآفریدی
. مخصوصه از بی ستایش و نیایش شما امشاسپندان ۱ %

۱ زوت از کله زوتر اوستائی آمده است ذکرش در یشت پیش گذشت در اینجا
لازم است بیفزائیم که در خود گاتها یسنای ۳۳ فقره ۶ زرتشت خود را زوت مینامد
رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده و بصفحه ۱۰۳ همین کتاب در اینفقره چندین لغت خراب
شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

۳ من اشا و هیشتا را همی خوانم و قتیکه من اشا و هیشتا را خواندم آرامگاه نیک سایر امشاسپندان که مزدا آنرا با اندیشه نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با گفتار نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با کردار نیک حفظ میکند (گشوده گردد) ۱ آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست ۲ ॐ

۴ گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را بسوی آن راهی نباشد برای مشاهده اهورامزدا ॐ

۵ (نماز) ائیریامن که تمام خرد خبیث و همه جادوان و پریها را براندازد بزرگترین کلام ایزدی است ۳ بهترین کلام ایزدی است زیباترین کلام ایزدی است بغایت زیباترین کلام ایزدی است درمیان کلام خدائی قوی است قویترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی محکم است محکم ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی پیروزمند است پیروزمندترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی درمان بخش است درمان بخش ترین کلام خدائی است ۴ ॐ

۱ مقصود این است که از سرودن نماز اشم وهو و خوشنود ساختن امشاسپند اشا و هیشتا سایر امشاسپندان نیز خوشنود میشوند و مقصود از یندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک با هومت وهوخت وهورشست سه طبقات بهشت میباشد

۲ لغت گرزمان که شعرا ی قدیم ما غالباً استعمال کرده اند از کلمه اوستائی گروتیمان 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌 می باشد جزء اخیر این کلمه در جزو لغت خانمان هنوز در زبان ما باقی است معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلند ترین طبقه آسمان یا عرش اراده گردید در آنجا نیکه مقام اهورا مزداست

۳ لغتی که ما بکلام ترجمه کردیم در اوستا منتر 𐬀𐬎𐬌𐬀 می باشد که بمعنی کلام ایزدی و گفتار آسمانی است

۶ کسی (از طبیبان) بواسطه اشا معالجه کند کسی بواسطه قانون شفاء
بخشد کسی باکارد علاج نماید^۱ کسی با گیاه درمان دهد کسی با کلام
مقدس شفاء دهد در میان درمان بخشان درمان بخش ترین کسی است که
با کلام مقدس شفاء دهد کسی که امعاء و احشای^۲ مرد پاک را معالجه
کند چنین کسی درمان بخش درمان بخشنندگان است ☉

۷ ناخوشیهها فرار کنید مرگ بگریز دیوها بگریزید پتیارهها^۳
فرار کنید آموزگار دروغین کینه ور از آئین پاک بگریز
مرد ستمکار بگریز ☉

۸ شما ای ازدها نژادان بگریزید شما ای گرگ نژادان بگریزید شما ای
از جنس دویا بگریزید^۴ ترومتی بگریز^۵ پیئری متی بگریز^۶ تب
بگریز افتراء زن بگریز آشوب و غوغا بگریز مرد بد چشم بگریز ☉

۱ مقصود از طبییکه باکارد (کرت و سلاط) معالجه میکند جراح است

۲ از آن امراض داخلی اراده گردید

۳ پتیاره در پهلوی پتیارک در اوستا پتیتاره به سده سده می باشد یعنی نکبت و آفت
وزشتی است بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید
جهایی بر آن جنگ نظاره بود که آن ازدها طرفه پتیاره بود

۴ در اینجا از جنس دویا مردمان شریر و خبیث مقصود می باشد

۵ در کاتها ترومیتی به سده سده و در سایر قسمتهای اوستا ترومیتی به سده سده
اول یعنی غرور و تکبر و خود پرستی می باشد دوم یعنی غول نخوت و غرور است
آنها در پهلوی ترمش گویند این دیورا بخصوصه رقیب و ضد ارمتی که فرشته تواضع و
بردباری است می شمارند

۶ پیئری مبتنی به سده سده نخست یعنی خیال واهی و بی اساس دوم دیو وهم و
اندیشه فاسد است

۹ شما ای دروغترین درمیان دروغگویان بگریزید (زن) جهی جادو ۱
بگریز زن بد عمل کخوارذ بگریز ۲ ای بادطرف شمال بگریز ای باد
طرف شمال نابود شو و (همچنین) آنکه از نژاد این اردها است ۰

۱۰ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد
چنین کسی ناخوشیها را براندازد مرگ را براندازد دیوها را براندازد
پتیارها را براندازد آموزگار دروغین دشمن آئین پاک را براندازد
مرد ستمگار را براندازد ۰

۱۱ اردها نژادان را براندازد گرگ نژادان را براندازد دویا نژادان را
براندازد ترومی و براندازد پییری می را براندازد تب را براندازد
افتراء زب را براندازد آشوب و غوغا را براندازد چشم بد زننده
را براندازد ۰

۱۲ دروغترین را درمیان دروغگویان براندازد (زن) جهی جادو را
براندازد زن بد عمل کخوارذ را براندازد باد طرف شمال را براندازد
باد طرف شمال را نابود کند و (همچنین) آنکه از این جنس دویاست ۰

۱۳ اگر کسی هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد
فریفتارترین دیوها اهریمن تبه کار از فراز آسمان بسوی نشیب
سرنگون گردد ۰

۱ جهی جادو که در پهلوی چه گویند و در برخی از فرهنگها بهین ترکیب در
جزو لغات زند و پازند ضبط است یعنی زن بیست و بدکار و از مخلوقات اهریمنی میباشد
از آن را کاره و فاحشه اراده گردید

۲ از کخوارذ (باواو معدوله) در تفسیر پهلوی فره کاستار یعنی زائل
کننده فرو فروغ زن و یامرد اهریمنی اراده گشته اسم طبقه مخصوصی است که باعمال
زشت شهرت دارد

۱۴ اهریمن تبه کار گفت وای بر من از (دست) بهترین اشا
 آنچه در میان ناخوشیها ناخوشتراست خواهند برانداخت
 بآنچه در میان ناخوشیها ناخوشتراست ستیزه خواهند نمود
 آنچه در میان فاسدها فاسدتر است خواهند برانداخت
 بآنچه در میان فاسدها فاسدتر است ستیزه خواهند نمود
 آنکه در میان دیوها دیوتر است خواهند برانداخت
 بآنکه در میان دیوها دیوتر است ستیزه خواهند نمود
 آنکه در میان پتیارهها پتیارهتر است خواهند برانداخت
 بآنکه در میان پتیارهها پتیارهتر است ستیزه خواهند نمود
 آموزگار دروغین دشمن آئین راستین را خواهند برانداخت
 بآموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند نمود
 در میان مردمان ستمکارترین را خواهند برانداخت
 در میان مردمان با ستمکارترین ستیزه خواهند نمود *

۱۵ در میان اردها نژادان کسی را که اردها نژادتر است خواهند برانداخت
 در میان اردها نژادان با کسی که اردها نژادتر است ستیزه خواهند نمود
 در میان گرگ نژادان کسی را که گرگ نژادتر است خواهند برانداخت
 در میان گرگ نژادان با کسی که گرگ نژادتر است ستیزه خواهند نمود
 در میان جنس دویا (موزی) آنکه بیشتر از این جنس دویاست خواهند
 برانداخت

در میان جنس دویا با آنکه بیشتر از این جنس دویاست ستیزه خواهند نمود
 ترومتی را خواهند برانداخت با ترومتی ستیزه خواهند نمود
 پیئیری متی را خواهند برانداخت با پیئیری متی ستیزه خواهند نمود
 در میان تبها آنچه بیشتر تب است خواهند برانداخت^۱
 در میان تبها با آنچه بیشتر تب است ستیزه خواهند نمود

در میان افتراء زندگان آنکه افتراء زندهتر است خواهند برانداخت
 در میان افتراء زندگان با آنکه افتراء زندهتر است ستیزه خواهند نمود

۱ یعنی سخت ترین تب کلمه تب در اوستا تقنو ههههه آمده است این لغت خود
 جداگانه بمعنی حرارت و گرمی است کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت و غیره جمله
 از یک ماده است

درمیان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است خواهند بر انداخت
درمیان نزاع جویان با آنکه نزاع جوینده تر است ستیزه خواهند نمود
درمیان چشم بد زندگان آنکه چشم بد زننده تر است خواهند بر انداخت
درمیان چشم بد زندگان با آنکه چشم بد زننده تر است ستیزه خواهند نمود ۵

۱۶ درمیان دروغجویان آنکه دروغ گوینده تر است خواهند بر انداخت
درمیان دروغجویان با آنکه دروغ گوینده تر است ستیزه خواهند نمود
جهی جادو را خواهند بر انداخت با جهی جادو ستیزه خواهند نمود
زن بد عمل کخوارذرا خواهند بر انداخت با زن بد عمل کخوارذ ستیزه خواهند نمود
باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود ۵

۱۷ دروغ باید نابود شود دروغ باید کاسته گردد دروغ باید سپری گردد یکسره باید
آن نابود شود تو باید که در شمال گم شوی تو نباید که جهان مادی
راستی را نابود سازی ۵

۱۸ برای فرو فروغش من او را اردیبهشت را زیباترین امشاسپند را با نماز
بلند (و) بازور میستایم اردیبهشت زیباترین امشاسپند را با هوم آمیخته
بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک با زور و با
کلام بلیغ میستائیم ۱ ینگه ها تام ۵

۱۹ یقا اهو
درود میفرستم زیباترین اشا و هیشتا به (نماز) ائیریا من ایشای نیرومند
مзда آفریده به سوک مقدس نیک دور بیننده مزدا آفریده
اشم و هو ۲ ۵

۱ این جمله مکرراً در آخر هر يك از کرده یا فصل یشت ها آمده است

۲ رجوع کنید به هر مزدیشت فقره ۳۳

مقدمه 'خرداد' یشت

چهارمین یشت متعلق است به پنجمین امشاسپند 'خرداد' آن را نیز هروئات و اورداد یشت گویند. در میان یشتها 'خرداد' یشت مخصوصه خراب گشته و کلماتش دگرگون شده است در بسیاری از نسخ این یشت نوشته نشده و در هر جائی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء با کلمات سایر نسخ فرقی دارد بعلاوه تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تا بیک اندازه کلید فهم آن باشد از میان رفته امروز در دست نداریم. بنابراین مستشرقین در سر معانی بعضی از جلات این یشت باهمدیگر موافق نیستند.

'خرداد' یشت

۱ اهورامزدا، اسپنتمان زرتشت گفت من از برای مردمان پاک امداد و رستگاری و رامش و سعادت 'خرداد' را بیا فریدم^۱
کسی که در میان امشاسپندان او را بستاید بآن میباید که او امشاسپند و هومن اردیبهشت شهریور سپندارمذ 'خرداد' و امرداد را ستایش کرده باشد ☉

۱ یعنی که نعمتها و پناها و غیره از طرف امشاسپند 'خرداد' برسد پاکدین بخشیده میشود در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی درستی از آنها بر نمی آید

سیدنا و سیدتی . ۱۳۵-۱۳۶

.၁.၂.၃.၄.၅.၆.၇.၈.၉.၁၀.၁၁.၁၂.၁၃.၁၄.၁၅.၁၆.၁၇.၁၈.၁၉.၂၀.၂၁.၂၂.၂၃.၂၄.၂၅.၂၆.၂၇.၂၈.၂၉.၃၀.၃၁.၃၂.၃၃.၃၄.၃၅.၃၆.၃၇.၃၈.၃၉.၄၀.၄၁.၄၂.၄၃.၄၄.၄၅.၄၆.၄၇.၄၈.၄၉.၅၀.၅၁.၅၂.၅၃.၅၄.၅၅.၅၆.၅၇.၅၈.၅၉.၆၀.၆၁.၆၂.၆၃.၆၄.၆၅.၆၆.၆၇.၆၈.၆၉.၇၀.၇၁.၇၂.၇၃.၇၄.၇၅.၇၆.၇၇.၇၈.၇၉.၈၀.၈၁.၈၂.၈၃.၈၄.၈၅.၈၆.၈၇.၈၈.၈၉.၉၀.၉၁.၉၂.၉၃.၉၄.၉၅.၉၆.၉၇.၉၈.၉၉.၁၀၀.

[illegible]

၁။ နေ့စဉ် အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၂။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၃။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၄။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၅။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၆။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၇။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၈။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၉။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။
 ၁၀။ အလုပ်အကိုင်များကို စီစဉ်ရာတွင် အောက်ပါအတိုင်း ဆောင်ရွက်ရမည်။

نخست من بمرد پاک باآواز بلند میگویم اگر کسی باین طور درمیان
ایزدان مینوی بعدال ترین رشن و باین طور باعشاسپندان متوسل شود
همه آتانی که دارای چنین اسامی دلیرانه اند مرد پاک را از سو نجات
خواهند داد (و) از هشی (و) از بشی (و) از سئنی (و) از بوجی (و) از
لشکر دشمن باسنگر فراخ (و) از درفش برافراشته (و) از مردم ستمکار
دروغ پرست (و) از تیغ درخشان (و) از مردم ستمکار (و) از جادو (و)
از پری (و) از بد بختی ۰۰

۴ چگونه راه مرد پاک از آبِ مرد دروغ برست امتیاز داده شود؟
 آنکه اهورامزدا گفت اگر کسی کلام مقدّس را (منترا) از بخواند یا آنکه
 از یاد خود بگذراند یا آنکه زمزمه کنان یا آنکه با آواز بلند گویان شیاری
 کشد (بطوری) که شخص خود را در امان تواند داشت ۳ ॐ

۱. نسو اسدود یعنی لاشه و مردار و کلتیه آنچه فاسد و کندیده شده باشد خواه از انسان و خواه از جانور غالباً میگویند دروج نسو و از آن دیو مردار و لاشه اراده میکنند بقول و ندیداد اگر کسی دست خویش بلاشه و مردار بیالاید دروج نسو بواسطه یکی از نه منفذ بدنش در او حلول کند نسو در تفسیر پهلوی نساك شد و هنوز هم این کلمه در ادبیات زرتشتیان باسم نسا باقی است نسا سالار کسی است که مرده را از در دغه بدرون دغه میگذارد او را در اوستا نسوکش اسدود و سوسو خوانده اند در پهلوی نساك کش گویند عملجاق که مرده را از در خانه تا بدر دغه برده بدست نسا سالاران می سپارند در میان یارسیان هندوستان باسم گجراتی خند ایا نامیده میشوند زرتشتیان ایران آنان را پش کهن میگویند یعنی نقش کش تابوت کش

۲ هشی و بشی و سثنی و بوجی و سسج، ددسج، دسج، داسمی چهار دیومبشاده
 شاید که اصلاً اسامی چهار ناخوشی بوده است جز از فقره مندرج در فوق و فقره ۳ در همین
 یشت دیگر در هیچ جای اوستا از آنها اسمی نیست در بعضی از نسخ خطی بجای بشی غشی
 ضبط شده است.

۳. معنی این قره روشن نیست شاید دائرة و خطی که در عهد قدیم در وقت خواندن دعای خصوصی بدور خود کشیده در میان آن می نسته اند مقصود باشد

۵ هریک از (شما) تو (دروغ برست) و دروغ که آشکار باشید یا هریک (از شما) در هرکاری که باشید یا هریک (از شما) که در خفاء (باشید) هریک (از شما) تو و دروغ را من از منزلگاهان اریائی برانم تو و دروغ را من به بند در کشم تو و دروغ را من براندازم تو و دروغ را بزیر پا افکنم^۱

۶ سه شیار او بکشد (سه) من بمرد پاک میگویم
شش شیار او بکشد شش من بمرد پاک میگویم
نه شیار او بکشد نه من بمرد پاک میگویم ☉

۷ اسامی (امشاسپندان) بزند در وجهائی که به نسا پیوستند و نطفه و نژاد کربانها را^۲ زوت زرتشت^۳ باراده و میل خویش چنانکه همیشه باراده و میل اوست آنان را بدوزخ هولناک (براند) ☉

۸ پس از فرو رفتن آفتاب (و وقتی که) آفتاب هنوز فرو نرفته است او (زرتشت) بایک اسلحه^۴ مهلک برای خوشنودی و حق معرفت ایزدان مینوی نسا را زده بطرف شمال (براند)^۵ آن نابکار را بزوال محکوم سازد ☉

۱ ظاهراً این فقره همان کلام مقدس یا منترا باشد که در فقره پیش مذکور است منزلگاهان آریائی همان ایران است که در قدیم خاک یا سرزمین آریا نامیده میشد
۲ کربان و دایوس در وید برهمنان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیویسناست چون مخالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوستا گمراه کننده اراده گردید این کلمه در پهلوی کرب شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را بکروکور تعبیر کرده اند یعنی کسی که در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست رجوع شود بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله اسامی خاص
۳ زوت در اوستا زاوتر ^{سازد} عنوان پیشوایی است که بمصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسی رسومات مذهبی بجای می آورد در فقره فوق چنانکه در گاتها زرتشت زوت خوانده شده است

۴ در مزدیسنا شمال طرف نحس و شوم محسوب است مسکن دیوها یعنی دیو پرستان یا عبارت دیگر محل پرستندگان پروردگاران باطل و محل وقوع دوزخ است رجوع شود بقدرات ۹ و ۱۶ اردیبهشت یشت

۹ ای زرتشت تو نباید این منترا را بیاموزانی جز بیدر یا بیسریا ببرداری
یا باتروان^۱ متعلق بدرجه سه گانه کسی که بنیکی مشهور و پیرو آئین
نیک و بهدین و پارساست کسی که دلیرانه در همه جا آئین میگیراند ☸

۱۰ اِهه ریه سه نه. دمودد برای فروغ و قرش من او را امشاسپند خرداد
را با نماز بلند (و) بازو ر میستائیم ما میستائیم امشاسپند خرداد را با هوم
آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و
با کلام بلیغ ینگه ها نام

۱۱ یتا هو
درود میفرسم به خرداد را د به یائیریا هوشیتی بفرشتگان سال بسرور
راستی اشم وهو ۲

۱ آتروان سلالده عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است یعنی آذربان امروز بجای
این کلمه موبد گفته میشود

۲ رجوع کنید بقره ۳۳ از هر مزدیشت



نقش رستم در فارس آنکه طرف دست راست ایستاده ناهید است که نگین
اقتدار بشاهنشاه ساسانی نرسی میدهد (از روی تصویر Texier)

رجوع کنید نیز به Die Kunst des Alten Persien, Von Sarre, Tafel 81.

ناهید

بها روشن و تابنده خورشید بفرخ مشتری و پاک ناهید^۱

در آئین مزدیسنا کلیه عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاک عناصر چهارگانه باشند مقدس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است هر یک از

آنها نیز در اوستا دارای یشت مخصوصی است در میان این عناصر آتش مخصوصه مقدس تر است آذر ایزد موکل آن است هر چند که از برای این فرشته یشت مخصوصی نداریم اما در سراسر کتاب مقدس و کتب مذهبی پهلوی از علو مقام اوسخن رفته است برای آنکه مندرجات اوستا را راجع باین ایزد نزدیک تر بفهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت عنصر دیگر که هوا باشد دارای یشت مخصوصی است یانزدهمین یشت از آن فرشته هواست هر چند که این یشت به رام یشت نامزد است اما در هیچ جای آن صحبت از ایزد رام نیست در سراسر آن از فرشته هوا صحبت شده است این فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) वायु و در پهلوی (اندروای) گویند عجله بهمین قدر اکتفاء نموده تا در یشت یانزدهم در مقاله متعلق بآن مفصل تر از این ایزد سخن بداریم

خاک یا زمین در تحت حمایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت آرمی) میباشد از برای آن نیز یشت مخصوصی نداریم لیکن در طی مقاله امشاسپندان مفصلاً از آن صحبت داشتیم آب که موضوع مقاله ماست بعد از آتش مقدس ترین عنصر است در ایران قدیم چنانکه خواهید دید ستایش فرشته آن موسوم به ناهید در کلیه ایران زمین و ممالک همسایه رونق تمام داشته در اوستا و کتب پهلوی مکرراً و مفصلاً از او ذکر شده است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و قدیمترین یشتهاست موسوم است به آبان یشت و از جلال و عظمت فرشته موکل آن ناهید صحبت میدارد بعلاوه در خورده اوستا نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش این نیایش

را که از آبان یشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه ای باشند میسرارند

در میان یسناها از یسنای ۶۳ ناخود یسنای ۶۹ موسوم است به (آزور) که در پهلوی (آزهر) āzōhr گویند در یادداشت هرمزدیشت شماره ۲ صفحه ۵۳ گفتیم که زور یا (زاوترا) در اوستائی مخصوصاً در مراسم مذهبی بکار برده میشود و بمنزله آب مقدس^۱ (eau bénite) عیسویان است بمناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشته موکل آن ناهید صحبت میشود به (آزور) نامیده شد بخصوصه یسنای ۶۵ از فقره یک تا خود فقره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت میباشد در روایت داراب هرمزدیار^۱ آمده است «خورشید نیایش و مهر نیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پیش آتش کردن روانیست» اسم کامل فرشته آب (اردویسور ناهید) میباشد چون این فرشته موث است گاهی کله بانو را بآب می افزایند

در اوستا از یک فرشته دیگر که نیز مستحفظ آب است یاد شده است
این فرشته موسوم است به (ایام نیات) *سپهره نیات* در وید برهمنان نیز
چنین آمده است و از آن یک فرشته مذکور اراده شده است

در هفتن یشت کوچک مجلاً از آب صحبت داشتیم در اوستا نسبتاً کمتر باین اسم بر میخوریم همینقدر میدانیم که این فرشته رانیز با آب سروکاری است پاسبانی سرچشمه و رود و دریا با اوست ۲

پیش از آنکه از ناهید که مُوکل آب است صحبت بداریم لازم است از عنصر آب که نزد ایرانیان محترم بوده است و مورّخین قدیم یونانی از آن ذکری کرده اند مختصراً یاد آور شویم

۱ در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایرانشاه تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۵ میلادی صفحه ۳

۲ در جاهائیکه در اوستا از (ایام نیات) اسم برده شده است از این قرار است:
 یسنای ۱ فقره ۵ و یسنای ۲ فقره ۵ و یسنای ۴۵ فقره ۱۲ و یسنای ۷۱ فقره ۲۳
 و نشر یشت فقره ۳۴ و فروردین یشت فقره ۹۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۱ و ۵۲ رجوع کنید
 به صفحه ۱۰۱ همین کتاب یا ورقه شماره ۵

بودن عنصر آب نزد ایرانیان در قرون پیش از مسیح نوشته اند در قرنهای چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مورخین این عهد ها هم بها خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی شستند مطلقاً بآن دست نمیزدند مگر از برای نوشیدن یا بگیاه آب دادن^۱ برخی از مستشرقین گمان کرده اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ایرانیان قدیم نبوده است ولی دلایلی در دست داریم که دریا نیز در قدیم (چنانکه امروز در زرتشتیان) مقدس بوده است آب دریاچه اُرمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدس است بسا در اوستا باسم چثچست (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است در سایر کتب مذهبی بهلوی و پازند نیز این دریا چند بخصوصه محترم است تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ میلادی) که از خاندان بسیار پارسای زرتشتی بود بایستی در سال ۶۶ میلادی^۲ برُم رفته در آنجا از دست امپراطور نرو Nero تاج ارمنستان را بسر بگذارد برای آنکه آب دریا را در طی مسافرت خود بکشافانی نیالاید از راه خشکه خود را برُم رسانید^۳

چیزی که بسیار مایه تعجب است این است که هرودت اخبارات نادرست هرودت مینویسد: «وقتی که خشیارشا شاهنشاه هخامنشی بقصد فتح یونان لشکر عظیم آراسته به هلسپن (Helespontos) (داردائل) رسید برای گذشتن از آسیا بخاک اروپا فرمان داد که پُل بروی آب بسازند پس از آنکه پُل بانجام رسید دریا بتلاطم در آمده بندهای پُل از هم گسسته آن را پراکنده و پریشان کرد شاهنشاه از این حادثه برآشفته امر کرد که سصد تازیانه با مواج دریا زنند و یک جفت زنجیر در قعر آن افکنند، من نیز شنیدم که خشیارشا میر غضب هم فرستاد تا دریا را با آهن داغ کند و امر کرد که این پیغام باربار (Barbaros) و بی معنی را از طرف

Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

Das Urchristentum von Meffert IV

Gladbach 1921 S. 578.

Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII.

از هرودت مورخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا با آکاسیاس Agathias مورخ یونانی قرن ششم بعد از مسیح ستایش این عنصر را با ایرانیان نسبت داده اند هرودت مینویسد که ایرانیان بخورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد ستایش نموده برای آنها فدیه و نیاز می آورند ^۱

باز همین مورخ در جای دیگر کتابش مینویسد « ایرانیان در میان رود بول نمیکنند در آب تفونمی اندازند در آن دست نمی شویند و متحمل هم نمیشوند که دیگری آن را بکثافتی آلوده کند احترامات بسیاری از آب منظور میدارند » ^۲ مقصود هرودت آب جاری است مدّ آن خبری است که استرابون Strabon جغرافی نویس یونانی نقل میکند « ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکنند در آن لاشه و مردار نمی اندازند عموماً آنچه ناپاک است در آن نمیریزند » استرابون مفصل تر از هرودت از ستایش آب در نزد ایرانیان مینویسد : « وقتی که ایرانیان میخواهند از برای آب نیاز و فدیه بفرستند بکنار دریا چه یا جویبار یا چشمه میروند در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی میکنند بخصوصه احتیاط میکنند که آب را بخون نیالایند پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه های مورد یا غار (laurier) میگذارند مگر آنها را با چوبهای مقدس (مقصود برسم میباشد) لمس میکنند و کلام مقدس (مقصود منتر میباشد) میسرایند زیت آمیخته با شیر و عسل بروی زمین (نه در آب) میریزند شاخه های نمر (برسم) در دست گرفته با سرود های مفصل قربانی را بانجام میرسانند ^۳ جغرافی نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکر میکند « مردمان هیرکانی Hyrkanie (استراباد) در جائیکه آب از سنگ خارا جهیده بدریا فرو میریزد و یک منظره زیبائی تشکیل میدهد فدیه خود را نیاز میکنند » ^۴ آنچه هرودت و استرابون در خصوص محترم

Herodotos I, 131, 132.

۱

Herodotos I, 138.

۲

Strabon XV, p. 1066.

۳

Strabon XI, p. 778.

۴

شته و موکلی قائل هستند بنا بر این ابداً جای تعجب نیست که از برای پرمترین عنصر که آب باشد فرشته ای داشته باشیم و این فرشته دارای قام بلند و ارجندی باشد برخی از مستشرقین مینویسند که ممکن است ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه (سومر) ^۱ موسوم به (ایشتار) Istar که بعدها در بابل و آشور هم پرستیده میشد بوجود آمده باشد ^۲ ایشتار که مادر و مولد نوع بشر تصور میشده در برخی از خصایص شباهتی با ناهید دارد و ممکن است بعدها در بیرون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را نیمه پرستش ناهید ایرانی کرده باشند ^۳ چنانکه مهر فرشته فروغ ایران در هر مملکتی که نفوذ نمود خصایص پروردگار خورشید آن مملکت جزو آئین او گشت در مقاله مهر مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت گذشته از تعریف و توصیفیکه در اوستا از ناهید شده است و مجسمه هائیکه نیز از این فرشته بجا مانده است قهراً انسان را به پروردگار بابلی ایشتار منتقل میسازد خبریکه هرودت نقل میکند نیز مذهب تصور مستشرقین گردید چه مورخ مذکور مینویسد «ایرانیان ستایش (اورانیا) Urania را از آشوریا و غربها آموختند نزد آشوریا (افروdit) Aphrodite موسوم است به (میلیتا) Mylitta و در نزد غربها (الیتا) Alitta و در نزد ایرانیان (میترا) Mitra (مهر) ^۴ هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودت اشتباهها مهر را بجای ناهید آورده است چنانکه کلیه مستشرقین این را سهو مورخ یونانی میشمرند چه مهر مناسبتی با (اورانیا) و (افروdit) پروردگاران مؤنث یونانی ندارد در این جا متذکر میشویم از این خبر هرودت بخوبی برمیآید که ستایش ناهید از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده اول مورخیکه صراحهً از ناهید اسم ^۱ در خصوص قوم (سومر) sumer رجوع شود به مقاله امشاسپندان (عدد هفت)

صفحه ۷۴ — ۷۹

۲ Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den franischen Völker von Tiele, Deutsch. Ausg. von Gehrlich S. 253.

۳ در خصوص ایشتار Istar رجوع شود به Handbuch der Altorientalischen Geistes Kultur von Alf. Jeremias, Leipzig 1913 S. 253—4.

Herodotos I, 131.

شاهنشاه بآب برسانند ای آب تلخ سرور و بزرگ تو این چنین سزایت میدهد
 برای آنکه تو او را آزرده نموده هتک آبرو نمودی شاه خشیارشا از روی تو خواهد
 گذشت چه تو بخواهی یا نخواستی مردم حق دارند که از برای تو فدیۀ نمی
 آورند زیرا که تو خیانت کار و شور هستی»^۱ نگفته خود پیداست که این خبر
 هرودت مورخ یونان دشمن دیرین ایران افسانۀ بی سروپائی است و مثل اکثر
 اخبار او بخصوصه آنچه راجع به جنگ ایران و یونان است آلوده بغرض و
 تعصب است دروغ و مبالغه و استهزاء شاهکار و قایع تاریخی او ست همین خبر
 را مورخ دیگر یونانی موسوم به دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius
 که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته تکذیب نموده مینویسد که آنرا
 حقیقی نیست زیرا که آب نزد ایرانیان مانند پروردگاری است^۲
 هرودت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع به لشکر کشی خشیارشا خبر
 دیگری ذکر میکند که بخوبی بی اساس بودن اقوال وی را میسراند از آن جمله گوید
 «ایرانیان مہتای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برآمدن
 خورشید روانه شوند در روی پُل برک مورد پاشیدند انواع و اقسام بخور
 کردند پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش نموده و
 از ظرفی زرین فدیۀ ای نثار دریا نمود آنگاه آن ظرف را بایک پیالہ زرین دیگر و
 یک شمشیر ایرانی که آنان اکیناکس Akinakes می نامند در آب انداخت ...
 ... من نمی توانم بطور حتم بگویم که شاه آنها را نثار خورشید نمود
 یا آنکه از کرده خود پشیمان گشته خواست از دار داندل دلجوئی کند برای
 بی احترامی که بدریا کرده بود»^۳

پس از دانستن این مقدمات گوئیم ناهید فرشته ایست
 که نگهبانی عنصر آب با اوست چنانکه تشر (تیر)
 فرشته باران و مترا (مهر) فرشته فروغ است در آئین
 مزدیسنا از برای کلیہ مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است

ناهید مربوط
بایشتر نیست

Herodotos VII. 35.

Diogenes Laertius Prooem-segm 9

Herodotos VII, 54.

مرکب است از یک صفت و یک اسم اردیسور ناهید یگانه اسم خاص اوستائی است که از سه صفت ترکیب یافته است جزء اول اردوی از کلمه آرِد (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فرودن و بالیدن است مشتق گردید کلمه (آردوئ) در اوستا فقط اسم رودی است باین معنی جداگانه در فرگرد ۲ و نذیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ استعمال شده است بارتولومه Bartholomae بمعنی لفظی آنرا رطوبت و نمناکی ضبط کرده است^۱ ولی غالباً با کلمات (سور) و (آناهیت) یک جا آمده است جزء دوم (سور) صفت است بمعنی قوی و قادر در سانسکریت هم بمعنی ناهآور و دلیر است این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل مهر و ایرمان و سروش داده شده است در فروردین یشت غالباً بآن برمیخوریم از آنجمله در فقرات ۹۰ و ۱۳۰ و غیره سورن که اسم یکی از خانوادهای شریف عهد اشکانی بوده است بمعنی دلیر و پهلوان است و از همین کلمه اوستائی است فقط این خانواده حق داشته است که تاج بسر پادشاه بگذارد^۲ جزء سوم که آناهیت باشد نیز صفت است

خود جداگانه مرکب است از دو جزء اولی (آ) که از ادات نفی است دومی (آهیت) سهوهده یعنی چرکین و پلید و ناپاک این کلمه اخیر بمعنی مذکور در فرگرد ۱۶ و نذیداد فقره ۱۶ استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوی آهک ahok و در فارسی آهو گردید و بمعنی عیب و نقص گرفته اند چنانکه خاقانی گوید

بینی آن جانور که زاید مشک نامش آهو و او همه هنر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر بهردو معنی آهو که غزال و عیب باشد اشاره میکند چون کلمه (آهیت) مصدر است به (آ = س) بنا بقاعده کلیه یک حرف نون به (آ) افزوده گفتند آناهیت چنانکه از کلمه ایران آنایران (مملکت خارجه) ساخته شد بنابر این آناهیت یعنی پاک و بی آلاش این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است غالباً مهر و تشر (تیر) و هوم و

میبرد (بروسوس) Berossus مورّخ و پیشوای معروف کلداء است که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته است کلمنس الکساندرنیوس Klemens Alexandrinus یکی از پیشوایان معتبر عیسوی که در حدود سال ۲۲۰ میلادی وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده مینویسد «مورّخ کلداء در کتاب سومش در تاریخ کلداء چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر بستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) باین امر پرداخته مجسمه افروdit انائیتیسی (ناهید) را در بابل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا نمود و ستایش او را بمردمان فارس و باختر آموخت»^۱ بزودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا اشاره میکنیم که ستایش ناهید در هر قرنیکه در ایران رواج گرفته باشد جزو آئین ایران قدیم است و ناهید متعلق بگروه فرشتگان و ایزدان آریائی است چه در ریگ وید برهمنان دو تن از الهات یکی موسوم به سینی والی sinivali و دیگری سرسواتی (Sarasvati) موجود و شبیه به ناهید هستند

ناهید پس از آنکه از ایران گذشته بممالک همسایه نفوذ نمود در میان اقوام سامی عراق و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از آلهات اقوام بیگانه بخود گرفت ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدتها ستایش او در مغرب متداول بوده در عهد اردشیر بسایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد^۲ گفتیم که اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید میباشد در اوستا آردوی سُورانا هیت اردویسور نامیده شده است این اسم مرکب است از سه کلمه که هر سه اصلاً صفت بوده است بسا از اسامی امشاسپندان و ایزدان

اشتقاق کلمات اردویسور ناهید

۱ رجوع کنید به

Clem. Alex. Protr. 5, 65, 4 Pers. Anahita oder Anaitis Von Fr. Windischmann S. 4.

Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 93-94.

۲

و رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 230.

از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریاچه درخشان
 برای ناهید برپاست در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطری
 گسترده است ناهید زنی است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا
 چهر آزاد و نیکو سرشت بازوان سفیدوی بستری شانه اسی است^۱
 باسینهای برآمده و با کمر بند تنگ در میان بسته در بالای گردونه خویش
 مهار چهار اسب یکرنگ و یک قدر در دست گرفته میراند اسبهای
 گردونه وی عبارت است از باد و ابر و باران و زاله ناهید با جواهرات آراسته
 تاجی زرین بشکل چرخ که بر آن صد گوهر نور پاش نصب است بر سر دارد
 از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته طوقی زرین دور گردن و گوشواره‌های
 چهار گوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را دریا‌های خود با بند‌های
 زرین محکم بسته جبهه‌ای از پوست سی‌بیر که مانند سیم و زر می‌درخشد
 در بر نموده جامه زرین پرچین در بر کرده در بلند ترین طبقه آسمان آرام دارد
 اهورامزدا در گره خورشید مقام او را برقرار نمود بفرمان پروردگار ناهید
 از فراز آسمان باران و تگرگ و برف و زاله فروبارد از اثر استغاثه پارسایان و
 پرهیزگاران از فلک ستارگان یا از بلند ترین قله کوه (هگر) بسوی نشیب
 شتاند نطفه مردان و مشیمه زنان را پاک کند زایش زنان را آسان سازد
 شیر را تصفیه نماید بگل و رومه بیفزاید سراسر کشور از پرتو او از خوشی و
 نعمت و ثروت برخوردار گردد

چون از مطالعه آبان یشت بخوبی بی‌با احوال فرشته آب خواهیم برد
 در این جا لازم نمیدانیم که بیش از این از ماخذ اوستائی او را شرح دهیم
 اینک به بینیم که در تاریخ ایران چه علائم و آثاری از ناهید
 باقی است

۱ آبان یشت دلکش‌ترین قصیده است که از ایران قدیم یادگار مانده است تعبیرات
 و تشبیهات این یشت و یشت‌های دیگر در اشعار سخن‌سرایان بعد هم دیده میشود فردوسی
 در مقابل بازوان سفید ناهید که بستری شانه اسی است در توصیف گرشاسب کوید
 برش چون بر شیر و چهره چو خون دو بازویش مانند ران هیون شاهنامه چاپ ترم مکان

برُسم و آنزور و فروغ و غیره در اوستا بصفّت آنّاهیت یا بصفّت پاکِی و بی آلاشی مُتَصَفّ شده اند^۱

در فرس هخامنشی این کلمه تغییر نیافته چهار بار .معنی فرشته تکرار شده است از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً .معنی رود قوی پاک یا آب توانای بی آلاش میباشد هر چند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم آب ماروی برنافته ولی اسمش در زبان ادبی ما باقی است .بسا در اشعار متقدمین بآن بر میخوریم و در فرهنگها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی .معنی دختر بالغ ضبط است بقول شفتلویتز دانشمند الهانی در یک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم بُدُخت ناهید داده شده است این کلمه از بُغدخت آنّاهیت آمده است یعنی ناهید دختر بَغ (خدا)^۲ انیک چند سال است که ایرانیان بیاد عهد کهن درخشان افتاده دگر باره اسم این فرشته زیبا و بلند بالای اوستا را بدختران مملکت ایران همان سرزمینکه روزی در آن معبد های سیمین و زرین ناهید بر پا بود میدهند در فارسی نیز ناهید اسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زیبائی که رُمها اسم الهه و جاهت را بآن داده ونوس Venus خواندند اردویسور ناهید هم اسم رودی است و هم اسم فرشته ای که موکل آن است

آنطوریکه این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک توصیف ناهید از روی آبانیست

آب مینوی تصوّر نمود چه آن رودی است به زرگی تمام آبهای روی زمین که از فراز کوه (هکر) بدریای (فراخ کرت) فروریزد اقیانوس را بجوش و خروش در آورد رودی است که در زمستان و تابستان یکسان روان است رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب است هر یک از رود ها و دریا های آن بانداء بلند و فراخ است که سوارند روی در مدّت چهل روز طول و دور آنرا تواند پیمود یکی از آن رودها سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند در کنار هر یک

۱ هر مزدیشت فقره ۲۱ تشریشت فقره ۲ مهریشت فقره ۸۸

۲ متأسفانه کتبی که شفلوتز از برای تحقیقات لازمه نشان میدهد در زیر دست ندارد که در خصوص کلمات فوق تحقیق شود رجوع کنید به Scheftelowitz, Die alte-persische Religion u. das Judentum, Giessen 1920 S. 280.

در جزو تاریخ اردشیر دوم باز باسم ناهید و معبد معروفی که باسم او
 در همدان برپا بوده بر میخوریم کورش کوچک برادر اردشیر دوم
 بامید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر زرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ هزار
 سرباز یونانی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در (کوناک) نزدیک بابل
 شکسته یافته کشته شد معشوقه یونانی کورش کوچک موسوم به (اسپازیا) *Aspasia* در
 جزو غنیمت ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر
 پسر خود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعبادت ایران قدیم
 که در این روز ولیعهد هر چیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد داریوش
 از پدرش خواست که اسپازیا معشوقه عمش را با و بخشد شاهنشاه خواهشش را
 اجابت نمود اما باطناً از این امر خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را به همدان
 فرستاد تا در آنجا راهبه معبد ناهید کشته پارسا و پاکدامن بسر برد ولیعهد
 از حرکت پدرش آزرده گشته سوء قصدی نمود لکن نقشه او کشف گشته
 بفرمان شاه بدار زده شد^۱

در این جا متذکر میشویم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات
 جای تقوی و پرهیزگاری بود برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که
 از اثر نفوذ مذاهب سامی رنگ و روی دیگر گرفته بود چنانکه بزودی ذکرش بیاید
 معبد ناهید در همدان بخصوصه مجلل و در همه جا معروف بوده است
 یکی از نویسندگان مدق و مؤثق عهد قدیم موسوم به پولیبیوس *Polybius* که
 در قرن دوم پیش از مسیح میزیسه در کتاب تاریخش پس از شرح دادن وقوع
 جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کشی
 آنتیوخس *Antiochos* چنین مینویسد

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) *Stade* (۴۲۰۰ قدم) دور آن میباشد
 عمارت های باشکوهی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت سلاطین با نیهای

۱ خبر فوق را پلوتارخس از کتزیاس *Ktesias* و دینون *Dionon* نقل میکند
Geschichte des alten Persiens von Justi S. 135-7 رجوع کنید به
Aufsätze zur Persischen Geschichte von Th. Nöldeke S. 62-63 و به

گفتیم که مورخ کلدی بروسوس در سه قرن پیش از مسیح نوشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط مختلف ایران و در ممالکی که در تحت تصرف شاهنشاهان هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد برپا نمود

ناهید در کتیبه
هخامنشی

آثار خطوط میخی که از اردشیر دوم مانده است دلیل است که در عهد این پادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورش بزرگ و داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اول اسمی از ناهید و مهر نیست در آثار اردشیر سوم نیز اسمی از ناهید دیده نمیشود فقط یک بار از مهراسم برده شد کتیبه که از اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پیش از مسیح) در شوش روی یک صقه ستونی کشف شده است از این قرار است «پادشاه بزرگ اردشیر شاهنشاه پادشاه ممالک پادشاه این زمین پسر داریوش (دوم) داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول) اردشیر پسر پادشاه خشیارشا خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول) داریوش پسر گشتاسب هخامنشی میگوید: این ایوان را داریوش (اول) جد من بنا نهاد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من آتش آنرا ویران کرد بنا بخواست اهورامزدا و اناهیت (ناهید) و مترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند و آسیب نرسانند»

کتیبه دیگری که از شاهنشاه مذکور در روی پایه ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبه فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا بهخامنش اسم میرد و پس از آن گوید « . . . این ایوان را من بخواست اهورامزدا و اناهیت و مترا بنا کرده ام بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»^۱

برای آنکه پولی بخزانة تہی خود برساند قصد غارت آن نمود این معبد که از دستبرد ماکدونیمها محفوظ مانده بود دارای زینتہای بسیار گران بها بوده است ایفانوس بتاراج آن موفق نشد چه اہالی شوش با او جنگ نموده بر جعت مجبورش کردند پس از چندی پادشاہ غارتگر سلوکید دیوانہ گشتہ بمرء مردم میگفتند کہ ایزد ناهید اورا از برای سوء قصدش بسزا رسانید^۱

پلینیوس Plinius مورخ رومی کہ در سال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد کہ در معد ناهید شوش یک مجسمہ بسیار سنگین ناهید کہ از طلا ساخته بود برپا بود این مجسمہ در اوقات جنگ سردار رومی انطوان Antonius بضد اشک پانزدہم (فرہاد چہارم ۳۷ - ۲ میلادی) بغارت رفت بنابر این در میان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح^۲ معبد دیگری از ناهید در کنگاور کہ هنوز خرابہ اش موجود و از آثار بسیار مہم ایران قدیم است برپا بود بقول پروفور ہرتسفلد Hertzfeld معبد مذکور از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگترین معابدنیای قدیم محسوب میشدہ است آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است^۳ خرابہ باشکوہ این معبد عبارت است از پستہای کہ ۶۴۰ پی طول و ۵۴۴ پی عرض آن میباشد در اطراف آن ایوانی بہ پهنای ۴۴ پی باستونہای بلند ساخته شدہ بود هنوز چند ستون در گوشہ شہال شرقی معبد برپاست در این بناہا صنعت معماری ایران و یونان دیدہ میشود دندانہای ابنیہ و برخی از نقوشات دیگر بحجار بہای قصور پرسپولیس شبیہ است^۴ در این خرابہ هیچ آثار خطی و کتیبہ ای موجود نیست و حفریات در آن نیز دشوار است چہ آبادی قصبہ کنگاور چنانکہ گفتیم در داخل معبد ساخته شدہ است

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

۱

Plinius N. H. XXXIII, 4, 82 Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann S. 12.

۲

Geschichte des alten Persien von Justi S. 150-151.

وہ

۳ نشریات انجمن آثار ملی فہرست مختصری از آثار و ابنیہ تاریخی ایران طهران

شہریور ۱۳۰۴

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

۴

آنها را نشان میدهد هر چند که تمام چوبهاییکه در این بناها بکار برده شد از سدر و سرو است اما در هیچ جا این چوبها برهنه دیده نمیشد تیرکهای سقف و قاب و ستونها و رواق کلیه باصفحات فلزات قیمتی پوشیده بوده سیم و زر در این جا و آن جای قصر میدرخشید پوشاک بام نیز از صفحات نقره بوده پس از شرح دادن قصر مورخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته گوید که در وقت ورود آنتیوخس در این شهر تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه هنوز باصفحات طلا پوشیده بوده است پولیبیوس نمیگوید که این ستونها چه طور ساخته شده ولی از بیاناتش میتوان درك نمود که بنای معبد شبیه بنای قصر بوده است بیشتر پوشاکهای فلزی این معبد در وقت فتح اسکندر بتاراج رفت از این تاریخ به بعد اشیاء قیمتی معبد در معرض دستبرد سلوکیدها بود تا آنکه ما بقی مانده آلات طلا و نقره آنرا آنتیوخس بزرگ که مقتدرین سلاطین سلوکیدات (۲۲۳-۱۸۶ پیش از مسیح) در عهد اردوان اول (اشك سوم) غارت کرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مسكوك داخل خزینه خویش نمود^۱ برخی از دانشمندان گمان کرده اند که قدمت معبد ناهید همدان تا بعهد دوهین پادشاه ماد هووخترا (۶۲۵-۵۷۵ پیش از مسیح) یا جانشین وی استیاج میرسد^۲

ازیدروس خراکس Isidorus von Charax جغرافی نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی میزیسته نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنگاور که بزودی شرحش بیاید ذکری کرده است^۳ یکی از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است آثارش هنوز موجود است همان است که بقولی پولیبیوس Polybius پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به ایپفانوس Epiphanus ۱۷۵ - ۱۶۴ پیش از مسیح)

Polybius X, XXVII, 9-10 & 12.

Parthia by Geo. Rawlinson p. 59.

Iranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.

Histoire de l'art, Tome V. Perse par Perrot et Chipier Paris 1890 p. 499-500.

Isidorus von Charax II, p. 6.

رجوع کنید به

و

۲ رجوع شود به

ساسانی نرسی (۲۹۳-۳۵۳ میلادی) بپا ایستاده نگینی نه علامت قدرت و اقتدار است از او میگیرد^۱

از آنکه ما در طی مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکرديم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و دارای پرستشگاه مخصوصی بوده است ناهید از ایزدان دین مزدیسناست در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده میشده است چنانکه امروز هم در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده میشود معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده برخی از این آتشکدها بناهید تخصیص داشته است شاید در آنجا ناهید را با آدابیکه مناسب مقام او بود ستوده و خواشها و استغاثاتی از او میکردند چنانکه امروز بسیاری از کلیسیاهای عیسویان با سه مقدسین و مقدسات این دین است بنا بوقوع معابد ناهید در ایران و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پر آب میتوان گفت که مخصوصاً دقت داشته اند که پرستشگاه فرشته آب در نزدیک آب باشد

<p>مورخین یونان (آناهیت) اوستارا انائیتیسی Anahitis نوشته اند غالبا اورا ارتیمیس Artemis انائیتیسی گفته اند یعنی که اسم الهه عصمت و عفت یونانی را با او داده اند مورخین رُم و بیزانس</p>	<p>شهرت ناهید نزد یونانیان و سنیایش وی در آسیای صغیر</p>
--	--

اورا دیانا Diana خوانده اند که در نزد رُمها بمنزله ارتیمیس یونانیهاست و
 بسا اورا ارتیمیس ایرانی یا دیانا ایرانی ذکر کرده اند فقط کلنس الکساندر
 رنیوس که ذکرش گذشت از بروسیوس نقل کرده افروdit انائیتیسی نوشته
 است بی شک افروdit Aphrodite که نزد یونانیان الهه عشق و شهوت است
 هیچ وجه مناسبتی با ناهید ندارد

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است در ایران قدیم
 از ایزدان و در سایر ممالك از پروردگاران بوده است در ممالك وسیعه که در تحت
 تصرف ایران بوده نیز آتشکده وی وجود داشته است در سراسر آسیای صغیر

بی شك این معبد همان است که یاقوت حموی در معجم البلدان در تحت کلمات قصر کنگور و قصر اللصوص محل آن را در میان همدان و قرمیسین (کرمانشاه) معین نموده گوید « بناهای باشکوه آن در روی يك پشته تقریباً به بلندی بیست ارش (تقریباً ده زرع) واقع است گنبد ها و ستونهای آنها بغایت زیبایی و استحکام است »

یاقوت این بناها را از آن خسرو پرویز تصوّر نموده اقامتگاه شیرین ضبط کرده است ^۱ از گوشه و کنار تاریخ بخوبی برمیآید که در تمام قرون اقتدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عربها در تمام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است طبري مینویسد که ساسان پدر بزرگ اردشیر بابکان در اصطخر پیشکار و متولی معبدی موسوم به آتشکده (اناهد) بوده است بنا بقولی در همین معبد در سال ۳۴۰ میلادی سرهای شهدای عیسوی را آویخته بودند ^۲ طبري در جای دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده مینویسد « اردشیر بابکان اول بطرف سگستان حرکت کرد از آنجا بگرگان پس از آن بابر شهر و بعد عمرو و بلخ و خوارزم و تا آخرین نقاط ممالک خراسان رفت و از آنجا عمرو بر گشت پس از آنکه بسیاری از مردمان را کشت و سرهای آنان را بآتشکده ناهید فرستاد از مرو بطرف فارس مراجعت نموده در گور (فیروز آباد) اقامت گزید » ^۳

گذشته از آثار معابد در جزو حجاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید برومند و بلند بالا بپای ایستاده تاجی جواهر نشان بر سر گذاشته نوارهای پرچین از آن فرو آویخت است طوق دور کردن و سایر زینتهای او یاد آور اوصافی است که در آبان یشت از این فرشته شده است در مقابل او شاهنشاه

۱ از برای نقوش و آثار معبد ناهید در کنگاور رجوع کنید به
Perse ancienne par Flandin et Coste, les planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 68.
Martyr. ed et. E. Essemanni I, 95.

Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 4

۲
۳ رجوع کنید به

محلّی را خاصّریزی نموده در بالای آن معبدی از برای انائیتیسی (ناهید) و اوماس Omanos (وهومن) ساختند در هر سال جشن مذهبی موسوم به (ساکائِه) Sakia در آنجا می‌گرفتند و هنوز هم در نزد اهالی آن محلّ که الحال موسوم است به (زلا) Zela این جشن معمول است پس از آن استرابون افزوده مینویسد برخی گویند که کورش اسکیت ها را شکست داده و روز فتح را جشنی از برای الهه وطن خود برقرار ساخت در هرجائیکه معبدی از ناهید برپاست این جشن نیز معمول است در این عید مردم لباسی بطرز اسکیت ها پوشیده باده پیمائی مینمایند زن و مرد با هم زد و خورد میکنند چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت ها را با حیلّه جنگی مست نموده برخی را در خواب و برخی دیگر را در رقص و بازی گرفتار و اسیر نمودند^۱ در معبد (زلا) برای امر مهمّی سوئند یاد میکردند^۲ جشن ساکائِه یکی از اعیاد ایران قدیم بوده است و مورّخینیکه بیش از استرابون میزیسته و آنانیکه بعد از او آمده اند نیز از جشن مذکور ذکر کرده اند از مجموع اخبار میتوان استنباط نمود که این جشن تخصیصی بناهید داشته است^۳ در جزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالک آسیای صغیر سا با سم ناهید و معبد آن در شهر های مختلف بر میخوریم وندیشمان Windischmann اخبارات مورّخین را راجع باین موضوع در کتابی جمع کرده^۴ از ذکر همه آنها اطلاعات مخصوصی راجع بستایش ناهید بدست نخواهیم آورد مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران دارای مقام بسیار بلندی بوده است حتی در شهر (ارز) Erez چنانکه يك هورّخ ارمنی قرن چهارم میلادی (اگاثانگولوس Agathangelos) خبر میدهد مثل معبد خوزستان ناهید دارای مجسمه طلا بوده است

Persische Anahita oder Anantia von Windischmann S. 7.

۱

۲ زلا Zela در بونئوس Pontas مملکت ساحلی در بای سیاه واقع است امروزه گه Zilleh

گویند در طرف غربی توکات Tokat واقع است

Strabon XII, p. 559, ed. Cas.

Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. C IV

۳

Persische Anahita oder Anantia von Windischmann, München 1856

۴

تا به نزدیک دریای یونان در سارد، پایتخت لیدی، بتوسط مورخین قدیم از معابد او بهما خبر داده شده است بخصوصه در برخی از ممالک آسیای صغیر ستایش او رونق تمام داشته از آنجمله در ارمنستان بمناسبت آنکه شعبه ای از خانواده اشکانیان در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا نفوذ نموده مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده میشده اند.^۱ کار ستایش ناهید در این سرزمین باندازه ای بالا گرفته بود که ایالت اکیلینز Akilisen همانجائی که سرچشمه‌های فرات است در یک قرن پیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیا نویس یونانی انائیتیس نامیده میشده است معبد ناهید در این ایالت شهرت تمام داشته همان است که بقول پروکوپئوس Procopius بعد ها عیسویان بدون آنکه تغییری در بنای آن بدهند بکلیسیا مبدل کردند.^۲ ولی در ممالک آسیای صغیر آئین و رسوم اقوام سامی صمیمه ستایش ناهید گشته بکلی رنگ و روی دیگری بخود گرفت استرابون مینویسد در معبد ناهید در اکیلینز دخترهای جوان از خانواده‌های شریف و بزرگ چندی مثل راهبات در خدمت معبد بسر میبردند و خود را برای استفاده عموم وقف می نمودند پس از مدتی شوهر اختیار میکردند بدون آنکه عمل پیشین آنان نسکین و پست شمرده شود.^۳ عادت مذموم مذکور در هیچ عصری چنانکه کلیه مستشرقین و مورخین نوشته اند نزد ایرانیان معمول نبوده و برخلاف آئین مزدیسناست در طی اخبارات قدیم نیز از يك جشن سالیانه موسوم به (ساکانه) Sakana سخن رفته است از آنجمله استرابون در این خصوص مینویسد اسکیت ها^۴ و قتی که بار منستان و (کاپاتوکا) اناطولی هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا بآنان شبیخون برده شکست داد بیاد این فتح

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 95.

۱

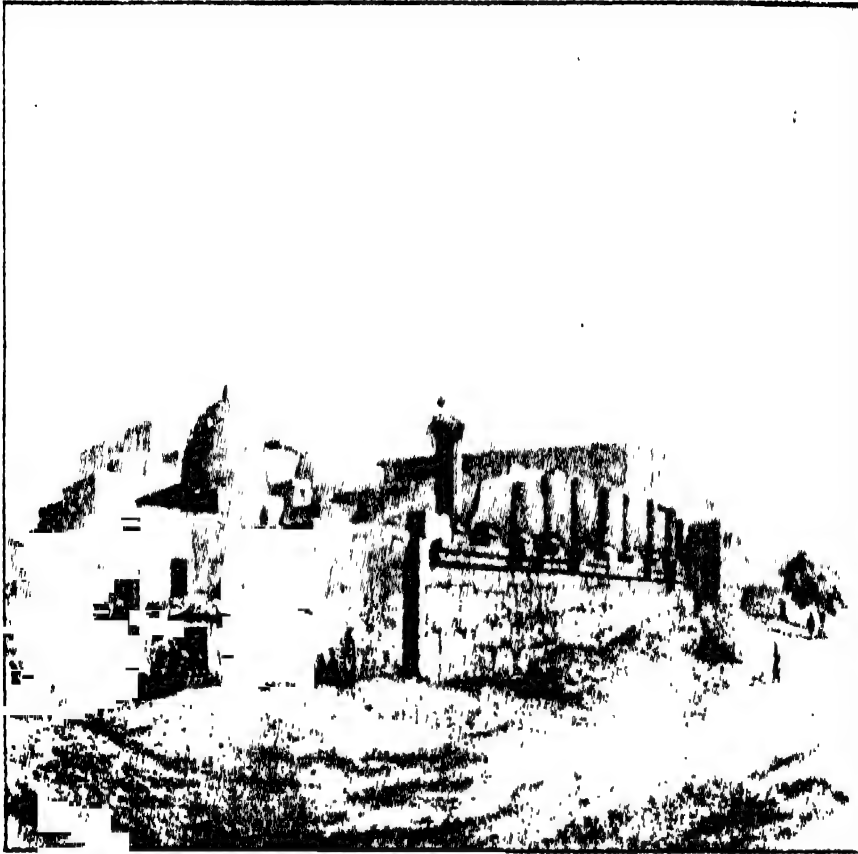
Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

۲

Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

۳

۴ اسکیت (Saka) اسمی است که به کلیه اقوام وحشی که در شمال دریای سیاه و در قفقاز و ترکستان روس بوده اند داده میشود اصلاً آریائی نژاد بوده اند اسامی بسیاری از شاهزادگان آنان ایران است مذهب آنان نیز آریائی بوده است



خرابهٔ معبد ناهید در قصبهٔ کنگاور طرف دست چپ منظرهٔ قصبهٔ حالیه است

رجوع کنید به *Perse Ancienne* par Flandin et Coste, Texte p. 11-14

L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy, V Partie p. 7-11 وبه

Persia Past and Present. by Jakson; p 234-244 وبه

در انجام مقال يك ققره از اخبار مورخ مذکور ارمني را ذکر نموده ختم میکنیم هر چند که اخبار اگاتانگلوس که خود کشیش متعصبی بوده است مخلوط بافسانه است ولی تا بیک اندازه حاکی نفوذ ستایش ناهید است در ارمنستان در کتاب تاریخ کشیش مذکور شرحی راجع به عیسوی شدن ارمنستان بتوسط (گرگوری ایلومیناتور) Gregory Illuminator معروف که از سال ۲۹۴ میلادی^۱ در ارمنستان مشغول کار بوده مردم را بدین عیسی دعوت میکرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله مینویسد تیرداد مبلغ دین عیسی گرگور را تهدید نموده گفت: اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمائی بخصوصه این ملکه بزرگ اناهیت را کسیکه مایه شرف و نجات ملت ماست کسی که همه پادشاهان او را میستایند و بخصوصه پادشاه سیتوانیان نیز او را میپرستد کسیکه مادر کلیه دانش و خرد است کسیکه خیر خواه نوع بشر و از نسل ارامزد Aramazd (هرمزد) بزرگ و تواناست در جای دیگر در جواب تیردات به گرگور مینویسد «آنانکه پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن میداری اناهیت بزرگ را کسیکه از پرتو او ارمنستان زنده بوده و هست ارامزد بزرگ و توانا را کسیکه آفریننده آسمان و زمین است و سایر پروردگاران را تویی جان و بی زبان مینامی» در يك جای دیگر کتابش باز مورخ ارمني در يك فرمان تیردات از اناهیت اسم برده مینویسد: ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ملکه اناهیت و قوت وهاگن vahagn (بهرام) نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد^۲ تیردات که ظاهراً در سال ۳۱۴ میلادی مرد در سالهای اخیر عمرش بتوسط همین گرگور بدین عیسی گروید معابد ناهید را که در ارمنستان بزرگ موجود بود با همراهی گرگور خراب کرد یعنی همان معابدی که بقول اگاتانگلوس در سال اول سلطنتش زیارت آنها رفته بود از این تاریخ به بعد بزور و جبر دین عیسی جای مزدیسنا گرفت معابد زرتشتی در جزو آنها آتشکدهای ناهید خراب یا بکلیسیا تبدیل یافت ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم در کیش عیسویان ارمنستان باقی است چنانکه در کلیه مذهب عیسی آثار و نفوذ آئین مترا (مهر) فرشته فروغ ایرانیان آشکارا و هویدا است^۳

۱ Geschichte Irans von Justi (Grundriss der iranisch. Philologie) s. 522

Pers. Anahita oder Anaëtis S. 21—22.

۲ رجوع کنید به

۳ رجوع کنید بمقاله مهر در قسمت آئین مهر در رُم

اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان یشت اسامی يك دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته در آغاز یشت مذکور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طی ترجمه آبان یشت شرح دهیم چه در یشتهای بعد نیز چنانکه در درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت بهمین نامداران برمیخوریم که هر يك بنوبت خود بفرشتگان و ایزدان نماز برده و فدیة آورده مزیت و برتری تمنا میکنند

از این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و آثری دهاک (ضحاك) و فریدون و افراسیاب و کیکاوس و کیخسرو و نوس و نوذر و کی گشتاسب و زریور و ارجاسب و غیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابوریحان بیرونی و میرخواند و غیره مفصلاً صحبت داشته اند هم چنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جاه و جلال هستند ولی ما فقط آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص آنان آمده است مینگاریم مگر آنکه از برای فهم مطالب مختصراً از شاهنامه ذکر می خواهیم کرد

آنانی را که در میان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آثری دهاک نازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی اسرائیل تورات تصور نمود که هم از پیغمبرانند و هم از پادشاهان چنانکه داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جمشید میگوید

منم گفتم با قره ایزدی هم شهریاری و هم موبدی

پوریوتکیاشان هسند ددیه-هوسه یی-ه که در یسنا ۱ فقره ۱۸ و یسنا ۲۳ فقره ۲ و فروردین یشت فقره ۱۷ آمده و بمعنی نخستین آموزگاران کیش است در سنت متأخر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده اند از این قبیل ویونگهان و تربیت که در طی مقالات راجع بجمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت

در فقره اول از فصل ۳۱ بندهش سلسله هوشنگ چنین آمده است:
 هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشی پسر کایومرث این سلسله با آنچه حمزه
 اصفهانی مینویسد که او شهرنج بن فروال بن سیامک بن مشی بن کیومرث است
 بکلی مطابق است ابو ریحان بیرونی نیز با دو کتاب مذکور موافقت نموده
 مینویسد او شهرنگ بن افراواک بن سیامک بن میشی (پیشداد) میباشد^۱
 هوشنگ در اوستا هئوشینگه *hoshingha* آمده است معنی لفظی آن
 بقول یوستی Justi چنین است کسی که منازل خوب فراهم سازد^۲ این اسم مرکب از
 هوش و هنگ چنانکه برخی پنداشته اند نیست شاید فردوسی در جایی که میگوید
 گرانایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود سبب لغت
 سازی و وجه اشتقاق عامیانه مذکور شده باشد

در هر جایی از اوستا (باستثنای فروردین یشت که ذکرش گذشت) که از
 هوشنگ ذکر شده است با صفت پرَ ذات *per dath* آمده این صفت که در
 فارسی پیشداد شده است مرکب است از پرَ که بمعنی پیش و مُقَدِّم (pro) است و
 ذات که بمعنی داد و قانون میباشد مجموعاً یعنی کسی که در پیش قانون گذارد و
 دادگری نمود یا اوّل واضع قانون حمزه اصفهانی نیز این کلمه را درست معنی کرده
 مینویسد فیشتاد اوّل حاکم میباشد چه او شهرنج اول حاکم ممالک بشمار است

این کلمه همیشه با هوشنگ میآید مگر آنکه یکبار در فقره اول از فرگرد ۲۰
 و ندیداد که ذکرش در طیّ مقاله گرشاسب بیاید پرَ ذات (پیشداد) تنها استعمال
 شده است در تفسیر پهلوی اوستا بخصوصه برای توضیح کلمه پرَ ذات در فقره مذکور
 قید شده است: «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته اند مثل هوشنگ»

۱ رجوع کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی
 جاب بران صفحه ۱۹

و به الآثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی
 جاب زاخو صفحه ۱۰۳

Iranisches Namenbuch von Justi

۲ رجوع کنید به

Eranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. I S. 515

و به

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 190 f:

و به

هوشنگ پیشدادی

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود جهاندار هوشنگ با رای و داد بجای نیا تاج بر سر نهاد از پدر خویش سیامک که بدست دیوها کشته شد انتقام کشید آهن از سنگ استخراج نمود آتش پدید آورد جشن سده بنیاد نهاد از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت

در اوستا مکرراً باسم هوشنگ پیشدادی برمیخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواسپ یشت (گوش یشت) و در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲۴ از ارت یشت در هر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا بایزدان یستمهای مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده درخواست میکنند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاووها و کرپانها چیر سازند که همه دیوها از او بهراس افتاده رو بگریز گذارند که او بدیوهای مازندران و دروغ پرستان ورنه فاسد است (دیلیم - کیلان) دست یافته همه را شکست دهد ایزدان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند

در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ بفروهر یل پاکدین هوشنگ درود فرستاده میشود در زامیاد یشت در فقره ۲۶ آمده است که مدت زمانی فرکیانی بهوشنگ پیشدادی متعلق بوده است از مجموع این فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ بدست نمیآید همینقدر میدانیم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است در فقره ۲۸ از فصل ۱۵ بندهش میخوانیم که ایرانیان از یشت هوشنگ میباشند در فقره ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زنب و شوهری ماشیه و ماشیوئی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و حوا) تابوجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است

ویوانا vivana نامی یاد شده است که خَشْتَر پَاوَن (ساتراب) ایالت هَرروواتی Harauvati (قندهار) بوده است. معنی لفظی این اسم دور درخشنده میباشد.

شاید معنی لفظی جم تو امان و همزاد و جنبه باشد چه بسا در اوستا کلمه *ایمَ یَمَ* بمعنی تو امان است در نزد برهمنان نیز *ایمَ* و خواهرش *ایمی* نخستین نروماده نوع بشراند و این عقیده ممد معنی فوق است.^۱

از فقره ۲ تا خود فقره ۵ یسنای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش جمشید چنین آمده است «زرتشت از هوم پرسید که تورا در میان مردمان نخستین بار در این جهان مادی بيفشرد و چه پاداشی نصیب آن کس گردید هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادی بيفشرد ویونگهان است در پاداش پسری مثل جمشید که دارنده رمه خوب و در میان مردمان دارای بلندترین رتبه است و مانند خورشید در خشان است باو داده شد کسی که در مدت سلطنت خویش جانوران و انسان را فنا ناپذیر آب و گیاه را مشروب و مأکول تمام نشدنی قرار داد در مدت سلطنت جم دلیرانه سرما وجود داشت و نه گرما جهان از مرگ و از حسد آفریده دیو عاری بود در هنگام شهریاری وی ویونگهان و پسرش جمشید هر دو بظاهر جوان پانزده ساله مینمودند» در جائی که مفضلاً از جم سخن رفته است در فرگرد دوم و ندیداد میباشد تمام این فصل راجع باوست از این قرار «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد پاک و مقدس ای آفریدگار جهان معنوی در میان نوع بشر بغیر از من دگر با که نخستین بار مکالمه نمودی دین اهورائی زرتشت را بکه سپردی آنگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک من در میان نوع بشر بغیر از تو نخستین بار با جم زیبا و دارنده رمه خوب مکالمه نمودم و دین اهورائی زرتشت بدو سپرده گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهان من آئین خویش بتو برگذار میکنم پس جم زیبا در پاسخ گفت من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم آئین

جمشید

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است در قدیمترین قسمت اوستا که گاتها باشد پیغمبر ایران او را در یسنا ۳۲ قطعه ۸ از مجرمین نامیده میگوید «ار همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان کسی که از برای خوشنود ساختن مردمان گوشت خوردن بآنان آموخت در آینده توای مزدا باید میان من و اوقضاوت کنی»

در سایر قسمتهای اوستا و کلیه کتب تاریخ و شاهنامه چنین مندرج است که جم در آخر عمرش بواسطه خود ستائی و دروغگوئی مغضوب پروردگار گردید در گاتها فقط یکبار از او یاد شده یم خوانده شده است بعد ها در سایر قسمتهای اوستا کله خشیت و آن افزوده گفتند جمشید چنانکه همین کله به هور (هور) پیوسته و خورشید شد شید بمعنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است فردوسی گوید بدو گفت ز انسان که تا بنده شید برآید یکی برده بینم سپید جمشید همیشه در اوستا با صفت هووتو «هوتو» آمده است در تفسیر پهلوی این صفت به هورمک یعنی دارنده گله و رمه خوب ترجمه شده است صفت دیگر جمشید در اوستا سریره میباشد که بمعنی زیبا و خوشگل است صفت اولی با وظیفه جمشید مناسبتی دارد چه او با افزودن جهان و بیرو راندن چارپایان و ستوران گماشته شده بود در خصوص حسن صورت وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طی مقاله گرشاسب بآن اشاره خواهیم کرد

جمشید در اوستا پسرو یو نگهوت و خوانده شده است ابوریحان بیرونی این اسم را و بجهان و حمزه اصفهانی و یونجهان که معرب ویونگهان است ضبط کرده اند در سایر کتب و یوانها نیز ضبط شده است در سانسکرت و یوسونت میباشد در ریگ وید و یوسونت اسم پروردگاری است در عهد هخامنشیان و یونگهان از اسامی معمولی مردمان آن عهد بوده در کتیبه بیستون از

همان جا انجمنی بیار است اهورامزدا بجم گفت ای جم زیبا پسر و یونکمان بجهان
 مادّی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تباہ کننده از پی درآید دانه های
 برف از بلندترین کوه ببلندی چندارش بیارد یک ثلث از جانوران هلاک شود
 چه در محلّهای هولناک (بیابانها و کویرها) چه در بالای کوهها چه در دره ها
 پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برفها آب شده
 آب فراوان روان گردد این جهان غیر قابل زیست بنظر خواهد رسید از برای
 پیش آمد این حادثه باغی (وَرَسَد) بساز که از هر چهار طرف ببلندی یک
 میدان اسب (چر تو ۲۴۵۲ - اسپریس) باشد در آنجا تخمهای چار یایان
 خرد و بزرگ و سگها و مرغکان و شعله های سرخ آتش جمع کن این ور را
 که از هر یک طرف ببلندی یک میدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز
 و یک طویله که از هر یک طرف ببلندی یک هائِر (هزار گام) باشد
 برای ستوران بساز در آنجا جوی آبی جاری نما چراگاهان فراهم کن خانه ها
 و سردابها و ایوانها و رواقها بنا نما تخم های (۲۴۵۲) مردان و زنانی که
 در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کن هم چنین تخمهای
 جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباتراند در آنجا گرد آور از میان گیاهها آنچه
 بلند تر و خوشبو تر است و از میان غذاها آنچه لذیذ تر و خوشبو تر است تخمهای
 آنها را در آنجا حفظ نما و این تخمها را از هر قسمی که باشد یک جفت در آنجا
 بیاور تا در تمام مدّتی که مردمان در ور بسر میبرند آنها پوسیده و فاسد نگردند
 کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا کسی که در او یکی از آفتها
 و ناخوشیهای اهریمنی دیده شود نباید داخل ور گردند در بزرگترین محله
 این ور نه گذر بساز در محله وسطی شش گذر و در محله کوچکی سه گذر در
 گذرهای بزرگترین محله تخم هزار مرد و هزار زن در وسطی شنصد و در کوچکی
 سیصد جمع نما گذرها را بانگین زرین علامت و نشانی بگذار و از برای ور دري
 بگشای که روشنائی داخل شود

جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم اهورامزدا گفت ای جم زیبا پسر

بروری و دین‌گستری از من ناید آنکاه من باو گفتم اگر تو مستعد و مہیای چنین امری نیستی آن به کہ جهان مرا بہرورانی و بگیتی فرایش و کشایش بخشی پشتیبان و پاسبان جہان شوی پس جم زیبا بمن گفت یدیرقم کہ جہان تورا بہرورانم و بگیتی بفرایم ہمارہ پشتیبان و پاسبان و نگہبان آن باشم در ہنگام سلطنت من نباید کہ باد سرد و گرم وجود داشتہ باشد ونہ ناخوشی و مرگ آنکاه من بجم دواہزار دادم يك نكين زر (دودھد سورا) و يك عصای زر نشاف (سہدھد آشترا) این چنین جم دارای اقتدار گردید سیصد زمستان (۳۰۰ سال) از سلطنت وی گذشت زمین از چارپایان خُرد و بزرگ و مردم و سگہا و مرغکان و شعلہ ہای سُرخ آتش بر شد بطوری کہ جا بچارپایان خُرد و بزرگ تنک گردید پس از آن من جم را آگاہ نمودہ گفتم ای جم زیبا پسر و یونکہمان زمین از چارپایان خُرد و بزرگ و مردم و سگہا و مرغکان و شعلہ ہای سُرخ آتش پرگشتہ جا بستوران خُرد و بزرگ تنک گردید آنکاه جم در نیمروز بسوی فروغ روی نمودہ براہ خورشید در آمد با نكين زرین خویش زمین را بسود و عصای زر شان خویش بآن بہالید و گفت ای سپندارمذ محبوب (فرشتہ مُوگل زمین) ^۱ پیش رو و خویشتن بگشای تا چارپایان خُرد و بزرگ و مردمان را در بر توانی گرفت بس زمین دامن بگشود و يك ثلث بزرگتر گردید چارپایان خُرد و بزرگ و مردمان بمیل و آرزوی خویش جاگزیدند سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) از سلطنت جم گذشت زمین دگر بارہ از چارپایان خُرد و بزرگ و مردم و سگہا و مرغکان و شعلہ ہای سُرخ آتش پرگشتہ جانتگ گردید جم باز مثل سیصد سال پیش از این در نیمروز بسوی فروغ روی آوردہ بہمان ترتیبی کہ گذشت يك ثلث دیگر بزمین بیفزود در سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) باز زمین از مخلوقات پرگشتہ جا ہمہ تنک شد سومین بار جم بترتیب مذکور يك ثلث دیگر بزمین را فراخ تر نمود در آریا و بیج در آنجائی کہ رود ونگوہی دایئیتیا ^۲ مشہور است آفریدگار اہورامزدا با ایزدان متوی انجمنی بیمار است چشمش زیبا دارندہ رمہ خوب نیز با بہترین مردمان در

مادّی این باغ با زرتشت و پسرش اروتندز میباشد هم چنین در هیچ جای اوستا نیامده است که پس از طوفان جم نیز با ساکنین از ور در آمده زمین را دگر باره آباد خواهد نمود بنا بر این آنچه در زامیاد یشت که بزودی ذکرش بیاید راجع بجمشید مندرج است نقیض مطالب فرکرد دوم و ندیداد نیست پیش از آنکه به باقی داستان جم بپردازیم لازم است یاد آور شویم طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مهرکوشا، سه لودوس که از سه لودوس یعنی مرگ مشتق است این کله فقط یکبار در یکی از جزوات اوستائی استعمال شده است^۱ در پهلوی ملکوش گویند در مینو خرد ملکوسان آمده است او دیوی است مهیب در پایاب هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد در مدت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد نماید بطوری که از این طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند آنگاه ساکنین ورجکرد بیرون آیند و دگر باره زمین آباد کنند^۲

طوفان ملکوش و باغ ور در اوستا بسیار شبیه است بطوفان نوح و کشتی وی که در تورات منقول است فرقی که در میان این دو عقیده موجود است این است که بقول دانشمند امریکائی ویتنی Whitney باغ ورجکرد با آن همه وسعت از برای فرا گرفتن قومی و لوازم زندگانی وی منطقی تر است تا از کشتی کوچک نوح از برای جمیع انبوه^۳

گذشته ازینسا و وندیداد در چندین یشت از جمشید صحبت شده است بحسب ترتیب نخست باید بآبان یشت متوجه شویم در فقره ۲۵ آن آمده است که جمشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکرسداسب هزار گاو ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او تمنا کرد که وی را در همه ممالک بزرگترین شهریار گرداند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و بریها و

Zendavesta by Westergaard Fragm. VIII, p. 334

۱ رجوع کنید به

۲ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نکارنده

Zoroaster, The Great Persian.

۳

ویونکمن زمین را با باشنه خویش بکوب پس از آن با دستهای خویش آن را بمال همانطوری که امروز مردم گل نرم را میمالند ^۱ آنکاه جشید همانطوری که اهورامزدا گفت عمل نمود و ر را حاضر کرد چار بایان خرد و بزرگ و مردمان و گیاهها و غذاها را در آنجا کرد آورد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك چه فروغ و روشنائی در این ور که جم ساخت می باید اهورامزدا گفت در آنجا فروغهای جاودانی (روچنکبه دسدمه) و فروغ جهانی (ستیدانه دسدمه) میباشد در هر سال یکبار در آنجا ستارگان و ماه و خورشید طلوع و غروب میکنند بنظر ساکنین و یک سال مثل یک روز است در هر چهل سال از هر یک جفت مخلوقات و یک جفت دیگر بعمل میآید مردمان در ور بهترین زندگانی سر برد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك که در آنجا کیش مزدا داخل کرد اهورامزدا گفت مرغ کرشیتز و سده دیه سده ^۲ ای آفریدگار جهان مادی ای پاك کیست در آنجا بزرگ و حاکم (اهو سده) و سردار دینی (رتو دسده) اهورامزدا گفت اروندنر و توای زرتشت ^۳ در این جا متذکر میشویم که جشید فقط بفرمان اهورامزدا باغ و را که در بهلوی و جمرت میگویند برای پیش آمد طوفان آخرالزمان ساخت ریاست روحانی و

۱ در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جشید چنین آمده است

بفرمود دیوان ناپاک را بآب اندر آمیختن خاک را

هر آنچه از گل آمد چو شناختند سبک خشت را کالبد ساختند

۲ بندهش در فصل ۱۹ در قمره ۱۶ مینویسد در خصوص کرشبت گفته شده است که او می تواند کلماتی تلفظ کند او است که در ور جم دین منتشر ساخت در فصل ۲۴ همین کتاب در قمره ۱۱ آمده است کرشبت بزرگ و رئیس مرغهاست دین مزدیسنا را به ور آورد او را نیز چرغ گویند مینو خرد در فصل ۶۱ قمره ۹ گوید که چهاراو (چهر او) رئیس مرغهاست در فرهنگها نیز چرغ یکی از مرغهای شکاری درج شده است ایدی گوید

زمین روان چرخ چون بر چرخ بر آواز را مشکران مرغ مرغ

۳ اروندنریکی از سه پسران زرتشت است بقول سنت رئیس طبقه برزیگران بوده

است رجوع کنید بگاتها صفحه ۸۵ - ۸۸

او افبرده و زیشاف گرد جهان همیگشت بناچار بایستی بخصومت دشمن
تن در دهد»

در فقره ۴۶ زامیاد یشت آمده است که سپیتیورَ (Spityura) جم را با ارّه دوباره نمود در فصل ۳۱ بندهش در فقره ۵ آمده است «سپیتور برادر جمشید است با اژی دهاک (ضحاک) جمشید را کشت» همانطوری که شغاد برادر خود رستم را کشت در روضة الصفاء و در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواری بود در کنار دریای چین در میان یک درخت تُهی و کهن ساّ یافته با ارّه بدو نیم کردند شاهنامه نیز مطابق با زامیاد یشت در خصوص جمشید گوید

چنین سال سیصد همیرفت کار	ندیدند مرگ اندر آن روزگار
نیارست کس کرد بیکارئی	نبید درمندی و بیمارئی
زرنج و زبدشان نبود آگهی	میان بسته دیوان بسان رهی

پس از آنکه جمشید مغرور گشته خود ستای آغاز نمود فراز او
جدا شد

شمارا زمن هوش و جان و تن است	عن نگر و دهر که اهرمن است
کرایدونکه دانید من کردم این	مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فریزدان از اوی	گُست و جهان شد پر از گفتگوی

جمشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاک زخم یافته خود از معرکه
بکنار کشید در مدت صد سال متواری بود تا آنکه او را در کنار دریای چین
دستگیر نموده با ارّه بدو نیمش کردند

چو صد سالش اندر جهان کس ندید	ز چشم همه مردمان ناپدید
مدم سال روزی بدریای چین	پدید آمد آن شاه ناپاک دین
چو ضحاک آورد ناگه بچنک	یکایک ندادش زمانی درنک
بارّه مراورا بدو نیم کرد	جهان را از او ناک و بی بیم کرد

کاووها و کرپانه‌های ستمگار چیر سازد و از دیوها ثروت و بهره و فراوانی و رمه و خور سندی و تشخص را دور بدارد ایزد ناهید وی را کامروا ساخت در درواسپ یشت نیز جمشید بترتیبی که در آبان یشت گذشت از برای ایزد گوش قربانی نموده درخواست می‌کند که وی را موفق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات کله و رمه مهیا سازد کرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ را از آنان دور نماید که در مدّت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) جهان را از باد گرم و سرد ایمن بدارد ایزد گوش نیز حاجت او را برآورد در فروردین یشت در فقره ۱۳۰ آمده است ما بفروهر پاک جم پسر ویونگهان توانا و دارنده رمه درود می‌فرستیم تا بضد فقرات که دیوها آورده اند استقامت توانیم نمود و بضد خشکی و احتیاج ایستادگی توانیم کرد در رام یشت در فقره ۱۵ تا ۱۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین برای ایزد وایو (فرشته هوا) نثار آورده همان تمناهایی که از ناهید داشت در این جا از فرشته هوا نموده و کامروا می‌گردد در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۳۱ باز جمشید بر می‌خوریم که بترتیب مذکور در درواسپ یشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب می‌کند که حاجتش را برآورد

زامیاد یشت نسبتاً مفصل تر از جمشید صحبت می‌کند بخصوصه مندرجات آن مفید و سرچشمه مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع به جمشید مندرج است در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است «فرمدت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روی هفت کشور سلطنت داشت بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانه‌ها مسلط بود جم از دیوها ثروت و سود بر بود فراوانی و کله و رمه و خوشی و جاه و جلال را از آنان دور بداشت در مدّت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسیده و فاسد نمیشد نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرگ و رشک آفریده دیو این چنین بود تا بوقتی که او دروغگوئی آغاز نمود و خیال خود را بدروغ مشغول ساخت آنگاه فر از او بصورت مرغی جدا گشته بمهر رسید بار دوم فر از او جدا گشته بفریدون رسید بار سوم فر از او جدا گشته بگرشاسب رسید پس از آنکه فر از جمشید دور شد

جداگانه استعمال شده یک مخلوق اهریمنی دیوسیرت است چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۶ غالباً اژی دهاک یکجا آمده از آن نیز یک مخلوق دیوسیرتی اراده میشود در زامیادشت از فقره ۴۶ تا ۵۲ از منازعه آذر و اژی دهاک صحبت میدارد که هریک برای بدست آوردن فرازیدی میکوشد در فقرات مذکور نیز گاهی اژی تنها آمده است

اژدها و اژدر از کلمه اوستائی اژی دهاک میباشد در ادبیات فارسی نیز بهمان معنی است که در اوستا لیبی گوید

از این هفت سر اژدر عمر خوار برهیزد انکو بود هوشیار
همزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین مینویسد «بیوراسب ده اک ده اک اشتقاقه ده اسم لعقد العشرة و آک اسم للآفته والمعنی انه کان ذا عشر آفات احد ثها فی الدنيا» این اشتقاق درست نیست چه دهاک مرکب از ده و اک سوس که در اوستا بمعنی بدوزشت است نمیشد و کله ده در اوستا دس و سوس آمده است از اژی دهاک در اوستا چنانکه از ضحاک در شاهنامه و کتب تاریخ مرد جبار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصوّر شده است که چندی ایران را گرفتار پنجه قهر و غلبه خویش داشت

در کتب متأخرین اورانیز بیوراسب خوانده اند که بمعنی دارنده ده هزار اسب است فردوسی گوید

همان بیوراسبش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند
از اوستا نیز برمیآید که اژی دهاک از قوم دیگری است و از مملکت بابل است یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان در قدیم یک طایفه عرب نژاد از ساکنین آنجا را تازی مینامیدند و بعد ها اسم این طایفه مخصوص را برای کلیه اعراب اطلاق کردند در شاهنامه هم که ضحاک تازی نامیده شده است لابد یکی از جباران بابل مقصود میباشد و مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم بابل یا اشور دارد

طبری و بلعمی می‌نویسند که جمشید پس از شکست یافتن از ضحاک بزاولستان بگریخت و دختر شاه آنجا را بزنی گرفت از او پسری آمد تور از تور پسری آمد دستان از دستان پسری آمد طواریک از طواریک پسری آمد فرامرز برای متمم داستان رجوع کنید بمقاله گرشاسب در انجام مقال متذکر میشویم که داستان غرور و خود ستائی جمشید بعدها داخل سنت یهودیان شد و در کتاب تلمود سلیمان بجای جمشید اوستا گردید نگین سلیمان احتمال دارد اصلاً همان نگین جمشید باشد که ذکرش در فرگرد دوم و نندیداد گذشت^۱

ضحاک

بقول شاهنامه پس از آنکه جمشید خود ستائی آغاز کرد فرایزدي از او جدا گشته و مغلوب ضحاک شد مدت سلطنت ضحاک نازی و دوره ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده بکوه دماوند بزنجیر بست در شاهنامه مرداس پدرش میباشد حمزه و بیرونی ارون داسپ ضبط کرده اند

در اوستا اثری دهاک ~~دودوسوس~~ آمده است این اسم مرکب است از دو جزء اولی که اثری باشد خورد جدا گانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فرگرد اول و نندیداد در فقره ۲ اهورامزدا میگوید نخستین کشوری که من بیا فریدم آریا و بیج میباشد اهریمن در آنجا اثری (مار) سرخ بیا فرید هم چنین در فقره ۵ از فرگرد ۱۴ و در فقره ۶۵ از فرگرد ۱۸ و در فقره ۹۰ از آبان یشت اثری بمعنی مار میباشد بسا از اثری یکبار حانور اهریمنی اراده شده است درست همان معنی که امروز از کلمه اژدها یا اژدر فارسی برمیآید چنانکه در یسنا ۹ که ذکرش در مقاله گرشاسب بیاید دهاک نیز

۱ برای کسب اطلاعات مفصلتر راجع به جم در وید برهمن و در تلمود یهودیان رجوع کنید بکتابهای ذیل

Der Vedische Mythos des yama von Ehn, Strassburg 1890.
Die talmudische-midrassische Adamsage in ihrer Rückbeziehung auf die urische yima und Meschiasage, von Kohut.

او را بزنجیر بستن در کتب پهلوی نیز مندرج است

بند هشت در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ مینویسد «وقتی که اژی دهاک زنجیر گسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شد نه توانست که او را بگشد» در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا با و گفت تو نباید که او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موزی و مضر خواهد شد

در سنت است که در هزاره هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست دست تطاول گشوده یک نلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نانکار را نابود خواهد ساخت^۱

فریدون

نگه کن کجا آفریدون گرد که از پیر ضحاک شاهی ببرد (فردوسی)
فریدون در اوستا ثرا تئون Thrætāona آمده است اسم پدرش آتویه سئویس میباشد در سانسکرت آپتیا aptya گویند معمولاً در اوستا آتویانه سئویس آمده است و این صفت است. معنی از خاندان آتویه همین کلمه است که در پهلوی آسپیان شده است بزودی ذکرش بیاید

در فقرات ۶ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد هوم در پاسخ گفت دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آتویه میباشد در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است « که اژی دهاک سه پوزه در مملکت بُورِی رَسَدَد صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وی را بتهی نمودن هفت کشور از انسان موفّق سازد اما حاجت او برآورده نشد »

بُورِی همان بابل است. بمناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است آن را به راء تبدیل کرده اند. بابل در کتیبه های هخامنشیان با بیروش و در اوستا بُورِی شد. مُشْتَبِه نشود با کلمه دیگر اوستائی بُورِی رَسَدَد که با همین املاء بمعنی ببر است و در فقره ۱۲۹ یشت مذکور آمده است از فقره فوق برمیآید که ضحاک بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است در فقره ۱۹ از رام یشت آمده است که اژی دهاک در کورینت و دلدیو در بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیّه آورد کورینت همان است که الحال موسوم است بکرنه این قصبه کوچک در جائیکه ضحاک فدیّه نثار فرشته هوا نمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیک به بُورِی و وطن اصلی ضحاک است همان کوهی که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است همیرفت آن شاه گیتی فروز زردگاه در پیش کوه اسپروز یونانیها آن را زاگُرس Zagros خوانده اند

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقره ۶ بندهش این طور مندرج است دهاک پسر خرو تاسپ پسر زینیکاو پسر ویرفشک پسر تازی پسر فرواک پسر سیامک از طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیگ پسر تمبیک پسر او و خم پسر باور و یسم پسر گدو و یثو پسر دروگا سکان پسر گناک مینوی (زشت نهاد) باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ مینویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک زن جوانی با یک دیو و مرد جوانی با یک پری بهم پیوستند از اختلاط آنان زنگیهای سیاه پوست بوجود آمدند وقتی که فریدون بسرکار آمد آنها را از ممالک آریائی بیرون نموده بساحل دریا راند اما پس از استیلائی عرب دگر باره بممالک آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون بضحاک و در کوه دماوند

دگر از جاهائی که از فریدون سخن رفته است در فقره ۳۳ از آبان یشت است از این قرار «فریدون از خاندان توانای آئوئیة در مملکت چهارگوشه ورنه صداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او درخواست که باژی دهاک سه پوزه ۱ ظفر یابد ناهید حاجت او را برآورد .

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از درواسپ یشت آمده است که فریدون برای ایزد گوش قربانی نموده از او درخواست که بضاک غلبه کند و دو زنش را سنگهوک سدسوسه و و آرتوگ سدسوسه و ۲ را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن و از برای خانداری برانزده هستند از او برباید در فقره ۲۳ از رام یشت و در فقرات ۳۳-۳۵ از ارت یشت باز فریدون از برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیة آورده بترتیب مذکور تمنا میکنند که وی را کامروا سازند سنگهوک و آرتوگ را که فریدون از دست ضحاک نجات میدهد در شاهنامه شهرناز و ارنواز میباشد دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم گرفتار ضحاک مار دوش شدند

دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوردند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بدند سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر ماهروئی بنام ارنواز

در فقره ۴۰ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکر شده است در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحاک است داستانی که مفصلاً در شاهنامه و در کلیه کتب تاریخ مندرج است پدر فریدون در شاهنامه آبتین و مادرش فرانک میباشد

فرانک بدش نام و فرخنده بود بمهر فریدون دل آکنده بود

۱ مثل فقره ۸ از بستای ۹ که ذکرش گذشت

۲ سدسوسه سدسوسه

کسي که ائزي دهاک سه پوزه و سه کله و ششم چشم و هزار چسقي و چالاکي دارند و راشکست داد آن دروغ قوی دیوپرست را که اهریمن ناپاک برای تباه نمودن راستی بضد جهان مادی بیافرید « از فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می توان استدال نمود که گیلان مسقط الرأس فریدون میباشد چه در فقره مذکور آمده است « چهارمین کشوري که من اهورامزدا بیافریدم ورنه واسلام چهار گوشه میباشد در آنجائی که فریدون کشنده ائزي دهاک تولد یافت اما اهریمن بدکنش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارج را) بر آن مملکت مسلط داشت « در هر جائی از اوستا که از فریدون ذکر شده می بینیم که او در مملکت ورنه برای فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان یشت و در واسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت که ذکرش بیاید ورنه را غالب مستشرقین دیلم یا گیلان حالیه دانسته اند تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوار گر تفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غربی دریای خزر بندش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد « پدشخوار گر کوهی است که در طبرستان و گیلان واقع است »

بقول وست West محققاً پدشخوار گر در جنوب قفقاز واقع است و الحال البرز نامیده میشود بهر حال ورنه محلی است در گیلان در پهلوی ورنیک گفته اند بقول یوستی هنوز دهی موسوم به ورك در طرف شرقی ساری واقع است^۱ ورنه چهار گوشه ۴۳۵۵۵۵۵۵۵۵ خوانده شده است تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید نخست برای آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت میکنند آن را چهار گوشه گفتند دوم آنکه ورنه دارای چهار شهر عمده است همانطوری که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شد بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان ورنه یاد شده است از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۱۴ و یسنا ۲۷ فقره ۱ و آبان یشت فقره ۲۲ و مهر یشت فقره ۹۷ و فروردین یشت فقره ۷۱

Zend-Avesta, Darmesteter Vol. II p. 14

۱ رجوع کنید به

S.B.E. by West p. 38

و به

Iranisches Namenbuch von Justi s. 331

و به

را بصورت کرگی در آورده در هوا بیرواز نمودن واداشت در فقره ۶۱ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ يك از کتب پهلوی نیافتم در شاهنامه و کتب تاریخ نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید

در انجام مقال از فقرات ۳۶-۳۷ زامیادیشث ذکر می‌نموده ختم میکنیم در فقرات مذکور آمده است «دومین بار وقتی که فر از جشید بصورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آنویه آن را دریافت بطوری که او در میان پیروزمندان پیروزمندترین شد 'باستندای زرتشت' کسی که ازی دهاک سه پوزه را کشت»

گرشاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدس بنزله رستم شاهنامه یا هرقل Herakles یونانیهاست در اوستا گرشاسب و ~~دودشود~~ آمده است در سانسکریت نیز کرشاسو Kṛśasva گویند معنی لفظی این اسم دارنده اسب لاغر یا کسی که اسبش لاغر است میباشد امروز گرشاسب گوئیم ولی بهتر این است که گرشاسب بگوئیم چون در نسخ خطی قدیم میان ک و گ امتیازی در نوشتن نمیداده اند شاید که فردوسی هم در عهد خویش گرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم گرشاسب گفته باشد طبری گرشاسب و ابوالفداء گرشاسف ضبط کرده اند هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیه آنچه در خصوص گرشاسب مورخین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع بگرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیسنان آمده است در این مقاله جمع نمائیم و باین وسیله معنی یک رشته از جملات اوستائی را بفهم نزدیک کنیم خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال

سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقره ۷ بندهش این طور آمده است
 «فريتون آسپيان پسر پورتورا آسپيان پسر سوک تورا آسپيان پسر پورتورا
 آسپيان پسر سياک تورا آسپيان پسر سپید تورا آسپيان پسر گفرتورا آسپيان
 پسر رمک تورا آسپيان پسر و نفر غشن آسپيان پسر جم پسر و یونگهان از و یونگهان
 تا با آسپيان پورتورا ده پشت بوده است هریک از آنان صد سال زندگانی
 کرده است که رو بهم رفته هزار سال باشد این هزار سال مدت سلطنت ضحاک
 بوده است از آسپيان پورتورا فریدون بوجود آمد کسی که از جم انتقام کشید
 از او (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که بر مایون و کتاویون باشند نیز بوجود
 آمدند اما فریدون پرهیزگار تر بوده است از فریدون سه پسر بوجود
 آمدند سرم (سلم) و نوچ و ایریج»

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالك خود را در میان آنان
 در شاهنامه و کتب تاریخ عربی و فارسی معروف است

نخستین مسلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مرا اورا گزید
 دگر تور را داد توران زمین مرا کرد سالار ترکان و چین
 وزان پس چو نوبت بایرج رسید مرا اورا پدر شهر ایران گزید^۱
 در اوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است در فروردین
 یشت در فقره ۱۴۳ آمده است بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك آریائی
 درود میفرستیم بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك تورانی درود میفرسیم
 بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالك سئیریه و سدرده Sairima درود
 میفرستم بنابر آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی
 خود را بخاک و قلمرو سلطنت خویش داده اند سئیریه اوستا مملکت سرم
 (سلم) میباشد که قسمت بزرگترین پسر فریدون بوده است از آن مملکت روم
 یا اروپا و یا بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است^۲
 دگر از اعمال فریدون در اوستا این است که او کشتی ران ماهر با و ورو و سدرده»

۱ رجوع کنید به صفحه ۹۲ همین کتاب از مملکت آریائی ایران مقصود میباشد

Eränfahr von Marquart 1901 S. 155—157

۲ رجوع کنید به

بدنیا آمد نامزد به شم

یکی پورش آمد بخوبی چو جم نهاد آن دلاور و را نام شم

از شم پسری بوجود آمد موسوم به اترط

ز شم زان پس اترط آمد پدید همی فر شاهی از او میدمید

اترط هم چندی شاهی نمود پس او که موضوع مقاله ماست موسوم است

به گرشاسب

چو بخش بهر کار منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد

بر آف پور آرام بفزود و کام گرانمایه را کرد گرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است

اما داستان او و پایان نرسیده فقط در انجام داستان نژاد رستم بگرشاسب نسبت

داده میشود بزرگان این تخته کز جم بدند سراسر نیاکان رستم بدند^۱

این داستان را که ترنر مکان در جزو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است

معلوم نیست که از فردوسی باشد احتمال دارد که از گرشاسب نامه اسدی طوسی

باشد که هنوز بنظر نگارنده نرسیده است میرخواند نیز در روضه الصفاء مینویسد

«در کرشاسف نامه نقل است که جمشید مجهول وار گرد عالم می گردید تا در حوالی

سجستان ساکی شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند

که کرشاسف از آن نسل است و رستم آن تخته» بقول نولدکه Nöldeke خاندان رستم

منسوب بگرشاسب اوستا نیست^۲ از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب

در شاهنامه از این قرار است گرشاسب پسر اترط پسر شم پسر طورک

پسر شید سب پسر تور پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سلطنت کرده

است چنانکه خواهیم دید گرشاسب اوستا نیز با زابلستان سروکاری

دارد و اسامی برخی از نیاکانش یاد آور اسامی نیاگان گرشاسب شاهنامه است

متمم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وي باضجاک و

لشکر کشیهایش بصد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعمالش را باید

۱ رجوع کنید شاهنامه چاپ مکان Macan (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰

Nöldeke. Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Irani. Philolo. S. 138 ۲

۴۵۸ سرائیده شده است موافق باشد یا نه ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یاد آوری نموده میگذریم

در یک جای شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طهاسب از خاندان فریدون ۹ سال سلطنت نمود پسر بُد مر اورا (زورا) یکی خویش کام پدر کرده بودیش گرشاسب نام ملحقات شاهنامه از گرشاسب دیگری اسم برده گوید پس از آنکه جمشید از ضحاک زخم یافته خود را از میدان جنگ بکنار کشید شبانه بالباس مبدل فرار نموده سربکوه و بیابان نهاد چندی سرگشته میگشت تا آنکه زابلستان رسید سمن ناز دختر کورنگ پادشاه زابلستان تشیفته حسن جمال جمشید گردیده در خفاء زن او شد کورنگ پس از آستن شدن دخترش قضیه را دریافت خواست که جمشید را دستگیر نموده بنزد ضحاک بفرستد اما گریه و زاری سمن ناز او را دل بسوخت و دست از جمشید برداشت تا آنکه سمن ناز پسری برآید نهاد آن دل افروز را نام تور دل و جان جم بد از او برز نور پس از آنکه تور بسن پنج سالگی رسید از حرکات او حدس میزدند که او باید از پشت جمشید باشد کورنگ برای آنکه سر فاش نشود از بیم ضحاک بجمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود جمشید پس از پیمودن مراحل بهندوستان رسید پس از چندی اقامت در آن سرزمین رهسپار چین گشت در آنجا گهاشمگان ضحاک او را دستگیر نموده بفرمان شاهنشاہ ماردوش او را با ارّه بدو نیم کردند سمن ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود بکشت تور بحد کمال رسید از او پسری بوجود آمد موسوم به شید سب

از آن ماه زادش یکی شه نژاد بیدشاد و شید سب نامش نهاد

شید سب پس از مرگ کورنگ بتاج و تخت زابلستان رسید از او نیز پسری موسوم به طورک پا بعرصه وجود نهاد

یکی پورش آمد زخم بزرگ برسم نیا نام کردش طورک
پس از در گذشتن شید سب طورک چندی سلطنت نمود از او هم پسری

مردی که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت تریّت در میان پرهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و نهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی است که ناخوشی را باز داشت مرگ را باز داشت (زخم) نیزه پران را باز داشت حرارت تب را از تن مردم باز داشت «بنابر این تریّت در اوستا نخستین طبیب و اولین درمان بخش نوع بشر است بمنزله اسکلیسیوس Asklepios یونانیها Aesculapius رُمها میباشد

در یسنا ۹ فقره ۱۰ باز در طیّ سؤال و جواب زرتشت با ایزد هوم از تریّت اسم برده شده است هوم در پاسخ زرتشت میگوید «سوم کسی که مرا مُهیا ساخت تریّت از خاندان سام است که از نیکخواهان ترین است در عوض خداوند باو دو پسر داد یکی اورواخشیه و دیگری گرشاسب که زاهد و قانون گزار بود و دیگری گرشاسب که دلیر و نامآور بود» عَجَالَةً بهمین قدر اکتفاء میکنیم تا باز به یسنای مذکور برگردیم از اورواخشیه اطلاعاتی نداریم فقط از فقره ۲۸ رام یشت میدانیم که هیتاسپ او را کشت و برادرش گرشاسب از او انتقام کشید در فقره ۴۱ زامیادیشت نیز کشته شدن هیتاسپ زرین تاج بدست گرشاسب برای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است در آبان یشت از یک تریّت و برادرش اشاوَرَدَنکه در فقره ۱۱۳ فروردین یشت آمده است پسر سایوژدري میباشد هسْتَنَد اسم برده شد او را با تریّت که از خاندان سام است نباید مُشتبه نمود چنانکه اورواخشیه که در فقره ۱۱۳ فروردین یشت آمده است پسر سایوژدري میباشد نباید که با برادر گرشاسب مُشتبه شود گرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است این صفت در اوستا نیرِناو میباشد یعنی نرمش و مردسرت یا بعبارت دیگر دلیر و پهلوان این صفت بتدریج نریهان شد و از جزو اسامی خاص گردید الحال سام گرشاسب نریهان گوئیم دگر از صفاتی که در اوستا از برای سام آمده است گئسو میباشد یعنی کیسو دارنده یا دارای کيس (گئسو) دگر از صفات او گَدَوَر میباشد یعنی دارنده گرز (گئسو) بخصوصه

بواسطه گرشاسب نامه اسدی طوسی تکمیل نمود سراینده گرشاسب نامه علی بن احمد طوسی مؤلف لغات فرس اسدی است پدرش را که از برای تشخیص باید اسدی بزرگ نامید موسوم است به احمد بن منصور الطوسی معاصر فردوسی و بقولی استاد او بوده است ^۱.

مأخذ گرشاسب نامه که در سال ۴۵۸ هجری (۱۰۶۶ میلادی) سرانیده شده است بی شک همان مأخذی است که در ملحقات شاهنامه در متمدن داستان جمشید و اعقاب او برشته نظم کشیده شده است

از آنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲۶ و ۲۷ مینویسد بخوبی یاد آور سلسله گرشاسب شاهنامه میباشد بندهش گوید «گرشاسب و اوروخش Aurvakhsh دو برادر بوده اند از پسران ائرت پسر سام پسر تورک پسر سپانیاسپ Spānyasp پسر دورشاسب Dārosasp پسر توگ پسر فریدون ^۲

در اوستا نیز پدر گرشاسب تریث نامیده آمده است گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسب خوانده شده است چنان که در فروردین یشت در فقرات ۶۱ و ۱۳۶ در کتب پهلوی گاهی فقط با اسم خاندانش سام نامیده شده است

اینک آنچه در اوستا راجع بآباء و اجداد و اعمال گرشاسب مندرج است بیان نموده بعد نواقصات این داستان را بتوسط سایر کتب مذهبی پهلوی و بازند و فارسی تکمیل میکنیم نخست راجع به تریث نامیده پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ و نندیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

«زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست در میان برهیزگاران و دانایان و کاهگاران و توانگران و رایومندان و تهمندان (دلیران) و پیشدادیان نخستین

۱ گرشاسب نامه را مستشرق مرحوم فرانسوی کلیمان هوارت Clément Huart در دو جلد با ترجمه فرانسه در پاریس بطبع رسانیده است یعنی که کتاب مذکور در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ که روز وفات مستشرق مذکور است در تحت طبع بوده است (نقل از مقاله آقا برزا محمد خان قزوینی در مجله ایرانشهر شماره ۱۱ از سال چهارم ۱۹۲۷ میلادی)

Sacred Books of the East by West p. 187.

۲ رجوع کنید به

که او داشتی گنج و نخت و سرای شگفتی بدلسوزی کد خدای
و را کندرو خواندندی بنام بکندی زدی پیش بیداد کام

کندرو مناسبتی با آب و دریا دارد در کتب متأخرین نیز جای او
در میان دریا قرار داده شده است چنانکه در آبان یشت گرشاسب تنها میکند که
او را در کنار دریای فراخ کرت بکشد در فقره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد
او دیوی آپیک کندرو نامیده شده است

دگر از جاهائی که در اوستا از گرشاسب ذکر شده است در یسنا ۹
در فقره ۱۰ میباشد که ذکرش گذشت در این فقره از تربت پدر گرشاسب و
از او رواخشیه را درش اسم برده شده است در فقره ۱۱ که «متم فقره پیش است
از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است «گرشاسب از در شاخدار را
که اسبها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بکلفتی یک بند انگشت از او جاری
بود گشت گرشاسب بر پشت آن (از در) در میان دیک فلزی غذای ظهر خود
می نخت باین جانور گرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت آنکاه از زیر دیک
بجست و آب جوشان را فرو ریخت گرشاسب از آن هراسیده خویش بکنار
کشید» کله ای که ما بشاخدار ترجمه کردیم در متن سرور «دله» آمده است
که مرکب است از کله سرو «دله» و ور «کله مذکور» بمعنی شاخ در زبان
فارسی محفوظ مانده است ازرقی گوید ز نور تابش خورشید لعل فام شود
سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال برخی از مستشرقین گمان کرده اند
که سرور اسم این از در باشد مینو خرد در فصل ۲۷ در فقرات ۴۹ و ۵۰
مینویسد که «مام مار سروور و کرک کیوز که آنرا بهینو (یا بهن و یا پسینو)
میخوانند و دیو آبی کند رنی و مرغ کمک را کشت»

در زامیاد یشت از فقرات ۳۸ تا ۴۴ نسبتاً مفصل تر از گرشاسب
صحبت شده است میگوید سومین بار که فر از جمشید جدا شد بصورت مرغی
بگرشاسب رسید و او از پرتو فر در میان دلیران دلیرترین گردید او از در
شاخدار زهر آلود را کشت بعینه آنچه در یسنا ۹

غالب فتوحات گرشاسب با همین گرز صورت میگیرد

کلیه اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است از آن جمله در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است «گرشاسب نریهان (دلیر) در کنار دریا چه پیشینکه به فدیة نیاز اردوی سور ناهید نمود و از او درخواست که وی را بشکست دادند گندرو به سپهر و در ساحل دریای فراخ کرت موفق سازد نخست به بینیم که پیشینکه در بجاست بندهش در فصل ۲۹ در فقره ۱۱ مینویسد «دشت پیشیانی در کاوستان واقع است گفته شده است که در کاوستان رشته پیشیانی عجیب ترین مملکت است در آنجا بسیار گرم است در بلندترین محل آنجا گرم نیست» امروز این دشت موسوم است به پیشین دشت بسیار پهنی است بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است دارای چراگاهان بسیار مرغوب میباشد مردمان آنجا پیرورش گوسفند می پردازند گله و رمه فراوان دارند قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن میگذرد با اسم این دشت نامیده شده در بلوچستان بدریا چه (با تلاق) آب ایستاد میریزد^۱

اما گندرو که بدست گرشاسب کشته شد در فقره مذکور آبان یشت زرین پاشنه خوانده شده است نامیده شده است در کتب متأخرین چنانکه خواهیم دید او را گندرب زره پاشنه خوانده چنین معنی کرده اند آب دریا تا پاشنه او بوده است کله زئیری و اوستائی که بمعنی زرین است با کله دیگر اوستائی زریا و که بمعنی دریاست مشتبه شده است در شاهنامه نیز اسم گندرو موجود و وزیر ضحاک بوده است لابد از نژاد او هم تصور شده است یعنی از نژاد سامی فردوسی گوید

چو کشور ز ضحاک بودی تهری یکی مایه ور بد بسان رهی

Ostiranische Kultur von Geiger S. 109

۱ رجوع شود به

Grundriss der Iranischen Philologie 2. 280

و به

Sacred Books of the East Vol. V p. 37, 203

و به

Iranische Altert. 1, 18 ff von Spiegel

و به

باز در فقره ۱۳۶ همین یشت گوید « ما بفروهر پاك سام گرشاسب محمد موی و مسلح بگرز درود میفرستیم تا آنکه ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته‌اش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود » گفتیم که در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است گرشاسب در کنار دریای پیشین فدیه نیاز ناهید نموده است از این جا معلوم میشود که گرشاسب از زابلستان میباشد بقول سنت حالا هم گرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است بخواب رفته است در فقره ۷ از فصل ۲۹ از بند هشت چنین آمده است سام (مقصودش گرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی هاست اما بواسطه بی اعتنائی وی بآئین مزدیسنا يك تورانی موسوم به نیهاک (نیهاو ونیاک نیز خوانده شد) او را در دشت پیشیانی بایک تیر زخم زده خواب غیر طبیعی بوشاسب را بر او مسلط داشته است فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که ضحاک دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند ده هزار ار فروهر باکان بیاسبانی پیکر او گماشته شده اند » برای آنکه مطلب فوق روشن شود باید دانست که گرشاسب در سنت مزدیسنان یکی از جاویدانیهاست نموده فقط بخواب رفته است در آخر الزمان وقتی که دگر باره ضحاک از کوه دماوند زنجیر بگسلاند گرشاسب نیز از خواب برخاسته او را هلاک خواهد کرد گرشاسب از جمله یاران موعود ررتشی است که در نو نمودن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز باسوشیانس همراهی خواهد نمود در بهمن یشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸-۶۲ راجع باین مسئله آمده است « وقتی که اژی دهاک زنجیر گسیخته بر از آذر بجهان روی آورده بگناهان

داشتانه که در پهلوی داشته نیک شده یعنی دارنده داشتن یاداشاد (ایزدی) میباشد زداشاد تو شاد گردد ولی زکین تو عمناک گردد و منوچهری خواستم باثار داشادش پدر این جا بن فرستادش عنصری در اسم و رَاشوَ کلمه و رَشَ واداشد که یعنی بیشه و درخت است دیده میشود این انت را نیز بارتولومه در فارسی و رشان یعنی کدو تر جنگلی ضبط کرده است بسیاری از فرهنگها آن را از لغات عرب نوشته اند رجوع کنید به بحرالاجواهر

در فقره ۱۱ آمده که ذکرش گذشت از قبیل کشته شدن رو زرین پاشنه
و غیره در این جا تکرار میشود از فقره ۴۱ که متمم فقرات قبل است سایر
فتوحات گرشاسب از این قرار ذکر میشود نه پسر از خاندان پشینه
و پسران خانواده نیویکه و پسران خانواده داشتیان و پسران خانواده
و هیتاسب و پسران زرین تاج و ویرشو و پسران از خاندان دانه
و پیتئون و آرزو شمنه و پسران و سناوید که پسران را
کشت^۱ دیگر از جاهائی که می توانیم از گرشاسب اطلاعی بهمرسانیم از فقره اول
نهمین فرگرد و نداد می باشد که میگوید «هقتمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم
و آکرته می باشد اهریمن بدکنش در آنجا خانه نیستی که اهریمن
پری را که به گرشاسب پیوست بیافرید» و آکرته اسم قدیم مملکت کابل است
در تفسیر بهلوی اوستا این کله به کاپول ترجمه گردید اما خانه نیستی این لغت
بقول بارتولومه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لفظی آن چیست فقط میدانیم که یکی
از پتیارهای کابلی است که گرشاسب فریفته او شده بود در فقره ۵ از فقره ۱۹
و نداد نیز از او اسم برده شده است زرتشت باهریمن میگوید بدان ای اهریمن
نابکار من تا روز ظهور سوشیانس مخلوقات آفریده دیو عفريت لاشه و مردار
آفریده دیو و خانه نیستی جادو را خواهم برانداخت در این جا از خانه نیستی
بك زن بد عمل اراده شده است

اینک رسیدیم بجائی در اوستا که دلیل سر آمدن روزگار کرشاسب است در فقره ۶۱ فروردین یشت گوید « ما بفروهرهای مقدس نیک و توانای پاکدینان درود میفرستیم که ۹۹۹۹۹ نفر از آنان بیاسبانی جسد سام کرشاسب محمد موی (گسوان دارنده) و مُسلح بگزر گماشته هستند»

۱ از این اشخاص که بدست گرشاسب کشته شده اند اطلاع درستی نداریم همینقدر میدانیم که آنان از دویستان بوده اند در کتب متأخرین از بعضی از آنان اشاره ای شده است مثلاً نه سراز خاندان بنیه در روایت هفت راهزن شده اند و مرغ کمک را که در کتب متأخرین بدست گرشاسب کشته شده است با وِرشَو اوستا یکی دانسته اند معنی لفظی برخی از آنان نیز معلوم است در اسم پشیه کلمه **پش** یعنی پهن است دیده میشود هستاسب یعنی دارنده اسب براق شده اسب بگردونه بسته شده

از آنکه او گمندرَوَ زرین پاشنه را شکست داده بقدرت هولناک آن نابکار چیر
گشته است از آنکه او نژاد ناپاک نیویک و داشتا نیک را برانداخته و آسیب و
زیان فراوان آنان را بیابان رسانیده است از آنکه او باد نیرومند را بر صلح و
سازش آورده و آن را از ویران نمودن مخلوقات ایزدی باز داشته است از آنکه او روزی
ضحاک را که بندگسسته برای تباه ساختن جهان و بآرزوی نابود نمودن
مخلوقات قیام کند خواهد برانداخت از این رو بآفریدگان گیتی
آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستیزی آذر نسبت بگرشاسب بواسطه آزادی که
از او بآن رسیده و باز داشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری
نمودن گوشورون گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است
و او را از داخل شدن بدوزخ حفظ کردن و خواهش نمودن زرتشت از آذر
برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل
شدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ)»

در کتب متأخرین داستان گرشاسب مفصل تر مندرج است بطوری که
آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکرد نامفهوم است روشن و واضح میشود
در صد در بندهش کلیه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت
وقایع او در صد و هفتاد و سه (۱۷۳) شعر برشته نظم کشیده شده است قیمت
این منظوم فقط در این است که اعمال این نامور قدیم را حفظ کرده است اگر نه
ارزش ادبی ندارد^۱ پیش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع بگرشاسب
بنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستیزی آذر بضد گرشاسب
اردیبهشت میباشد چه در عالم مادی نگهبانی آتش با این امشاسپند است و

۱ دگر باره فریاد کرد آن روان	به پیش خدا داور داوران
بگفتش و فریاد زاری کنان	که بخش ای خدا یا ز سختی رهان
بده جای ما را بروشن بهشت	بزدانکه کشتم همان دیو زشت
که بد نام آن دیو را کند رب	بلائی ستمکاره بود و عجب
بخورشید رخشان رسیدی سرش	بگفتند خلقان زره پاشنش

نقل از یک نسخه خطی که در سال ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده است

بی شمار مرتکب شود و یک ثلث از مردمان و ستوران و کوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد. بآب و آتش و گیاه اطمه وارد آورد آنکاه آب و آتش و گیاه بدرگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگر باره برانگیز تا ضحاک را هلاک سازد ای اهورامزدا اگر خواهی ما برآورده نشود ما را قوه پایداری در جهان نخواهد ماند آتش گوید من گرمی نخواهم داد آب گوید من نخواهم جاری شد آنکاه پروردگار اهورامزدا بسروش و نریوسنگ گوید پیکر سام کرشاسپ را بجنبانند تا از خواب برخیزد ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده کرشاسپ را بخوانند دربار چهارم سام با پیروزی برخیزد و بضحاک روی آورد و بسخنان او گوش ندهد گرز بفرق او کوبیده هلاکش کند آنکاه ویرانی و نکبت از جهان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهانرا پاک کنند رستاخیز و حیات آینده را برانگیزانند»

چنانکه ملاحظه میشود کلیه مندرجات کتب مذهبی راجع بگرشاسپ با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است. متأسفانه نسکی که در اوستا بخصوصه از گرشاسپ صحبت میداشته است از میان رفته است این نَسک مفقود شد، موسوم بوده است به سوتگر نَسک فرگرد پازدهم آن از گرشاسپ سخن میداشته است. دینکرد در فصل چهاردهم از کتاب نهمین خلاصه مندرجات سوتگر نَسک را برای ما حفظ کرده است از این قرار «فرگرد پازدهم» ات فروخشیاء راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان گرشاسپ را در يك حالت هولناكي بزرگداشت و نظر بسابقه اعمال گرشاسپ و نظر به برتری یافتن مردمان و از گناه دوری جستن آنان از بر تو كوششهای بیشمار وي وضع هولناك و در زجر بودن روان وی بزرگداشت ناگوار آمدن و چشم داشت گرشاسپ از آفریدگار اهورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی احتیاجی نسبت بآتش از او سرزده و تمّای گرشاسپ از اهورامزدا برای مقام بلند در مقابل اعمال دلیرانه که از او ساخته شده است از آن جمله که او مار سرو بر را کشته و ستم هم آورد را بانجام رسانیده است.

پیروزمندتر از تو کسی نیست و او مفرور گشته جهان را خراب می‌کرد و کوهها را با دشت هموار مینمود و درختها را از ریشه میکند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوشد

پنجم گر شاسب مرغ کمک را که سرش بفلک میرسید و از شپهرهای خود خورشید و ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تاریک مینمود و در وقت باران پرهایی خود گشوده نمیکذاشت که باران زمین برسد و پس از آن بدریا رفته آنها را که بیرهای خود گرفته بود در آنجا میریخت و جهان را از قحط و غلاء بتمنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد پس از آن مدت یک هفته از پی او ناخت وقتی که مرغ کمک از آسمان افتاد جهانی از افتادش خراب شد آنگاه گر شاسب با گرز منقارش بگفت «

افراسیاب

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا از او اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان ستیزه او با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی قسمت مهم شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است آنچه راجع باو در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است در اوستا *فرنگر سَین* *اَفراسیاب* و در پهلوی *فراسیاب* میباشد در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است ابو ریحان بیرونی اجدادش را این طور ذکر کرده است *افراسیاب بن پشنگ بن اینت بن ریشم بن ترک بن زبن اسب بن ارشسب بن طوج*^۱ در بندهش فصل ۳۱ فقره ۱۴ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است *افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورو شاسپ پسر توچ پسر فریدون* در فصل ۲۷ در فقرات ۳۴ و ۳۵ از کتاب مینو خرد مندرج است مصلحت کار چنین بود که اژی دهاک بیوراسب و افراسیاب مجرم تورانی سلطنت رسند اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت برمی انگیزخت در فصل ۸ در فقره ۲۹

سبب آزرده گی اردیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فرو ریختن (سرو بر) دیک طعمش را بناچار هیزم فراهم آورده تا غذای خود طبخ کند چون آتش ساعتی دیر تر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش بعنصر مقدس فرود آورده است از این رو مؤکل آتش اردیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش «گرشاسب نخست ازدهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هریک از دندانهایش بدرازی ستونی و دو چشمش که آتش از آنها میجهید بزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش میکشیده و بادم عقاب را از هوا پائین میآورد هریک از پیشرش بزرگی یک سپر گیلی بود طول آن ازدها باندازه ای بود که بشمار ناید در دشت و غار آواز او می توفید گرشاسب در بامداد از دم او تاختن آغاز نمود و در شام بسرش رسید آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه ها در لای دندانهایش آویخته بودند

دوم گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش بخورشید میرسید او را زره پاشنه میکفتند مسکنش در کوه و دره و دریا بود دریای زره تا پاشنه اش و دریای چین تا بزانش بود از دریا ماهی گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد دوازده مرد را یکبار فرو میبرد شیرویل پیش او مانند پشه ای بود گرشاسب نه شبانه روز بضدا و بجنگید تا آنکه از قعر دریا بیرونش کشید و دو دستش را در بند نموده سرش با گرز بکوفت تنش مانند کوه البرز بود در بن دندانهایش اسب و خر خزیده بودند

سوم گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بکشت همه آنان آدمخوار و ناپاک بودند دریای چین تا بکمرشان بود کسی از بیمشان یارای سفر کردن نداشت در هر سال یک صد هزار آدم میخوردند گرشاسب در مدت یک هفته با آنها جنگ نموده همه را شکست داد

چهارم گرشاسب باد را که فریفته اهریمن شده چه باو گفته بود

این تورانیان نیز در خود اوستا آمده است کلیهٔ این اسامی آریائی و مغی پیشتر از آنها معلوم است در طی این مقاله اسامی تورانیانی را که در اوستا از آنها ذکر شده معنی خواهیم کرد. بنابراین ابداء مناسبتی ندارد که عثمانیها و کلیه ترکهای مغول نژاد را از باز ماندگان تورانیان آریائی نژاد تصور کنیم.

در شاهنامه در طی داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریث و کرسیوز یاد شده است اغریث بقول شاهنامه سپهدار لشکر توران بوده و نسبت بایرانیان محبتی داشته است ناموران سپاه ایران که پس از شکست یافتن نودر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند بواسطه اغریث آزادی یافته اند اما خود اغریث باین جرم بحکم افراسیاب کشته گشت

برادر دیگر افراسیاب که کرسیوز باشد همان است که بتحریرک و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش پسر کیکاوس را کشته است در کتب پهلوی نیز از برادران افراسیاب ذکر شده است بندهش در فقره ۱۵ از فصل ۳۱ مینویسد «فراسیا و کرسیوز که او را نیز کدال میگفتند و اغریث هر سه برادر بودند» اغریث را در پهلوی چنانکه در فقره ۵ از فصل ۲۹ بندهش آمده است گویت شاه میگفتند باز بندهش در فصل ۳۱ در فقره ۲۱ مینویسد «وقتی که فراسیا و پادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در پدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد اغریث از خداوند درخواست نمود که وی را بنجات دادن لشکریان و دلیران ایران موافق سازد حاجتش نیز برآورده شد ایرانیان بموسط او رهایی یافتند فراسیا و از این کار برآشفته اغریث را کشت خداوند در پاداش عمل نیک اغریث پسر باو داد موسوم به گویت شاه» متمم داستان افراسیاب و سر آمدن روزگارش بدست کیخسرو در شاهنامه چنین آمده است کیخسرو نبیره کیکاوس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش بجنگ افراسیاب شتافت و بسوی گنگ دژ روی نهاد افراسیاب از آب آگاه گشته شبانه تنها بگریخت سالها از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا آنکه در بالای کوه بنزدیک

مینو خرد آمده است اهریمن آرزو داشت که بیوراسب (ضحاک) و افراسیاب و اسکندر فنا نا پذیر باشند اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند در گاتها (صفحه ۹۱) گفتیم که تورانیان قبیله ای از ایرانیان قدیم بوده اند از حیث تمدن پست بیشتر صحرا نشین و بیابان نورد و غالباً بضد ایرانیان در جنگ بوده اند اشکانیان را از این قبیله باید دانست بمناسبت آنکه ایرانیان از زمان بسیار قدیم با این قبیله در زدو خورد بوده اند یا آنکه ایرانیان بنابرست قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایران میشمرده اند بعدها اشکانیان را که از قبیله تورانیان بوده بکلی از نژاد بیگانه خوانده اند خدای نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی گردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیان ذکری نکرده بوده است چه منافای سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان از کسانی که سلطنت ساسانیان انتقال یافت صحبتی ندارد از این جهت است که فردوسی هم فقط بدست شعر مبهم راجع بسلطنت آنان که چهار صد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده گوید

از ایشان جر از نام نشنیده ام نه در نامه خسروان دیده ام

طوائف ترك مغول نژاد كه بعدها بسر زمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان بنای زدو خورد گذاشته اند متدرجاً با تورانیان مشتبه شده بسا در شاهنامه ترك بجای تورانی و تورانی بجای ترك آمده است و هم چنین است در کتب پهلوی بنابرست بسیار قدیم و بنا بآنچه در شاهنامه و کلیه کتب تواریخ ما مسطورات افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون میباشد ایرج و سلم و تور سه پسران فریدون بوده اند که هر يك اسم خود را بخاك قلمرو سلطنت خویش داده اند^۱ قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم که تورانیان دسته ای از ایرانیان قدیم بوده اند و آن اسامی گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر کتب محفوظ مانده است اسامی برخی از

مفصل است ما باندازه ای که ار برای فهم مندرجات اوستا لازم بود در این جا ذکر کرده ایم

در اوستا اسم دو برادر افراسیاب چنین است *اَغَرَثَرَتَ سَعَدَسَدَسَدَسَد* که لفظاً بمعنی (کسی که گردونه اش در پیش میرود) میباشد دومی *کَرَسَوَزَدَ و اِدَسَدَسَدَسَرَوَس* بمعنی (استقامت و پایداری کم دارنده) میباشد اغریث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان شمرده شده است

کلمه افراسیاب را (*فرنگرِسین* *اِدَسَدَسَدَسَدَسَد*) یوستی این طور معنی میکند (کسی که بسیار بهراس اندازد).^۱ بسا در اوستا اغریث با صفت *نَرَوَسَدَسَدَسَد* آمده است یعنی از پشت دلیر - نر - بهلوان چنانکه در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱ افراسیاب همیشه با صفت *مئیریه* *سَدَسَدَسَد* آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ گفتیم که مندرجات اوستا راجع بافراسیاب مطابق مطالب شاهنامه میباشد مگر آنکه برور زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهین زیر زمینی پادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه

ز هر شهر دور و بنزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب از اوستا و کتب بهلوی بخوبی بر میآید که هنگ قصری بوده این کلمه در اوستا *هنگن* *سَدَسَدَسَدَسَد* آمده است یعنی چیز کننده شده از ریشه لغت *کن* *وَس* که در اوستا و فرس *هخامنشی* بمعنی *کنند* است میباشد کلمات *خاب* (خانه) و *کان* بمعنی *معدن* و *خندق* که معرب از *خنتک* بهلوی است از همان ریشه و بنیان است در کتاب آئو *گمَدَچا* (*Aogemadēcā*) در فقرات ۶۰ و ۶۱ صراحتاً از این

۱ رجوع کنید به *(Der Sehr in Schrecken Setzende) Iranisches Namenbuch von Justi*

بنظر بارتولومه معنی که از برای کلمه افراسیاب در *Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung. Herausgeg. von A. Khun. 33. 465*

داده شده است درست تر است متأسفانه رساله مذکور بنظر نگارنده نرسیده است

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

رجوع کنید به

Commentar über das Avesta von Spiegel Band 2 S. 133

و به

بکشد کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش (سیاورشن ددود «سدیجس») که
 بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر (نَرو «سدس») درواسپ هوم
 را کامروا ساخت در فقره ۲۱ از درواسپ یشت آمده است «از برای درواسپ
 یل نامور آریائی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسروه «سدس» «سدس»)
 رو بروی دریا چه عمیق و وسیع چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند
 قربانی کرد و زور نثار نمود از او درخواست ای درواسپ نیک و تو ای توانا ترین
 این کامیابی را بمن ده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریا چه عمیق و
 وسیع چنچست بر اندازم من پسر انتقام کشنده از یل نامور سیاوش که بخیانت
 کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر»

در فقره ۷۷ از زامیاد یشت آمده است «از پرتو فر بوده که
 کیخسرو بافراسیاب مجرم تورانی و برادرش کرسیوز ظفر یافته آنان را در بند
 نمود و از یل نامور سیاوش که بخیانت کشته شد و از اغریث دلیر انتقام
 کشید» چنانکه ملاحظه میشود داستان خصومت طولانی تورانیان
 بضد ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان و سپهبدان و ناموران و
 امکان هر دو طرف مثل افراسیاب و اغریث و کرسیوز و سیاوش و هوم و
 کیخسرو و هنگ افراسیاب و دریا چه چنچست (آرمیه) برای ما در اوستا نیز
 محفوظ مانده است دگر از جاهائی که در اوستا میتوان نشانی از این داستان
 جست در فقرات ۶ و ۳۷ از تشر یشت است در فقرات مذکور فرشته
 باران تشر در چستی و چالاکي به تیر آرش (اَرخش «دولجس») بهترین
 تیر انداز آریائیهما تشبیه شده است آرش تیر انداز همان است که مورخین
 مثل طبری و بلعمی و ابو ریحان و میر خواند و غیره در خصوص او نوشته اند پس
 از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بناچار
 ایرانیان با تورانیان صلح کردند برای تعیین حدود ایران و توران برآن قرار دادند
 که تیر آرش کمانگیر معروف آن زمان بهرجا که فرود آید همان موضع
 سرحد باشد این داستان را مفصلاً در مقاله تشر خواهیم نگاشت کتاب مینو خرد

قصر صحبت داشته مینویسد «کسی از چنگال مرگ رهایی نیابد نه کسی که مثل کیکائوس در فضای آسمان در گردش و سیر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهنین با ارتفاع هزار قد آدم با صد ستون ساخته بود در این قصر او برای روشنائی ستاره و ماه و خورشیدی ساخته آنچه دلش میخواست در آنجا مهیا و درمیان بشر از بهترین زندگانی بهره‌مند بود با وجود جادویی خویش باز نتوانست که از دست مرك آستوبهات (در اوستا سوسیه-۲ و ۳ و ۴) ایمن بماند اینک آنچه در اوستا راجع بهنگ و زندگانی و سر انجام افراسیاب آمده است مینگاریم در یسنا ۱۱ فقره ۷ گوید «زود قسمتی از (فدیة) گوشت بریده در راه هوم دلیر نثار کن تا آنکه تورا هوم به بند نکشد چنانکه او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقه وسطی زمین در میان دیوار آهنین در پناه بود به بند در کشید» در این جا یاد آور میشویم که ایرانیان قدیم زمین را سه طبقه میدانستند و سطح آن را بهفت کشور قسمت میکردند و بخصوصه از فقرات ۴۱-۴۳ آبان یشت بخوبی برمیآید که هنگ قصر سلطنتی پادشاه تورانی بوده است: «افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیرزمینی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند از برای اردویسور ناهید قربانی کرده تمنا نمود بآن قری که در میان دریای فراخکرت شناور است برسد» بی شک این قربانی فراوان و خواهش بزرگ در وقتی شده است که افراسیاب در هنگ آهنین یا در قصر خود بسر میبرده است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراکنده و پریشان از بیم جان در بن غاری پنهان بوده است راجع بگرفتار شدن افراسیاب بدست هوم عابد در درواسپ یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است «هوم درمان بخش و سرور نیک باچشان طلائی در بلندترین قلّه کوه هرا (سوسیه-۲) از برای فرشته درواسپ فدیّه آورده چنین درخواست نمود مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا او را روی دریاچه عمیق و وسیع چنچست (سوسیه-۲)

چنانکه از فقرات ۴۵ و ۴۶ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او بدست نیاید فقط از اوستا برمیآید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارنده فرو و بخصوصه نیرومند بوده است پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهش از فرشته آب این بوده که او را توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و او را بدیوها و مردمان و پریها و کاوها و کرپانها چیر سازد ناهید او را کامروا ساخت تعیین محل کوه اِرِزِیْفَه؛ اِرِزِیْفَه که در فقره ۴۵ از آبان یشت آمده در آنجائی که کیکاوس فدیه نثار ناهید کرده است غیر ممکن است فقط دو بار این اسم در اوستا دیده میشود در فقره ۲ از زامیاد یشت که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از اِرِزِیْفَه یاد شده است ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد در فصل ۱۱ از بندهش يك رشته از اسامی کوهها مندرج است اما از اِرِزِیْفَه اسمی نیست دارمستر احتمال میدهد که آن یکی از قلّه های البرز باشد چه در سنت آمده است که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته باین مناسبت فدیه او در یکی از این قصرها بعمل آمده است اِرِزِیْفَه نیز بهمین املاء در اوستا بمعنی مرغ شاهین و باز میباشد

بمناسبت آنکه در زامیاد یشت بخصوصه از فرّ کیانی یاد میشود و اسامی پادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع بآب بطور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت در این جا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یاد آور شده میگذریم و آن داستان آسمان پیمائی اوست هر چند که امروز چیزی راجع باین داستان در اوستا موجود نیست ولی بنظر میرسد که در اوستای عهد ساسانیان باین مسئله اشاره شده بود یکی از قطعات اوستائی موسوم به اَتَوَگَمَدَنچا که ذکرش در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است^۱ یا قوت در معجم البلدان نقل

۱ رجوع کنید به فقره ۶۰ از کتاب Aogemadaêca Übersetzt von Geiger S 55.

و به صفحه ۱۱۲ همین کتاب

نیز در فصل ۳۴ فقره ۶ راجع بزد و خورد افراسیاب با منوچهر مینویسد در هنگام سلطنت منوچهر دوازده سال ایران در تحت تصرف افراسیاب بود باز در فقره ۴۱ از فصل ۲۷ کتاب مذکور مندرج است فائده ای که از منوچهر رسید این است که سلم و تور را برای انتقام پدر بزرگش ایرج گشت و آنان را باز داشت که جهان را ویران کنند و از مملکت پدشخوارگر تا به دُوککو Fūgkō که بنا بمعاهده با افراسیاب رسیده بود باز گرفته بتصرف مملکت ایران در آورد در فقرات ۴۱-۴۳ از آبان یشت دیدیم که افراسیاب تورانی را آرزوی بدست آوردن فرکیانی بوده است فریاخره فروغ مخصوصی است که از طرف پروردگار پادشاهان و دلیران و پیغمبران بخشیده میشود در مقاله زامیاد یشت از آن صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر میشویم که در فقرات ۵۶ تا ۶۴ از زامیاد یشت مندرج است سه بار افراسیاب خود را بدریای فراخکرت در انجائی که فرشناور است انداخت اما این فر که مختص بمالک ایرانیان است و در آینده نیز از آن ایرانیان و زرتشت مقدس خواهد بود نصیب افراسیاب نشد پادشاه تورانی در هر سه بار از عدم توفیق خویش برآشفته دشنامی بزبان راند از این قرار «ایث یث یثنه اهائی دد. دد. دد. دد. دد. دد. دد. دد» این کلمات که باید ناسزاهای افراسیاب باشد در فقره ۵۷ مندرج است در فقرات ۶۰ و ۶۳ باز چند کلمات دیگر بآنها افزوده شده اما ابداً معنی از آنها بر نمیآید یعنی که اساساً معنی هم نداشته است از این کلمات که بی شک برای تمسخر و نامفهوم بودن زبان تورانیان بیان شده است شاید بتوان استنباط کرد که قبیله تورانی یک لهجه مخصوص بخود داشته است چنانکه زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم و متعلق بطرف مغرب ایران بوده است

کیکاوس

کیکاوس در اوستا کیو اوسن و دد. دد. دد. دد. یکی از پادشاهان کیانی است پسر آئیی و نگهو سورده و نوه کیتباد و دد. دد. دد. (مئوسس سلسله کیانی) و شوهر سودابه و پدر سیاوش و جد کیکسرو میباشد در بهرام یشت فقره ۳۹ و در زامیاد یشت فقره ۷۱ از او اسم برده شده است از فقرات مذکور

در بالای گنگ بلند و مقدس موفق بدارد ناهید حاجتش را برآورد»
این فقره بخوبی یادآور جنگ کیهن‌سرو با افراسیاب و ویسه سپهبد پادشاه
توران و گنگ دژ سیاوش میباشد که مفصلاً در شاهنامه از آنها سخن
رفته است

در فصل ۲۹ در فقره ۶ بندهش مندرج است که طوس پسر نوذر
در جزو سی تن از جاویدانیهاست در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی
خواهد کرد^۱ گذشته از آنکه طوس اسم کسی است در کتب پهلوی نیز
بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان میباشد چنانکه در فصل ۱۲
فقره ۲۴ و فصل ۲۰ فقره ۳۰ و فصل ۲۲ فقره ۳ از بندهش سپهبداران
شهر طوس در خراسان مدعی بوده اند که از باز ماندگان طوس هستند اساساً
طوس Tūs اسم شخص و طوس Tōs اسم محل بوده است بعدها در املاء و
تلفظ بهمدیگر مشتبه شده هر دو را طوس Tus گفتند^۲ در این جا متذکر
میشویم که طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود مثل سایر نامداران قربانی
نکرد فدیّه گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست کلمه ای که با بمناسبت
مقام گهی قربانی کردن و گهی عبادت نمودن و ستائیدن ترجمه میکنیم در متن
اوستا یزتَ مَسی مَسی میباشد که از فعل یز مَسی مشتق است و بمعنی فدیّه
آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است
کلمات یسنا و یشت و ایزد از همین ریشه است در پهلوی یشتن بجای یز استعمال
میشود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم بناچار بکلمه مذکور
بمناسبت مقام معانی مختلف میدهیم بنابر این بطور یقین نمی توانیم بگوئیم که
در اوستا از گاو و گوسفند یشتن نامداران ذبح نمودن آنها یا در راه خدا
بارزانیان بخشیدن مقصود است

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و
موفق هم شد

۱ رجوع کنید نیز بفصل ۳۰ و فقره ۱۷ از بندهش

میکند « در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نزد آنان بمنزله تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که کیکاوس خواست بآسمان عروج کند اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که او را محافظت نکند آنگاه کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد چنانکه (باربر دُ مینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی شك از کتاب الانشاء اوستا مقصود میباشد چه یاقوت باز در تحت کله ابرقوه از کیکاوس و زانش سودابه صحبت داشته مینویسد که در کتاب الاستاق (اوستا) که کتاب دینی مجوسان است راجع بداستان کیکاوس چنین خوانده است در کتب پهلوی مثل بندهش و دینکرد چنانکه در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان پیمائی کیکاوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلی است که در آنجا کیکاوس از آسمان فرود افتاده است

طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدعی تاج و تخت وی بود در شاهنامه آمده است که طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو بقصد مسافرت بجهان دیگر روی بکوه و بیابان نهاده اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده جان بسپرد

در سنت مزدیسنان طوس از جمله جاویدانیهاست نمرده هنوز در حیات است چنانکه ذکرش بیاید در آبان یشت چندین بار باسم توس بر میخوریم در فقرات ۵۳ و ۵۵ آمده است «یل نامور طوس بر پشت اسب اردویسور ناهید را ستایش نموده از او درخواست که وی را بشکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سوك

شهر گوئیم و در قدیم بمعنی مملکت و کشور بوده است دومی سوک نیز بشکل سو که بمعنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است شمس فخری گوید
 مه و خورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو
 بار تولومه خشت و سوک را چنین معنی کرده است فروغ کشور^۱
 اما گنگ دژ که راجع بآن دامنہ اطلاعات ما وسیع تر است در غالب کتب تاریخ
 بنای آن بسیاوش پسر کیکاوس منسوب است فردوسی نیز گوید

کنون بشنواز گنگ دژ داستان بدین داستان باش همدستان
 که آنرا سیاوس بر آورده بود بسی اندر و رنجها برده بود

از کتب تاریخ و ادبیات ما چنین بر میآید که گنگ دژ در خوارزم خیوه
 حالیه واقع بوده است شاید شهر خیوه گنگ دژ قدیم باشد چه ابو ریحان بیرونی
 مینویسد که نزد خوارزمیان ورود سیاوش بتوران مبدأ تاریخ سال بوده است^۲
 فرخی نیز بآن اشاره کرده گوید ز کوه گیلاں او راست تا بدان سوی بر
 ز آب خوارزم او راست تا بدان سوی گنگ نرشیخی در تاریخ بخارا^۳ بنای شهر
 بخارا را بسیاوخش نسبت میدهد و در عهد نرشیخی هنوز قبری در بخارا برای
 سیاوخش معین بوده و اهالی از زبان سیاوخش یک سرود گله و شکوه آمیزی
 میخوانده اند در هر نو روز زرتشتیان خروسی از برای او فدیه میآورده اند^۴
 در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بندهش آمده است گنگ دیز در طرف مشرق
 واقع است چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت میباشد در مینو خرد فصل
 ۶۲ در فقرات ۱۳-۱۴ مندرج است گنگ دیز در طرف مشرق

Leuchte des Reichs Altiranisches Wörterbuch.

۱

۲ آثار الباقیه ص ۳۵

۳ ابوبکر محمد بن جعفر النرشیخی تاریخ بخارا را در سنه ۳۳۲ بنام امیر نوح بن نصر سامانی بهری
 تألیف نموده است و در سنه ۵۲۲ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجمه و
 اختصار نمود و در سنه ۵۷۴ محمد بن زقر بن عمر ثانیاً آنرا بنام برهان الدین عبدالعزیز اختصار
 نمود و این اصلاح اخیر است که نسخ متعدده از آن در کتابخانه پاریس و لندن موجود است و
 متن آن در سال ۱۸۹۲ باهتمام شفر Schefer در پاریس بطبع رسیده است نقل از چهار مقاله
 حاشیه میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۱۷

این ویسه برادر پشنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید بشد ویسه سالار توران سپاه ابا لشکری نامور کینه خواه پیران یکی از پسران ویسه بوده از این جهت محمد بن جریر طبری اورا فیران بن ویسقان میخواند بلعمی و سیر خواند پیران ویسه مینویسند فردوسی نیز گوید

چنان بد که روزی سیاوش راد خود و گرد پیران ویسه نژاد در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده یکی از برادرانش ییلمس بدست رستم و برادر دیگرش هومان بدست بیژن کشته شدند لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که در میدان نبرد کیخسرو و افراسیاب بسرکردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت میدارد که باخودش در میدان جنگ کشته گردیدند بندهش نیز در فصل ۳۱ در فقرات ۱۶ و ۱۷ میگوید پشنگ و ویسک هر دو برادر بودند از ویسک پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شدند لابد این سان چنانکه وست West مینویسد همان ییلمس شاهنامه است گذشته از فقره ۵۴ آبان یشت در فقره ۵۷ یشت مذکور نیز از پسران دلیر ویسه (در اوستا وَئِسَکَ وِیسَکَ وِیسوس) یاد شده است چه آنان نیز بنوبت خود در گذرگاه خستر و سوک در بالای گنگ صد اسب هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بودند که به یل نامور جنگجو طوس غلبه کنند و ممالک آریائی را براندازند اما ناهید آنانرا کامیاب نساخت

اینک رسیدیم بمیدان کارزار در آنجائی که دلاوران ایران و توران با همدیگر مقابل شدند این میدان در اوستا موسوم است به خسترو سوک (خسترو سوک - دوس) گذری است در بالای کوه گنگ دژ معروف نیز در همانجا واقع است این اسم مرکب است از دو جزء اولی خستر همین کلمه است که امروز

در جزو اوستای حالیه نوشته نشده است در فرگرد اول یشت مذکور در فقره ۴ زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده گوید «بکند که تو از ناخوشی و مرگ ایمن بنوی چنانکه پشوتن شد»^۱ این پشوتن بزرگترین پسر کی گشتاسب است در سنت است که زرتشت او را شیر و درون (نان مقدس) بداد و اورافنا ناپذیر و جاویدانی نمود در فصل ۳۲ در فقره ۵ از بندهش آمده است «اروتد نر کشاورزی بوده و در (ور) جمشید که در زیر زمین است رئیس و بزرگ میباشد خورشید چهار جنگ آوری بوده اینک سپهبد لشکر پشوتن پسر ویشتاب میباشد در گنگ دیز بسر میبرد» در مقاله جمشید گفتیم که ریاست باغ جمشید (ورجکرد) با اروتد نر پسر زرتشت است اینک در این جا می بینیم که ریاست لشکر پشوتن در گنگ با سومین پسر زرتشت خورشید چهار میباشد که بنا بسنت نخستین رزمی است بهمن یشت که مخصوصه از آینده و از ظهور سوشیانسها و آخرالزمان صحبت میدارد مکرراً از ظهور پشوتن در آخر دهمین هزاره با صد و پنجاه تن از یارانش از گنگ دیز یاد کرده است در فصل ۳ در فقرات ۲۵-۲۹ گوید «در انجام دهمین هزاره اهورامزدا دو پیک خود سروش و نریوسنگ را بگنگ دیز که سیا و خش ساخت خواهد فرستاد آنان خروش برآورده گویند ای پشوتن نامدار ای بسر کی گشتاسب ای افتخار کیانیان تو ای پاک و استوار سازنده دین از این کشور ایران برخیز آنگاه پشوتن با صد و پنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده اند برخیزند»^۲ در کتاب نهم دینکرد در فصل ۱۵ در فقره ۱۱ نیز آمده است «پشوتن پسر ویشتاب (گشتاسب) با صد و پنجاه تن از یاورانش که پوست سمور سیاه دربر دارند از گنگ دیز صد کندک (خندق) و ده هزار درفش (دارنده) بدر آیند»^۳ از این فقرات اخیر معلوم میشود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند چه پوست سمور دربر دارند

۲ رجوع کنید نیز بفقره ۵۱ از فصل ۳ بهمن یشت

۳ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده

نزدیک ستویس؛^۱ در سرحد ایران و یج واقع است در آبان یشت در فقرات ۵۴ و ۵۷ دوبار با اسم گنگه *سپهر-سپهر-سپهر* برمیخوریم و یک بار هم در زامیاد یشت در فقره ۴ در جزو اسامی کوهها از انتر گنگه *سپهر-سپهر-سپهر* یاد شده است معنی لفظی این کوه اخیر چنین است اندر گنگه ظاهرأ این کوه همان است که در فصل ۱۲ فقره ۲ از بندهش از آن اشاره شده است «کوهی که در آن گنگه واقع است در آنجائی که آسایش و رامش است» محققاً (گنگه) منسوب بسیاوخش است که در زمان مهاجرت خویش از ایران در توران زمین ساخته است چنانکه (هنگ) منسوب با فراسیاب و (وَر) منسوب بجمشید است فردوسی مینویسد سیاوش گنگه دژ را در بالای کوه بسیار بلندی ساخت در دو فقره مذکور آبان یشت نیز گنگه بلند پایه و مقدس خوانده شده است بسا در شاهنامه بهشت گنگه نامیده میشود یوستی Justi مینویسد «بمظر میرسد این محل که چینی ها نیز در تحت اسم گنگه می شناخته اند و یک قسم بهشت روی زمین ایرانیان محسوب میشده بواسطه یک دسته ای از ایرانیان در وسط خاک توران در طرف شمال سیر دریا برپا شده بود»^۲ لابد همین گنگه است که برخی از شعرای ما آنرا بتخانۀ پنداشته و فرهنگها محل آنرا در ترکستان یا در چین قرار داده اند

بقول شاهنامه بس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند قلعه گنگه نیز بدست کیخسرو افتاد در فصل ۲۷ فقرات ۵۷-۶۲ از مینوخرود نیز چنین مندرج است که «سیاوخش پدر کیخسرو گنگه دیز را ساخت و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود» در سنت مزدیسنا چنین آمده است که گنگه هنوز برپا ست و پشوتن در آنجا سلطنت میکنند در اوستا فقط یکبار با اسم پشوتن پشوتنو (*سپهر-سپهر-سپهر*) برمیخوریم آتهم در ویشتاسپ یشت که معمولاً

۱ ستویس اسم ستاره ایست که در اوستا *سپهر-سپهر-سپهر* آمده است مستشرقین برخی آنرا از ستارگان برج نسرالواقع دانسته اند و برخی دیگر پروین و دبران مناسبت ستویس در اینجا نمیدانیم چیست رجوع کنید بمقاله تشر

Handbuch der Zendsprache von Justi.

دیگری بسوی مشرق (خوراسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونکوهی در اوستا) « پس از آن بندهش طوری این دو رود را تعریف کرده است که قهراً باید آنها را از رودهای مینوی تصور نمود چه میگوید ۱۸ رود دیگر که از سرچشمه آنها برمیخیزد دوباره به ارنگ و وه روت میریزند ارنگ و وه روت باقی حدود زمین میروند و بدربیا ریخته میشوند تمام کشورها از آنها سیراب میگردد هر دو باز در دریای فراخکرت بهم میرسند و دگر باره بسرچشمه ای از همانجائی که آمده اند برمیگردند همانطوری که روشنائی از البرز بدر آمده دگر باره بسوی آن فرود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و بآن فرو میرود پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقره ۸ همین فصل از بندهش آمده است « من دوباره متذکر میشوم که ارنگ رودی است در خصوص آن گفته شده است که آن از البرز می آید و مملکت سوراک Sūrāk میروند در این جا آنرا (آمی) مینامند » از این فقره بندهش بر میآید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراک بجای کله سفد میباشد و از فقره ۲۹ از فصل ۱۵ بندهش بخوبی بر میآید که سوراک بجای سفد بدو سوسا اوستا استعمال شده است در تفسیر پهلوی نیز در فقره ۴ از فرگرد اول و نندیداد سفد به سوریک Sūrīk ترجمه شده است ولی آمی یادآور آمو در یاست بندهش در متمم فقره مذکور ارنگ را تا مملکت مصر سیر داده و در آنجا بآن اسم نیو (نیل؟) میدهد چنانکه ملاحظه میشود با این بیانات درهم و برهم تعیین محل این رود بغایت دشوار است (بفصل ۲۱ فقره ۳ بندهش نیز ملاحظه شود) بسا در کتب پهلوی اروند بجای ارنگ آمده و این بیشتر مایه اشتباه شده است چه از بعضی کتب صراحتاً بر میآید که اروند در پهلوی اسم دجله است از این قبیل در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۵ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده میشود بهمن یشت که بخصوصه از آخر الزمان صحبت میدارد یکی از علائم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق واقع خواهد شد میشارد بنابر این اروند در آنجا کلیه بمعنی دجله است (رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده) در فقره ۲ از فصل ۹۲

رود رنگها = ارنگ

مناسبت آنکه دو بار اسم رود رنگها در آبان یشت و چندین بار در سایر یشتها آمده است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داده شود. رنگها در *سوم* اسم رودی است با آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوی غالباً بآن برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و بطور حتم نمیدانیم که کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشده است بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع بآن مستشرقین هر يك رود معروفی را حدس زده اند و ندیشمان Windischmann گمان میکند که در اوستا از رود رنگها *سند* مقصود باشد هارلز Harlez مینویسد که *آمودریا* (جیحون) از آن اراده شده است اسپیکل Spiegel ویوسقی Justi و Geiger به سیر دریا حدس زده اند *دلاگارد* de Lagard بسیار دور رفته آن را رود معروف روسیه و *ولگا* Volga بنداشته است دارمستر بکلی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است مارکوارت Marquart مینویسد از بندهش که ذکرش بیاید مفهوم میشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سغد) *بارتولومه* Bartholomae و *وست* West آن را رود داستان و افسانه و نیم افسانه تصور کرده اند بی شک در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعدها بمروور زمان از تعیین محل آن قاصر آمده تا آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی از مستشرقین مثل رود افسانه شد در میان احتمالات مذکوره *سند* و *ولگا* کمتر جالب دقت است مندرجات اوستا نیز تا بیک اندازه برخلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد در بندهش بسا کله *آرنگ* یا *ارنگ* بجای رنگهای اوستا استعمال شده است در فصل بیستم که مخصوصاً از رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلاً از *ارنگ* و *وه روت* یاد کرده گوید «دورود از شمال (اپاختر) البرز (هربورج) یکی بسوی مغرب (خوروران) جاری است و موسوم است به *ارنگ*

لهراسب گوئیم معنی لفظی آن دارنده اسب تندرو میباشد در عهد ساسانیان همین کلمه با کلمات دیگر ترکیب یافته جزو اسامی خاص آن زمان گردید مثل اروند زیك پسر خسرو پرویز که بدست شیرویه کشته شد (حمزه اصفهانی ص ۴۲ چاپ برلن) همانطوری که ایرانیان کوه بلند و باشکوه و بزرگ همدان را اروند نامیده اند بمناسبت شکوه و بزرگی و تندی رود دجله بآن نیز اروند نام نهاده اند ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نیست از مندرجات خود اوستا چنین برمیآید که این رود در مشرق واقع است نظر بقرآن آمو دریا و سیر دریا بیش از سایر رودها قابل توجه است و مخصوصه سیر دریا اینک جاهائی که در اوستا از رنگها ~~دسویس~~ ذکر شده است در فرگرد اول و ندیداد در فقره ۱۹ آمده است «سرزمینی که در سر چشمه رنگها واقع است شازدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بیا فریدم ساکنین آنجا سر و بزرگ ندارند اهریمن در آنجا زمستان دیو آفریده پدید آورد و (تئوژیه) را در آنجا مسلط نمود» در این جا از سر زمین رنگها خاکی اراده شده که این رود از آن جا میگذرد در فرگرد مذکور ۱۶ مملکت نامیده شده است که غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آنها ابدأ اشکالی نداریم از آن جمله است سغد (سمرقند) و مرو و بلخ و هرات و جرجان و قندهار و هلمند (سیستان) و ری و هند و کابل و طبرستان در سر این ممالك اختلافی در میان نیست چه اسامی آنها در اوستا غالباً شبیه با اسامی امروزی این ممالك است یا آنکه بطور تحقیق میدانم که این ممالك در قدیم چنین نامیده میشده اند مجموعاً از شازده مملکت اسم برده شده آریاویج (خوارزم-خیوه؟) در سر آنها جای دارد و مملکت رنگها آخرین آنهاست نظر بآنکه قسمت بزرگ این ممالك چنانکه ذکر کرده ایم معلوم و از برای قسمت دیگر حدسهای تقریباً درست می توان زد جهت ندارد یکی دوتا از این ممالك را که از برای آنها بواسطه عدم اطلاع کافی خود نمی توانیم محلی معین کنیم افسانه بشماریم گرنمی توانیم بطور یقین بگوئیم که کدام رود در مشرق ایران از رنگها اراده شده است

دادستان دینیک آمده است «آبی که از اردویسور ناهید میریزد باندازه تمام آبهای است که در جهان جاری است باستنای اروند محل اردویسور در سپهر است» در این جا نمی توانیم بگوئیم که از اروند دجله اراده شده است یا آنکه بجای رنگها استعمال شده رودی در مشرق ایران مقصود است در آفرین هفت امشاسپند آمده است «بکنند که آوروَنت دارای تمام قونها شود (رجوع کنید به اوستای اسپیکل Spiegel جلد ۳ ص ۲۳۶) اسپیکل در این جا کلمه آوروَنت (اروند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته مثل انکتیل دپرون Anquetil Duperron آن را باسیر دریا یکی میداند

چنانکه ملاحظه میشود در کتب پهلوی اروند هم برای دجله استعمال شده است و هم برای رنگهای اوستا فردوسی هم صراحتاً میگوید

اگر پهلوان ندانی زبانت بتازی تو اروند را دجله خوان

می توان گفت که متأخرین اشتباهاً کلمه اروند را در پهلوی بجای کلمه آرک یا ارنگ استعمال کرده اند چه زادسپرم بعینه مثل فقره اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونگوهی) اسم برده گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می آید ولی بجای آنکه مثل بندهش بیکی از این دو رود ارنگ و بدیگری وه روت اسم بدهد اولی را (اروند) و دومی را (وه) مینامد اروند همان الوند است فقط راء بلام تبدیل یافته است یا قوت حموی در معجم البلدان و کلیه فرهنگها اروند ضبط کرده بجای الوند کوه معروف همدان دانسته اند اروند یا الوند صفت است بمعنی تند و چالاک و توانا در اوستا آوروَنت در «سپهر» بمعنی مذکور استعمال شده است از آن جمله در فقره ۱۳۱ همین آبان یشت در تفسیر پهلوی این کلمه اروند شد در ادبیات فارسی گذشته از آنکه اروند اسم کوه و رودی است بمعانی که در اوستا آمده نیز استعمال شده است فردوسی گوید

بارمان و اروند مرد هنر فراز آورد گنج وزر و گهر

آوروَنت اسپ در اوستا اسم پدر کی گشتاسب است امروز

ولی بطور حتم میتوانیم بگوئیم که این رود با دجله یکی نیست چه در فقره مذکور و نندیداد از زمستان آنجا صحبت شده عراق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست دگر آنکه در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سرو بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصی حدود ایران منزل داشته اند تا بحال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و اشور و ایران بوده اند اما قوم (تئوزیه) را (تئوزیه) که بر مملکت رنگها مسلط بوده باید قومی ورض نمود مثل قوم غیر آریائی که بر مملکت وارین (طبرستان) مسلط شده بود و در فقره ۱۷ از فرگرد اول و نندیداد از آن سخن رفته است

در فقره ۶۳ آبان یشت که از رنگها ذکر شده اطلاع مخصوصی بدست نمیآید چه از خود (پااورو) کسی که نذر کرده ار برای ناهید در کنار رود رنگها قربانی کند اطلاعی نداریم ولی از فقره ۸۱ همین یشت میتوان استنباط نمود که رنگها در مشرق واقع است و احتمال دارد که سیر دریا باشد چه یوا یشت (۳۳۱-۳۳۰) از خاندان فریان (۳۳۱-۳۳۰) در جزیره موج شکن رنگها از برای ناهید قربانی نمود فریان تورانی همان است که در گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۲ از او اسم برده از دوستان زرنشت شمرده شده است لابد خاندان و باز ماندگان او مناسب تر است که در سرزمین خود در خاک توران قربانی کنند تا در کنار دجله در مهر یشت در فقره ۱۰۴ مندرج است «مهر درود میفرستیم کسی که دست بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد گرچه او در شرق باشد گرچه او در غرب باشد گرچه او در دهنه رنگها باشد گرچه او در مرکز زمین باشد در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن یشت آمده است ای رشن پاک اگر هم تو در سرچشمه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم ای رشن پاک اگر هم تو در دهنه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم از فقرات فوق برمیآید که از رنگها رودی در اقصی حدود اراده شده است و این قهراً ما را بسیر دریا متوجه میسازد دگر از جاهائی که در اوستا از رنگها ذکر شده است در فقره ۲۹ از بهرام یشت است از این قرار «بهرام (فرشته پیروزی)

برادرانم کشته خواهند شد^۱

داستان این جنگ همانطوری که در شاهنامه است در یات کار زیران نیز مندرج است در این جا محتاج بتفصیل نیستیم دقیقی هم در شاهنامه راجع بمقل و فرزانیکی جاماسب گوید

بخواند آنزمان شاه جاماسب را کجا رهنمون بود گشتاسب را
 سرموبدان بود و شاه ردان چراغ بزرگان و اسپهبدان
 چنان پاکدین بود و پاکیزه جان که بودی بر او آشکارا نهان
 ستاره شناسی گرانمایه بود ابا او بدانش کراپایه بود

یکی از کتب بهلوی که دارای پنج هزار (۵۰۰۰) کلمه است موسوم است به جاماسب نامک این کتاب نمونه ایست از علم و دانش و هوشی که در سنت مزدیسنان بجاماسب نسبت داده میشود کتاب مذکور حاوی جوابهائی است که جاماسب بسئوالات گشتاسب میدهد از این قبیل راجع بمسائل پیش از آفرینش عالم و ترتیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیومرث تا لهراسب و ملل شش کشور دیگر زمین و البرز و کنگ دژ و ورجکرت و ایران و یج و هند و چین و عربستان و ترکستان و بربرستان و از نژادهای مختلف عجیب الخلقه و از آنانیکه در آب بسر میبرند و چگونه مردم بدوزخ میروند و راجع بملت ترکستان و مازندان که آیا آنان بشرند یا دیو و سرچشمه معرفت و هوش و دانش و اعمال نیک پادشاهان و اندوه و اضطراب کی گشتاست و پادشاهان آینده ایران و استیلای عرب و سرفروشت ایران در آینده جاماسب نامه در پازند و فارسی نیز موجود است لابد هر دو از متن بهلوی ترجمه شده است نسخه ای خطی از متن بهلوی که قدمتش بیانصد سال پیش از این میرسد در بمبئی موجود است^۲ در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده و نزد نگارنده موجود است جاماسب نامه

۱ رجوع کنید به Das Yātkār-i Zarīrān und Sein Verhältnis zu Šāh-nāme von Geiger. Sitzung vom 3 Mai 1890
 Grundriss der Iran. Philolo. Pahlavi Literature by West p. 110.

درود فرستاده میشود در گشتاسب یشت فقره ۳ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید «بکند که از توده پسر بوجود آیند سه تن از آنان مانند اتر بانان (موبدان) سه تن از آنان مانند رزمیان سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماسب آباد دارند کشور» در فقره ۶۸ از آبان یشت آمده است «وقتی که جاماسب از دور دید که لشکر دیو یسنان دروغ پرست صف جنگ آراسته پیش میآید فدیہ نیاز ناهید نموده از او درخواست که او را باندازه تمام آریائیها از یک فتح بزرگ بهره مند سازد» بی شک در این فقره اشاره بجنگ ارجاسب تورانی دیو یسناست کی گشتاسب پس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته زرتشت گروید ارجاسب کس بنزد گشتاسب فرستاده پیغام داد که بدین قدیم آباء و اجداد خویش (کیش آریائی) برگشته با او همکیش بپند گشتاسب از مزدیسنا روگردانید بناچار کار بجنگ کشید داستان این رزم مذهبی در کتاب کوچک پهلوی یات کار زیربان مندرج است شاهنامه نیز مفصلاً از آن صحبت میدارد در این جنگ بخصوصه جاماسب وزیر کی گشتاسب و وزیر برادر کی گشتاسب و اسفندیار پسرش مقام بزرگی دارند جاماسب در ادبیات زرتشتی بخرد و دانائی و هنر معروف است غالباً جاماسب خردمند یا دانا گفته میشود و بسا جاماسب حکیم خوانده شده است در کتب پهلوی دستویر (دستور) آمده است در فقره ۳ از یات کار زیربان (پیشینکان سردار) خطاب شده است در خصوص هنر و دانائی او در فقره ۲۱ از یات کار زیربان مندرج است پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته بایستی روز بعد بهم دیگر مقابل شوند کی گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده نتیجه جنگ فردا را از او پرسیده چنین گفت «من میدانم که تو خردمند و دانا و هوشیار هستی اگر در مدت ده روز باران ببارد تو میدانی که چند قطره بروی زمین افتاده است اگر گیاهی گل بدهد تو میدانی که گل کدام گیاه در روز باز میگردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته میشود تو میدانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست تو باید نیز بدانی که در جنگ فردای کی گشتاسب بضد این ازدها کدام يك از پسران و

درمیان این نامداران غیر آریائی نیز مثل اژی دهاک (ضحاک) و تورانیان مثل افراسیاب و برادر ارجاسب از برای ناهید فدیبه آورده توفیق و رستگاری درخواست کردند اما کامروا نشدند

از لهر اسب نیز (اوروت اسپ س، د، م، و، ن، ه، پ، ر) در فقره ۱۰۵ آبان یشت
اسم برده گوید پدر ویشتاسپ (گشتاسپ) میباشد

فقرات ۱-۱۵ در مدح و ثنای اردو یسور ناهید است

ستودند یاد میکند

منظوم نیز در آن مندرج است اشعارش بغایت پست است سر آینده آن دستور
برزو نامی است

ناهید (کلمه عربی)

پیش از آنکه بترجمه آبان یشت پردازیم لازم است در این جا بیفزائیم که
برخی از مستشرقین از آنجمله دارمستر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۶۵) تصوّر
کرده اند ناهید عربی که بمعنی زن پستان برآمده است معرب و از ناهید ایرانی
آمده باشد و این اشتباه بزرگی است چون نگارنده در این جا برای تحقیق
بکتاب لازمه دست رس نداشته‌ام بدوست دانشمند خود استاد معظم
میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی متوسّل شده ایشان از پاریس مینویسند
«کلمه ناهید عربی ابدأ و اصلاً ربطی بکلمه ناهید فارسی ندارد و ناهید عربی
اسم فاعل است از نَهَدَ الثَّدْيُ يَنْهَدُ نَهْوداً فِهِي نَاهِدٌ و نَاهِدَةٌ (لسان العرب)
و جمیع مشتقات این ماده ن ه د همه بمعنی برآمدگی و برجستگی پستان یا
بناء یا اعزاء است پس از آنکه بتوسط ایشان ریشه کلمه ناهید
عربی بدست آمد بمقدمه الادب ز مخشری رجوع نموده در آنجا چنین یافتیم
«نَهَدَتْ نَارِ بَسْتَانٍ شَدَّ زَنْ ۵ بَسْتَانٍ كُنِيزُكُ برآمد ۶ ناری بستان شد زن
کعبت دورت ندیها تنهد معا نهودا و هی ناهد زن نار بستان ۵ زن بستان
برآمده ۶ مدوّرۃ الثدّی^۱

مقدمه آبان یشت

آبان یشت که متعلّق بفرشته آب ناهید میباشد یکی از یشتها یا قصاید
بسیار بلند اوستاست مرکب است از ۳۰ کرده که مجموعاً ۱۳۳ فقره است
مندرجات آن را بدو جزء تقسیم میتوان نمود قسمتی در مدح و توصیف
ناهید است در قسمت دیگر از ستاینندگان وی صحبت میشود این جزء اخیر
را قسمت تاریخی این یشت میتوان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و

آبان یشت

آب بی آرایش مقدس اردوی و همه گیاههای مزدا آفریده را خوشنود
میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگویند (زرتشت) «برطبق
قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پا کدین آنرا بگویند ۵۵ ✱

❁ (کرده: ۱) ❁

۱ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت از برای من ای زرتشت اسپنتمان
این اردویسور ناهید را بستای کسی که همه جا گسترده درمان بخشنده
دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورائی است سزاوار است که ستوده جهان
مادی گردد سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند مقدسی که
جان افزاست مقدسی که فزاینده گله و رعه است مقدسی که فزاینده
ثروت است مقدسی که فزاینده مملکت است ۵۵ ✱ ✱

✱ این دعا مخصوص بابان یشت نیست در آغاز هر يك از یشتها تکرار میشود و. عناسبت
مقام کلمات اولی تغییر مییابد در این جا. عناسبت آنکه آبان یشت مخصوص بفرشته موکل آب است
باب درود فرستاده میشود

✱ ✱ فقره اول در آغاز سایر کرده ها تکرار میشود

۲ کسی که نطفه همه مردان را پاك كند کسی که مشیمه همه زنان را برای زایش پاك كند کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند کسی که بهمه زنان حامله در موقع لازم شیر دهد ॐ

۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است کسی که در بزرگی باندازه همه آبهای است که در روی این زمین جاری است زورمندی که از کوه هکر بدریای فراخ کرت ریزد ॐ

۴ سراسر سواحل دریای فراخ کرت بجوش در افتد و کلیه وسط (آن) بالا برآید وقتی که بسوی آن روان گردد و بسوی آن سرا زیر شود اردویسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هریک از این دریاچه ها و هریک از این رودها بیاندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است ॐ

۵ از این آب من يك رود بهمه هفت کشور منتشر شود و این يك (رود) از آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است او (اردوی) از برای من آب را او نطفه مردان را او مشیمه زنان را او شیر زنان را پاك میکند ॐ

۶ من اهورا مزدا او را از نیروی خویش بوجود آوردم ^۱ تا خانه و ده و قریه و مملکت را پیروانم و تا (آنها را) حمایت کنم و حفظ نمایم و پاسبانی کنم و پناه دهم و نگهبان باشم ۵۵

۷ ای زرتشت اردویسور ناهید از طرف آفریدگار مزدا برخاست بحقیقت بازوان زیبا و سفیدش بستبری شانه اسبی است با (زینتهای) با شکوه دیدنی آراسته است نازنین و بسیار نیرومند روان این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان ۵

۸ که مرا نیایش خواهد نمود که زَوَر آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقررده تهنیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی یسندم (که او) خرم و شاد (ماناد) ۵۵

۹ برای فروغ و فرش من او را بانهاز بلند میستایم من او را بانهاز نیک بجای آورده (و) با زَوَر میستایم آن اردویسور ناهید مقدس را بشود تو این چنین از بی استغاثه (ما) بفریاد رسی ای اردویسور ناهید این چنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هوم آمیخته بشیر با برسم بازبان خرد با پندار و گفتار و کردار بازَوَر و با کلام بلیغ

بنگه ها نام اهوراهزدا در میان موجودات از زنان و مردان می شناسد آن کسی را که برای ستایشش با و بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستایم ۵۵

۱ کلمه ای که ما به نیرو ترجمه کرده ایم در متن هیزوا رین «دک» می باشد بارتولومه آن را معنی نکرده است معنی مذکور از ترجمه سایر مستشرقین و دانشمندان (اشیگل و دارمستتر و کانگا) بر می آید

☆ فقره ۹ در آخر هریک از کرده ها تکرار میشود و این دهائی است که در تمام یشتها نیز می آید فقط اسمی فرشتگان بمناسبت مقام تغییر مییابد

﴿کرده ۲﴾

۱۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را
بستای کسی که ۱ ॐ

۱۱ کسی که در سر گردونه نشسته لگام گردونه گرفته (میراند) در این
گردونه روان در طلب ناموری این چنین در ضمیر خویش اندیشه
کنان که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲

﴿کرده ۳﴾

۱۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱ ॐ

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و يك نژاد بخصوص همه
دشمنان از دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاووها و کربانهای
ستمکار غلبه کند

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲ ॐ

﴿کرده ۴﴾

۱۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱ ॐ

-
- ۱ بعینه فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
✱ بعینه فقره ۸ از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ بعینه فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

(وسال ۲)

۱۰
... ..

۱۱
... ..
... ..
... ..
... ..

... ..

(وسال ۳)

۱۲
... ..

۱۳
... ..
... ..
... ..
... ..
... ..

... ..

(وسال ۴)

۱۴
... ..

۱۵ آن زورمند درخشان بلند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان بفرآوانی تمام آبهای است که در روی این زمین جاری است (و) با قوت تمام روان است

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . ۱ ۰۰

(کرده ۵)

۱۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستمای کسی که ۲ ۰۰

۱۷ او را بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاویج درکنار (رود) ونگوهی دائیتیا (یاسودس، و سوسودس) با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار بازور و با کلام بلیغ ۰۰

۱ فرقه ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فرقه اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

در این جا لازم است که قارئین را بچندین نکات بسیار دقیق متوجه سازیم نخست آنکه اهورامزدا خدای یگانه زرتشت که آن همه در اوستا مقتدر و قادر تعریف شده است یکی از فرشتگان خود را میستاید و از او استغاثه میکند بی شک مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را عبادت امر میکند خود از فرمان ایزدی روگردان نیست برای آنکه آنان را در مقابل او امر خدائی اطاعت و فرمانبرداری بیاموزد و در پرستش سر مشق و مشوق باشد خود بستایش میبرد از این فرقه نیز ما را یکی از خصایص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجه میسازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند اهورامزدا قانونی را که خود وضع نموده محترم شمرده مطیع آن است امر اهورا چنانکه در فرقه اول همین یشت آمده است این است که بتوسط ناهید بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییر ناپذیر امتیاز میان شاه و گدا قرار داده نشده است اهورامزدا مانند بندگان خویش حکمی که از مصدر جلال خود صادر کرده منظور میدارد دوم آنکه انتهای آمل و آرزوی اهورامزدا این است که زرتشت پیغمبرش کسی که از برای هدایت مردمان برگزیده شد نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار باشد تا پیروان در این سه اصول بوی تأسی کنند اساس مزدیسنا بروی همین سه کلمه است سوم آنکه حسن وطن پرستی سراینده آبان یشت را بر آن داشته است که آریاویج یعنی وطن اصلی ایرانیان قدیم محل نزول فیض اهورامزدا باشد در همانجائی که در فرقه دوم از فرگرد اول وندیداد آمده است «آریاویج نخستین کشوری است که من اهورامزدا بیافریدم» و در فرقه ۲۰ از فرگرد دوم وندیداد آمده است «من اهورامزدا با ایزدان خود در آریاویج انجمنی یاراستم» چهارم

۱۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من پسر پوروشسب زرتشت مقدس را همراه بر آن دارم
که بحسب دین بیند یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۰۰

۱۹ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۰۰ ۲

﴿کرده ۶﴾

۲۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۰۰ ۳

۲۱ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای (کوه) هرا صد اسب هزار کاو
ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ ۴

آنکه ستایشی که اهورامزدا از برای سر مشق بندگان بجای می آورد مثل ستایش
پادشاهان و نامدارانی که در فقرات بعد از آنها یاد میشود خونین یعنی قربانی اسب و گاو و
گوسفند نیست در گاتها (صفحه ۷۱) گفته ایم که زرتشت در مراسم دینی ضد فدیة خونین
و قربانی است که در نزد آریاییها معمول بوده است پادشاهان و نامدارانی که در آبان یشت
و در سایر یشتها فدیة خونین نثار فرشتگان و ایزدان میکنند متعلق بعهد پیش از زرتشت
میشوند هر چند که نامداران معاصر زرتشت نیز فدیة خونین آورده اند شاید بتوانیم بگوئیم که
این طرز عبارت آنان پیش از گرویدن بدین زرتشت بوده است در هرجائی از اوستا که خود
زرتشت فرشتگان را تباری میفرستد قربانی و ذبح نمیشد در همین یشت ستایش او بعینه مثل
ستایش اهورامزداست مقصود این نیست که نزد ایرانیان قدیم منکر قربانی شویم برخلاف
از تاریخ ایران بخوبی برمیآید که قربانی نزد آنان معمول بوده است بخصوصه در جشن مهرگان
جنانکه در زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذی حجه مسلمانان بجای
آورده میشود بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنانکه در دین موسی و بودا در جزو
عبادات از اهمیت فدیة خونین کاسته شده است - برآیه بیشتر احمد - شده است ۱

۲ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ رجوع کنید صفحه ۱۷۸ - ۱۷۹

۱۸ ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

۱۹ ...
 ...
 ...
 ...

(...)

۲۰ ...
 ...

۲۱ ...
 ...
 ...

۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین
ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه
دیوها و مردم همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار
(دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را
زمین افکنم ☉

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم . . . ☉ ۱

﴿کرده: ۷﴾

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ☉ ۲

۲۵ از برای او جشید دارندۀ گله و رمه خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار
گاودۀ هزار کوسفند قربانی کرد ☉ ●

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور
ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه دیوها و مردم
همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار (دست یابم) که
من دیوها را از مردو از ثروت و سود از مردو از فراوانی و گله از
مردو از خوشنودی و افتخاری بهره سازم ☉

۱ قره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

● رجوع کنید به صفحه ۱۸۰-۱۸۸

۲۷ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . ۱ ۰۰

(کرده ۸)

۲۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را
بستای کسی که . . . ۲ ۰۰

۲۹ از برای او اژی دهاک (ضحاک) سه یوزه در مملکت بابل (بوری)
صد اسب هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ *

۳۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من هفت کشور را از انسان تهی سازم

۳۱ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید

برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . ۱ ۰۰

(کرده ۹)

۳۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که . . . ۲ ۰۰

۳۳ از برای او فریدون پسر آئویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه
(وَرَنَه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ *

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

* رجوع کنید بصفحه ۱۸۸ — ۱۹۱

* رجوع کنید بصفحه ۱۹۱ — ۱۹۵

۳۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من باژی دهاک (ضحاک) سه یوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهریمن بضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هردو زنش را بر بام هردو را سنگهوک (شهر از) و آر نوک را (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشد هردو را که از برای خانداری برازنده هستند ۰۰

۳۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زوَر نثار کنند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۰۰ ۱

(کرده ۱۰)

۲۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی کسی که ۰۰ ۲

۳۷ از برای او نریمان گرشاسب روبروی دریا چه پیشینه صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ *

۳۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به (گندرو) زوین پاشنه در کنار دریای موجزن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) پهن و گرد و بیکران در تاخت بخانه مستحکم دروغ پرست توأم رسید ۰۰

* رجوع کنید بصفحه ۱۹۳

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

* رجوع کنید بصفحه ۱۹۰

۳۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیہ آورد کامروا میدسازد
برای فرغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم ۱ ۰۰

﴿کرده: ۱۱﴾

۴۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۲ ۰۰

۴۱ از برای او افراسیاب تورانی نابکار در هنگ زیر زمینی صد اسب
هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد ۰۰ ☆

۴۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من بآن فری که در میان دریای فراخکرت در شناست
(بآن فری که) حالا و در آینده بممالک آریائی و بزرگشت مقدس متعلق
است نایل کردم ۰۰

۴۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من اورا با نهاز بلند میستایم ۱ ۰۰

﴿کرده: ۱۲﴾

۴۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۲ ۰۰

۱ مثل قمره ۹ از همین یشت

۲ مثل قمره اول از همین یشت

☆ رجوع کنید بصفحه ۲۰۷-۲۱۴

۳۹

(...)

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

(...)

۴۴

۴۵ از برای او کیکاوس توانا در بالا کوه (ارزیقیته) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ✽

۴۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم بدیوها و مردمان مجادوان و پریها و بکاوها و کریانهای ستمکار (دست یابم) ☉

۴۷ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ☉ ۱

✽ (کرده ۱۳) ✽

۴۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی کسی که ☉ ۲

۴۹ از برای او یل ممالک آریائی استوار سازنده کشور خسرو و بروی دریا چه ژرف و پهن چمنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ✽ ✽

✽ رجوع کنید صفحه ۲۱۴ — ۲۱۶ ✽

۱ مثل فقره ۹ از همین یشت

۲ مثل فقره اول از همین یشت

✽ ✽ خسرو (هنوسر و نگه سوسدوسدوسدوسد) معمولاً در اوستا کیخسرو آمده است پس ساوش و نوه کیکاوس میباشد سیاوش بواسطه تهمت نامادری خود سودابه طرف غضب کیکاوس واقع شده بناچار بتوران ناه برد پادشاه آنجا افراسیاب دختر خود فرنکیس را باو داد پس از چندی از بدگونی کرسیوز پادشاه توران از دامادش ظنین گشته او را کشت از فرنکیس و سیاوخش پسری بوجود آمد موسوم بکیخسرو که از پدر خویش انتقام کشیده افراسیاب را بکشت و مملکتش را تصرف نمود دریاچه چمنچست که درکنار آن کیخسرو قربانی نمود در شاهنامه خنچست آمده است همان است که درکنار آن کیخسرو افراسیاب و کرسیوز را کشت شرحش در مقاله افراسیاب گذشت بندهش در فصل ۲۲ فقره ۲ منوید «من دوباره میگویم که دریاچه چمنچست در آروپانتکان واقع است آبش گرم است ایمن است از آسیب جانوران موزی که اهریمن بیافرید در آن هیچ جانوری زندگانی نمیکند سرچشمه آن بدریای فراخکرت پیوسته است» در فصل ۶ در فقره ۲۲ زادسپرم آمده است «دو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها موسوم است به چمنچست دریاچه ای که در آن باد سرد نسفت و در کنار آن آذر گشتب

۵۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همد ممالک بزرگترین شهریار گردم و بدیوها و مردمان و بچادوان و پریها و بکاوها و کریانههای ستمگار (دست یابم) که من در طول میدان ناخت و تاز همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه ها برانم که ما بکمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او) سواره بجنگ من شتابد ॐ

۵۱ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱ ॐ

﴿کرده ۱۴﴾

۵۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستیای کسی که ۲ ॐ

۵۳ او را یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود قوت از برای اسبها و صحت از برای بدن خویش درخواست نمود تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و بهما وردان کینه ور بیک ضربت غلبه تواند نمود ۱ ॐ

۵۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه

بیروزمند واقع است ملاحظه آنکه در سنت محل ولادت پیغمبر ایران درجوار چنچست تصور میشود و ملاحظه آنکه آتشکده معروف شیز موسوم باذر گشب بنزدیکی این آب واقع بود کلیه کتب پهلوی که و بیش از این دریا چه صحبت داشته اند (رجوع کنید به همین یشت فصل ۳ فقره ۱۰)

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

خشترو سوک در بالای گنگ بلند و مقدس ظفر یابم که من ممالک
تورانی را براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها
ده هزارها صد هزارها ۵۵

۵۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میدازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

(کرده ۱۵)

۵۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی
کسی که ۲ ۵۵

۵۷ از برای او پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه خشترو سوک
در بالای گنگ بلند و مقدس صداسب هزار گاو ده هزار گوسفند
قربانی کردند ۵۵

۵۸ و از او درخواستند این کامیابی را بها بخش ای نیک ای توانا ترین
ای اردویسور ناهید که ما بدیل جنگجو طوس ظفر یابیم که ما ممالک
آریائی را براندازیم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها
ده هزارها صد هزارها ۵۵

۵۹ آنانرا کامیاب ساخت اردویسور ناهید
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

رجوع کنید بمقاله طوس ۲۱۶ - ۲۲۱

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

رجوع کنید بمقاله طوس (ویسه و گنگ دژ) صفحه ۲۱۶ - ۲۲۱

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

﴿کرده: ۱۶﴾

۶۰ از برای من ای زرتشت اسپنتهمن این اردویسور ناهید را بستیای
کسی که ۱ ॐ

۶۱ اورا کشتی ران ماهر یا اورو ستایش نمود وقتی که یل پیروز مندفریدون
وی را در هوا بصوت یک کرگس بیرواز نمودن واداشت *

۶۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب بی در بی برای خانه خویش
در پرواز بود نمیتوانست که (در آن) فرود آید در انجام سومین شب او
بسپیده دم رسید درگاه بامداد روشن و توانا باردویسور ناهید
ندا در داد ۰

۶۳ ای اردویسور ناهید زود بیاری من بشتاب مرا اینک پناه ده اگر من
زنده بزمین اهورا آفریده و بخانه خویش رسم هر آینه من از برای تو
در کنار آب رنگها * * هزار زور از روی دستور تهیه شده و
تصفیه گردیده آمیخته بهم آمیخته بشیر نیاز خواهم آورد ॐ

۶۴ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام
کمر بند درمیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف از قوزک
پا بیائین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرین (آهارا) محکم بسته
روان شد ॐ

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

* یا اورو = Paūrva رجوع کنید به صفحه ۱۹۴-۱۹۵

* * رجوع کنید بمقاله رود رنگها = ارنگ صفحه ۲۲۲-۲۲۷

۶۵ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک طولی نکشید که اورا در یک تاخت تند سالم بدون ناخوشی و بی صدمه همانطوری که در پیش بود بزمین اهورا آفریده بخان و مانش رساند ۰۰

۶۶ اورا کامیاب ساخت اردو سور ناھید کسی کہ ہمیشہ خواستاری را کہ زور
نثار کند و از رہ راستین فدیہ آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا بانہاز بلند میستایم ❀ ۱

(کد: ۱۷)

۶۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی
کسی که

۶۸ از برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو یستان دروغ پرست از دور صف جنگ آراسته پیش میآید صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ❀ ❀

۶۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من باندازه همه آریائیهای دیگر از یک فتح بزرگ بهره مند شوم ☉

۷۰ او را کامیاب ساخت اردو سوار ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیہ آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم

(کردہ: ۱۸)

۷۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو سوره ناهید را بستی
کسی که

۱. فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

★ رجوع کنید، مقاله جاماسب صفحه ۲۲۷ - ۲۳۰

۷۲ از برای او آشوزدنگهه پسر پوروذاخشی و آشوزدنگهه و تربت پسران
سایوژدري در تزد ایزد بزرگ و سرور درخشنده و دارنده اسب تندرو
ایم نپات صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کردند ۵۵

۷۳ و از او درخواستند این کامیابی را با بخش ای نیک ای توانا ترین ای
اردو بسور ناهید که ما به تورانی های دانو و به کرّ (از خاندان)
آس بن و به ورّ از (خاندان) آس بن و به دُور اکئت (در میدان)
جنگ کیتی چیر کردیم ۵۵ *

☆ در این دو قمره (۷۲ و ۷۳) می بینیم که دسته ای از ایرانیان در مقابل دسته ای
از تورانیان در ستیزه و جنگ اند نخست از دو آشوزدنگهه ۵۵ «سکرو و سوس» اسم برده شده
است یکی پسر پوروذاخشی ۵۵ و دیگری پسر سایوژدري ۵۵ و برادر تربت ۵۵
میباشد این تربت غیر از پدر گرشاسب و اورواخشبه از خاندان
سام است که در صفحه ۱۹۹ ذکرش گذشته است در فروردین یشت در فقرات ۱۱۲ و ۱۱۳ بفروهر
هر دو آشوزدنگهه هم پسر پوروذاخشی و هم پسر سایوژدري درور فرستاده شده است
آشوزدنگهه در پهلوی آشوزد شده معنی لفظی آن چنین است از راستی ناپدار
از آشوزد پسر پوروذاخست بسا در کتب پهلوی یاد شده است در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱۶ و
قمره ۱۷ او یکی از هفت جاویدانیهاست که در خونیرس سلطنت میبکشد در دادستان دینک نیز
در فصل ۹۰ قمره ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانیها که حاکم و شهریار خونیرس میباشد
شمرده شده است بندهش در فصل ۲۹ قمره ۶ او را در ردیف جاویدانیهای مثل رسی و
طوس و گبو و گودرز میبرد که در آخرالزمان با سوشیانس موعود مزدا یسنا پیام خواهد نمود
از خود پوروذاخست که از خاندان آخشتاو ۵۵ «سکرو و سوس» نامیده شده در قمره ۱۱۱
از فروردین یشت یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است گذشته از این چند فقرات دیگر
خبری از آنان نداریم همینقدر میدانیم که آنان از ایرانیان پارسا و مزدا یسنا کیش بوده اند امروز
در سنت آثبات از مقدسین شمرده میشوند ایزدایام نپات ۵۵ «سکرو و سوس» در نزد کسی که این
پارسیان افعال فدیّه خود را بجای آورده اند فرشته موکل آب است ذکرش در مقاله ناهید در
صفحه ۱۵۹ گذشته است رقبای این ایرانیان پارسا از تورانیان دانو ۵۵ بوده اند نه از تورانیان
خوثنون ۵۵ «سکرو و سوس» مثل ارجاسب رقب کشتاسب دانو و خوثنون که در پهلوی خبون گویند
و قبیله بوده اند از تورانیان چنانکه ایرانیان هم متقسم بقبایل و شعبات بوده اند امروز هم نظیر
این گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجایی که هر دو کُرد هستند
در فقرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین یشت نیز از قبیله دانوی تورانی اسم برده شده در هرجا
که از این قبیله اسمی است از دشمنان ایران شمرده شده است دانو نیز اسم رود زیر
زمینی است که در قمره ۷۷ از انوگدنجایا از آن سخن رفته است

۷۲ از برای او آشوزدنگهه پسر یوروذاخشی و آشوزدنگهه و تربت پسران
سایوژدري در ترد ایزد بزرگ و سرور درخشنده و دارنده اسب تندرو
ایم نیات صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کردند ۵۵

۷۳ و از او درخواستند این کامیابی را با بخش ای نیک ای توانا ترین ای
اردو بسور ناهید که ما به تورانی های دانو و به کرّ (از خاندان)
آس بن و به ورّ از (خاندان) آس بن و به دُور اکّت (در میدان)
جنگ کیتی چیر کردیم ۵۵ ✱

✱ در این دو قفره (۷۲ و ۷۳) می بینیم که دسته ای از ایرانیان در مقابل دسته ای
از تورانیان در ستیزه و جنگ اند نخست از دو آشوزدنگهه «سورسور» اسم برده شده
است یکی پسر یوروذاخشی و دیگری پسر سایوژدري «سورسور» و برادر تربت «سورسور»
میباشد این تربت غیر از پدر گرشاسب و اورواخشه از خاندان
سام است که در صفحه ۱۹۹ ذکرش گذشته است در فروردین یشت در فقرات ۱۱۲ و ۱۱۳ بفرورهر
هر دو آشوزدنگهه هم پسر یوروذاخشی و هم پسر سایوژدري درور فرستاده شده است
آشوزدنگهه در پهلوی آشوزد شده معنی لفظی آن چنین است از راستی پایدار
از آشوزد پسر یوروذاخت بسا در کتب پهلوی یاد شده است در کتاب ۹ دینکرد در فصل ۱۶ و
قفره ۱۷ او یکی از هفت جاویدانیهاست که در خوئیرس سلطنت میکند در دادستان دینک نیز
در فصل ۹۰ قفره ۳ او در جزو هفت تن از جاویدانیها که حاکم و شهریار خوئیرس میباشد
شمرده شده است بندهش در فصل ۲۹ قفره ۶ او را در ردیف جاویدانیهای مثل نرسی و
طوس و گبو و کودرز میبرد که در آخر الزمان با سوشیانس موعود مزدیسنا فیام خواهد نمود
از خود یوروذاخت که از خاندان آخشتا «سورسور» نامیده شده در قفره ۱۱۱
از فروردین یشت یاد شده بفرورهرش درود فرستاده شده است گذشته از این چند فقرات دیگر
خبری از آنان نداریم همینقدر میدانیم که آنان از ایرانیان پارسا و مزدیسنا کیش بوده اند امروز
در سنت آثبات از مقدسین شمرده میشوند ایزدایام نیات «سورسور» در نزد کسی که این
پارسیان افعال فدیّه خود را بجای آورده اند فرشته موکل آب است ذکرش در مقاله ناهید در
صفحه ۱۵۹ گذشته است رقبای این ایرانیان پارسا از تورانیان دانو «سورسور» بوده اند نه از تورانیان
خوئشون «سورسور» مثل ارجاسب رقب گشتاسب دانو و خوئشون که در پهلوی خبون گویند
دوقبله بوده اند از تورانیان چنانکه ایرانیان هم منقسم بقبایل و شعیات بوده اند امروز هم نظیر
این گونه قبایل در ایران موجود است مثل ایل کلهر و ایل سنجابی که هر دو کُرد هستند
در فقرات ۳۷ و ۳۸ از فروردین یشت نیز از قبیله دانوی تورانی اسم برده شده در هرجا
که از این قبیله اسمی اسم از دشمنان ایران شمرده شده است دانو نیز اسم رود زیر
زمینی است که در قفره ۷۷ از ائوگدنگا از آن سخن رفته است

۷۴ آنان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیہ آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . . . ۰ ۰ ۰

(کرده ۱۹)

۷۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۰ ۰ ۰ ۲

۷۶ از برای او ویستئورو از خاندان نودر در کنار آب ویتنگو هیتی فدیہ
آورد (در حالی) که او با کلام راستین این چنین سخن راند ۰ ۰ ۰

یکی از این نورانیات از قبیله دانو موسوم است به کرت و سلاخ از خاندان آسن بن
(یا آسن بن) سدوس و دیگری ور و سلاخ نیز از خاندان آسن بن مشتبه نشود به کرت اسم
ماهی ای که گفتیم در اقیانوس فراخکرت زندگانی میکند و ذکرش در پاورقی صفحه ۶۵
گذشت

معنی لفظی کلمه آسن بن را نمیدانیم چیست، فقط در جزء اول آن لغت آسن سدوس که
معنی سنگ است دیده میشود.

سومی از این دانوهای تورانی موسوم است به دوراکت و دوسوس (Duraekakta)
معنی لفظی آن چنین است: کسی که آرزوی دور و دراز دارد، از او نیز اطلاعی نداریم
همینقدر میدانیم که مانند (کرت) و (ور) از دیوستان و از دشمنان ایرانیان مزدیستان میباشد

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ ویستئورو و سلاخ یکی از ناموران ایران است از خاندان نودر در فقره ۱۰۲
از فروردین یشت نیز او بخاندان نودر نسبت داده شده یفر و هرش درود فرستاده میشود معنی
لفظی این اسم گشوده و منتشر شده میباشد دار مستر این اسم را باکسهم شاهنامه یکی
پنداشته است

از این نامور اطلاعی نداریم اما از خاندانش بمکررا در اوستا و کتب پهلوی یاد شده
است بسا اشخاص بزرگ بآن منسوب است

مئوسس این خاندان در اوستا موسوم است به نئوتر و سلاخ در پهلوی نودر
و در فارسی نودر گویند پسر منوش چیر (منوچهر) میباشد که بقول شاهنامه برادر
زراسب بوده و پس از منوچهر هفت سال شاهی نموده و بدست افراسیاب تورانی
کشته شده است

در فصل ۳۱ از بندش در فقره ۱۳ نودر یکی از سه پسران منوچهر شمرده شده است
خاندان نودر در اوستا نئوتیریان و سلاخ و سلاخ و سلاخ میباشد و در کتب تاریخ عربی و فارسی

۷۷ ای اردویسور ناهید این از روی صحت و راستی گفته میشود که من
باندازه موهای سرخویش از دیویسمنان بخاک افکندم پس تو از برای
من ای اردویسور ناهید از برای من یک گذر خشک از بالای
ویتنگوهیتی نیک مهتا ساز ۵۵

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام
کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف کفشها زرین دریا نموده
بازیمتهای بسیار آراسته روان گشت یک (رشته) از آبرا از جریان
باز داشت (وشتهای) دیگر را بحال خود در جریان گذاشت (این چنین)
او یک گذر خشک از بالای ویتنگوهیتی نیک مهتا ساخت ۵۵

۷۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

نوذران ضبط است طوس پسر نودر در فصل ۲۹ از بندش در قمره ۶ از جله
جاوید انبهاست که در هنگام ظهور سوشانس قیام خواهد نمود از جله نامدارانی که بخاندان
نوذرات منسوب است کی گشتاسب میباشد در قمره ۹۸ همین آبان یشت آمده است « خانواده
هوواها از ناهید ثروت تمنا نمود و خانواده نوذرها از او اسبهای تندرو خواش کرد هوواها
بمال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته دارای اسبهای تندرو شد »
هوئوسا (هوئوسا) زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است در فقرات ۳۰ و ۳۶
از رام یشت چنین مندرج است « هوئوسا با برادران بسیار در خانه نوذران در روی تخت زرین و
بالش زرین و بستر زرین با برسم و کف سرشار فدیة نثار وایو فرشته هوا نمود و از او درخواست
که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه اش خوب پذیرفته شود » در اورت یشت نیز
در فقرات ۵۰ و ۵۶ از خاندان نوذران یاد شده است از رود ویتنگوهیتی ۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱
از آنجائی که ویستور نوذران پس از فاتح برگشتن از میدان جنگ تورات بتوسط ناهید
سالم عبور نمود اطلاعی نداریم جز در همین قمره در جای دیگر از آن اسمی نیست معنی
لفظی این رود که نظر بحال اقامت خانواده نوذران و میدان جنگ تورانیان در مشرق ایران
واقع است فراخ و یمن میباشد

۱ قمره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

﴿کرده: ۲۰﴾

۸۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که

۸۱ از برای او یوایشت از (خاندان) فریانا در جزیره موج شکن رَنگها صداسب هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد ☉

۸۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به اختیه غدار خیره سر چیر شوم و که من بسؤالاتش پاسخ توانم گفت به نودونه (۹۹) سؤالات سختی که بقصد خصومت از طرف اختیه غدار خیره سر از من میشود ☉

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

☉ یوایشت در پهلوی یوست و بسا در پازند و پهلوی این کلمه خراب شده گشت *Yōt* گویند یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان *Frīyān* میباشد خاندان فریات از دوستان حضرت زرتشت است هرچند که پیرو آئینش نیست در گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۲ از باز ماندگان فریان بینیکی یاد شده است در فقره ۱۲۰ از فروردین یشت بفروهر یوست یاک از خاندان فریان درود فرستاده میشود در دادستان دینیک فصل ۹۰ در فقرات ۱-۳ یوست پسر فریان هرچند که از مزدیستان نیست ولی در جزو جاویدانها و از شهریاران خونیرس شمرده شده است در بهمن یشت فصل ۲ فقره ۱ آمده زرتشت از اهورامزدا خواست که گویت شاه و گشت فریان و چتروک میان سرگشتاسب را که یشتوتن نامیده میشود فنا ناپزیر نماید

یوایشت نیز بهمین املاء در اوستا صفتی است. معنی جوانترین

رقیب یوست موسوم به آختیه *Akhtīyē* یکی از دیویسان است ۹۹ معمای او را یوست حل کرد او را در پهلوی آخت خوانند

داستان یوست و آخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیکان یوست فریان یا گشت فریانو کتاب مذکور دارای ۶ فصل است که مجموعاً سه هزار کلمه است (۳۰۰۰) در اوستا از ۹۹ سؤال آخت سخن رفته است اما در ماتیکان یوست فریات از ۳۳ معما بحث شده است مختصری از این داستان آنطوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این قرار است «آخت جادوگر با لشکر بزرگی شهری در آمد شهر را بویران نمودن و مردمان را بکشتن تهدید نمود و در صورتی که آنان نه توانند ۳۳ معمای او را حل کنند در این میان یکی از کدینان یوست فریان فرارسید تمام سؤالاتش را جواب گفت پس از آن خود از آخت سه سؤال نمود که از پاسخ آنها عاجز ماند آنگاه یوست فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گزندش برهاند»

۸۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم
(کرده ۲۱)

۸۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که

۸۵ بکسی که اهورامزدا ی نیک کنش فرمان داد بسوی پائین روان (شو) و
دگر باره باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن کره ستارگان بسوی زمین
آفریده اهورا (بشتاب) ترا باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پسران
بزرگان مملکت نیایش کنند

۸۶ از تو باید هم چنین سپاهیان آن دایران از برای اسب تندرو و از برای برتری
جستن در فر استغاثه کنند از تو باید اتر بانان عابد

در انجام مقال برای آنکه بتوانیم بدرجه اخلاقی این داستانهای مآلی خود پی بریم و از این
بیانات ساده مقصود اصلی را که پند و اندرز است دریابیم بذکر یکی از سه سؤال یوست فریان
میپردازیم. یوست فریان از اخت جادو میپرسد چه چیز است فضیلت و ارزش کسی که زمین را
با گاو (ورزاو) برای زراعت شخم و شیار کند. اخت از جواب گفتن عاجز مانده حل مسئله را
از اهریمن خواست. اهریمن از پاسخ گفتن دریغ نموده گفت اگر ترا از فضیلت و نواب آن
مطلع سازم هر آینه جنود دیو از پیرامون من بپراکنند و بریشان شود جلگی بکیش اهورا روی
آوردند فوراً جهان معنوی آغاز کند و روز رستاخیز برانگیخته شود بهتر است که تو یکی را فدای
گروه انبوه دوستان خود و جمع کناهکاران نمانی برو گردن بزیر تبع یوست فریان گذار و
شکست ما روا مدار

کتاب مذکور را West با انگلیسی ترجمه نموده با متن پهلوی آن باآخر کتاب
ارداویرافنامه ضمیمه ساخته منتشر کرده است هم چنین ترجمه فرانسوی آن بعدها بتوسط
بارتلمی Barthélemy انجام گرفته است

Arda-Viraf by Hoshangji and Haug, Gosht-i Fryano and Hadokht—Naak by
Haug and West Bombay London 1872.

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Ardien Barthélemy Paris 1888

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ بجای نقاط از کلمه ژایتونو در متن معنی درستی
برنمیآید بارتولومی آنرا معنی نمکرده است Geldner این طور ترجمه میکند

[illegible]

(وسمعه ۲۱)

۱۴. ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

[illegible][illegible]

اتربانان از برای دانش و از برای تقدس استغاثه کنند و از برای آن
پیروزی اهورا آفریده و از برای برتری پیروزمند ॐ

۸۷ از تو باید دختران قابل شوهر و ساعی از برای

سروری استغاثه کنند و از برای يك خانه خدای دلیر

از تو باید زنان جوان در وضع حمل از برای زایش خوب استغاثه کنند
توئی تو آن کسی که (همه) این ها را بجای توانی آورد ای اردویسور ناهید ॐ

۸۸ ای زرتشت اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بسوی زمین آفریده
اهورا فرود آمد و این چنین گفت اردویسور ناهید ۰

۸۹ براستی ای اسپنتمان پاك ترا اهورامزدا بزرگ جهان مادی قرار داد

مرا اهورامزدا نگهبان کلیه آفرینش مقدس قرار داد

از فروغ و فر من است که ستوران خرد و ستوران بزرگ و بشر دویا در

روی این زمین در گردش اند من براستی ۲ تمام

مزدا آفریدگان نيك و مقدس را حفظ میکنم چنانکه گوئی آغلی چاربايان

را حفظ کند ॐ

۹۰ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید با کدام ستایش

ترا بستایم با کدام ستایش مراسم تو بجای آورم تو ای کسی که مزدا

از برای تو راهی از بالای کره خورشید نه راهی از پائین آن مهتیا ساخت

تا بتو آسیبی از مارها آرسن ها و وژك ها و نوها و نویش ها نتواند رسید ۳ ॐ

Priester, die in drei Ordnungen getheilten Priester.

یوستی مینویسد (Herpat, Maupat und Dectur) Einem der drei (priesterlichen) Orden angehörig.

دار مستتر élève ترجمه میکند کانکا از یوستی پیروی کرده و علاوه مینویسد giving nourishment (to the soul).

۱ بجای نقاط يك کلمه خراب شده یثون و سپندارم معنی درستی از آن بر نیاید مستشرقین مذکور در

فوق در سر معنی آن متفق نیستند و علاوه رجوع کنید بارستای هارلز Harlez و اشیگل Spiegel

۲ بجای نقاط در متن کلمه بیزنفر (در سپندارم آمده که صفت است بمعنی (بادویا) یا

(دوقوزك دارنده) در این جا وجه مناسب نمیدانیم چیست

۳ هرچند که این فقره اندکی مبهم بنظر میرسد ولی در فهمیدن مقصود اشکالی نداریم

مقصود این است که اردویسور ناهید يك رود مینوی و آسمانی است راه جریانش از بالای کره

සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත.

සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත.

සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත.

සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත.

සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත. සඳුනු පිළිබඳව සඳහන් කර ඇත.

۹۱ آنگاه گفت اردو یسور ناهید برآستی ای اسپنتهات پاك با این ستایش مرا بستای با این ستایش مراسم مرا بجای آر از هنگام برآمدن خورشید تا بوقت فرورفتن خورشید از این زور من تو توانی نوشید (و نیز) آتربانانی که از پرسش و پاسخ آگاه اند و خردمند آزموده که کلام مقدس در او حلول کرده باشد (۴۳۳۳۳۳۳۳) ۵۵

۹۲ از این زور من نباید بنوشد نه یک هرت نه یک تبار نه یک ناقص الاعضاء نه یک سچی نه یک کسویش نه یک زن نه کسی که گناهها نمیسراید نه یک پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد ۵۵

۹۳ من حاضر نمیشوم بآن (مراسم) زوری که از برای من کور و کر و کوناه قد و بی شعور و آر و مصروع (و نه کسانی که) بنا بشهادت همه با علاماتی هستند که با آنها بیدشعورها شناخته میشوند هم چنین نباید از این زور من بیاشامند نه کسانی که از پیش قوز دارند نه کسانی که از پشت قوز دارند نه قصیرالقامه ای با دندانهای درهم و برهم ۱ ۵۵

خورشید است نه در روی زمین و از این جهت مثل سایر آبهای دینوی دُچار جانوران آبِ امرِعی مثل مار و وزغ و غیره نیست اشکال فقط در این است که نمیدانیم از کلیات ارثن arethna و وَرَّكَ vawzaka و وَرَتَوَ varenava ویش varenava visha کدام جانوران اراده شده است احتمال دارد که از آنها جانورانی که در آب زندگی میکنند مقصود باشد بارتولومه همه را جانوران امرِعی دانسته است سایر مستشرقین مثل هارلز و اشپگل و یوستی و دارمستر و گلدنر مثل بارتولومه همه این کلیات را از اسامی جانورات تصوّر نکرده اند بلکه لغاتی بمعانی مختلف گرفته اند در نسخ خطی نیز این کلیات با املاءهای مختلف نوشته شده است دگرگون گشته و تحریف شده بنظر میرسد احتمال دارد که کله و وَرَّكَ ترکیب خراب شده کله وزغ ماده باشد که در اوستا وَرَغا فارسی و نرش وَرَغ آمده است

بارتولومه نیز احتمال میدهد که وَرَّكَ زنبور و وَرَتَوَ عنكبوت ویش یک قسم عنكبوت زهردار باشد در میان این کلیات فقط معنی ویش که جز «اخیر کلمه سوی است معلوم است چه این لغت در اوستا ویش فارسی معنی زهر بسیار استعمال شده است در پهلوی ویش و در فارسی ویش گویند در تحفه حکیم مؤمن ضبط است «یش بهندی بش نامند و او بیخست منبت او بلاد چین و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست و او سریع نفوذتر از سم افعی است و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند نیز اقسام او میباشد»

۱ از ناخوشیهایی که در این فقره و فقره ویش اسم برده شده است برخی معلوم و برخی دیگر نامعلوم است و نمیدانیم چه امراضی از آنها اراده شده است از این قبیل هرت harēta سچی sači کسویش Kasvīš آر ara

۹۴ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد
 بآن زورهای تو اگر دیویسنان و پرستاران دروغ آنها را از برای تو پس از
 فرورفتن آفتاب نیاز کنند ۵۵

۹۵ آنگاه گفت اردویسور ناهید برآستی ای اسپنتمان زرتشت پاک ششصد و
 هزار (تن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه گوین هرزه سرایان
 فرومایگان پس از من حضور بهم رسانند (در زوری) که من حاضر نباشم
 شایسته ستایش دیوهاست ۵۵

کلمه ای که ما به بیسی ترجمه کرده ایم در متن نیز پشس 𐬨𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀 می باشد این کلمه در اوستا
 دو معنی دارد اول یعنی زینت کردن و نقش بستن است دوم اسم مرض معروف بیسی می باشد که
 در عربی برص گویند بهمان مناسبت معنی اولی این کلمه است که این مرض بیسی نامیده شده است
 چه در این ناخوشی بدن از خالها نقشی گرفته ابلق سیاه و سفید میشود بیسه نیز در زبان
 فارسی یعنی دورنگ و ابلق است گاو بیسه گاوی است با نشانهای سفید و سیاه کلاغ بیسه
 کلاغی است دورنگ کلا بیسه لغتی است که از کلاغ بیسه آمده و آت زیر و بالا شدن
 سبیدی و سیاهی چشم است

مشرقیت تا بات اندازه که بشظر نگارنده رسیده است این کلمه اوستائی را به lepre
 یا Ansatz ترجمه کرده اند که یعنی جذام است و مرضی است مسری در قدیم بسیار شیوع
 داشته و حالا کمتر است اما در مرض جذام یاداوالاسد (léontiasique) در بدن خالهای سفید
 ظاهر نمیشود که آن را بیسه یا ابلق و خلنگ کند بنابر این مناسب تر است که پشس اوستا
 در زبانهای اروپائی بکلمه یونانی leucoderma یا achroma ترجمه شود که درست در طلب اسم
 همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار میشود مثل بهق در فرگرد دوم وندیداد نیز
 از پشس اسم برده شده است در پهلوی بیسک گویند در فقره ۹۲ آمده است که بیسی (ا برص)
 را باید از دیگران دور و جدا نمود هرودت نیز در کتاب اولش در فقره ۱۳۸ مینویسد «اگر
 کسی در میان ایرانیان بمرض برص مبتلا گردد نباید که در شهر بماند و در انجمنی در آید
 ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض گناهی نسبت بخورشید مرتکب شده اند اگر خارجه ای
 دارای این ناخوشی باشد او را از مملکت بیرون میکنند» از يك فرد شعر انوری نیز چنین
 برمباید که ایرانیان خورشید را در بیسه شدن ذی مدخل میدانسته اند جاه تو سایه ایست
 که خورشید را بعر امکان بیسه کردن آن نیست در شمار (فرهنگ سروری)

کلمات پیش قوز و پشت قوز در متن قرکو 𐬨𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀 و آپ کو 𐬨𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀 می باشد در پهلوی
 فراج کوفک و ایچ کوفک شد در فارسی باید قوز پشت و قوز سینه بگوئیم در فرگرد دوم
 از وندیداد در فقره ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم برده شده است بعلاوه کلمه کثوف
 و 𐬨𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀 در اوستا هم یعنی کوه است و هم یعنی کوهه که معمولاً از برای چارپایان بکار میریم
 مثل کوهه گاو و کوهان شتر و از برای انسان قوز میگوئیم

۹۴. وَاِذَا رَآهٖ سَاۤءُ بَصِيۡرًا
 لَّيۡسَ لَكَ اِلٰهٌ اِلَّا اَنَا ۚ فَخُذۡ صَبۡرًا
 وَبِخۡبَرِ الْاٰیٰتِ الْاُولٰٓئِیۡهٖ
 نَحۡنُ نَسۡفِیۡهَا ۚ وَنَحۡنُ نَخۡلُقُ
 اَشۡیَآءَ غَیۡرَہَا ۚ وَہٗیۡ اِلٰہُ
 الْاَوَّلِ الْاٰخِرِ ۚ وَہٗیۡ اِلٰہُ
 الْمُنۡبِیِّیۡنَ ۚ وَہٗیۡ اِلٰہُ
 الْعَرْشِ الْاَعۡلٰی ۚ

۹۵. وَیَاۤءِیۡہَا الَّذِیۡنَ
 اٰمَنُوۡا اِذَا رَآتِیۡ سَاۤءَ
 بَصِیۡرًا ۚ فَخُذِیۡ صَبۡرًا
 وَبِخَبَرِ الْاٰیٰتِ ۚ وَہِیۡ
 اِلٰہُ الْاَوَّلِ الْاٰخِرِ ۚ وَہِیۡ
 اِلٰہُ الْمُنۡبِیِّیۡنَ ۚ وَہِیۡ
 اِلٰہُ الْعَرْشِ الْاَعۡلٰی ۚ

۹۶ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکرا که از برای من از یک بلندی
هزار قد آدم اردویسور ناهید (از آنجا) فرود میآید او بزرگی همه آبهائی
است که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم. ۰۰ ۱

﴿کرده: ۲۲﴾

۹۷ از برای من ای زرتشت اسپنتهات این اردویسور ناهید را بستای
کسی که. ۰۰ ۲

۹۸ کسی که در اطرافش مزدیسنان برسم بدست گرفته در آیند او را هوو ها
ستایش نمودند او را نوذرها ستایش نمودند هوو ها از او ثروت خواستند و
نوذری ها اسبهای تندرو را بزودی هوو ها از ثروت بسیار توانا شدند
بزودی نوذری ها (کامروا شدند) ویشناسب (گشتاسب) در این مهالك
دارای اسبهای تند رو شد ۰۰

هر چند که معنی تمام امراض مذکور در فوق را بدرستی نمیدانیم که چیست ولی بطور عموم
میدانیم که مردمان بیمار و ناخوش و ناقص و مجنون و بی شعور و کلیه کسانی که در آنان اندک
نقصی در بدن و ضعفی در دماغ موجود است نباید که در مراسم مذهبی شرکت کنند
اثر بان و پیشوایان دینی بایستی از این عیوبات عاری باشند چنانکه در تاریخ ایران میخوانیم که
پادشاهان نیز بایستی علت و نقصی داشته باشند در نزد هندوای قدیم هم صحت بدن و دماغ
پیشوایان دینی ملحوظ بوده است هم چنین در نزد اسرائیلیها یک پیشوای دینی ناقص الاعضا
مأذون نبوده است که مراسم فدیة بجای آورد در تشریفات مذهبی یونانیان قدیم صحت بدن
مباشری عمل شرط بوده است ۱

در مزدیسنا محروم بودن مردمان ناقص الاعضاء و مجانین و ناخوشها از برای بجای آوردن
مراسم دینی بکلی منطقی است چه عیب و نقص از آفات اهریمنی است

۱. قره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲. قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

✱ «هوو» در گاتها «هوگو» «هویگو» اسم یکی از خاندان دولتمند است جاماسب

و برادرش فراشوشتر از این خانواده اند حضرت زرتشت در سنا ۵۱ قطعه ۱۸ جاماسب را
دولتمند مینامد نوذرها یا نوذران اسم خانواده ایست که کي گشتاسب منسوب بآن است
رجوع کنید بفقرات ۷۵ و ۷۶ همین یشت بتوضیحات باورقی

(کد: ۲۳)

(کردہ ۲۴)

۱ فقره هم از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۱۰۴ اورا بستود زرتشت پاك در آریاویچ در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا ✱
 با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک
 با زور و با کلام بلیغ ॐ

۱۰۵ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای
 اردویسور ناهید که من کی گشتاست دلیر پسر لهراسب را همراه بر آن دارم
 که بحسب دین بینید یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ॐ

۱۰۶ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور
 نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد
 برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ॐ ۱

کرده (۲۵)

۱۰۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
 کسی که ۲ ॐ

۱۰۷ ونگوهی دائیتیا ۱۰۷ ونگوهی اسم رودی است ونگوهی صفت است یعنی نیک
 بسا در اوستا دائیتیا بدون این صفت آمده است در پهلوی دائیتیک میباشد تعین محل این کوه
 منوط بدانستن محل مملکت آریاویچ ۱۰۷ ونگوهی ۱۰۷ ونگوهی ۱۰۷ ونگوهی ۱۰۷ ونگوهی ۱۰۷
 مملکت جاری است بندهش در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گوید «آب رود دائیتیک از ایران ویز
 آید و بکوه کوفستان ؟ شود از همه رودها در آن جانوران موذی (خرفستر) بیشتر است
 گفته شده است که دائیتیک رود بر است از جانوران موذی یوستی Justi کله کوفستان را در
 پهلوی گرجستان خوانده است و دائیتیک را رود ارس دانسته است

در فصل ۲۴ بندهش در فقره ۱۴ رود دائیتیک سرور و بزرگ (رد) رودها خوانده
 شده است در جاهائی که در اوستا از رود دائیتیا اسم برده شده از این قرار است:

و نبداد فرگرد اول فقره ۲ فرگرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱ فرگرد ۱۹ فقره ۲ هر مزدیشت
 فقره ۲۱ آبان یشت فقرات ۱۷ و ۱۰۴ و ۱۱۲ درواسپ یشت (گوش یشت) فقرات ۲۵ و ۲۹
 رام یشت فقره ۲ در اغلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی در آریاویچ شمرده
 شده است رجوع کنید بصفحه ۵۹ بیاد داشت شماره ۴ در این جایاد آور میشویم که طرز
 ستایش زرتشت بعینه همانطوری است که در فقره ۱۷ همین یشت اهورامزدا
 تعلیم داده است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۱۰۸ از برای او کی گشتاسب بلند همت روبروی آب فرزندان صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ✽

۱۰۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به تیریه و نت زشت آئین و به پشن دیویسنا و بدروغ پرست (دروند) ارجاسب ظفر یام در (میدان) جنگ گیتی ☉ ✽ ✽

۱۱۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ☉ ۱

✽ فرزندان در اوستا فرزندان **هرازدان** اسم دریا چه ایست نظر بمن سلطنت کی گشتاسب باید در سیستان واقع باشد بندهش نیز در فصل ۲۲ در فقره ۵ مینویسد فرزندان در سگستان (سیستان) واقع است اگر راد مرد باورائی چیزی در آن افکند آن آب پذیرفته نگردد اگر آن مرد پارسا نباشد آب آن چیز بیرون افکند سر چشمه فرزندان بفراخکرت پیوسته است بهمن یشت در فصل ۳ فقره ۱۳ میگوید هشدرد (**هشدر**) نخستین موعود مزدیستان در کنار دریا چه فرزندان تولد خواهند یافت یوستی گان کرده است که این دریاچه همان باشد که امروز در جنوب غزنه در سیستان باسم آب استاده معروف است بنظر بارتولومه حدس یوستی درست نیامده است

در ارمنستان نیز رودی بهمن اسم که در زبان ارمنی هرازدان Hrazdan شده موجود است ✽ تشریه و نت (**هرازدان**) یکی از دیویستان است که بدست کی گشتاسب کشته شد معنی لفظی آن تیره و سیاه منش میباشد ملاحظه آنکه با ارجاسب یکجا ذکر شده باید از تورانیان باشد در فقره ۳۱ از درواسپ یشت (گوش یشت) نیز از او اسم برده شده است در فقره مذکور کی گشتاسب فدیة نثار فرشته سورات نموده خواستار است که بگروهی از دشمنان خویش که همه را اسم میبرد از آن جله به تشریه و نت ظفر یابد ولی مراسم فدیة کی گشتاسب در درواسپ یشت مثل فقره ۱۰۸ از آبان یشت در کنار فرزندان بجای آورده نمیشود بلکه در کنار رود دائیتبا ۵ ذکرش گذشت صورت میکرد در فقرات ۵۰-۵۱ از ارت یشت بهینه مثل فقرات ۳۰-۳۱ از درواسپ یشت باز اسم تشریه و نت دیده میشود پشن دومین رقیب کی گشتاسب نیز از دیویستان است پشن بهمن املاء در اوستا لغتی است معنی جنگ و پیکار احتمال دارد که اسم خاص پشن مختصر شده جزء اخیر آن افتاده باشد در میان این دیویستانی که در این فقره از آنان اسم برده شده ارجاسب در اوستا آرجت اسپ **هرازدان** معروف است او از تورانیان خبون و پادشاه بوده است پس از مدتی جنگ بصد کی گشتاسب عاقبت بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است معنی لفظی این اسم دارنده اسب ارجمند و باقیمت میباشد ۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

﴿کرده ۲۶﴾

۱۱۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی
کسی که ۱

۱۱۲ از برای او زریر بر پشت اسب جنگ کمان روبروی آب دانتیا صد اسب
هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۱

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای
اردویسور ناهید که من به دیو یسنا هومَ یَکَ (کسی که) با چنگ

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
زریر در اوستا زئیری و تیری و سدر-سدر-سدر پسر کی لهراسب برادر کی گشتاسب و
سپهبد ایران بوده است گذشته از فقرات ۱۱۲ و ۱۱۷ از آبان یشت در فقره ۱۰۱ از فروردین
یشت نیز از او یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است

جزء اول این اسم یعنی زرین و زرد رنگ است جزء دومی را وَرّ (فاسلام)
در پهلوی ور در فارسی بر (سینه) گویند مجموعاً زریر یعنی زرین برو جوشن است و تیری
سدر-سدر-سدر نیز در اوستا یعنی دریا چه آمده است

فقره فوق یاد آور جنگ مذهبی است که بواسطه گرویدن کی گشتاسب بدین زرتشت
میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا اتفاق افتاده است از دقیقی هزار فرد شعر
راجع بظهور زرتشت و دین پذیرفتن گشتاسب و برآشتن ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانیان
و تورانیان بیادگار مانده که فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است زریر یکی از
نامورانی بوده که از برای کیش نو جانفشانی کرده است این داستان نیز در یک کتاب کوچک
پهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کلمه است موسوم به یات کاو زریران (یادگار زریران)
محفوظ مانده است بقول شاهنامه زریر در میدان جنگ بجایات بدست سپهبد تورانیان
بیدرفش کشته شد و بعد نستور پسر زریر به همراهی اسفندیار پسر کی گشتاسب از خون پدر
انتقام کشیده بیدرفش را کشت مطالب شاهنامه و یادگار زریران بهم موافق است
مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور در اوستا نیز بست و تیری
(سدر-سدر-سدر) آمده است این اسم مرصع است از بست و سدر و تیری
که شرحش گذشت یعنی جوشن بسته در فقره ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود
فرستادن بفروهر اسفندیار (در اوستا سیتودات دن و سدر-سدر-سدر) بفروهر بستور (بست و تیری)
درود فرستاده میشود بدون هیچ شکی نستور شاهنامه همات بستور پهلوی است مگر آنکه
اشتباهاً بجای باه نون نوشته شده است این اشتباه از دقیقی نیست معلوم میشود در کتابی که
از روی آن شاهنامه بنظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمد بن جریر طبری
نیز نستور بن زریر ضبط کرده است

گشوده در هشت خانه (فضا) بسر میبرد ظفر یابم و به ارجاسب دروغ
پرست در (میدان) جنگ گیتی ۵۵ *

۱۱۴ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که
زور نثار کند و از ره راستین فدیہ آورد کامروا میسازد
برای فروع و فرس من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

❦ (کرد: ۲۷) ❦

۱۱۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستمای
کسی که ۵۵ ۲

۱۱۶ از برای او وندرمئینیش (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت
صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵ ۱۱

❦ هوم یک (Humayaka) کسی که بدست زیر کشته شد یکی
از تورانیان دیویسنا و دشمن مزدیسنا است جز از همین يك فقره دیگر در جای اسمی از او
نیست در جز اولی این اسم که هومایا (در گاتها) یا هومیا (در سایر
قسمتهای اوستا) دیده میشود که بمعنی همایون و فرخنده است و نیز بهمین املاء اسم خاص دختر
کی گشتاسب برده است که در فارسی همای گوئیم

کلماتی که ما به چنگ گشوده و هشت خانه ترجمه کرده ایم از روی فرهنگ اوستائی
بارتولومه است این دو کلمه در متی چنین است یشوچنگه pesō ēngla و اشتوکان
ašto kāna در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده میشود مثل چنگ
و هشت و خان (خانه = کن) در ترجمه این فقره از آبان یشت هیچ يك از مستشرقین باهم موافق
نیستند مثلاً یشوچنگه را یوستی و واشیکل اسم خاص کسی تصور کرده اند برخلاف هوم یک
را اشیکل از اسامی خاص نگرفته است هم چنین گلدر آن را لغتی بمعنی حیلہ گر دانسته است
۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

❦ وندرمئینیش واندروم (Vandaremāinīsh) یکی از شاهزادگان تورانی
از قبیله خیوت و برادر ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیان و تورانیان از اسفندیار
پسر کی گشتاسب شکست دیده کشته گردید معنی لفظی این اسم چنین است کسی که منش و
خیالش در بی شهرت و مدح مییابد در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم
نستور خراب شده بجای آنکه وندریات باشد اندریات یا اندرین آمده است اندرینام
نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افرسیاب است که بدست گرگ کشته شده
همان اندرینام یل شیرگیر که بکذاشتی نیزه برکوه و تیر

၁။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၂။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၃။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၄။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၅။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၆။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၇။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၈။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၉။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀
 ၁၀။ နေပြည်တော် - ၁၀၀၀၀၀

[illegible]

(وسمعة ۲۷)

၁၁၀။ နေပြည်တော်၌ နေထိုင်ရာ၌ နေထိုင်ရာ၌ နေထိုင်ရာ၌
 နေထိုင်ရာ၌ နေထိုင်ရာ၌ နေထိုင်ရာ၌ နေထိုင်ရာ၌

၁၁၆။ နေ့စဉ် အလုပ်များကို စီစဉ်ရာတွင် အလုပ်သမားများ၏ အကျိုးအမြတ်ကို ထည့်သွင်းစဉ်းစားရန် လိုအပ်သည်။
 ၁၁၇။ အလုပ်သမားများ၏ အကျိုးအမြတ်ကို ထည့်သွင်းစဉ်းစားရန် လိုအပ်သည်။
 ၁၁၈။ အလုပ်သမားများ၏ အကျိုးအမြတ်ကို ထည့်သွင်းစဉ်းစားရန် လိုအပ်သည်။
 ၁၁၉။ အလုပ်သမားများ၏ အကျိုးအမြတ်ကို ထည့်သွင်းစဉ်းစားရန် လိုအပ်သည်။
 ၁၂၀။ အလုပ်သမားများ၏ အကျိုးအမြတ်ကို ထည့်သွင်းစဉ်းစားရန် လိုအပ်သည်။

۱۱۷ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من یکی گشتاسب و به زیر سوار جنگجو ظفر یابم که من ممالك آریائی براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها صد هزارها ۰۰

۱۱۸ او را کامیاب نساخت اردویسور ناهید

برای فروغ و فرش من او را نماز بلند میستایم ۰۰ ۱

پس از فقره ۱۱۶ دگر بنامورانی بر نمیخوریم که از برای ناهید قربانی کرده خواهشی نایند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی مینگاریم نخست آنکه کله ای که ما به کوسفند ترجمه کرده ایم در متن اوستا خناکه ملاحظه میشود مئش (مئش) که معمولاً از برای کوسفند استعمال میشود نیامده است بلکه کله انومیه (ساده) که معنی چارپایان کوچک است مثل بز و کوسفند در متن مندرج است انومیه در مقابل کله ستور (دو سطل ستور) که معنی چارپایان بزرگ است مثل شتر و اسب و خر و گاو میباشد (رجوع کنید بمقاله گوش = درواسب) دوم آنکه اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) یعنی حقیقی استعمال نشده است بلکه معنی استعاره و مجاز آمده است و از آنها بسیار و فراوان مقصود میباشد بمناسبت آنکه فدیه آورندگان از پادشاهان و سپهبدان و ناموران میباشند اعدادی از برای تارها و قربانیهای آنان برگزیده اند که شایسته مقام باشد از زمان بسیار قدیم تا با امروز بسا از لغات صد و هزار معانی مجازی اراده شده است صد برگ اسم گلی است که در مقدمه الادب زنجشیری در مقابل مضاعف عربی نگاشته شده است هزار چشان درختی است شبیه برز در بحر الجواهر بمناسبت بلندی آن هزار حشان یعنی ذرع نامیده شده است هزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر بزرگ در اول و چهارم پنجم بوده است بسا پادشاهان ساسانی بزرگداران دلیر خود عنوان هزار مرد میدادند یعنی از زور هزار مرد بهره مند از این فیل مثال در تاریخ و در زبان فارسی مثل هزار دستان و هزار ناب و هزار یا بسیار داریم مسلم است که در تمام این لغات صد و هزار یعنی حقیقی خود نیست هم چنین در زبان معمولی صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از برای کسی تنها کردن در معنی مجازی است در اوستا غالباً اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) یعنی بسیار آمده است در همین آبان یشت در فقره ۱۰۱ آرامگاه ناهید ستور (دو سطل ستور) یعنی صد روزنه (پنجره) دارند و هننگرو ستون (سلسله ستون) یعنی هزار ستون دارند نامیده شده است هم چنین مهر فرشته فروغ و روشنائی و موکل عهد و بیان بتور چشم (سلسله ستون) یعنی ده هزار چشم دارند و بتور تسن (سلسله ستون) یعنی ده هزار پاسبان دارند خوانده شده است

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

(کد: ۲۸)

۱۱۹ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو بسور ناهید و ابستای
کسی که

۱۲۰ از برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت همیشه ای زرتشت اسپنتمان از برای من (از این چهار) باران و برف میبارد و ژاله و تگرگ میریزد بکسی که نهصد و هزار تیر بخشد. شده است ۰۰ ☆

۱۲۱ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده مُهر را که از آنجا برای من از یک بلندی هزار قد آدم اردو بسور ناهید فرود میآید او بیزرکی همه آبهائی است که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوّت تمام روان است ﴿۱﴾ برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۲ ۰۰

(۲۹۵)

۱۲۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای
کسی که ۱

۱۲۳ پنام زرین در برکرده * * اردو بسور ناهید نیک در آن جا ایستاده
باشتیاق (شنیدن) سرود زور این چنین در ضمیر خوش اندیشه کنان است

۱. فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود
☆ قطرات باران و دانه های برف و نگرگ مقصود میباشد
❁ بعینه مثل فقره ۹۶ میباشد

۲ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

☆ ☆ یشتم در اوستا یشتی دان (سوم-سوم-سوم) و در پهلوی یدام و یندام و ینوم گویند

در قمره فوق آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره پوشند در فرگرد ۱۴ از وندیداد

در قمره ۹ یشتم در جزو اسلحه و لوازم یک مرد جنگی شمرده شده است گذشته از این چند

فقرات یشتم در اوستا و کتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که

بروی دهان آویخته باد و نوار یشتم سرگرم میزند زرتشتیان ایران آن را رویند نامند

این برده کوچک که بنا بتوضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند انگشت پائین تر از دهان باشد

در وقتی بکار برده میشود که موبد در مقابل آذر مقدس اوستا سروده مراسم دینی بجای

۱۲۴ که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقررّه تهیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد) *

برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم ۱ °

﴿کرده: ۳۰﴾

۱۲۵ از برای من ای زرتشت اسپنتهمن این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲ °

۱۲۶ اردویسور ناهید همیشه ظاهر میشود بصورت یک دختر جوان بسیار برومند خوش اندام کمر بند بعیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف که یک جبه قیمتی پرچین زرین در بردارد °

می آورد استعمال ینام برای این است که نفس و بخار دهن بعنصر مقدس نرسد ینام از لوازم اترپانان (موبدان) است از هیچ جای اوستا مفهوم نمیشود که بهدینی هم باید آن را در مراسم دینی بکار برد ۱ در فرگرد ۱۸ وندیداد در فقره اول آمده است «چنین گفت اهورامزدا در میان مردمان هست کسی که ینام بسته اما بندی از دین بعیان بسته ندارد و خود را بدروغ اترپان (موبد) مینامد ای زرتشت پاک تو نباید که چنین کسی را اترپان بخوانی» در ایران قدیم نیز کسی که بنزد شاه میرفت بایستی برای احترام و ادب ینام بیاورد ۲ این طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است ۳

✽ بعینه مثل فقره ۸

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

Haug's Essays p. 243.

۱ رجوع کنید به

و بفصل ۱۰ فقره ۴۰ و بفصل ۱۲ فقره ۴ شایست نه شایست نیز ملاحظه کنید

L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98.

۲

China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl. Berlin ۳ 1900 S. 25.

رجوع کنید نیز بگاتها ترجمه نگارنده ض ۱۲ و بیاد داشت پاورقی

۱۲۷ براسی همانطوری که در قاعده است (او) برسم در دست با یک گوشواره چهار گوشه زرین جلوه گر است (آن) اردویسور ناهید بسیار شریف یک طوقی بدور گلوی نازنین خود دارد او کمر بند بمیان می بندد تاسینه هایش ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود ☉

۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید ناجی با صد ستاره آراسته گذارده (یک ناج) زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده بانوارها زینت یافته (یک ناج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری یدش آمده است ☉

۱۲۹ اردویسور ناهید جامه از پوست ببر در بر دارد از سیصد ببری که چهار بجه زاید (از ببر ماده) برای آنکه ببر ماده زیباترین است چه موی آن انبوه تر است ببر یک جانور آبی است در صورتی که پوست آن در وقت معین تهیه شود بنظر مانند سیم و زر بسیار میدرخشد ☉ ✱

✱ کله ای که ما به ببر ترجمه کردیم در اوستا "بوری" (بهر) میباشد و این کله نیز همین املاء، یعنی شهر بابل است که ذکرش گذشت.
در این جا ببر بفتح باء اول و سکون باء ثانی وراء که جانوری است درنده بزرگی شیر و در عربی موسوم به "ترویه" لاتینی تیگریس tigris مقصود نیست بلکه "بیر" بفتح باء اول و ثانی و سکون راء مقصود است و آن جانوری است شبیه بگر به دشتی آن را نیز "بیر" گویند در لاتینی فیبر fiber در الهامی قدیم "بیر" Bibar و حاله "بیر" Biber و در انگلیسی بیور beaver و در روسی ببرو bobru خوانند در سانسکرت بهرو babhru، یعنی سرخ تیره (بور) میباشد |

این جانور بمناسبت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است در فرانسه موسوم است به کاستور castor پوست آن بسیار قیمتی است هم چنین دوغده ای که در زیر دم دارد در طب باسم کاستور اوم castoreum معروف و از دواهای پرهیاء است و آت عبارت از دو نافه خوشبو است که در طب قدیم ایرانی نیز باسم چند بید ستر معروف است و بفارسی آتش بیجان گویند در بحر الجواهر مندرج است «چند بید ستر هو خصیه حیوان فی البحر و له قشر رفیق ینکسر بادنی مس قال الله میری هو حیوان کبیة الکلب لیس کلب الهمال، و یسمی القنذر و لایوجد الا فی بلاد الفخاق و مالیهها و یسمی السمور ایضا . . . در تحفة المؤمنین مندرج است «چند بفارسی آتش نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان او مانا است و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از یک سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعیش نمیکند و در دیلم او را شنگ نامند»

۱۲۷ ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

۱۲۸ ...
 ...
 ...
 ...

۱۲۹ ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

۱۳۰ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش این کامیابی

در خصوص قندز حیوانی که از آن جند پیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین مینویسد: «قندز بضم اول پروزن هرمن جانوری است شبیه برواه و پوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند و بعضی گویند جانوری است شبیه بسک و در ترکستان بسیار است و بعضی دیگر گویند سگ آبی است و آتش بجای که جند پیدستر باشد خصیه او است»

در برهان قاطع نیز لغت پیر ضبط است: «پیر بفتح اول و ثانی و سکون راه جانوری باشد صحرائی شبیه بگره لکن دم ندارد و از پوست آن پوستین سازند» فرهنگ انجمن آرای ناصری نیز آن را جانوری مانند گربه ولی بی دم نوشته است هیچ شکی در این نیست که بوری اوستا همان فیبر لاتینی است که در تمام زبانهای هند و اروپائی با اندک تفاوتی موجود است دارمستر بخطا رفته آن را به لوتر loutre ترجمه کرده است بجای آنکه کاستور castor ترجمه کند در پهلوی بورك و بفرك و در فارسی و پرو پیر شده است این جانور بخصوصه دم بزرگ پهنی دارد اما بی مو در علم جانورشناسی میخوانیم که قسمت عمده معماری این جانور برای ساختن لانه دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها بواسطه همین دم انجام میگیرد از قمره ۱۲۹ آبان یشت برمیآید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست پیر لباس میساخته اند فردوسی نیز در خصوص هوشنگ مینویسد که او است کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاک ساخت

ز یویندگان هر که موش نکوست بکشت وز ایشان برآهیخت پوست

چو سنجاب و قاقم جو روباه نرم چهارم سمور است کش موی گرم

گذشته از این داستان هرودت هم در تاریخ خود (IV, 109) از لباس پوستین خبر میدهد بندهش پیر را از اقسام سگ می شمارد در فصل ۱۴ قمره ۱۹ مینویسد که ده قسم سگ موجود است از آنجمله از بورك آبیك (و برآبی) اسم میرد و بخصوصه قید میکند که آن را نیز سگ آبی گویند در مینوخرود نیز در فصل ۳۶ قمره ۱۰ بیور آوی نامیده شده است

بنظر میرسد که در قمره ۱۲۹ از جمله (برای آنکه پیر ماده زیباترین است) تا آخر قمره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است

در قمره مذکور مندرج است که جامه ناهید از سیصد پوست پیر میباشد نظر باینکه ممکن است طول این جانور یک زرع برسد ۱۲ پوست آن از برای یک جبه کافی است لابد ناهید فرشته آب بی اندازه بزرگ و رسا و برومند تصور شده که سیصد پوست برای جبه اش لازم است دگر آنکه از پیری که چهار پجه زاید سخن رفته است در علم جانورشناسی نیز مندرج است که این جانور معمولاً سه یا چهار پجه میزاید و مدت حمل آن چهارماه است

در متن قید شده است پیر آبی (آو پاپ) این قید هم بسیار بجاست چه پیرهایی که در آب زندگانی نمیکند پوستشان بيمصرف و بسیار کم قیمت است دگر آنکه قید شده است پیری که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر میدرخشد در جانورشناسی نیز میخوانیم که صید پیرها از وسط پائیز شروع شده تا باغاز بهار طول میکشد بخصوصه موی آنها در این فصل بسیار خوب و انبوه است در انجام متذکر میشویم که پیر در ایران قدیم زیاد بوده است باب آنچه پولاک مینویسد هنوز هم در رودهایی که بخزر میریزد این جانوران دیده میشود (Polak, Persien I, 188.)

نکته نگذاریم که پیر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکر شده است ناد آرد پوستینی است که از پوست پیر بوده هر چند که معنی بیاف را نمیدانیم چیست

13. מנהל. פאנצער. נאך. מנהל. מנהל. מנהל.

است که من بسیار معزز بسلطنت بزرگ برسم (آن سلطنتی) که در آن بسیار غذا تهیه میشود بهره و بخش (هر یک) بسیار است (بآن سلطنتی) که با اسبهای شیهه زننده و گردونه های (خروشنده) و تازیانه های طنین براندازنده است (بآن سلطنتی) که در آن خوراک فراوان و آذوقه ذخیره شده است بآن سلطنتی که در آن چیزهای معطر موجود است و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش بکار آید فراوان باشد ☉

۱۳۱ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش داشتن دو چالاک میباشد یک چالاک دوپا و یک چالاک چهارپا این چالاک دوپا برای آنکه در جنگ چست و چالاک است و در (میدان) رزم گردونه را بخوبی تواند راند این چالاک چهارپا برای آنکه هر دو جناح سنگر فراخ لشکر دشمن را برهم تواند زد از چپ بر راست و از راست بچپ ☉

۱۳۲ برای این ستایش برای این نیایش از بی (آنچه نثار میشود) باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بالا بسوی زمین آفریده اهورا بسوی زور نیاز کنند بسوی نثار سرشار (بشتاب) برای یاری کردن خواستاری را که تو نجات می بخشی (برای یاری) کسی که زور آورد و از ره راستین قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی کشتاسب بخان و مان برگردند

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ☉

این فقره بخوبی یاد آور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقه مخصوص ایرانیان را از برای تجمل و زینت نشان میدهد همان مجد و جلالی که بتوسط مورخین از شاهنشاهات هخامنشی و ساسانی بهما خبر رسیده است اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراک فراوان لازمه شرافت ایرانیان قدیم بوده است ۱

۱۳۳ یثا اهو

دروود میفرستم بآبهای نیک مزدا آفریده و باردویسور ناهید مقدس

اشم وهو

۱ ۵۵

اهمائی رنسچه

خراسان است معنی خور آبان کجا زو خور برآید سوی ایران^۱

لفت دیگری که امروز از برای خورشید استعمال میکنیم کله آفتاب است مرکب است از کله آب که در این جا .معنی روشنی و درخشندگی است و از تاب .معنی تابیدن و گرم کردن در کلیّه اوستا هور و یا هور شئت هم .معنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم از آن فرشته ای اراده شده است در جاهائی که .معنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فروردین یشت گوید «بواسطه فرو شکوه فرو هر ها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود میپایند»^۲ در رشن یشت گوید «توای رشن مقدس اگر هم در بالای قله کوه هرایتی Haraiti برای احاطه کردن ستارگان و ماه و خورشید باشی ما ترا یاری خواهیم خواند»^۳

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او میپرسد چه فروغی است که از قصر جمشید میتابد گوید «آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده غروب میکنند»^۴ بسا در اوستا این سه یکجا نامیده شده بآنها درود فرستاده میشود^۵ و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بنایاکان میتابند^۶ غالباً صفات جاودانی و باشکوه و تند اسب و غنی از آن خورشید است^۷ در آغاز

۱ ویس و رامین چاپ کلکته ۱۸۶۵ ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت میباشد موضوع آن داستان عشقازی ویسه یا ویسو دختر شاه قارن است بارامین برادر شاه موبد سراینده آن فخرالدین اسعد استرآبادی گرگانی است که در سال ۱۰۴۸ میلادی مطابق ۴۴۰ هجری آنرا برشته نظم کشیده است بنابر این سی سال پس از فردوسی داستان ویس و رامین بنا بخواش عمیدالدین ابوالفتح مظفر نیشابوری که از طرف طنزل حاکم اصفهان بوده از پهلوی بنظم فارسی آورده شده است

۲ رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) قمره ۱۶

۳ رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) قمره ۲۵

۴ رجوع کنید به فرگرد ۲ وندیداد قمره ۴۰

۵ رجوع کنید به یسنا ۲ قمره ۱۱ و یسنا ۷۱ قمره ۹ و گاه سوم (گاه ازیرن) قمره ۶

۶ رجوع کنید به فرگرد ۹ وندیداد قمره ۴۱

۷ رجوع کنید به یسنا ۱۶ قمره ۴ و رشن یشت قمره ۳۴ و دو سیروزه (بزرگ و

کوچک) ۱۱

خورشید

خورشید در اوستا هَوَرِ خَشْتَهَ «hvare-xšta» و در بهلوی خورشَت گویند در گاتها هَوَرِ بدون شَت آمده است در سایر قسمتهای اوستا نیز مکرراً تنها دیده میشود^۱ هر چند که کلمه خور فارسی همان هَوَرِ اوستائی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگر هاء به خاء تبدیل یافته است ولی لغت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ داشته است و آن کلمه هور میباشد فردوسی گوید

ز عکس می زرد و خام بلور سپهری شد ایوان پراز ماه و هور

شَت صفت است بمعنی درخشان و درفشان بعدها جزء این کلمه گردیده خورشید گفتند چنانکه جم در گاتها بدون شَت میباشد^۲ بعدها بآن پیوسته جمشید شد^۳ بنا بقاعده کلیه که های اوستا در وید بر همنات سین است در سانسکریت سورَ^۴ بجای هور میباشد و سول sol لاتینی نیز از همین اصل است خراسان نیز که از قدیم تا با امروز اسم ایالت شرقی ایران است بمعنی مشرق است^۵ چه جزء اخیر این اسم آسان بمعنی برآینده و بالا رونده است معنی ای که فخرالدین کرکافی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است بکلی درست است

بلفظ بهلوی هر کس سر آید خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسان بهلوی باشد خور آمد عراق و پارس را زو خور بر آمد

- ۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعه ۱۰ و وندیداد فرگرد ۹ فقره ۱۴ و فروردین یشت فقره ۱۶ و رشن یشت فقره ۲۵ و یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹
- ۲ رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعه ۸
- ۳ رجوع کنید به آبان یشت فقره ۲۵ و فروردین یشت فقره ۱۳۰ و یسنا ۹ فقره ۴ مخصوصاً فرگرد ۲ وندیداد
- ۴ رجوع کنید به بند هشت فصل دوم

یونانیان پروردگار خورشید هلیوس Helios را که در نزد رُمها با اسم سول sol پرستیده می‌شده پسر جوانی با خود زرین و بدور سرش اشعه ای از نور سوار گردونه چهاراسبه تصوّر می‌کرده اند پرستش هلیوس بدون شك از آسیا بیونان سرایت کرده است ^۱ هم چنین در ریک وید گردونه سوربا surya با يك و غالبا با هفت اسب کشیده می‌شود ^۲ از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید بدست نمی‌آید فرشته فروغ و روشنائی مهر است که یشت دهم مخصوص باو است مفصلاً از او محبت خواهیم داشت هرچند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از خود اوستا برمی‌آید ^۳ ولی از زمان قدیم این دو بهم مشتبه شده چه استرابون مینویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر می‌ستایند. مناسبت نزدیک بودن این دو باهم و بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا غالباً از مهر صحبت شده و خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برُم نفوذ نموده در آنجا مهر خورشید مغلوب نئدنی (sol invictus) نامیده شده است

روز یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده می‌شود در روز مذکور در دوسیروزه (کوچک و بزرگ) بآن درود فرستاده می‌شود بقول ابوریحان بیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز بخور ماه موسوم است در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرم‌گاه) ^۴ در مقاله دیگری از تقویم اوستائی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر می‌شویم که گهنبار مدیو زرم از روز خیر شروع می‌شود ولی نه در دیماه بلکه در اردیبهشت ماه بقول بندهش گل مرو سفید مختص بخورشید است ^۵ خورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان

۱ رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910. S. 98.

۲ رجوع کنید به Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2 S. 69.

۳ رجوع کنید به مهریشت قمره ۹۵ و ۱۴۵ و به وندیداد فرگرد ۱۹ قمره ۲۸

۴ رجوع شود به آثارالباقیه چاپ پروفور ساخو Sachau ص ۲۲۵ — ۲۲۶

۵ برون رفت شادان بخرداد روز به نیک اختر و قال گیتی فروز فردوسی
مرو اسم جنس گیاهی است قسمی از آن موسوم است به مرماهوس که آنرا نیز مرو سفید گویند کلیه این گیاه‌ها خوش بو است مرو سفید در البانی Weiss Malwe ترجمه گردیده است رجوع کنید به بندهش ترجمه یوستی Justi ص ۳۸ و به تحفه المؤمنین و بحر الجواهر

یشت ششم که مخصوص بخورشید است چنین گوید «ما خورشید فنا ناپذیر و با شکوه و تند اسب را خوشنود میسازیم» خورشید بواسطه عظمت و نور و فایده خوش همیشه نزد کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است از خود گاتها در جایی که گوید آموزگار گمراه کننده ستوران و خورشید را بزشتی یاد میکند^۱ بخوبی برمیآید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان دارای جنبه تقدسی بوده است در هفت پاره که از قطعات قدیم اوستاست کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصوّر شده است^۲ در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزداست^۳ چنانکه در وید سوریا sūrya (خور) چشم برخی از پروردگاران هند و مثل مترا و وارونا varuna میباشد^۴ در بندهش آمده است وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان در گذشت نطفه اش بکره خورشید انتقال یافته در آنجا پاك كشته محفوظ ماند یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بنا پاکان میثابند و آنچه از بندهش بما رسیده این مسئله بخوبی برمیآید و بعلاوه صراحة در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آبهای دریا و رود و غیره و کلیه موجودات که متعلق بخرد مقدس است پاك میشود^۵ تمدّ این عقیده نیز خبری است که از هرودت مانده است مؤرخ یونانی گوید اگر در میان ایرانیان کسی مبتلا بمرض برس (یسی) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت نه نماید ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض جرمی نسبت بخورشید مرتکب شده اند^۶ گفتیم که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده اسبهای تند آمده است در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مثل اشوریهام شرکت دارند

۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰

۲ رجوع کنید به هفت پاره یسنا ۳۶ فقره ۶

۳ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۱۱

۴

Parsisme par Vic. Henry Paris 1905 p. 50.

۵ رجوع کنید به Herodote I, 138 در آبان یشت در باد داشت فقره ۹۲ مفصلاً از

یسی صحبت داشته ایم

کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند هرودت در طی این خبر همراه سپاهبانی که دسته دسته از پل میگذشتند در جزو باروئنه از گردونه های مقدس و اسبهای مقدس اسم برده است ^۱ کتز یاس مینویسد که ایرانیان غالباً بخورشید سوگند یاد میکنند ^۲ در جزو اخبار کرتیوس میخوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود میدرخشید ^۳ در این جا متذکر میشویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سگه ما میباشد

درمیان ارمنیها که سابقاً مُتَدِّین بآئین ایران بوده اند گرچه امروز عیسوی هستند ولی بسا از آثار ستایش خورشید درمیان آنان باقی مانده است در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانه رحمت ایزدی است کسی که در وقت جان سپردن رو بطرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان در وقتی که خورشید میتابد مرده بخاك سپرده میشود در بیرون از کلیسا در وقت نماز روی بمشرق می کنند مخصوصاً دقت دارند که بستر ناخوش و تابوت مرده را بطرف مشرق بگذارند در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بستر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند ^۴

گذشته از خورشید یشت که آن را خیر یشت هم میگویند و ترجمه آنرا ملاحظه میکنید در خورده اوستا يك خورشید نیایش هم داریم این نماز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده میشود آنچه در آن متعلق بخورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده سایر قطعاتش در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است

Herodote VII, 54—55

۱ رجوع کنید بمقاله نامید ص ۱۶۲ و ۱۶۳

Ktesias Persica, 15.

۲

Curtius III, 7.

۳

Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2. S. 69—70.

۴

جزو اسامی خاص بوده و هست از آن جمله است این خرداد به که در طی مقالات از او اسم بردیم از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تند اسب تعبیر شده بی شك خواسته اند از این تعبیر سرعت سیر آنرا بیان کنند بندهش سیر آنرا بشکل دیگری بیان کرده گوید سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کمان بزرگی بواسطه مرد بلند بالا و بزرگی پرتاب شده باشد سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسطی است که از کمان متوسط بواسطه مرد متوسط القامه پرتاب شده باشد آنچه تاکنون گفته ایم از مأخذ اوستائی بوده است از تاریخ ایران هم بخوبی برمیآید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده بسا در اخبار مورخین یونانی راجع بایران از گردونه خورشید و اسب خورشید اسم برده شده است

کز نفون مینویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران میگردانند^۱ کرتیوس Curtius از اسب خورشید نام میبرد بعلاوه مینویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس از برآمدن خورشید حرکت میداد^۲ هرودت میگوید پس از آنکه داریوش باشش نفر دیگر از بزرگان فارس کمانای مغ (اسمردیس غاصب) را کشتند در میان خود قرار دادند که اسب هریک در روزی که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیهه زد او پادشاه ایران برگزیده شود^۳ هرچند که این خبر هرودت افسانه است و ارزش تاریخی ندارد چه سلطنت ایران پس از مردن کمبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غصب بداریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود میرسید محتاج بقرار داد و مقدماتی نبوده فایده خبر هرودت فقط در این است که در افسانه ای راجع بایران باز از برخاستن خورشید و اسب صحبت شده است باز همین مورخ مینویسد که در وقت لشکر کشی بضد یونان ایرانیان در داردانل بلی ساخته تا از آن گذشته داخل اروپا شوند پس از اتمام یل مهیای حرکت شدند ولی صبر

Xenophon Cyrapedie VIII, 3, 9.

Curtius III, 7.

Herodote III, 84.

خورشید یشت

خورشید جاودانی با شکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود میدازم
 « مانند بهترین سرور » زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) « بر طبق قانون
 مقدس بهترین داور است » باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید ۰۰

۱ خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب را میدستایم
 در هنگامی که خور با فروغ (خویش) بتابد^۱
 در هنگامی که خور روشنائی بتابد صد (و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته
 این فر را جمع کنند این فر را بسوی نشیب فرود آورند این فر را آنان
 در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند برای افزودن بجهان راستی
 برای افزودن بهستی راستی ۰۰

۲ هنگامی که خور بر آید زمین اهورا آفریده پاك شود
 آب روان پاك شود آب چشمه پاك شود آب دریا پاك شود آب ایستاده
 پاك شود آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو)
 پاك شود ۰۰ ۲

۳ اگر خور بر نیاید دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند ایزدان
 مینوی در این جهان مادی اقا متگاهی نیابند (و) آرامگاه (بخویند) ۰۰

۱ تفسیر پهلوی در این جمله شرح داده مینویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است
 ۲ مقصود این است آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهریمن آلوده گردیده در روز
 بواسطه اشعه خورشید پاك میشود

۴ کسی که خور جاودانی با شکوه نیز اسب را بستاید برای مقاومت کردن
 بضد ظلمت برای مقاومت کردن بضد تیرکی دیو آفریده برای مقاومت
 کردن بضد دزدان و راهزنان برای مقاومت کردن بضد جادوان و پریها
 برای مقاومت کردن بضد گزند مرشئون^۱ چنین کسی اهورامزدا را
 میستاید امشاسپندان را میستاید روان خود را میستاید همه ایزدان
 مینوی و جهانی را خوشنود میسازد (آری همان کسی) که او را خور
 جاودانی با شکوه نیز اسب را میستاید ☉

۵ من میستایم مهر دشتهای فراخ (و) هزار گوش (و) ده هزار چشم دارنده را
 من میستایم آن گریزی که از مهر دارنده دشتهای فراخ بسر دیوها خوب
 نواخته گردد

من میستایم دوستی را آن بهترین دوستی که در میان ماه و خور
 موجود است ☉

۶ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نیاز بلند بازوَر آن خورشید جاودانی
 با شکوه نیز اسب را

۱ مرشئون (Marešaona) اسم دیوی است در فرگرد ۱۸ از وندیداد در فقرات ۸ و
 ۹ آمده است «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد مقدس چه آسیبها ممکن است که
 از مرشئون متوجه انسان شود اهورامزدا در پاسخ گفت ای سیتتمان زرتشت ممکن است
 که او بواسطه آئین بد خویش کسی را گمراه نموده بر آن دارد که در مدت سه سال پی در پی
 از تحصیل علم دینی باز بماند که کسی گاتها نسراید و آب نیک را نستانید»
 مرشئون در وندیداد صفتی است که از مرشئون آمده در فرگرد ۱۹ از وندیداد
 در فقرات ۱ و ۲ و ۳ و ۴۳ و فروردین یشت فقره ۱۳۰ استعمال شده است در تفسیر پهلوی
 سچ نهان روان ترجمه شده است در فصل ۲۸ از بندش در فقره ۲۶ گوید سچ دشمنی است
 که فنا و زوال آورد

در باب ۳۲ از صد در بندش عین عبارت فارسی راجع باین دیو چنین است در دین
 به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آنرا سیج خوانند بهر خانه که کودک بود آن کوشد
 تا گزند بدان خانه رساندش

بارتولومه مرشئون را این طور معنی کرده است فراموشی آورنده این معنی نیز از فقره ۹
 از فرگرد ۱۸ وندیداد که در فوق ذکر شده برمیاید ذکر دزدان در این فقره بمناسبت شغل
 آنان است در شب هنگام غیبت خورشید

خورشید جاودانی با شکوه تند اسب را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر
 با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ
 ینکبه ها نام ۰۰

۷ یتا اهو
 درود میفرستم بخورشید جاودانی با شکوه تیز اسب
 اشم و هو ۰۰ ۱

تعظیم است^۱ غالباً ماه تشکیل دهنده تخمه و تراد ستوران نامیده شده است^۲ در هیچ جای اوستا مناسبتی از برای این تعبیر دیده نمیشود فقط بتوسط کتاب بندهش وجه مناسبتی بدست میآید در مقاله خورشید گفتیم که کره خورشید پاك كننده و نگهبان نطفه نخستین بشر (کیومرث) میباشد بقول بندهش کره ماه حافظ نطفه ستوران و جانوران است در کتاب مذکور آمده است نخستین آفریده اهورامزدا ورزاو (گاونر) بوده اهریمن دیو آرز و رنج و گرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن گاشت ورزاو از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردیده تا آنکه جان سپرد در هنگام مردن از هر يك از اعضایش ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش بوجود آمد آنچه از نطفه آن پاك و توانا بود بکره ماه انتقال یافت در آنجا بواسطه نور سیاره تصفیه گردید و از آن يك جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آنها ۲۸۲ جانوران دیگر تولد یافت در هنگامی که ورزاو جان میسپرد روان آن (گوشورون) از کالبدش بدر آمده در مقابل آن ایستاد چنان خروش برکشید که کوئی هزار مرد باهم فریاد برآورده باشند آواز برداشت ای هر مزد کدور مخلوقات را بکه سپردی اعمال زشت زمین را ویران نمود گیاه و درستی بی آب ماند کجاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی کسی که آئین رستگاری و نجات آورد هر مزد در پاسخ گفت ای گوشورون رنج تو از اهریمن است اگر آن مردی که از من پیمان رفت امروز وجود داشتی هر آینه اهریمن چنین گستاخ نکشتی آنگاه گوشورون بکره ستارگان بشتافت گله از سر بگرفت پس از آن بکره ماه در آمد باز خروش شکوه برآورد پس از آن بملك خورشید شتافت در آنجا هر مزد فروهر زرتشت بدو نمود و گفت این است آن کسی که خواهم آفرید و آئین نجات خواهد آورد آنگاه گوشورون خوشنود گشته پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات گردد^۳ بقول ابو ریحان بیرونی ایرانیان عهد او

۱ رجوع کنید به تیریش (یشت ۸) قمره ۱ و مهریش قمره ۱۴۵ و بفقراتی که در مقاله خورشید نشان دادیم

۲ رجوع کنید به یستا ۱ قمره ۱۱ و یستا ۱۶ قمره ۴ و وندیداد فرگرد ۱ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ قمره ۹ و سپروژه کوچک و بزرگ قمره ۱۲

۳ رجوع کنید به Bundehesh IV و Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 144-145.

ماه

از جمله کلمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه میباشد چه در اوستا و کتیبه هخامنشیان نیز ماه آمده است و در سانسکریت ماس گویند دائره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کوتاه و مطالبی از آن بدست نمیآید ولی بطور اجمال میدانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده چه در شب تار در مقابل دیو ظلمت که جهان را در پرده تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم میدارد ماه یگانه مشعل ایزدی است که پرده ظلمت دریده سرّ غفریت سیاه را فاش میکند ماه در اوستا چنانکه در فارسی بمعنی سیّاره معروف و ماهتاب است و هم اسم مدّت سی روزی است که قر در پا نزده روز از آن در افزایش و پا نزده روز دیگر در کاهش است ^۱ زرتشت پیغمبر ایران دلدادۀ 'حسن صنعت ایزدی از اهورامزدا میپرسید کیست که بخورشید و ستارگان راه سیر بنمود از کیست که ماه گهی پر است و گهی تهی ^۲

در مقاله خورشید گفتم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا باهم ذکر شده است هم چنین غالباً مهر و اشتر (تیر) و انیران (روشنائی بی پایان) با آنها یکجا آمده است ^۳ در فروردین یشت گوید ما درود میفرستیم به فروهر های پاکان که بستارگان و بنه و بخورشید و با نیران راههای مقدس بنمودند چه پیش از این مدّت زمانی بواسطه ضدّیت دیوها غیر متحرک بود ^۴ در مهر یشت آمده است ما میستائیم مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه میدرخشاند ^۵ گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد

۱ رجوع کنید به ماه یشت قره ۲

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳

۳ رجوع کنید به یسنا ۱ قره ۱۱

۴ رجوع کنید به فروردین یشت (یشت ۱۳) قره ۵۷

۵ رجوع کنید به مهر یشت (یشت ۱۰) قره ۱۴۲

گفتیم که در اوستا ماه نیز بشهور دوازده‌گانه سال اطلاق میشود و از برای آن مثال بسیار داریم ^۱ در فرگرد اول و نندیداد درجائی که ممالك ایران زمین شمرده میشود در فقره سوم چنین آمده است اهورامزدا گوید نخستین مملکتی که من بیافریدم ایران و یج میباشد اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت پدید آورد در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان این ماه ها برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است ^۲ در خود اوستا اسامی تمام ماه های مذهبی به نرسیده است فقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است بخصوصه اسم پنج ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان کهنبار بمناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر اوستاست اسامی ما بقی بتوسط کتب پهلوی و کتب ابوریحان بیرونی و غیره به نرسیده است متأسفانه از اسامی ماهها فرس نیز در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون بیش از نه ماه موجود نیست

۱ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۸ و ۱۷ و آفرینگان کهنبار فقره ۱
 ۲ رجوع کنید به صفحه ۵۹ ییاد داشت شماره ۳ آریاویج

چنین میپنداشته اند که گردونه ماه بواسطه گاوی از نور که آنرا دو شاخ زرین و ده پای سیمین است کشیده میشود این گردونه در شب شانزدهم دیماه یکساعت ظاهر میشود کسی که آنرا مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا میشود^۱. مناسبت آنکه ماه حافظ جنس ستوران است بسا در اوستا مری گیاه و رُستی نیز خوانده شده است^۲ روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز بقول بندهش گیاه روکس بهاء تعلقی دارد^۳ اردای ویراف در سیر آسمان در دومین کام بکره ماه بمقام هوخت یعنی آنجائی که گفتار نیک آرام دارد رسید و در آنجا گروهی از مقدسین را مشاهده نمود^۴ هلال ماه بخصوصه یکی از علائم ایران قدیم بوده است در روی بیشتر مسکرات پادشاهان ساسانی دیده میشود ترکهای عثمانی این علامت را که الحال نقش بیرق آنان است از ایرانیان گرفته اند^۵ بقول حمزه اصفهانی بالای تخت بهرام بن بهرام هلال زرین نصب بوده است^۶ یاقوت حموی از مسعر بن المهلهل نقل میکند که در بالای گنبد آذر گشسب آتشکده معروف شیز هلال سیمین برافراشته بوده است^۷ گذشته از آنکه یشت هفتم مخصوص بهاء است در خورده اوستا يك ماه نیایش هم داریم که در مدت سی روز ماه سه بار خوانده میشود در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه میشود نیایش مذکور نیز بسیار کوتاه است قسمتی از آن از ماه یشت و قسمت دیگر که در طلب حاجات است از گشتاسب یشت استخراج شده است

۱ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۲۲۶

۲ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۴

۳ روکس در الهانی به rother lack ترجمه شده است بقول یوستی آنرا نیز لك گویند در فارسی رنگ لاک را لك گویند و آن صمغ نباتیست شبیه برساق گیاه او پر شاخ و گلش زرد رجوع کنید به تحفه حکیم مومن و بحر الجواهر

۴ رجوع کنید به اردای ویرافنامه فصل ۸

۵ Jeremias Allgemeine Religions Geschichte, München 1918 S. 124

۶ کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانیاء چاپ برلن ص ۳۵

۷ رجوع شود به معجم البلدان در گاتها در آغاز صفحه ۲۴ سهو نموده از مسعر بن المهلهل کسی که خود بشخصه آذر گشسب آتشکده معروف شیز را دیده و یاقوت حموی از او نقل کرده است اسمی نبردم مسعر بن المهلهل در اواسط قرن چهارم میلادی در دربار ساسانیان میزیسته و سفرنامه داشته که بدبختانه از دست رفته است

ماہ یشت

ماہ حامل نژاد ستوران را گوش یگانه آفریده را چارپایان گوناگون را خوشنود میسازیم ^۱ «مانند بہترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «برطبق قانون مقدس بہترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ☪

- ۱ درود (نماز) باهورامزدا درود بامشاسپندان درود بهاء حامل نژاد ستوران درود بآن (ماه) نگریسته شده درود بآن (در هنگام) نگریستن ۛ

- ۲ در چند مدت ماه در فزایش است در چند مدت ماه در کاهش است؟
در پانزده (روز) ماه می افزاید در پانزده (روز) ماه میکاهد
مدت طول فزایش آن مثل مدت طول کاهش آن است همانطوری که مدت
طول کاهش آن است همانطور مدت طول فزایش آن است از کیست که ماه
گاهی میفزاید و گاهی میکاهد؟ ۲

- ۳ ماه مقدس حامل نژاد ستوران (و) سرور راستی را ما میستائیم اینک ماه
را نگریم اینک ماه را دریافتم بفروغ ماه در نگریم از فروغ ماه

۱ کله ای که بحامل تژاد ستوران ترجمه شده است در متن کشو چیتر میندولودلده میباشد یعنی تخمه و نطفه گاو در این جا گاو اسم جنس ستوران و چارپایان میباشد این کله در بهلولی به کوسفند تخمک و به کوسفند چهرک ترجمه شده است کوسفند در این جا نیز اسم جنس است از برای چارپایان و حیوانهای مفید و چهار یعنی تژاد و تخمه است رجوع کنید بمقاله ماه و بخصوصه بمقاله گوش = درواسپ

- ۲ این جمله اخیر از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳ میباشد

آگاهی یافتیم امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع میکنند امشاسپندان
برخاسته آن فر را در روی زمین اهورا آفریده بخش میکنند ۰۰ ۱

۴ و در هنگامی که ماه روشنائی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین برآید
اندر ماه پُر ماه ویشیت ۲

اندر ماه پاك (اشو) و سرور پاكي را ما ميستائيم

پر ماہ پاک و سرور پاکی را ما میستائیم

ویشپت پاک و سرور پاکی را ما میستائیم

۵ من میستایم ماه حامل نژاد ستوران را بغ ۳ رایومند فرهمند

آبرومند تا بنده ارجمند دولتمند مالدار چست و چالاك سودمند
سبزی رویاننده آبادکننده بغ درمان دهنده را ❀

۶ برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند و با زور میستایم ماه حامل

نژاد ستوران را ماه پاك (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور پاكي را
ما ميستائيم با هوم آميخته بشير با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و

کردار با زور و با کلام بلیغ

ونگره ها تام

٧ يتا اهو

درود میفرستیم بهاء حامل نژاد ستوران بگوش یگانه آفریده بچار بایان گوناگون

اشم وهو ٤

۱ در فقره ۱ خورشید یشت نیز چنین آمده است که ایزدان مینوی فر (فروغ و روشانی) خورشید را برگرفته در روی زمین بخش میکنند

۲ اندرماه پرمه ویشیت در متن ~~سومین ماه~~ (آرتور مانگه) ~~نهمین ماه~~ (پرنو مانگه) ~~پانزدهمین ماه~~ (ویشیت) عبارت است از سه ترکیب ماه اولی در پهلوی اندرماه و دومی پرمه شد سومی بهمان شکل اوستای خود محفوظ مانده است اندرماه وقتی است که هنوز ماه تیغه است دومی وقتی است که دایره آن پر باشد درسر سومی اختلاف است شاید آن وقتی باشد که ماه رو بکاهش است بندهش بزرگ مینویسد اندرماه عبارت است از اول ماه تا پنجم پرمه از دهم تا پانزدهم ویشیت از ۲۰ تا ۲۵ این لغات در یسنا ۴ فقره ۸ و یسنا ۲ فقره ۸ نیز آمده از آنها فرشتگان اراده شده است که مولا سه اوقات ماه مینمایند

۳ بغ در این جا یعنی خدا نیست بلکه یعنی اصلی خود که بخت
شده است بنابراین یعنی بخشنده است رجوع کند صفحه ۴۱-۴۲

۴ رجوع کنید مهر مزدیشت فقره ۳۳

کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشتر را همان سیریوس نوشته اند
 ابداً مناسبتی ندارد که آنرا بعطارد یا مرکور Mercurie ترجمه نموده تیر را با تشتر
 یکی بدانیم^۱ از آنکه آیا تیر، معنی عطارد و تشتر، معنی شعری از يك ریشه و
 بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثه در آن نتیجه
 'مُسکتی نخواهد داد' همینقدر میتوان گفت که تیر غیر از تشتر است هرچند که
 تشتر اوستائی در فارسی تیر هم گفته میشود یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت
 موسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که باسم فرشته تشتر است
 تیر ماه و تیر روز گفته میشود بخصوصه در فصل پنجم بندهش آنچه راجع به تیر و
 تشتر آمده است قابل توجه میباشد در فصل مذکور سبعة سیارد با سبعة ثابتة در
 جنگ و ستیز است تیر (عطارد) بضد تشتر و بهرام (مریخ) بضد هفتورنگ
 و غیره ذکر شده است

تیری که، معنی سهم است، بی شك از تیغری 𐬕𐬀𐬎𐬭 Tigri می باشد که
 در اوستا استعمال شده است و تیغرا 𐬕𐬀𐬎𐬭 Tigra صفت است، معنی سر تیز
 در خطوط میخی فرس در کتیبه بیستون تیگر خود Tigr-Xauda، معنی
 خود سر تیز میباشد بنابر این ابداً ارتباطی با ستاره تشتر ندارد

تشر در فرهنگها، معنی فرشته باران ضبط است و بسا آن را، میکائیل
 ترجمه کرده اند لابد، مناسبت آنکه تشتر فرشته باران و از این رو فرشته ارزاق
 است اورا، بمنزله میکائیل فرشته رزق دین یهود و اسلام پنداشته اند چنانکه
 سروش مزدیسنا باجبرائیل یکی تصور شده است

در طی مقالات یدش گفتیم که خورشید و ماه و تشتر غالباً در اوستا
 باهم ذکر شده است یشتهائی که مخصوص بآنهاست نیز پهلوئی همدیگر جای
 داده شده است

در گاتها اسمی از تشتر نیست در سایر قسمتهای اوستا غالباً بآن برمیخوریم
 همیشه در ردیف سایر فرشتگان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و

۱ هوک تشتر را همان ستاره عطارد Mercury دانسته است (Essays p. 200)

تشتَر

هرچند که دو یشت پیشین خورشید و ماه کوتاه و دائره اطلاعات ما در خصوص آنها تنگ و محتاج بمدد خارجی بوده ایم برخلاف تشتَر یشت مفصل و از این رو خود سرچشمه بسیار کافی است و بخونی میتوانیم از روی مندرجات آن معرفتی بستاره تشتَر یا فرشته باران بهمرسانیم مگر آنکه این یشت بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحاتی ناگزیریم

تشتَر در اوستا تیشتریه *tištryē* آمده است و در بهلولی تیشتر و در فارسی تشتَر گوئیم تیشترینی *tištryēni* اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیک تشتَر میباشد و او را یاری و همراهی میکند در فقره ۱۲ همین یشت از آنها اسم برده شده است

آنطوری که تشتَر در اوستا تعریف شده ابدآشکی نمیناند که این ستاره شعری یهانی باشد بقول زحشری در مقدمته الادب ستاره که بنی خزاعه او را پرستیدند ابوریحان بیرونی شعری یهانی را بگذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب الجبار^۱ ستاره مذکور در زبانهای اروپائی به سیریوس *Sirius* معروف است (*Canicula*) بنا بآنچه پلوتارک مینویسد از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که تشتَر ستاره شعری یهانیست چه مورخ مذکور صراحه از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده گوید «هرمزد سیریوس را نگهبان و پاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است با آنچه در خصوص تشتَر در اوستا ذکر شده است در فقره ۴۴ از تشتَر یشت آمده است «ما ستاره تشتَر درخشان و باشکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را سرور و نگهبان همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان»

۱ ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم کلب الجبار از صور کواکب

باهم در زد و خورد هستند همینطوریکه در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دائمی است در آسمانها نیز ستارگان نیک با اختران نحس در جدال میباشند سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشر سپرده شده است ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است فرماندهی کَل قوای ستارگان نیک شمال با هفتورنگ است و نند هم برای سر کردی افواج کواکب جنوب معین گردیده است

اینک چند کلمه در خصوص نگهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته میرویم
بسر تشر ستویس پهلوی است کلمه اوستائی آن ستَوَئسَ 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 (satavaēsa) میباشد معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است * چنانکه خواهیم دید ستویس در عمل بارندگی یار و همراه تشر میباشد و در چندین جای تیر یشت از او اسم برده شده است در فروردین یشت هم که در فقرات ۴۳ و ۴۴ از او ذکری شده مناسبانش با آب منظور است

متأسفانه نمیتوانیم بطور یقین بگوئیم که از ستویس کدام يك از ستارگان اراده شده است لابد نظر بعلائم و قرآن باید با حدس و احتمالات بسازیم دانشمند الهانی کیگر احتمال میدهد که ستویس یکی از ستارگان برج نسرالواقع باشد ^۱ دارمستتر به نُر یا حدس زده است ^۲ گمان بارتولومه به دَبَران رفته است ^۳

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم چه این کلمه برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات النعش یا خرس بزرگ

* Weber آن را بصد منزل دارنده ترجمه کرده است رجوع کنید به

Weber: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 January 1888.

Ist diese Voraussetzung richtig, so müsste der Satavaisa die Wega im Sternbilde der Lyra sein. Ok. S. 313

Peut-être Satavaēsa est-il identique aux Pléiades. Z. A. vol II p. 417 ^۲

Vielleicht ist der Aldebran gemeint, in dessen Nähe sich die Plejaden befinden ^۳
Altir. Wört.

دَبَران را زنجیری به کو کرد ترجمه کرده است؟ گر نور چو عقرب نشدنی ناقص و بی چشم بر قبضه شهیر نشاندی دَبَران را

فرآریائی و غیره میآید ^۱ در هر جا که ذکر شده فرشته باران از آن اراده گردیده است ^۲ حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشر بمنزل باران تعبیر شده است دو صفتی که همیشه از برای تشر آمده اولی رایومند و دومی فرمند میباشد مینو خرد آنرا اولین ستاره و بزرگ و نیک و ارجمند و فرمند میخواند ^۳ هیچ شکی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بود بخصوصه که در هوای خوش ایران فروغ آنها بخوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست گذشته از این در شبهای تاری ستارگان در بیابانها راهنمای کاروان و رهروان است در همسایگی ایران در خاك بابل و اشور باندازه ستارگان توجه مردمان آن سر زمین را بخود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فرود آورده پروردگاران و خداوندان واجب التعظیم گردیدند از پر تو ستاره پرستان آن سامان علم نجوم بوجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سومر راست همان قومی که بعد ها بابلیها بجای آن بستیایش اختران پرداختند

اسامی
ستارگان
در اوستا

در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده است نخستین تشر که موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتورنگ چهارم و نند هر چهار از ثوابت میباشد احتمال دارد که در فقره ۱۲ تشر یشت اسم ستاره پروین که ذکرش بجای خود بیاید نیز محفوظ باشد از آنکه فقط صراحةً از این چهار اسم برده شده بمناسبت جهات اربعه مشرق و مغرب و شمال و جنوب آسمان است فرماندهی و پادشاهی هر يك از جهات چهارگانه با یکی از این ستارگان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خوراسان سپاهیت ستویس خوروران سپاهیت و نند نیمروچ سپاهیت هفتو کرینک ایاختر سپاهیت از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز

۱ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و یسنا ۲۷ فقره ۲ و اشعات یشت (یشت ۱۸) فقره ۵ و ۷ و وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۳۷

۲ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۶۲ فقره ۴۱ و ۴۲ و فصل ۷ بندهش

۳ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۴۹ فقره ۵ و ۶

مختص باوست در یشت مذکور از وند بصد حشرات موزی استغائه میشود در فصل ۴۹ مینوخر د آمده است که وند برای محافظت دروازه و گذر آلبرز گاشته شده است آنجائی که در گرداگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است در حرکت میباشد پریها و دیوها را نمیگذارد که خط سیر کواکب را باز دارند از این سه ستاره اخیر نسبة در اوستا کمتر اسم برده شده است^۱

در دوسیزدهم فقره ۱۳ از تشر و ستویس و وند و هفتورنگ یاد شده با آنها حامل نطفه آب و نطفه زمین و نطفه گیاه اسم داده شده است

بزرگترین و مهم ترین در میان این ستارگان همان تشر است که اینک بشرح یشت آن میپردازیم وظایف عمده تشر در یشت هشتم مفصلاً مندرج است ولی پیش از مطالعه آن دانستن مطالبی که در بندهش در فصل هفتم راجع به تشر آمده است و بعد فهم یشت مذکور است بسیار مفید میباشد

ستاره تشر در
تیر یشت

بندهش گوید «در آغاز وقتی که خرد خبیث بصد خرد مقدس شروع بستیزه نمود تشر نیز بیاری خرد مقدس برخاست تا وظیفه خود را دربارندگی بجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشر برهنهائی ایزد بورج (برز)^۲ و فروهر نیکان بایاری و هومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب بنمود گرفت نخست بصورت مردی دوم بشکل اسبی سوم بقالب گاونری (ورزاو) در آمد در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر يك از ترکیب سه گانه خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید بیارید هر قطره ای از این باران بدرشتی پیاله ای بود از اثر آن باندازه يك قدمرد آب در روی زمین بالا آمد جانوران موزی هلاك و در سوراخهای زمین غرق شد آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آبها را باقصی حدود زمین راند از آن دریای فراخکرت (اقیانوس) بوجود آمد لاشه جانوران موزی در روی زمین بهاند از آنها زهر و

۱ رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقره ۲۶ و بخورشید نیایش فقره ۸

۲ بقول دارمستر ایزد برج اسم دیگر ایام نیات میباشد (Dar, Z A, vol. 2 p. 432.)
که در هفت یشت کوچک از آن صحبت داشته ایم

Ursa Major اراده میشود تابدین هفت فلک سیر کند هفت اختر
همچنین هفت بدیدار بود هفتورنگ قرخی

هفتورنگ در اوستا هپتو ایرنگ هپتو ایرنگ آمده است و معنی آن دارند هفت علامت و نشانه میباشد جزء دومی این کلمه بمعنی رنگ است که در سانسکریت رنگ rangā باشد در لغت ساری عامیانه جزء دوم این اسم را اورنگ پنداشته آن را بهفت تخت معنی کرده اند بقول زمخشری در مقدمه الادب این ستاره را نیز در فارسی هفت برادر گویند بخصوصه وظیفه هفتورنگ بسیار دشوار است چه سپهسالاری شمال با اوست همانطری که در آئین مزدیسنا شوم شمرده شده دوزخ در طرف شمال واقع است مسکن دیوها و پریها و جادوان است تمام بلایا و مصائب از شمال متوجه ایران میگردد عجلاله همین قدر اکتفاء کرده تا بعد موقعی بدست آورده از نحوست شمال صحبت بداریم ولی در اینجا حسن وطن پرستی مانع است که نگفته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلیه ذلت و بدبختی وطن مقدس ما از اوست صرف نظر کنیم بشود که اختران شمال بدل روسها تابیده آنان را از اجرای اندیشه سیاه و انعدام قوم قدیم ایران که بتمدن نوع بشر در پارینه خدمات شایان نموده است باز بدارد

در فروردین یشت آمده است ما میستائیم فروهرهای توانای پاکان را که نه ونود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنها به نگهبانی ستاره هفتورنگ گماشته شده است در فصل ۴۹ مینو خرد گوید هفتورنگ بهمراهی ۹۹۹۹۹ از فروهرهای پاکان و نیکان موظف است که در و گذر جهنم را محافظت کند و ۹۹۹۹۹ دیوها و پریها و جادوان را که بضد کواکب ثابته و افلاک ایزدی هستند باز دارد و نگذارد که از ستیزه و خصومت آنها زیان و آسیبی وارد آید ستاره چهارمی و نند در اوستا و نند و نند آمده است از این ستاره نیز نمیتوانیم بطور حتم بگوئیم که کدام مقصود است بارتولومه احتمال میدهد که یکی از ستارگان نسرالواقع باشد (Wega) یشت بیست و یکم که مختصرین یشت است

شده است از تشکیل دریاها سخنی نیست دگر آنکه در بندهش ستیزه تشر و ابوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم میشود اما در تشر یشت این جنگ دائمی است همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست اینک ببینیم که چرا تشر اینهمه در نزد ایرانیان ستوده و معظم است در خود تشر یشت فقره ۵۲ اهورامزدا بزرگوار میگوید که من تشر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم دلیلش نیز در طی فقرات یشت بیان شده است برای آنکه تشر فرشته باران است از اوست خوشی و خرمی و روزی ممالک آریائی در مملکت کم آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگترین نعمتهای خداوند بهار است ناگزیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد

پس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشر یا شعرای بهانی و باران چیست که این ستاره را نیز فرشته باران دانسته اند بخصوصه دانستن این وجه مناسبت لازم است

چرا تشر ستاره باران خوانده شده است

چه مندرجات تشر یشت در اول نظر بسیار شگفت آمیز میباشد اما پس از اندک تفکری در آن خواهیم دید که کلیه مضامینش مطابق با واقع و بسیار طبیعی است مگر آنکه عوارضات ساده و طبیعی را که خود همیشه در طی زندگانی ناظر آنها هستیم با یک زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان کرده اند نخست باید دانست که تشر یا شعرای همیشه در افق دیده نمیشود تابستان و بخصوصه امرداد و شهریور ماه اوقات جلوه و کار تشر است

در تیر ماه همان ماهی که باسم تشر است این ستاره طلوع میکند در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده میشود بخصوصه در ماه بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق میدرخشد در محبوحه تابستان در فصلی که دل خاک از تشنگی چاک چاک گیاهها سوخته و درختان پژمرده ستور و مردم چشم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته تشر مانند پیک خدائی سر از گریبان افق بدر کرده مرده رحمت میرساند در فقره پنجم تشر یشت گوید «چارپایان خرد و زرک و مردم مشتاق دیدار تشر

عفونت خاك را فرا گرفت براي آنكه زمين از زهر شسته و پاك شود دومين بار تشتربشكل اسب سفیدی با سُمهای بلند بسوی دریا شتافت رقیب او دیو خشکی اپوش بصورت اسب سیاهی با سُمهای گرد از پی خصومت بسوی وی دوید از يك فرسخ دور تشترا را به بیم و هراس انداخت تشترا برای پیروزی و رستگاری از اهورامزدا یاری طلب نمود خداوند بدو قوت بخشید چنین آمده است که تشترا فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو جوان و ده کوه و ده رود بخود گرفت آنگاه دیو اپوش هراسیده یگفرسخ دور بگریخت از این جهت است که میگویند قوت يك تیر باتشترا بوده چه يك فرسنگ مسافت پرش يك تیر میباشد پس از آن تشترا دیو اپوش را بمسافت يك هزار گام از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش ببارید قطرات بزرگ و کوچک هريك بدرشتی کله گاو و کله انسان بدرشتی يك مشت و يك دست فروبارید در مدت این بارندگی دیوهای سپینچکر (spīnčakr) ^۱ و دیو اپوش بضد تشترا کوشیدند آتش وازیشه (vāzīta) از گرز تشترا شراره کشیده سپینچکر را هلاک نمود از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچکر برخاست این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده میشود آنگاه تشترا در مدت ده شبانه روز باران فرورینخت چرك و زهري که از جانوران مودی در روي زمین مانده بود با آب مخلوط گردید از این رو است که آب شور پدید آمد پس از انقضای مدت سه روز دگر باره باد برخاست آبها را بانتهای حدود کره زمین براند از آن است که سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک تشکیل یافت» بندهش در فصل یازدهم گوید «زمین پیش از بارندگی تشترا يك قطعه بود دریاهای روي زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین را بهفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته باران با دیو خشکی صحبت

۱ از دیو سپینچکر رقیب تشترا در خود تشترا بشت اسمی برده نشده است ولی در فرگرد ۱۹ و نندیداد قمره ۴۰ از سپینچکر سَپَنچَکَر و Spēñjaghra و آتش وازیشه که او را هلاک نمود ذکر شده است

دور نماید بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا بمن خوشا بدین
 مزدا خوشا بآبها و گیاهها خوشا بمالک روی زمین آنگاه تشر با قیانوس
 در آید دریا را بجوش و خروش در آورد از سینه دریا امواج برخیزد طغیان و
 تلاطم پدید آید در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شود فرشته ستویس
 نیز یاری آید از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر بجنبش در آید باد جنوب
 وزیدن گیرد ابر و مه را از پیش براند باران و تگرگ را بدشته و منزلگاهان و
 بهفت کشور رهنمون گردد آنگاه فرشته آب ایام نیات بهمراهی ایزد باد و
 فرو و فروهر نیکان مقدار معینی از آب در جهان خاکی بمالک تقسیم نمایند
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
 بقول مینو خرد (۶۲، ۴۲) انواع و اقسام تخمها بواسطه تشر با باران
 فرو میریزد مدت جنگ تشر و ایوش سه شبانه روز قرار داده شده است
 این مدت همان است که پیش از بارندگی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی
 در فضای آسمان دیده میشود گاهی برق میدرخشد و گاهی رعد میخورد
 تا آنکه بقول بندهش گرز آتشین بر فرق خصم فرود آمده فرشته باران
 پیروزمند گردد

گذشته از دیو ایوش دسته ای از پریها با تشر در زد و خورد اند در فقره
 هشتم میگوید که آنها بشکل ستارگان دنباله دار در میان زمین و آسمان
 پراکنده خصومت میورزند تا آنکه شکست یافته فرشته باران بدون معارضه
 فرما نفرما میشود

بخصوصه این ستارگان دنباله دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبانماه
 (۱۰ اوت - ۱۱ نوامبر) بسیار دیده میشود^۱ پس از انقضای مدت سی روز
 که اوقات جلوه تشر است بسه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً

۱ مقصود از ستاره دنباله دار ذوزنب و شهاب میباشد بقول زرخشری در مقدمه الادب
 ستاره دیو انداز و بقول بندهش موش پر (étoile filante) بخصوصه در فصل مذکور در فوق
 اوقات این گونه سوانح سماوی (météorite, aérolithe) میباشد

هستند کی دگر باره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود کی دگر باره چشمه های آب بستبری شانه اسبی جاری خواهد شد» از آنکه تشر در موقع معین از سال دیده میشود از فقره فوق و فقره یازده بخوبی برآید در جائی که تشر باهورامزدا میگوید «اگر مردم مرا چنانکه سایر ایزدان را میستایند نام برده تعظیم و تکریم بجای آورند هر آینه من در موقع معین سال در مدت یک شب یا دو شب یا پنجاه شب بدر آمده خود را بپاکان و نیکان خواهم نمود» راست است فوراً پس از مشاهده شدن تشر باران نمیمارد ندره در ماه امرداد و شهریور در ایران باران دیده میشود اوستا هم میان جلوه اولین تشر و ریزش باران مدت زمانی فاصله قرار میدهد همانطوری که از بندهش نقل شده است تشریشت نیز گوید در ده شب اولی تشر بصورت پسر جوان پانزده ساله باچشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز میکند در ده شب دیگر بشکل و رز او زرین شاخ جلوه مینماید در ده شب آخرین ترکیب اسب سفید زیبائی گرفته با گوشهای زرین و لگام زرنشان بسوی اقیانوس و اوروکش واپادوسه که در پهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگیرد دیو خشکی ایوش که در مقابل بشکل اسب مهیب سیاه با گوش و بال و دم کل (بی مو) در مقابل او آید از آنکه رقیب تشر دیو خشکی مهیب و سیاه و کل تعبیر شده است با حال تاستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زیت گیاه محروم مانده کل شده مناسبت تام دارد در نزدیک اقیانوس فرشته باران تشر و دیو خشکی ایوش بهم درافتند در مدت سه شبانه روز جنگ آنان طول کشد تشر شکست یافته بمسافت یک هاتر واپادوسه یا هزار گام از فراخکرت رانده شود فرشته باران خروش ماتم بر آورده بد رگاه اهورامزدا بنالد و ای بر من افسوس بدین مرزا دریغ بآبها و گیاهها اگر مردم از بی شکرانه نعمت مرا میستوندند و خیرات میکردند هر آینه من قوت گرفته بدیو خشکی غالب میشدم آنگاه اهورامزدا به بندگان رحم آورد بفرشته باران دلداری دهد و بد و زور و توانائی بخشد پس از آن تشر بضد ایوش بشتابد و جنگ از سر گیرد چندان بکوشد تا برقیب چیر گشته او را هزار گام از فراخکرت

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه راجع بجهنم تیرگان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق میافتد چنین مینویسد «پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید بتوران برگزار گردد بواسطه یرش و خط سیر تیری معین شود در این هنگام فرشته اسفندار مذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ابستا بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند آرش برهنه شده بدن خویش بمحضار بنمود و گفت ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید پس از آن دست پچله کمان برد بقوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید آن تیر از کوه رویان^۱ باقصی^۱ نقطه مشرق بفرغانه رسید و بریشه درخت کردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند گویند از آنجائی که تیر پرتاب شد و تا بآنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است بنابراین جشن تیرگان بمناسبت صلح ایران و توران میباشد^۲

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است عین عبارت بلعمی که از او نقل میکنند چنین است «و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیر انداز تر نبود و برتلی شد در آن حدود از آب بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت بر لب جیحون بزمین آمد»^۳ روضة الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین مینویسد «مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سرکوه دماوند تیری اندازد هر کجا که آب تیر فرود آمد فاصله میان دو مملکت آن محل بود و آرش بر قلّه جبل دماوند رفته تیری بجانب

۱ رویان اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان رجوع کنید به معجم البلدان
Eranfahr von Marquart S. 136.

و ۴

۲ آثار الباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۰

۳ بلعمی چاپ کاپور ۱۹۱۶ میلادی ص ۱۱۰

تیر یشت

تشر ستاره درخشان (رایومند) باشکوه (فرهمند) راستویس آب آورنده

توانای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم

«مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون

مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ॐ

﴿کرده ۱﴾

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش^۱
 ماه و خانه (میهن) (و) میزد را میستائیم^۲ تا اینکه از برای من ستاره
 فرهمند بهمراهی ماه مردان (دلیران) شکوه ارزانی دارد
 من تشر ستاره آرامگاه بخشنده را با زور میستایم ☉

۲ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم (آن ستاره) که منزل آرام و
 منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشاننده درخشنده درمان دهنده
 تند پرنده بلند از دور درخشنده را که روشنائی بی آرایش (پاک) افشاند
 آب دریای فراخ را (رود) و نگوهی در همه مشهور را^۳ نام گوش مزدا
 آفریده را فرّ توانای کیانی را فروهر اسپنتهان زرتشت پاک را
 (ما میستائیم) ☉

۳ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نماز بلند بازور (آن) ستاره تشر را
 تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان
 خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ
 ینگه ها نام ☉ ۴

۱ کلمات که به بزرگ جسمان و روحانی ترجمه شده در متن آهو سهد و رتو لسه آمده است لغت رد که در زبان ادبی موجود و بمعنی بخرد و دانا گرفته اند از رتو اوستائی است که بمعنی سرور روحانی و بزرگ معنوی است در فقره فوق اهورامزدا بیغبرش زرتشت امر میکند که در رسالتش مقام سلطنت جسمان و روحانی هر دو را محفوظ بدارد

۲ میهن در متن مثنیٰ مین مین یعنی خان و مان است شمس فخری گوید جهانیان را يك ذره از عنایت تو به از هزار عقار و قبیله و میهن میزد در متن میزد مین و مین یعنی فدیه و نثار میباشد در زبان ادبی فارسی بمعنی مجلس ضیافت و عشرت گرفته اند فرخی گوید اندر میزد با هنر دانش و ندر نبرد با هنر بازو

۳ و نگوهی اسم رودی است غالباً در کتب پهلوی با رود رنگها یکجا نامیده شده و روت خوانده میشود و نگوهی نیز لفظاً بمعنی به و خوب میباشد رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷

۴ فقره ۳ در انجام هر يك از کرده های تشر یشت تکرار میشود

۳ اثیریوخشوت سدالده. کج دلداس خوانونت ۳۰۰۰ تعیین محل این دو کوه مشکل است بنا بر آنچه در مقاله تشریح از اوریخان ذکر کرده ایم که تیر آرش از کوه رویان پرتاب گشته بفرغانه فرود آمد باید اثیریوخشوت همان کوه رویان باشد که سابق اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان احتمال دارد که کوه رَئُودِت (رئودیت) در فتره ۲ از زامداد یشت و رویش هومند در فصل ۱۲ در فقرات ۲ و ۲۷ از بند هش همان رویان باشد این حدس درست باشد یا نه بهیچ وجه ممدی برای تعیین محل اثیریوخشوت نیست فقط میتوانیم بگوئیم بنا بر آنچه در کتب تاریخ ما از داستان جنگ منوچهر و افراسیاب سخن رفته است اثیریوخشوت باید در طبرستان واقع باشد و خوانونت در خراسان هم چنین گفته ایم که بقول طبری و بلعمی تیر آرش بلب جیحون (آمو دریا) فرود آمد میر خوانند نیز نوشته است که از کوه دماوند پرتاب گشته برکنار جیحون افتاد بنا بر این خبر اخیر خوانونت باید یکی از کوههای سرچشمه جیحون باشد

۷ آنگاه آفریدگار اهورامزدا باو (به تیر) نفخه بدمید آنگاه آب و گیاه^۱
و مهر دارنده دشتهای فراخ از برای او گردا گرد راهی^۲ مهیا ساخت
برای فروغ و فرش او را میستایم

(۵ : د)

تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که به پریها غلبه کند
کسی که پریها را درهم شکند وقتی آنها بشکل ستارگان دنباله دار^۳
درمیان زمین و آسمان پرتاب شوند بنزدیک دریای فراخکرت نیرومند
خوش منظر ژرف که آتش سطح وسیعی را فرا گرفته است او براسق
بصورت اسب مقدسی (بسوی دریا) آید او از آب امواج برانگیزاند
و باد چست وزیدن آغاز کند ۰۰

آنگاه این آب را ستویس بهفت کشور رساند ^۴ وقتی که او در موقع تقسیم پاداش حضور بهمرساند (آنگاه تشر) زیبا و صلح بخش بسوی ممالک آید (تا آنکه آنها) از سال خوب بهره مند شود این چنین ممالک آریائی از سال خوش برخوردار گردد

۲ برای فروغ و فرش او را میبستایم ۲

(٦٥٥)

۱۰. تشر ستاره رایومند و فرمند را میستائیم که این چنین سخن گوین
 باهورامزدا گفت ای اهورامزدا ای خرد مقدس (سپنتامینو) ای آفریدگار
 جهان جسمانی ای یاک

۱ فرشتگان آب و گیاه مقصود است

۲ فقره ۳ در این جا تکرار میشود

۳ ستاره دنباله دار یا ذوزنب در اوستا ستاره کرم **دود** **دود** نامیده شده است
 همین ستارگانند که غالباً در این پشت به پرها تعبیر شده است

همین ستارگانند که غالباً در این یشت به بریها تعبیر شده است
 ۴ ستویس که اسم ستاره ایست در آن واحد اسم یکی از فرشتگان موکل آب هم هست
 یکی از وظائف او چنانکه از فقره فوق بر میآید تقسیم کردن نعمت آب است

۷

(...)

۸

۹

(...)

۱۰

۱۱ اگر مردم در نماز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده میستانند (پس) من با زندگانی درخشان و جاودانی خویش. مردمان پاک روی آورم در موقع معینی از زمان در مدت يك يا دو و یا پنجاه شب فرارسم ☉

۱۲ تشر را میستائیم تیشتریئی ها (Tištryaeini) ^۱ را میستائیم (آن ستاره) را که از بی اولی در آید میستائیم ^۲ پروین را میستائیم ^۳ آن ستاره هفتورنگ را برای مقاومت کردن بصد جادوان و پریها (مستائیم) و نند ستاره مزدا آفریده را میستائیم برای قوت برای پیروزی برازنده برای قوه مدافعه اهورا. آفریده برای برتری برای غلبه نمودن با احتیاج برای غلبه نمودن بخصوص تشر درست چشم را میستائیم ☉

۱۳ در ده شب اولی ای اسپنتمان زرتست تشر را یومند فرهمند ترکیب جسمانی پذیرد بشکل يك مرد پاتزده ساله درخشان با چشمهای روشن بلند بالا (و) بسیار نیرومند (و) توانا و چست در فروغ پرواز کند ☉

۱ تیشتریئی ~~تیشتریئی~~ اسم يك دسته از ستارگانی است که در نزديك تشر میباشد در خورشید نیایش نیز در فقره ۸ از آنها اسم برده شده است گروهی از مستشرقین از انکتیل Anquetil که ترجمه اش فقط ترجمه سنتی است گرفته تا اشبیگل و هارلز و گلدر که مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشر محسوب است گرفته اند بنحقیق نمیدانیم که کدام ستارگان مجاور تشر از آنها اراده شده است

۲ در این جمله آن ستاره که پس از تشر دارای دومین مقام و رتبه است مقصود میباشد و آن عبارت است از ستاره ستویس

۳ ستاره که به پروین ترجمه شده در متن پتواریئی ~~تیشتریئی~~ (paoiryaēini) میباشد و بصیغه جمع آمده است گروهی از مشرقین آن را به پروین ترجمه کرده اند رجوع شود به Beiträge Zur Altbaktrische Philologie von Lagarde S. 58

Über Alt-iranische Sternnamen von Weber

۱۴ بسن يك چنین مردی که باو نخستین بار کمر بند دهند^۱

بسن يك چنین مردی که نخستین بار قوت گیرد

بسن يك چنین مردی که نخستین بار ببلوغ رسد ۰۰

۱۵ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد

که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟

بکه باید من ثروتی از پسران و گروهی از پسران و کمال از برای

روان بدم؟

اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم برطبق

بهترین راستی ۰۰

۱۶ در ده شب دومی ای اسپنتمان زرتشت تشر را بومند فرهمند ترکیب جسمانی

پذیرد بشکل يك گاو زرین شاخ در فروغ پرواز کند ۰۰

۱ از این فقره بخوی برمیآید که در قدیم پس از سن پانزده سالگی کشتی می بستند چه در فقره بیش گفته شده است تشر بصورت جوان پانزده ساله ظاهر میشود اکنون پس از سن هفت سالگی هر زرتشتی ناگزیر از داشتن آن است این بند از ۷۲ نخ از پشم سفید گوسفند بافته میشود و سه بار بدور کمر بندند عدد ۷۲ بمناسبت ۷۲ یسنا (قسمتی از اوستا) میباشد و سه بار بدور کمر بستن اشاره است به پندار و گفتار و کردار نیک در روزی که مراسم کشتی بندی بعمل میآید در همان وقت به بجه نیز سدره میبوشند و آن عبارت است از پیراهن سفیدی که در زیر لباس پوشند در موقع دیگر از آن صحبت خواهیم داشت کشتی یا کستیک کله پهلوی است بمعنی طرف و کنار معمولاً این کله را کشتی گویند که در زبان فارسی هم باقی است مثل کشتی گیر و کشتی گرفتن کله اوستائی کشتی آئوینگکهن در اوستا می باشد در هر مزدیشت فقره ۱۷ و یسنا ۹ فقره ۲۶ استعمال شده است در اوستا کله مذکور هم بمعنی مطلق کمر بند است و هم بمعنی بند مخصوص که کشتی یا کشتی باشد همان که در فارسی بمعنی کمر بند است با این کله اوستائی یکی است در این جا متذکر میشویم که کشتی از عهد بسیار کهن در میان اقوام آریای معمول بوده است برهمنان یعنی پیشوایان مذهبی کیش برهمن نیز چنین بندی بگردن آویخته بطرف شانه راست حایل میکنند

رجوع کنید به خرماشاه تألیف نگارنده بحاشیه صفحه ۷۰

۱۷ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
 بکه باید من ثروتی از گاو (ستوران) و گله ای از گاو و کال از برای
 روان بدهم؟
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم بر طبق
 بهترین راستی ۰۰

۱۸ در ده شب سومی ای اسپنتمان زرتشت تشر را بومند فرهمند ترکیب جسمانی
 پذیرد بشکل يك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرنشان در
 فروغ پرواز کند ۰۰

۱۹ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟
 بکه باید من ثروتی از اسبها و خیلی از اسبها و کال از برای روان بدهم؟
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم بر طبق
 بهترین راستی ۰۰

۲۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر را بومند فرهمند بیکر اسب سفید زیبائی
 با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۰۰

۲۱ بضد او دیو ایوش بیسکر اسب سیاهی بدر آید

يك (اسب) كل با گوشهای كل يك (اسب) كل با گردن كل
يك (اسب) كل با دُم كل يك (اسب) گر تمهیب ۵۵

۲۲ هر دوای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند و دیو ایوش بهم در آویزند
هر دوای اسپنتمان زرتشت در مدت سه شب (و) روز باهمدیگر بچنگند
دیو ایوش به تشر رایومند فرهمند چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۳ پس از آن او (ایوش) او را (تشر را) بمسافت يك هاتر از دریای
فراخکرت دور براند ۲ (آنگاه) تشر خروش درد و ماتم بر آورد وای بر
من ای اهورامزدا بداجال شای آنها و گیاهها محنت بتوای دین مزدیسنا
اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام برده شود نمی ستایند چنانکه سایر
ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵۵

۲۴ اگر مردم در نماز از من نام برده بستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده
میستانند (این چنین) من قوت ده اسب هوت ده شتر قوت ده گاو
قوت ده کوه قوت ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت ۵۵

۱ کل یا کچل در اوستا کُورَو و سَدَاس می باشد جلال الدین اکبر شاهنشاه هندوستان
ابن هاپون شاهنشاه که در سال ۱۰۱۲ وفات یافت وقتی سر کون میرزا بادگار که باغی شده
کشمیر را گرفته بود میرفت در هنگام حرکت این شعر را گفت کلاه خسروی و تاج شاهی
بهر کل کی رسد حاشا و کلا میرزا بادگار سرکش کچل بود نقل از (شعر فارسی و سلاطین
و امراء خطا به مهاراجه سرکشن پرشاد بهادر عین السلطنته صدر اعظم در حاشیه شعبه جامعه
معارف) حیدر آباد دکن ۱۹ ربیع الاول ۱۳۴۶

۲ گر که در فارسی یعنی جرب است بجای کله اوستایی می باشد این ترجمه از گلدنر است
هاتر هاسر هاسر هاسر می باشد دهش در فصل ۷ مفصلاً از بازعه تشر و
ایوش صحبت میدارد در فقره ۸ از فصل مذکور مینویسد که نخست ایوش شتر را يك فرسنگ
از دریای فراخکرت دور نمود در فصل ۲۶ در فقره اول کله هاسر را چنین معنی میکند
يك هاسر يك فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام

۲۵ من خود اهورامزدا تشر رایومند فرهمند را نام برده در نیاز میستایم
 من باو می بخشم قوت ده اسب قوت ده شتر قوت ده گاو قوت ده کوه
 قوت ده آب قابل کشتی رانی ۵۵

۲۶ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر رایوهند فرهمند بیکر اسب سفید زیبائی
 با گوشهای زرین و لکام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۲۷ برضد او دیو اپوش بیکر اسب سیاهی بدر آید
 يك (اسب) کل با گوشهای کل يك (اسب) کل با گردن کل
 يك (اسب) کل با دم کل يك (اسب) گر مهیب ۵۵

۲۸ هر دوای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند و دیو اپوش بهم در آویزند
 هر دوای اسپنتمان زرتشت باهمدیگر بجنگند در وقت ظهر تشر رایومند
 فرهمند بدیو اپوش چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۹ پس از آن او (تشر) او را (اپوش را) بمسافت يك هائتر از دریای فراخکرت
 دور براند تشر رایومند فرهمند خروش شادکامی و رستگاری برآورد
 خوشا بمن ای اهورامزدا خوشا بشا ای آبها و گیاهها خوشا بدین مزدیسنا

25

26

27

28

29

خوشا بشما ممالك آب جوهای شما بدون مانعی بطرف محصول با دانه های
درشت و چراگاه با دانه های ریز و بسوی جهان مادی روان گردد ۵۵

۳۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند بپیکر اسب سفید زیبایی
با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۳۱ او دریا را بتموّج در آورد او دریا را بجنش در آورد
او دریا را بخروش در آورد او دریا را بطغیان در آورد
او دریا را بجوش در آورد او دریا را بتلاطم در آورد
در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میان
دریا بالا برآید ۵۵

۳۲ پس از آن ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند دگر باره از دریای
فراخکرت برخیز دستویس رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود
و پس از آن مه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت
واقع است برخیزد ۵۵ ۱

۱ از این فقره برمیآید که اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند باشد

(کرده ۱)

۳۹ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که پریها غلبه نمود کسی که پریها را درهم شکست آن پریهائی که اهر-عن برانگیخت بامید آنکه تمام ستارگانی را که حامل نطفه آب اند باز بدارد^۱

۴۰ تشر آنها را شکست داد آنها را از دریای فراخکرت دور نمود آنگاه ابرها بالا برآمد و آبهای سال خوش آورنده روان گشت در آنهاست سیل باران شدید آبهای که سیلان کنان در روی هفت کشور پراکنده شود برای فروغ و فرش او را میستایم

(کرده ۱۱)

۴۱ تشر ستاره رابومند فرهمند را میستائیم کسی که آبهای را آید (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران مشتاق اوست ❀

۴۲ چه وقت تشر رابومند فرهمند از برای ما بدر خواهد آمد
چه وقت چشمه های آب سترگ تر از (شانه) اسبی بجریان در آید؟
چه وقت چشمه ها بسوی کشت زاران زیبا و منزلگاهان و دشتها جاری شود و ریشه گیاهها را از رطوبت قوی خود نمی بخشد ؟
برای فروغ و فرش او را میستائیم ❀ ۲

(کودہ ۱۲)

۴۳ تشر ستاره را یومند فرهمند را میستائیم که از تمام موجودات با آب جهنده
خویش هول و هراس فروشوید (این چنین) او شفاء بخشد آن
۱ در این جا از پریها همان ستارگان دنباله دار یا بقول اوسنا سنارگان کرم مقصود
باشد

۲. بهینه فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود

برای فروغ و فرش او را میستایم

۴۴ تشر ستاره را بومند فرهند را میستائیم کسی را که اهورامزدا سرور (رد) و یاسبان همه ستارگان قرار داد چنانکه زرتشت را (رد و یاسبان) مردمان کسی که اهریمن وی را تباه نتواند نمود و نه جادوان و نه پریها مردمان جادو و همه دیوها متفقا آسیبی بوی نتوانند رسانید
برای فروغ و فرش او را میستائیم ۱ . ۰۰

۴۵ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم بکسی که اهورامزدا هزار چستی بخشید بآن کسی که درمیان (سنارگان) حامل نطفه آب توانا ترین است بآن کسی که با (ستارگان) حامل نطفه آب در فروغ در پرواز است ۰۰

۴۶ کسی که بصورت يك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرنشان تمام خلیج ها و تمام رودهای زیبا و تمام جوهای زیبای دریای فراخکرت را دیدن کند (آن دریای) نیرومند خوش ترکیب عمیق را که آبش سطح وسیعی را فرا گرفته است ۰۰

۴۷. آنگاه ای اسپنتمان زرتشت سیلان آب پاك كنده و درمان بخش از دریای فراخکرت سرازیر شود این (آب) را (تشر) توانا ترین بمملکت هائی

... ..

(... ..)

... ..

(... ..)

... ..

... ..

(کردہ ۱۵)

(کردہ ۱۶)

۵۱. برای مقاومت کردن بر خنثی آن پیری و (اورا) شکست دادن و برای چیر شدن

۱. فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود
۲. مقصود از این جمله اخیر مخلوقات مینوی است در مقابل مخلوقات دنیوی که در جمله های پیش از آنها اسم برده شده است

... ..

... ..

(...)

... ..

(...)

... ..

... ..

... ..

و خصوصتش را (لوی) برگردانیدن بآن (پری) خشکسالی^۱ که
مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده مینامند ☉

۵۲ اگر من مخصوصه ای اسپنتمان در تشت آب ستاره تشر را در شایسته
ستایش بودن ۲ ☉

۵۳ برای مقاومت کردن بحد آن پری و (اورا) شکست دادن . . . ۳ ☉

۵۴ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی این جا و آن جا سرزده
قوة زندگانی جهان مادی را بکسره در هم میتکست ☉

۵۵ آری تشر را بومند فرهمند آن پری را ببند در کشد با زنجیر دو لایبندد
و با زنجیر سه لایبندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین
لایبندد چنانکه گوئی یک هزار مرد که در قوت بدن قوی ترین
(مردمان) باشند یک مرد تنها را ببند در کشند ☉

۱ مقصود از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشر از آن اسم برده ایم
تایریه و دلدلدلد در مقابل هوایایریه و دلدلدلد یعنی سال نیک و خوب سال رزق

☉ بعینه در این جا تکرار میشود
☉ بعینه در این جا تکرار میشود

۵۶ اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالک آریائی از برای تشر رایومند فرهمند ستایش و نیایش شایسته بجای آورند همان ستایش و نیایشی که از برای او شایسته ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد هر آینه لشکر دشمن باین ممالک داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب (گر) و نه کبست (زهر) ^۱ و نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرقهای بر افراشته (دشمن) °

۵۷ از او پرسید زرتشت کدام است ای اهورامزدا از برای تشر رایومند فرهمند ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است ؟ °

۵۸ آنگاه اهورامزدا گفت از برای او ممالک (اقوام) آریائی باید زورنثار کنند از برای او ممالک آریائی باید برسم بگسترانند از برای او ممالک آریائی باید یک گوسفند بریاب کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اما) یک رنگ (باشد) °

۵۹ براهزن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه زن بدعمل و نه بآن نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است °

۶۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) براهزن رسد یا زن بدعمل و یا به نابکاری که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است هر آینه تشر رایومند فرهمند چاره و درمان را برگرد °

۱ کبست فارسی در متن کبستی و سبب می باشد بطور یقین نمیدانیم که کبست فارسی آنچه در فرنگها بمعنی گیاه تلخ و کلیه گیاهها زهر دار ضبط است و غالباً شعراء استعمال کرده اند یا کبستی اوستا یکی باشد متشرقین در سر معنی این لغت باهم متفق نیستند برخی بمعنی زهر (گلذز) برخی دیگر بمعنی گیاه زهر آلود (دارمستر) گرفته اند بارتولومه تصور میکند که اسم مرض خصوصی باشد

۶۱ بناگاه سیل مهالک آریائی را فرا گیرد بناگاه لشکر دشمن بممالک آریائی
در آید بناگاه مهالک آریائی درهم شکند پنجاه ها صدها
صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها
برای فروغ و فرش اورا میستایم ۱ ۰۰

۲۶ یتا اهو
درود میفرستم به تشرایومند فرمند به ستویس آب آورنده توانای
مزدا آفریده
اشم و هو ۲ ۰۰

در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو در سریگت رشته از اسامی جانوران دیده میشود از این قبیل است گاو میش و گاو گوزن و گاو کراز و گاو کرکدن و گاو ماهی^۱ و این خود دلیل است که کله گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی بمعنی منسبطتر از کله بویین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلیه چارپایان از جنس گاو میباشد

پس از دانستن این مقدمه اینک به بینیم که چرا گاو بخصوصه این همه مورد توجه گردیده و حتی اسم فرشته حافظ جانوران مفید از کله گاو مشتق شده است دلایل بسیار واضح است برای آنکه در میان چارپایان گاو مفیدتر از همه است هر آن فوایدی که امروز از گاو داریم در قدیم هم داشته اند چون شیر و روغن و پنیر که اساس تغذیه اقوام قدیم بوده همه از گاو است ناگزیر آن را مورد نوازش و شفقت ساخت هنوز پارسیان ذبح گاو را ناروا و گوشت آنرا بخود ناکوار میدانند چنانکه از خوردن خروسی که سحرگاهان بانگ زند و مردم را از بی ستایش خدای و کار و کوشش میخواند امتناع دارند گاو را یا ورز او که بمعنی گاو ورز و کشت میباشد از برای قوم فلاّح و زارعی مثل ایرانیان برای عمل زراعت و شخم و شیار کردن یاور بسیار گرانبهای بوده است غالباً در خود گاتها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندن آنها برای زراعت توصیه شده است^۲ و بعلاوه از بی گاو زه گمان میساخته اند و پوست آن چرم مثل امروز مورد استعمال داشته است گردونه و بار کشی نیز با این جانور بوده است این مسئله نیز از مهریشت فقره ۳۸ بخوبی برمیآید چه در این جا از گردونه که با ورز او کشیده میشود صحبت رفته است ممد بر آن فردوسی نیز گوید

ز گاو ان گردونه کشان چل هزار همیراند پیش اندرون شهریار^۳

نظر باین فواید ابداء شکفت آمیز نیست که گاو در آئین مزدیسنا معزز

Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebrauche. ۱

۲ رجوع شود بگاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ و یسنا ۳۳ قطعه ۳ و ۴

۳ شاهنامه چاپ آموزنده یون ۱۹۱۳ میلادی ص ۱۰۷

گوش = درواسپا

یشت نهم موسوم است به درواسپا و Drvāspā و آن را نیز در اوستا گائوش (Gāuš) و در فارسی گوش گویند برای رفع اشتباه باید بگوئیم که گوش بمعنی آلت شنوائی در اوستا گئوش (Gaoša) میباشد گئوش و گئو یا گئو بمعنی گاو و (گائوش) فرشته حافظ چارپایان که از آن مشتق شده است بگوش آلت شنوائی مربوط نیست در مقاله ماه از گوشورون و در صحبت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود میباشد در این جا لازم است متذکر شویم که کلمه گاو در اوستا بعلاوه از معنی معمولی که امروز در فارسی از آن اراده میشود دارای يك معنی بسیار منبسطی است و همه چارپایان مفید اطلاق میگردد در خود اوستا برای تشخیص چارپایان خرد مثل میش و بز آنومیته یا ستور (ستور) نام داده اند هر يك از چارپایان خرد و بزرگ و گاو و خرستور و ستور (ستور) نام داده اند هر يك از چارپایان خرد و بزرگ را جداگانه اسمی است و بسیار نزدیک بفارسی از آنکه گفتیم کلمه گاو در اوستا اسم جنس است این معنی از خود کلمه گوسفند نیز بخوبی برمیآید که امروز برای میش استعمال میکنیم ولی اساساً آن از برای چارپایان خرد وضع شده است از جزء اخیر این کلمه که سفند یا سپند باشد در مقاله امشاسپند صحبت داشتیم و معنی آن مقدس یا پاک و مفید میباشد جزء اولی همان گاو است که در این جا بهتر شکل اوستائی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۱ گوید درود بتو ای گاو مقدس (گئوسپنت) مقصود همان گاو است نه میش بعدها از گئو سپنت چارپایان کوچک اراده کرده اند و بتدریج در فارسی برای میش تخصیص یافته است از برای میش نر در خود اوستا کلمه مئش maeša و از برای میش ماده مئشی maešā استعمال شده است^۱ در لهجه دری یعنی ۱ رجوع شود به یشت ۱۴ (وهمزام یشت) فقره ۲۳ و یشت ۱۷ (ارت یشت) فقره ۵۶ و ونداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۳

ذکر شده آن را بدارنده اسبهای زین شده و گردونههای تندرو و چرخهای
خروشنده متصف کرده اند دلبران و ناموران در نیاز و ستایش از او اسبهای
قوی پیکر و سالم استغاثه میکنند حتی اسب خورشید که ذکرش گذشت
از او است در گوش یا درواسپ یشت هفت ن از نامداران از فرشته مذکور برای
غلبه کردن بهماوردان خویش یا برای موفق شدن بامری بدو نیاز برده یاری
درخواست میکنند نخست هوشنگ بیشدادی دوم جمشید سوم فریدون
چهارم هوم پنجم خسرو ششم زرتشت هفتم کی گشتاسب این نامداران همانهایی
هستند که در آبان یشت از اردویسور ناهید تمنای رستگاری نمودند و
هریک را شرح دادیم و بعد هم آنها را بهمین ترتیبی که در گوش یشت ملاحظه
میکنیم در ارت یشت هم خواهیم دید مگر آنکه در آبان یشت از هوم اسمی
برده نشده است ولی در طی مقاله افراسیاب صفحه ۲۱۰ از او صحبت داشتیم

باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود در چندین جای گاتها از فرشته کوشورون یا روان نخستین ستور که برای حفاظت چاربايان نیک گماشته شده یاد گردیده است ^۱ در سایر قسمتهای اوستا نیز بکالبد و روان این فرشته درود فرستاده میشود ^۲ نگهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است بقول ابوریحان بیرونی گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیر-ور در این روز سیر و شراب خورند و از برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند ^۳ در فرهنگها نیز جشن سیر سور ضبط است

فرشته نگهبان چاربايان گهی گوش خوانده میشود و گهی درواسیا بی شک از این دو کلمه يك فرشته اراده شده است در دو سیروزه کوچك و بزرگ فقره ۱۴ نیز این هر دو لغت با هم ذکر گردیده است. کلمه درواسیا مرگب است از دو جزء درو + اسب معنی جزء اخیر معلوم است جزء اول در اوستا درو و دس (drva) و در فرس دُوروو بمعنی عافیت و صحت و تندرستی میباشد همین کلمه است که امروز در فارسی درست گوئیم بنابر این درواسیا یعنی درست دارنده اسب بی شک در این جا هم از کلمه اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت نهم نیز درواسیا سالم نگهدارنده چاربايان خرد و بزرگ نامیده شده است از آنکه اسب هم برای تعیین اسم فرشته موکل چاربايان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستور است بخصوصه در نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما که از برای نبرد و جنگ بغایت محتاج آن بوده اند و بعلاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسا از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل لهراسب و گشتاسب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجسب و غیره با کلمه اسب ترکیب یافته است در هرجائی که درواسیا

۱ رجوع شود بگاتها یسنا ۲۸ قطعه ۱ و بتنام قطعات یسنا ۲۹ و بمقاله کوشورون ترجمه نگارنده

۲ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۵ و یسنا ۲۶ فقره ۴ و یسنا ۳۹ هفت ۱ فقره ۱ و یسنا ۷۰ فقره ۲

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۶

گوش یشت = درواسپ یشت

درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را خوشنود میسازیم ॐ

﴿کرده ۱﴾

۱ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان
خرد را سلامت نگه میدارد کسی که چارپایان (ستوران) بزرگ را
سلامت نگه میدارد کسی که دوستان را سلامت نگه میدارد کسی که
یچگان را سلامت نگه میدارد با دیده بان بسیار دور و . . . ۱

با سعادت . . . ۲ ॐ

۲ کسی که دارای اسبهای زین شده گردونه‌های تکایو کننده چرخهای
خروشنده است که فربه (راه) پیایند ۳ نیرومند خوش اندام بهره
نیک بخشنده و درمان بخشی که برای یاری مردان پاک پیشه سالم
واقامتگاه مهیا دارد ۴ ॐ

۳ از برای او هوشنگ پیشدادی در بالای کوه زیبای مزدا آفریده (هرا)
صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵ و زور نیاز کنان
(چنین درخواست)

۴ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من همه دیوهای
مازندران ظفر یابم که من بهراس نیفتاده از بیم دیوها گریزان نشوم که همه
دیوها برخلاف میل شان بهراس افتاده در مقابل من فرار کنند (و) از
بیم در تار یکی بدوند ۶ ॐ

۱ بجای نقاط کله پیش از درواسپ خراب شده معنی درستی از آن برنیاید

۲ بجای نقاط کلمات درغو بخند ریختن و درواسپ به درواسپ خراب شده است

نقطه کله اولی را میدانیم که بمعنی دراز و بلند و دیر و درنگ است (و درواسپ)

۳ معنی این جمله اخیر روشن نیست هر چند که معنی کلمات آن که فشتونی فشتونی (فربه)

و سرنوشتی (پسودن و مالدن) باشد معلوم است

۴ فقرات اول و دوم در آغاز شش کرده (فصل) دیگر این یشت تکرار میشود

۵ رجوع کنید بمقاله هوشنگک ص ۱۷۸-۱۷۹ و فقرات ۲۱-۲۲ آبان یشت

۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهندہ کسی کہ خواستاری را کہ زور نیاز کنند و ار صفای عقیدہ فدیہ آورد کامروا میسازد ۰

۶ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم من اورا با نیک بجای آورده (و) با زور میستایم آن درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را ما میستایم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ ینکہ ہا تام اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را کہ برای ستایشش با و بتوسط اشا بہترین پاداش بخشیدہ خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستایم ۱ ۰

﴿کرده ۲﴾

۷ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی کہ چارپایان . . ۲ ۰

۸ از برای او جشید دارندہ گلہ ورمہ خوب در بالای کوه ہکر صد اسب

ہزارگاو دہ ہزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۰

۹ این کامیابی را بمن دہ ای نیک ای توانا ترین درواسپ کہ من از برای مخلوقات مزدا گلہ پرواری مہیا سازم کہ من مخلوقات مزدا را از خطر بمن بدارم ۰

۱۰ کہ من از مخلوقات مزدا کرسنگی و تشنگی را دور نمایم و کہ من از مخلوقات مزدا ضعف پیری و مرگ را دور سازم و کہ من در مدت ہزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد کرم و سرد را دور بدارم ۳ ۰

۱ فقرہ ششم در انجام شش کردہ دیگر این یشٔ تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم از ہمین یشٔ در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقالہ جشیدیرس ۱۸۰-۱۸۸ و بفقرات ۲۵-۲۶ از آبان یشٔ

- ۱۱ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد کامروا میسازد
- ۱۲ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱

❦ (کرده ۳) ❦

- ۱۲ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . . ۲
- ۱۳ از برای او فریدون پسر آئوبه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه (ویرنه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۵

- ۱۴ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من باژی دهاک (ضحاک) سه یوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر بایم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هر دوزنش را بر بایم هر دورا سنگهوک (شهر ناز) و ایرنوک (ارنواز) که از برای تو آلد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند هر دو را که از برای خانداری بر ازنده هستند ۳

۱ فقره ۶ از همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله فریدون ص ۱۹۱ — ۱۹۵ و بفقرات ۳۳ — ۳۴ آبان یش

۱۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند.
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ☉

❦ (کرده ۴) ❦

۱۶ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را ۲ ☉
۱۷ از برای او هوم ۳ . . درمان بخش و سرور نیک با چشمان زرد رنگ
در بلندترین قلّه کوه هرا فدیہ آورد و از وی برای این کامیابی
درخواست نمود .

۱۸ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب
مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد
کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه چنچست عمیق و با سطح وسیع بکشد
کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخنات کشته شد و از
برای (انتقام) اغریث دلیر ۴ ☉

۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند.
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱ ☉

۱ فقره ۶ همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای نقاط کله فرا شمی ۵۵۵۵۵ آمده است در طی ترجمه یشتها در هر جای
که باین صفت برخوردیم آن را با شامیدنی ترجمه کردیم این معنی در فقره فوق از برای هوم که اسم
کسی است مناسبی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را بمعنی ترقی دهنده و پروراننده بگیریم
چنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

در خصوص هوم رجوع کنید بمقاله افراسیاب ص ۲۱۰

۴ راجع بکیخسرو رجوع کنید بمقره ۴۹ از آبان یش و بتوضیحات پاورقی ص ۲۰۳-۲۰۰

- ۱۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد
کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ☉

❧ (کرده ۴) ❧

- ۱۶ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را ۲ ☉
۱۷ از برای او هوم ۳ در مان بخش و سرور نیک با چشمان زرد رنگ
در بلندترین قلّه کوه هرا فدیہ آورد و از وی برای این کامیابی
درخواست نمود •

- ۱۸ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای تواناترین درواسپ که من افراسیاب
مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد
کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه چنچست عمیق و با سطح وسیع بکشد
کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از
برای (انتقام) اغریث دلیر ۴ ☉

- ۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد
کامروا میسازد
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱ ☉

۱ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای نقاط کله فراشی ^{۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱} آمده است در طی ترجمه یشتها در هر جای
که باین صفت برخوردیم آن را باشامیدنی ترجمه کردیم این معنی در فقره فوق از برای هوم که اسم
کسی است مناسبی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را یعنی ترقی دهنده و پروراننده بگیریم
چنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

درخصوص هوم رجوع کنید بمقاله افراسیاب ص ۲۱۰

۴ راجع بکیخسرو رجوع کنید بفقره ۴۹ از آبان یشت و توضیحات پاورقی ص ۲۵۳-۲۵۵

﴿کرده ۵﴾

۲۰ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . . ۱ ۵۵

۲۱ از برای او یل ممالك آریائی استوار سازنده کشور خسرو روبروی دریایچه
ژرف و بهن چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد
و زور نیاز کنان (چنین درخواست) °

۲۲ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب مجرم
تورانی را روبروی دریایچه چنچست ژرف و بهن بکشم من پسر انتقام کشنده
از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر ۵۵

۲۳ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . ۲ ۵۵

﴿کرده ۶﴾

۲۴ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . . ۱ ۵۵

۲۵ او را بستود زرتشت پاک در آریاوایج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا^۳
با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و
با کلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست °

۱ فقرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقره ۶ همین یش در این جا تکرار میشود

۳ در خصوص مملکت آریاوایج و رود ونگوهی دائیتیا رجوع کنید بیاد داشت صفحه ۵۹ و

۲۶ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که هوتس نیک و شریف را ۱ هماره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۲ که او بدین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را در یابد که او از برای حیعت من مایه شهرت نیکی شود ۰۰

۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نثار کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . ۳ ۰۰

﴿کرده ۷﴾

۲۸ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . ۴ ۰۰

۲۹ از برای او کی گشتاسب بلند همت روبروی آب دایتیا صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست)

۱ هوتس در پهلوی بجای اسم اوستای هوتوسا هوشوسا آمده است هوتس از خاندان نوتر (هوشوسا نوذر) من ۲۶۵-۲۶۷ ملاحظه شود) زن کی گشتاسب است در فروردین یشت فقره ۱۳۹ و در رام یشت فقرات ۳۵ و ۳۶ نیز از او اسم برده شده است در کتاب پهلوی یادگار زریران مندرج است «آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگر هم تمام پسران و برادران و بزرگان من و نیز زن من هوتس از کسی که برای من ۳۰ پسر و دختر متولد شدند کشته شوند باز من پیرو این دین پاک خواهم ماند آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد» در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کتایون بنا بداستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است هوتس غیر از کتایون است چه این اخیر دختر قصر روم است که کی گشتاسب در اوقاتی که از پدرش لهر اسب رنجیده خاطر در مملکت روم منواری بود اورا شیفته حسن جالش نموده بزنی گرفت

۲ در این جا یاد آورد میشویه که حضرت زرتشت در فقره ۱۰۴ از آبان یشت خواستار است که شاه گشتاسب بوی ایماز آورد در فقره فوق آرزو دارد که هوتس زن کی گشتاسب با و بگردد

۳ فقره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۴ فقره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

۲۶

۲۷

(...)

۲۸

۲۹

۳۰ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا تر بن درواسپ که من به
آشت آئورونت پسر ویسپ ثور و آشتی ۱ . . . ۲ با خود
سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستر که دارای هفتصد شتر است
در پشت زئینیاور خویذاه ۳ در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم
شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل
توانم شد که من به درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند)
مقابل توانم شد ۵

۳۱ که من تریاونت ۶ زشت نهاد را براندازم که من دیویسناسپینج اوروشک ۷
۱ آشت آئورونت پسر ویسپ ثور و آشتی ۱ . . . ۲ با خود
سوار است «کسی که هشت سوار دارد»
۲ بجای نقاط از کلمه ویسپ ثور که باید صفتی باشد معنی درستی بر نیاید کلمه خراب شده
بنظر میرسد

۳ زئینیاور خویذاه ۳ درواسپ ۳ بقول بارتولومه اسم محلی است این اسم را
گلدر در متن اوستای خود جئینیاور ضبط کرده است و زئینیاور را نسخه بدل
۴ خیون اسم یک قبیله تورانی است خاک این قبیله نیز مملکت خیون نامیده میشود ارجاسب
در اوستا و یادگار زیران پادشاه تورانیان خیون نامیده شده است این اسم در اوستا خوشون
میشود میباید این قبیله همان است که بعدها باشاپور دوم (۳۰۹ — ۳۸۰ میلادی) نیز
در زد و خورد بوده است مورخ رُم امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus
که در سال ۳۳۰ میلادی میزیست از گرومباتس Grumbates نامی پادشاه خیونیت (Chionitae)
که در داغستان سلطنت داشت و رقیب شاپور دوم بود اسم میبرد (بیاد داشت ص ۲۶۳) نیز
ملاحظه کنید) در زامیاد یشت فقره ۸۷ آمده است که کی گشتاسب به تریاونت زشت نهاد
و بدیویسنا ریشن و بدروغ پرست ارجاسب و بسایر خیونهای نابکار زشت کردار
ظفر یافت

۵ درشینیک و درشینیک در فقره فوق ذکر شده است یکی از دیویسنان و
دشمن مزدیسنان است معنی لفظی آن چنین است (کسی که گستاخانه حمله برد)

۶ تریاونت پسر ویسپ ثور همان است که در فقره ۱۰۹ از آبان یشت باو بر خوردیم
(نسخه بدل تریهونت) و مثل فقره ۸۷ از زامیاد یشت که ذکرش گذشت باز با ریشن و ارجاسب
یک جا ذکر شده است در هرجائی که باین اسم بر میخوریم او را رقیب گشتاسب می بینیم تریاونت
لفظاً یعنی تیره و ظلمانی

۷ اسپینج اوروشک درواسپ ۷ در پهلوی سینجروش شد از دیویسنان و دشمن
کی گشتاسب است

را براندازم که من دگر باره همای و واریدکنا^۱ را از مملکت خیونها بخانه
برگردانم که من ممالك خیون را برافکنم پنجاهها صدها صدها هزارها
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۵

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۲ ۵۵
۳۳ یتا هو

درود میفرستم به درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس

اشم و هو

اهمائی رئیسچه ۳ ۵۵

۱ همای و واریدکنا همای در اوستا هومایا یا هومایه یا هومایه یا هومایه
دو معنی دارد اول یعنی فرخنده و همایون است چنانکه در یسنا ۴۱ (هفت ها = هفتین یشت بزرگ)
قره ۳ استعمال شده است دوم اسم دختر کی گشتاسب است در قره ۱۳۹ از فرورین یشت
نیز فروهر همای پاک درود فرستاده شده است در بهلولی هماک گویند در یادگار زریران
آمده است کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع بلشکریاناش چنین گفت «کیست درمیان شما
ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دخترم هماک را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم
از برای او در قصر زریر جای سازم و او را سپید لشکر گردانم» فردوسی نیز گوید
بلشکر بگفتا کدام است شیر که باز آورد کین فرخ زریر
که هرگز میانه نهد پیش پای مرا و او را دهم دخترم را همای

واریدکنا یا سددهوساس باید اسم دختر دیگر کی گشتاسب و خواهر همای باشد که در
شاهنامه به آفرید شده است بی شک قره ۳۱ از درواسپ یشت اشاره بشکست اولی است که
ایرانیان از تورانیان دیده و دو دختر کی گشتاسب همای و به آفرید اسیر ارجاسب شدند در
شاهنامه مفصلاً از گرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان بتوسط برادرشان اسفندیار
صحبت شده است

چنین کار دشوار آسان مگیر	ببردند پس دخترانت اسیر
خرمند را دل برفتی ز جای	اگر نیستی جز شکست همای
که باد هوا هرگز او را ندید	دگر دختر شاه به آفرید
برو باره و طوق نگذاشتند	که از تحت زربش برداشتند

۲ قره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بقره ۳۳ هر مزد یشت

«...»
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...

۳۲ ...
 ...
 ...
 ...

...
 ...

(...)

۳۳ ...
 ...
 ...

...
 ...

...
 ...

لُفاح گویند^۱ در طبّ نیز میتری دانایسم Mithridatisme معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و متدرجاً مقدار زیادتری بکار بردن و طبیعت خود را بآن عادت دادن بطوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت علمی که در طب اروپائیان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری دایسم. نهمرداد رقیب بزرگ رُمها پادشاه مملکت پونتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۱۲۳-۶۳ پیس از مسیح سلطنت کرد منسوب میباشد میگویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را باستعمال آن عادت داد تا سمی در وجود او اثری نکند بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و میانجی ذکر کرده اند در نزد هندوان کلمه میث Mith که بُن و ریشه مهر است. یعنی پیوستن و بجائی فرود آمدن است لغت میثنیا Maethanya در اوستا بسیار استعمال شده. یعنی خانه و سرا میباشد این کلمه همان است که امروز میهن گوئیم بنا براین فرهنگهایی که آنرا بوطن ترجمه کرده قدری از معنی حقیقی منحرف شده اند کلمه میهان یا مهان نیز از همین اصل و بنیان است و در اوستا مئمن Maethman میباشد^۲ یوستی Justi مهر را. یعنی ای که ذکر شد گرفته آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی میداند و یا عبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان^۳ در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست فقط یکبار کلمه میثر استعمال شده است اما نه. یعنی فرشته بلکه

۱ تحفة المؤمنین مینویسد یروج العنم ییخ لُفاح یری است بشکل دو انسان که رو بروی یکدیگر گذاشته باشند و او را مهر گیاه و سگ کن نامند نبات مذکور شبیه بعلیق و بقدر زرعی رگس شبیه به برگ انجیر و باریکتر از آن و عرش سُرُخ و بقدر زیتون و در بوی شبیه نبعه سایله و گلش سفید بیخش بصورت دو انسان مواجه و مسدود بلیفهای اشقر شبیه بنوی رجوع کنند نیز به بحر الجواهر خاقانی در معنی مردم گیاه گوید

من همی در هند معنی راست همچون آدمی وین خزان در چین صورت راست چون مردم گیاه حافظ گوید

سبزه خط تو دیدیم و زیستان بهشت بطلبگاری این مهر گیاه آمده ایم

۲ رجوع کنید به Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae Strassburg 1904

۳ رجوع شود به Geschichte des alten Persiens von Fer. Justi Berlin 1879 S. 92-93

مهر

اشتناق
کلمه مهر

مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی میثرا Mithra
میترا Mitra آمده است در بهلوی میترا Mitra
شده امروز مهر گوئیم و معانی مختلف از آن اراده میکنیم عهد
و پیمان و محبت و خورشید جمله از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز
شانزدهم هرماه نیز مهر نامیده میشود مسعود سعد این معانی را در يك
بیت شعر جمع کرده گوید

روز مهر و ماه مهر و جشن قرخ مهرگان مهر بفرای نگار مهر چهر مهر بان
بسا اسامی اشخاص تاریخی بما رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم
ایران در کتب مورخین و جغرافیادانهای ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده
که با کلمه مهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهر بندگشای در تورات
کتاب عزرا در باب اول فقره ۸ مندرج است که خزینه دار کورش بزرگ موسوم
بوده است به میثرا داث چون مهر یکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام
بلندی است بسا آتشکده های عهد باستان با اسم او بوده است چنانکه
فردوسی گوید

چه آذر گشسب و چه خرداد مهر فروزان چو ناهید و بهرام و مهر

امروز هم زرتشتیان پرستشگاه خویش در مهر گویند در فرهنگها نیز
مستور است که مهر قبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند
کلیه این معانی درست و از برای هر يك در اوستا و تاریخ مأخذی میتوان
نشان داد اسم بینخ گیاهی هم که بمناسبت شباهتش بدونفری که در مقابل هم
ایستاده باشند مهر گیاه میباشد و نیز بمردم گیاه و استرنک و سَك كن
معروف است این بینخ و ریشه را در عربی یبروج الصنم و خود گیاه را



طاق بستان نزدیک کرمانشاه آنکه در طرف دست چپ اردشیر دوم

ایستاده و بدور سرش اشعه قرار داده شده

مهر است نه زرتشت چنانکه برخی گمان کرده‌اند

رجوع کنید به 'Art Antique de la Perse par Dieulafoy V Partie p. 115

ne Kunst des Alten Persien Von Sarte Abb. 11

وبه

تحقیق گفت که هر دو دسته اریائی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند روزی با هم مهر را میستوده اند هر چند که میتر در وید دارای مقام بلندی است ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنائی مثل اندرا Indra و سویترا Savitar از اهمیت او کاسته اینک باید میتر اوستا را با وارونای وید مقابل نمود که در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیک باوست

اینک که دانستیم مهر در وید هم که قدیمترین کتاب مذهبی دنیا قدمت مهر بشمار است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته راستی و پیروزی نیز بسیار کهن سال است از خطوط میخی که از هزار و چهار صد سال پیش از مسیح میباشد نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی مذکور که در کاپاتوکا Kapatuka (مملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شاهد است که دسته ای از قوم حتیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند میپرستیده اند^۱ این پروردگار عهد اریائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و باندازه ملیت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از پیشتر از هزار سال فراموشی دگر باره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بدست این فرشته مهربان سپرد

اسم میتر از قرن چهارم پیش از مسیح در کتیبه پادشاهان هخامنشیان جای گرفته فقط پنج بار این اسم تکرار شده است نخست در کتیبه اردشیر دوم که از سال ۴۰۴ تا ۳۵۹ پیش از مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه ای که در خرابه شوش باقی مانده گوید

۱ حنیت ها قوم اریائی نژاد که در سوریه و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات باسم هاختی Hakhti قادر از آنها ذکری شده است مادر سلیمان که داود بخیات او را از دست شوهرش گرفت از این قوم است آنان نیز مانند ایرانیان بخدا بن میگفتند بواسطه زد و خورد هائی که میان آنان و مصریان و اشوریان واقع شده کتیبه های قدیم این دو مملکت آنان را در قبلی خبتا Kheta و در اشوری ختی Khatti نامیده اند رجوع شود به Oumont Mithra p. 2 و به Geschichte der Meder und Perser von Justin Präfek Gotha 1906 I Band S. 25

این کتیبه ها که در سوریه و آسیای صغیر پیدا شد شاهد است که دسته ای از قوم حتیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند میپرستیده اند^۱ این پروردگار عهد اریائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و باندازه ملیت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از پیشتر از هزار سال فراموشی دگر باره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بدست این فرشته مهربان سپرد

فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هم Hama) پس از آن زمستان (زین Zayana) از همین کله است دی) در کلیه اوستا از همین دو فصل اسم برده شده است نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان بخصوصه جشن مهرگان بسیار شوخ و سرور انگیز بود کتزیاس مینویسد که پادشاهان هخامنشی هیچ نباستی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده پیمائی با میخوارگان شرکت مینمودند مورخ دیگر دوریس Duris مینویسد که در این جشن پادشاه میرقصید^۱ بقول استرابون Strabon خسترپاون (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمغان بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاد اردشیر بابکان و خسروانوشیروان در این روز رخت نو بمردم می بخشیدند در بندهش آمده است که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوا) از نطفه کیومرث پدید آمدند^۲ از علمای ایرانی و عرب اخبارات زیادی در خصوص مهرگان نقل شده است از آن جمله مذکور است که در موقع این جشن موبدان موبد خوانچه ای که در آن لیمو و شکر و فیلوفر و به و سید و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان (واچ گویان) نزد شاه میآورد^۳

ابو ریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران شمرده میشود در کتاب معروف خود الآثارالباقیه عن القرون الخالیه مفصلاً از عید مهرگان صحبت میدارد از آن جمله مینویسد «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان در این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دایره ای مانند

Clemen, Die Griechi. u. Latein. Nachrichten über die Persische Religion S. 90 ۱

۲ رجوع شود به بندهش فصل ۱۵ چاپ یوستی Justi.

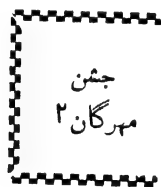
۳ وندیشمان Windischmann در کتاب خود میترا Mithra در صفحه ۵۷ در جزو اشیه خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است نگارنده این کله را در جائی ندیدم شاید سیسنبر Sisymbrium باشد که میدانیم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است آن گیاهی است شبیه بنعناع و خوشبو تخم آن ریزه تر از تخم ریحان است رجوع شود به بحر الجواهر و تحفة المومنین

« این ایوان را (اپادانا Apadana) داریوش (اول) از نیاکان من بنا نمود بعد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من طعمه آتش گردید من بخواست اهورامزدا و اناهیتا (ناهید) و میثر (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام خراب نسازند و آسیب نرسانند» باز از همین پادشاه در پایه ستونی که در همدان پیدا شده و امروز در انگلستان موجود است چنین منقوش است « این ایوان را من بخواست اهورامزدا اناهیتا و میثر بنا نمودم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میثر مرا از کلیه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابه پرسپولیس (تخت جمشید) بنوبت خود گوید « اهورامزدا و یغ میثر مرا و این مملکت را و آنچه را که بتوسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند »^۱

چنانکه ملاحظه میکنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است که در آثار پادشاهان ظاهر میشود مگر آنکه در فقره اخیر مهر تنها ذکر شده است

روز شانزدهم هر ماه مخصوص بفرشته فروغ و بمهر روز موسوم است و این روز عیدی است بخصوصه روز مذکور در خود مهر ماه جشن بسیار بزرگی است بقول بندهش مشیا و مشیانه در چنین روزی تولد یافتند این جشن را در قدیم متراکانا میگفتند یعنی متعلق بمهر بعد مهرگان شد و مهر جان معرب آن است این جشن بزرگ شش روز طول میکشد از روز شانزدهم شروع شده بروزیست و یکم که رام روز باشد ختم میگردد روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند در ایران قدیم



۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achämeniden von F. H. Weissbach Leipzig 1911

۲ ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان و خسروان آمد
خز بجای ملنعم و خرگاه بدل باغ و بوستان آمد
مورد بجای سوسن آمد باز می بجای ارغوان آمد

روذی المعجم فی مایه [اشعار المعجم] ص ۲۷۰

ابو ریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم در نسخه فارسی آن گوید «مهرجان روز است از مهر ماه و ناهش مهر و اندرین روز آفریدون ظفر یافت بر بیور اسب جاذوانك بضحاك معروف است و بکوه دنباوند باز داشت و روزها از بس مهرگانست همه جشن اند بر کردار انج از بس نوروز بوذ و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بدین داندش»^۲ بلعمی مینویسد «آفریدون ظفر یافت و ضحاك را بگرفت و بکشت و همان روزگار تاج بر سر آفریدون نهاده جهان بروی سپرد و آن مهر روز بود از مهر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون بملك بنشست»^۳

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید

بروز خجسته بر مهر و ماه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

بفرمود تا آتش آفروختند همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسائی و خوردن آئین اوست
کنون یادگار است از او ماه و مهر بکوش و برنج ایچ منهای چهر

این عید باندازه بزرگ و محترم بوده که استیلای عرب هم نتوانست آنرا از میان ببرد بسا از عادات و رسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت از اشعار منوچهری برمیآید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان میگرفتند جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر باروبا رفت که ذکرش بیاید جای تعجب است که از این عید باین بزرگی و شریفی در طی اخباراتی که در خصوص آئین مترا در اروپا خوانده میشود اسمی نیست مستشرق دانشمند بلژیکی کومون Cumont در کتاب نفیس خود «آئین مترا»

۲ نقل از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملتی پاریس موجود است نگارنده در اوقات که لغات فارسی کتاب مذکور را استخراج میکردم غفلت نموده شماره نسخه را ضبط نکردم

۳ بلعمی چاپ کانپور ص ۴۶

چرخ نصب بود بسر میگذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاک خوانندش دست یافت چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان بیاری فریدون فرود آمدند بیاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری میگماشتند که بامدادان با آواز بلند ندا میدادای فرشتگان بسوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهائید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید و در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نور کسب نمود از سلمان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در روز مهرگان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دباوند بزدان انداخت و خلایق را از گزند او برهائید لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که گشتی بمیان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند چون مدت استیلای ضحاک هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد از این روز ببعد دعای خیر شان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی)

زرادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرگان در عظمت و شرافت مساوی است پس هر دو روز را عید بگیرید از این پس هر مز بن شاپور در تمام روزهای مهرگان جشن برپا داشت در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایران شهر از آغاز مهرگان تا مدت سی روز مانند نو روز عید میگریختند و هر پنج روز را یک طبقه از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند»^۱

۱ رجوع کنید بکتاب آثارالباقیه چاپ زاخو Sachau ص ۲۲۲ — ۲۲۴ هنوز هم دعای هزار سال بزی معمول است چون جشن مهرگان در میان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز عبارات دیگر بهمدیگر میگویند تا در این سالهای اخیر پارسیان در وقت غذا خوردن صحبت نمیکردند

در نزدیک اربلا Arbelā از مهر استغاثه نمود که بلشکرش نصرت دهد این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته ایست بخصوصه در میدانهای جنگ از اویاری خواسته میشود استرابون Strabon میگوید که ایرانیان خورشید را با اسم میترس میستایند از این خبر میتوان دانست که در يك قرن پیش از مسیح مهر با خورشید مُشْتَبِه شده این دو را یکی مینداشته اند موثق ترین خبری که بهارسیده همان خبر پلوتارك میباشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هرمزس Hormozes (هرمز) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینیوس Armeinius (اهریمن) شبیه است بظلمت درمیان این دو میترس (مهر) قرار داده شده از این جهت ایرانیان او را واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است بمعنی اصلی کله مثر که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیده ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیمتر از عهد پلوتارك است که در قرن اول میلادی میزیست زیرا که آنچه او راجع بمذهب ایران مینویسد چنانکه خود ذکر میکند از کتاب فیلیپینا Philippina که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف آن کتاب تئوپونپوس Theopompus در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فلیپ پدر اسکندر بوده است

هرودت که از حیث زمان قدیمتر از مورخین فوق است مستقیماً راجع بمهر چیزی نمینویسد فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر میکند میتوان دانست که مهر در زمان ماد (مد) و فارس مشهور و بواسطه تبرک جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است از آنجمله هرودت داستانی از کورش دختر زاده استیاج آخرین پادشاه ماد مینویسد که استیاج کورش نوزاد را بدست یکی از گاشنگان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد هرودت نیز در کتاب اول خود در فقره ۱۳۱ از مترا اسم میبرد ولی بدون شك در ذکر این اسم اشتباهی کرده است میگوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus (Jupiter مقصود او هر مزد است) که بنزد آنان اسم سراسر آسمان است بافتاب و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز فدیة میفرستند از اشورها و عربها ستایش

میگوید بدون شك جشن مهرگان که در مهالك رُم قدیم روز ظهور خورشید تصور میشود و آن را Sol Natalis invicti یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی میگفته اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز ولادت مسیح قرار داده شده است در انجام این مبحث متذکر میشویم که در فرهنگها مهرگان بزرگ و مهرگان خرد اسم دو مقامی است از موسیقی

از مورخین قدیم یونان و رُم اخبار زیادی راجع بمهر بما نرسیده
یعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسی در اروپا
اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آئین مترا سراسر
مهالك وسیعه رُم را فرا گرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطلاعات بسیار
داریم ولی غالباً آلوده بغرض و کینه بیشتر این اطلاعات از مأخذ آباء و
روحانیون دین عیسی میباشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و برحق بودن
عیسی دارند بطوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی چندان مربوط
بملیت ما ایرانیان نیست کتبی که در خصوص آئین مترا نوشته شده بود و ممکن
بود که يك سرچشمه بسیار خوبی از برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از
تعصب نو مسیحی شدگان از میان رفته همانطوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان
اوراق دینی زرتشت را در ایران نابود نموده است

مهر در کتب
مورخین قدیم

غالباً مورخین یونانی بفرشتگان مزدیسنا بمناسبت مقام و شغل شان اسم یکی از پروردگاران خود را که با اوشباهتی داشته میداده اند مثلاً بنهید ایرانی اسم الاهی یونانی داده ارتیمس Artemis میگفته اند مگر مهر که اسم او مبدل نشده میترس Mithres نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کزنفون Xenophon در کتاب کیرویدی Cyropedie مینویسد که پادشاهان هخامنشی بمهر سوگند یاد میکردند پلوتارك نیز بنوبت خود نقل میکند از آنکه داریوش در يك امر مهمی یکی از خواجگان خود امر میکند که راست بگوید و از مهر بترسد از این دو فقره برمیآید که از قدیم مهر گواه راستی و دروغ بوده و دروغگویان را بسزا میرسانید کرتیوس Curtius مینویسد که داریوش در جنگ بضد اسکندر

از آن فرشتگان است هرچند که در جزو دسته هفتگانه مهین فرشتگان امشاسپندان نیست ولی سراسر اوستا سرودگوی 'علو مقام او است مستشرق دانشمند هلاندی Tiele کلیه مطالب مهریشت را تجزیه نموده آثار آریائی و تجدّد زرتشتی آن را بطوری که در ذیل ملاحظه میکنید نشان میدهد^۱ از مهریشت دو مطلب عمده میتوان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه قرار داد اول راستی و دوم دلیری این یشت را نیز میتوان سرچشمه راستگوئی و پهلوانی ایرانیان دانست که در دنیای قدیم مخصوصاً باین دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکرده اند مهر ایزد همواره بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان شکنان در تکلیف است در آغاز یشت دهم در فقره دوم در همان جایی که در واقع مهریشت از آنجا شروع میشود اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گوید من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم ای سپنتمان کسی که بمهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفاداری ویران کننده کشور و کشنده راستی است ای سپنتمان تو نباید عهدهی که بستی بشکنی خواه با یک مزدیسنا خواه با یک دیویسنا چه معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است^۲ چنانکه اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و از برای محافظت عهد و میثاق مردم نگاشته شده است از این رو فرشته فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگذرد و عهدهی که بسته و شکسته میشود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد برای آنکه خوب

۱ مهریشت از قطعه ۱ — ۶ مقدمه ایست در توحید که اصلاً متعلق باین یشت نیست بعدها افزوده شده است از قطعه ۱۱۸ — ۱۳۹ شامل قسمت رسومات دینی است از قطعه ۱۴۰ — ۱۴۴ عبارت است از توصیف و مدح و ثنا در صورتی که از قطعه ۱۱۵ — ۱۱۷ را از قطعات مستقل ندانیم میتوان آنرا نیز جزو قسمت رسومات دینی شمرد و بقطعه ۱۱۸ مذکور مربوط و متصل کرد بطور یقین در قطعات ۹ و ۱۸ — ۲۱ و ۲۳ — ۲۴ و ۲۸ — ۳۴ و ۳۷ — ۴۳ و ۴۸ و ۸۳ — ۹۴ و ۹۸ — ۱۰۱ و ۱۰۵ — ۱۱۱ علامت نفوذ آئین زرتشتی است پس از تجزیه قطعات مذکور مابقی را باید یادگار عهد آریائی دانست رجوع شود به C. P. Tiele, Die Religion bei Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 32

۲ مزدیسنا و دیویسنا را میتوان به مؤمن و کافر ترجمه نمود

اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساخته‌اند اشور ها اورانیا را میلیتا Mylitta و عریها الیتا Alitta و ایرانیان مترا مینامند

در این جا مقصود هرودت اناهیتا (ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنت بیادش نیامده و مترا که مشهورتر بوده زودتر بخاطرش افتاده لهذا او را بجای الاله اشور و سامی ذکر نموده است^۱

هر چند که در گاتها اسمی از مهر یعنی فرشته فروغ و روشنائی برده نشده است چنانکه از هوم و فروهر هم در این قسمت اوستا اثری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب باو ست مهر یشت مانند همه یشت‌های بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است مهر یشت منظوم و به ۳۵ باب تقسیم گردیده که مجموعاً ۱۴۶ قطعه است هر يك از قطعات بطور غیر مساوی دارای ابیات می باشد این منظوم طوری نیست که بتوان اوزان آنها را مثل پنج گاتها معین نمود و یا يك قاعده کلیه از برای عدد سیلابها و یا آهنگها قرار داد مگر آنکه خواسته باشیم قطعات آنرا تجزیه نموده هر يك را منفرداً شرح دهیم^۲ مهر یشت بخوبی یاد آور عهد آریائی است و نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده میشود در سنت است که پیش از حضرت زرتشت پیغمبرانی آمدند و رفتند و خشور ایرانی آئین کهن را تجدید نمود و به تکمیل رسانید این سنت را نیز حقیقی است زرتشت دین پیشین آریائی را همان دینی که امروز اصول آن در وید برهمنان مندرج است تجدید نمود و مردم را به پرستش خدای یگانه هدایت کرد گروه پروردگاران قدیم را آفریده اهورامزدا خواند همه را گاشتگان پروردگار بزرگ نامید که از طرف مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دنیوی بندگان پردازند باین کارگزاران ایزدی در مزدیسنا مانند سایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده اند مهریکی

۱ از برای اطلاعات مفصل تر رجوع شود به Rapp Die Religion u. Sitten der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen S. 53-60

۲ رجوع شود به Über die Metrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته روشنائی و فروغ است بخوبی از خود یشت دهم از فقره ۱۳ و ۹۵ برمیآید در این دو فقره از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است در فقره ۱۴۵ همین یشت آمده است «ما ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهریار همه ممالک را میستائیم» گذشته از مهر یشت در سایر قسمتهای اوستا نیز میان خورشید و مهر امتیاز داده شده است از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸ از هویدا شدن مهر و بدر آمدن خورشید سخن رفته است در کتب متأخرین هم این امتیاز موجود است در فصل ۵۳ کتاب مینو خرد گوید «دانای مینو خرد پرسید که چگونه نماز و ستایش یزدان باید کرد مینو خرد در پاسخ گفت هر روز سه بار وقتی که خورشید و مهر برابر گشته روان گردند» در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۴۷ آمده است «مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر آورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیک را بر قرار ساز و بخورشید نیز اسب بانگ زده گوید بجنبش در آی چه هفت کشور گیتی تیره و تار گردید»

۱ پارند Parent پهلوی کلمه اوستایی پارندی Parendi نند و پند می باشد
اشی را نیز اشیش و نگوهی نند و پند می مانند

از عهدۀ خدمت پاسبانی و نگهبانی بر آید اهورامزدا باو هزار گوش و ده هزار چشم داده در تفسیر بهلولی ابن یشت چنین آمده است که این گوشها و چشمها خود جداگانه فرشتگانی هستند که از طرف مهر گاشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده اند باو خبر دهند در تاریخ ایران میخوانیم از آنکه قسمتی از لشکریان شاهنشاهان قدیم بچشم و گوش مملکت نامیده میشده اند. بی شک مهر یشت مأخذ آن است و بعلاوه ده هزار دید بان بخدمت او گاشته دائماً در اطراف زمین در گردش اند و وقایع را بمهر خبر میدهند مقام مهر در بالای کوه هرا Hara میباشد در آنجائی که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کثافت از آنجا بممالک اریائی نگران است این آرامگاه خود به پهنای کره زمین است یعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته بنزد مهر شکایت برد هرچند که آواز او ضعیف باشد اما ناله گله آمیز سراسر زمین را فرا گیرد و بعالم بالا رسد مهر از آن آگاه گشته بیاری شتابد و نیز از برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند پاسبانان بپا ایستاده آماده خدمت است مهر مانند سروش همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است بازوان او باندازه ای توانا و رساست که تمام دنیا را تواند فرا گرفت و دروغگو را در هر کجا که باشد خواه در مشرق خواه در مغرب خواه در مرکز زمین بچنگ تواند آورد دلیری و بینائی و فریفته نشدنی از صفات مختصه بمهر است کلیه خصایصی که لازمه وظیفه او است باو داده شده است هم چنین اسباب کار پاسبانی او از هر جهت فراهم است مهر مانند ناموران شاهنامه خود بر سر زره زرین در بر سپر سیمین بدوش افکنده گرز گران بدست گرفته بگردونه زرین که بیک طرز منیوی ساخته شده و دارای چرخهان درخشان بلند است نشسته است چهار اسب سفید او را چست و چالاک گرد گیتی میکرداند در گردونه مهر بیک هزار تیر ناوک زرین بیک هزار نیزه بیک هزار تبر زرین پولا دین بیک هزار تیغ بیک هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است فرشته پیروزی بهرام و فرشته فرمانبرداری سروش

پل چنوت گذشت مهر و رشن و اندر وای و بهرام با او در گردش همراه شدند^۳
 بقول بندهش انواع کل بنفشه مخصوص مهر است^۴

آئین مهر در رُم

چون پادشاهان ایران توجه مخصوصی بمهر داشتند و کلیه لشکریان شهرت مهر در ایران و ممالك مجاور فتح و پیروزی خود را از او میدانستند از این رو ستایش مهر سراسر ایران زمین را فرا گرفته در همه جا از او یاری و پناه خواسته میشد قلمرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته بتمام ممالکی که در تحت استیلای شاهنشاهان بود رسید در بابل که یکی از پایتختهای ایران و اقامتگاه زمستانی پادشاهان بود مهر با پروردگار محلی شمش Schmasch بواسطه شباهتی که با او داشت یکی تصور شده بنظر اهالی آنجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد چنانکه ناهید ایران با الاهی بابلی ایستار Istar برابری نموده پرستیده شد آئین مهر از بابل بتمام آسیای صغیر انتشار یافت در ممالك یونانی زبان نیز با پروردگار خورشید یونانی هلیوس Helios خویشی بهم رسانید مختصراً بهر جا که رفت با پروردگار محلی خورشید ساخته طرف توجه و محبت همه گردید بدون آنکه اساس آریائی آن بهم بخورد هر يك از اقوام بیگانه رسم و عادتى از پروردگار خود با و بسته مذاق خویش نزدیک نمود باین شکل وسعت خاک مهر از طرف مغرب کشیده شد بدویای سیاه و بدریای یونان از *Égée* و از طرف مشرق بسند یعنی بهندوستان بهمان مملکت آریائی که در آنجا مهر از زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده است میتوان گفت که عظمت و جلال مهر در تمام این ممالك وسیع آسیائی از عهد هخامنشیان تا چندین قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود از فتح اسکندر ماکدونی بدرخت کهن سال آئین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر و تقسیم شدن ممالکش در میان سرداران او دوباره بشدت تمام در سراسر ممالك قلمرو مهر مانند پارینه آئین این فرشته روشنی و پیروزی برقرار بود از طرف مشرق سلطنتی

نگهبانی يك قسمتی از روز که موسوم است به هاونی یا هاون گاه که از سپیده دم تا نیمروز باشد با مهر است

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص مهر است اگر مهر و خورشید یکی بود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص بافتاب گشته خورشید روز نامیده شود گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشده است شکی نیست که مهر و خورشید یکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم بهم مشتبه گشته یکی پنداشته شده است چنانکه فروهر و روان بهم مشتبه شده است و ذکرش در مقاله فروهر بیاید چه استرابون که ذکرش گذشت مینویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر میستایند پنج قرن بعد از آن هم Elische مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده میگوید «خورشیدی که بواسطه اشعه خود جهان را روشن کند و بواسطه حرارت خود غذای انسان و جانوران را نصیب دهد کسی که از سخاوت یکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است»^۱

از روی دستور یشت دهم آنانی که باحکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر گردند در هنگام بجای آوردن آن باید پاک بود و غسل نمود بعدها این شروط با آئین مهر باروفا رفته شاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین باشد

از آنچه گذشت میتوان گفت که مهر فرشته روشنائی و جنگ است در کتب متأخرین نیز وظیفه حساب و رهنمای روز واپسین باو داده شده است از آن جمله مهر در روز قیامت بهمراهی سروش و رشن روان راستگویان را در سرپل چنوت از دست دیوهای که میخواهند او را بدوزخ کشانند نجات میدهد^۲ اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از

Darmesteter, Le Zend—Avesta vol II p 441

۱ رجوع شود به

۲ رجوع شود به La vie Future d'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblom

Paris 1901 p. 95-96

آغاز نفوذ مهر
از آسیای صغیر
بامپراطوری رُم

پس از دانستن این مقدمه بعید بنظر نمیرسد که آئین مهر از آسیای صغیر بخاک یونان داخل شده باشد هرچند که اساساً میدانیم یونانی زبانها کمتر در زیر نفوذ مهر بوده اند پلوتارک مینویسد که از دیر زمانی را هرنان دریائی سیلیسی Cilicie (ولایت ترسوس حالیه) در بالای کوه اولنپ Olympe یعنی در همان جایی که همیشه مقر پروردگاران یونانی بود عبادت سری و فدییه و قربانی از برای مهر برقرار داشتند بنا به شهادت همین مورّخ در زمان خود او که از سال ۴۹ تا ۱۲۵ میلادی باشد فرقه ای از مزدیسنا که مقصودش آئین مهر است در اروپا معروف بود بهرحال پیروان مهر در این زمان زیاد نبودند ولی در وسط قرن اول میلادی مهر مقام بلندی داشت چه بنا بقول یکی از مورخین رُم دیوکاسوس Dio Cassus وقتی که تیردات پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی برُم آمد تا از دست امپراطور نرون Neron تاج ارمنستان بسر گذارد در روز جشن تاجگذاری بامپراطور خطاب نموده گفت من بنزد تو آمدم تا تو را مثل مهر بستانم و نیز پلوتارک مینویسد که در عهد یومیّه Pompée بزرگ در سال ۶۷ پیش از مسیح وقتی که رُمها براهرنان سیلیسی شکست دادند از همان تاریخ با آئین مهر که در کلیّه آسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه ای از سواحل سیلیسی بدست رُمها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادی از ایالتهای رُم محسوب گردید هرچند که بروز آئین مهر در اروپا این قدر قدیم است ولی شیوع آن در او آخر قرن اول میلادی است لشکر کشی های دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را باروپا نفوذ داد در عهد قیصر تیبریوس Tiberius که از سال ۱۴ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت کاتپا توکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالک رُم گردید در زمان سلطنت نرون که از سال ۵۴ تا ۶۸ امتداد داشت قسمت غربی پونتوس یا سواحل دریای سیاه بدست رُمها افتاد در عهد و سپازیان Vespasian که از سال ۶۹ تا ۷۹ میلادی

که در باختر تشکیل یافت و بعدها باسم سلطنت هند و اسکیت Indo-Scythic
 بشمال غربی هندوستان کشیده شد در روی سکه کانیسکا Kaniška و هویسکا
 Huviska از پادشاهان سلسله تروشکا Turuska از قرن اول و دوم میلادی
 شعاع و دائره نور مهر دیده میشود و بعلاوه بخط یونانی روی آنها مترو Mitro
 (مهر) و اترو Athro (آذر) نقش شده است^۱

هم چنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که
 سلطنت مستقل برپا شد کلیه شهریاران آن ممالك خود را از خاندان هخامنشیان
 میسرمدند حقیقه^۲ هم ایرانی نژاد بوده اند یا نه ولی افتخار ایشان در این بود
 که منسوب بشاهنشاهان مقتدر قدیم باشند و در زنده نمودن سنت اباء و اجداد
 خود اصراری داشتند و غالباً از پدر بیسر بخود اسم متری داتس Mithridates
 یعنی مهرداد میدادند آنتیوخس Antiochos اول که از سال ۶۹ تا ۴۴ پیش از
 مسیح در کوماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف پدر بهخامنشیان
 منسوب میدانست امرداد که بافتخار خداوند و فرشتگان نیاگانش معابد بزرگ
 برپا کنند و پشیوایان مذهبی مانند مغها لباس پیوشند از آنجمله معبدی برای
 مقرا ساخت نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود رو بروی مهر ایستاده
 است در دوره اشکانیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نفر از پادشاهان پارت
 مهرداد بوده است (مثل اشك ششم و نهم و سیزدهم) در زمان ساسانیان در میان
 مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند یزدگرد دوم مهر نرسی دام داشت
 که معروف بهزار بنده میباشد و خود را باسفندیار منسوب میدانست در طاق
 بستان که نزدیک کرمانشاه در شمال غربی شهر واقع است سه مجسمه دیده میشود
 وسطی اردشیر دوم ساسانی است که از سال ۳۷۹ تا ۳۸۴ میلادی سلطنت
 کرد در طرف دست راست او اهورا مزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی
 بدست گرفته مهر است نه زرتشت چنانکه بعضی گمان کرده اند^۱

۱ رجوع شود به Grundriss der Iranischen Philologie. Zweiter Abschnitt

Pahlavi literature by E. W. West S. 75

۲ رجوع شود به Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922



مجسمه مهر در قعر وانیکان (رُم) Vatican

امپراطور رُم بود ارمنستان کوچک و کوماگن Kommagene همان مملکتی که در آنجا بخصوصه مهر ستایش میشد مفتوح گردید و از آنجا لشکریان رُم آئین مهر را مانند ارمنان از آسیا بارویا آوردند و بعدها لشکرکشی های بزرگ قیصران رُم مثل ترژان Trajan (۹۸-۱۱۷) و لوسیوس ورُوس Lucius Verus (۱۶۱-۱۶۹) و سِپتیمیوس سورُوس Septimius Severus (۱۹۳-۲۱۱) بحد آسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر بواسطه این آمد و شدها در دنیای غربی پر و بال گشود از همان آغاز حکومت و سپازیان سربازان رُم (لژیون ۱۵) در مراجعت از آسیای صغیر در کارنونتوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر برپا کردند

انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن

سبب عمده انتشار آئین مهر همان سر باز های رُم میباشند که بسیار پارسا و خدا پرست بودند در آغاز هم در اروپا ستایش مهر بجنجگویان تخصیص داشت همان مقامی که در ایران در میان امرا و لشکریان داشت در ممالك رُم محفوظ ماند گذشته از سربازان اُسرای جنگ که از آسیا بارویا نقل داده شدند بمد انتشار آن گردیدند و بعلاوه ارتباط تجارتي و مسائل اقتصادی و تبادل افکار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلیت تمام داشت و بسرعت سراسر ممالك وسیع رُم قدیم را فرا گرفت در سال ۱۴۸ در میان لشکریان دلیر ژرمن (المانهای قدیم) نفوذ نمود در عهد امپراطور کومودُوس Commodus که از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت کرد و خود مهر گرویده بود جائی نماند که اثر مهر در آنجا نباشد بطوری که وسعت قلمرو مهر در اروپا از سواحل دریای سیاه کشیده به اکوس Ecosse جزیره انگلستان کشیده میشد و در افریقا نفوذ آن تا بحدود صحرا میرسید نظر به نقشه ممالك رُم قدیم و وسعت خاک آسیا باستثنای ممالك زرد نژاد میتوان گفت در هیچ قرنی هیچ پروردگار یا فرشته یا پیغمبری شهرت مهر نبوده است بقول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه رُنان Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲ میلادی) «اگر عِلّت و حادثه ای روی داده ترقی عیسویت را باز میداشت هر آینه جهان از آن مهر بود»

دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در يك زمان از آسیا داخل اروپا شد در آخر قرن دوم هر دو در دور ترین نقاط ممالك رُم پیروانی داشت بنا بکثرت آثاری که از زمان امپراطور سور Saur (۲۰۸-۲۳۵) باقی ماند میتوان احتمال داد که مهر پرستان بیش از عیسی پرستان بودند راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف پر زور عیسی باقی نگذاشت بواسطه مورخین میدانیم که کتب عدیده در خصوص اصول آئین مهر و نماز و ادعیه و طریقه ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رُم پلاس Pallas که فقط اسمش جارسیده است ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تمام ممالك اروپا پیدا شده است تا بیک اندازه حاکی جاه و جلال دیرین و مبین برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نماز اول بزبان یونانی و بعدها لاتینی بود برای قوت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (پهلوی) داخل میکردند صفتی که همیشه از برای مهر میآوردند کله نبرد میباشد این کله همان است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم و بمعنی دلاور و جنگجو میباشد چنانکه فردوسی گوید

هم اکنون ترا ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کار زار

در اوستا نیز صفتی که همیشه برای مثر آورده شده است کله سُورَ همدل Sura میباشد که بمعنی نبرده است پیشوایان دین مهر میبایلدند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرتشت آورد میستانید و میکوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر بهم نخورد گرچه مهر پس از قرنهای اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر بخود گرفته بوده است ولی نه بطوری که آب و رنگ ایرانی خود را بیازد بخصوصه رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشکریان و شرفا و قیصرها طرفدار او بودند و فرمان میدادند که عیسویان را تعاقب کنند

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی بواسطه امپرا طور دسیوس Decius در تاریخ رُم مشهور است در سال ۲۷۴ قیصر اورلیان Aurelian

گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی به مهر میورزید و خود را از طرف خورشید برانگیخته و پسر معنوی او می پنداشت فوراً پس از بتخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معبدی برپا نمود پس از بسرکار آمدن چنین امپراطوری لابد دوباره مهر پرستان جانی گرفتند حتی در عهد او پیشوای بزرگ (بطرك) اسکندریه جرج Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسایی برپا کند مردم شوریده او را گرفته بزدان کشیدند و در ۲۴ ماه دسامبر ۳۶۱ میلادی یعنی يك روز پیش از روز جشن سالیانه مهر او را بسختترین شکلی کشتند چون ژولیانوس خود را در تحت حمایت پروردگار نصرت و پیروزی تصور میکرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکندر خواست تمام ایران همان مملکتی که سرچشمه آئین او بود تصاحب کند لشکر بزرگی بطرف ایران کشید و تا مقابل طیسفون آمد اما فرشته پیروزی مهر وطن اصلی خود ایران را خوار و زبون نخواست در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانوس رسید گویند امپراطور کف خود را از خون زخمش پر نموده بطرف آسمان پاشیده گفت ای جلیلی تو شکست دادی^۱ در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانوس مهر پرستان در اروپا طرف سوظن واقع شدند چنانکه عیسویان در ایران دوباره پیروان مهر بی پشتیبان مانده در سال ۳۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امپراطور ها مستقیماً بصد آنها بنای ستیزه گذاشتند در ایالتها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند معبد ها را غارت میکردند و میسوزانیدند هنوز هم آثار معابدی که از زیر خاک کشف میشود دلیل شکستن و سوختن دشمنان است همانطوری که محمود غزنوی دینداری خود را در هند وستان در ریختن و شکستن مجسمه های پروردگاران هندو میخواست ثابت کند رُمها نیز برای نمودن درجه اخلاص خود بیسر روح القدس در ویران نمودن پرستشگاهان مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند غالباً پیشوایان مهر برای

۱ جلیل محلی است از بیت المقدس عیسی در آنجا نوکد یافت رُمهای غیر مسیحی عیسی را جلیلی Galilee مینامیده اند

امر کرد که يك معبد بزرگي برای مهر بسازند چه فتح خود را در سوریه بضد زنوب Zenobe ملکه پامیر (تُدُمر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی میدانست دیوکلسیان Diocletian که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ سلطنت داشت بقول معاصرین خودش وضع در بار خود را مثل دربار ساسانیان نموده بخصوصه مایل بود که بیش از بیش آئین مهر منتشر شود در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را تعاقب کنند و پس از اوقیصر گالریوس Galerius (۳۰۶-۳۱۱) بشدت تمام عیسویان را تعاقب مینمود در قرن سوم میلادی مهر در ممالک رُم باوج ترقی رسید و بنظر میرسد که تمام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۳۲۴ قیصر لیسیلیوس Licilius که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کونستانتین Constantin که بنزد عیسویان عنز که گشتاسب زرتشتیان است جنگید و شکست یافت در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گردید

مهر بپوشید رو ریخت ز مُغ آبرو ترسا چون شب پره دیده بینا گرفت
لاف زد و هر زده گفت مهر خدائی نهفت زبان گستاخ چون زنک کلیسا گرفت

پس از فتح کونستانتین پیروان عیسی^۱ جسور شدند نه آنکه فقط برسوم و عادات مهر پرستان خنده میزدند و آنها را پست بقلم میدادند بلکه تمنا داشتند که کلیه معابد آنانرا خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مامر Mamert مطران وینه که در سال ۴۷۴ در گذشت نقل شده است که در عهد کونستانتین کسی جرأت نمیکرد که خورشید را در وقت برآمدن و فرو رفتن نگاه کند دهقانان و دریا نوردان هم جرأت نداشتند که بستارگان نظری افکنند از بیم جان لرزان چشم خود را بزمین میدوختند

کونستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان سال بمرد در مدت سی و شش سال مهر پرستان گرفتار بودند تا آنکه در سال ۳۶۱ میلادی ژولیانوس Julianus بسلطنت رسید این امپراطور فیلسوف

که بدانیم تا بچه اندازه از اصول آن داخل دین عیسی^۱ شده است هرچند که اساس این دو دین باهم تفاوت دارد ولی بواسطه نقوش و آثاری که در خرابه های معابد مهر پیدا شده و بواسطه يك رشته اخباری که بواسطه مورخین بها رسیده میتوانیم بگوئیم تقریباً آنچه متعلق برسومات و آداب آئین مهر بوده بمذهب عیسی^۱ منتقل گردیده است از همان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر از اروپا بیرون رود این تصاحب و دست اندازی روی داده است و باندازه ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوفهای قرن دوم میلادی آنها را بهم مقابله مینموده اند ولی رجحانیت و برتری بمهر داده میشده است بعدها علما و پیشوایان عیسوی متعصب قرون اولیه میلادی باز این دو کیش را بهم مقابله نموده میگفته اند مهر پرستان از دین مقدس عیسی^۱ تقلید شیطانی کرده اند اگر تعصب این علماء میگذاشت که از دین مهر هم کتابی بها برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسی^۱ پرستان از دین مقدس مهر تقلید شیطانی کرده اند

رسومات و آئین و آداب مهر بسیار قدیم چه بیشتر از آنها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی میرسد دین عیسی^۱ وقتی که داخل اروپا شد خود را در مقابل دین کهن سالی دید که بواسطه عادات قرون متفادی برک و بری بآن بسته و صورت ظاهری آن طوری شده بود که بمذاق مردمان آن زمان درست میآمد و توجه را بطرف خود میکشید دین نوزاد که حتی از طرف مؤسس خود عیسی^۱ بهیچ وجه دستور و آداب و کتابی نداشته است بناچار بایستی آداب و رسومات یا بعبارت دیگر شکل ظاهرش را لا اقل از دیگران بعاریت بگیرد تا بجائی رسید که پیروان هر دو دسته بهمکیش خود برادر میگفتند هر دو دسته غسل تعمید میکردند هر دو بهمدیگر آب مقدس میپاشیدند هر دو وعظ اخلاقی میکردند و از عذاب اخروی صحبت میداشتند هر دو در هفته یکروز تعطیل میکردند هر دو گان میکردند که طریقه مخالف قوانینش را از روی مذهب او برداشته است لابد در آغاز برتری با مهر بود تا آنکه بواسطه طول زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویان در ادعای خویش جسورتر شدند

آنکه مابقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیر زمینی خود را با دیواری می بستند آثار مقدس را تا باندازه که می توانستند پنهان میکردند چون یقین داشتند که تسلط عیسویان موقتی است از طرف دیگر عیسویان از برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان براندازند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیر قابل استفاده کنند در خود معابد پشیوایان را کشته در زیر طاق و دیوار فرو ریخته می گذاشتند چون میدانستند که بنابآئین مزدیسنا زمینی که آلوده برادر و لاشه باشد همیشه ناپاک خواهد بود آئین مهر زودتر از سایر مذاهبی که در ممالك رُم وجود داشته از میان رفت چه از طرف مقامات رسمی خصوصت مخصوصی بآن میورزیدند

در خود شهر رُم (بایتخت) آئین مهر بیشتر پایداری نمود چه شرفا بواسطه نفوذ و ثروت خود میتوانستند از آن مدافعه کنند و بخصوصه مقید بودند که بکیش آباء و اجداد خویش با وفا باشند و بیش از پیش بقدسه و اوقاف معابد میافزودند پس از مرگ ژولیا نوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهر پرستان و رونق گرفتن آئین خورشید برده میشد بخصوصه در سال ۳۹۲ وقتی که اُژنیوس Eugenius عنوان امپراطوری گرفت امیدها زیادتیر شد ولی دو سال پس از این واقعه تئودزیوس Theodosius او را کشته و این فتح که در سال ۳۹۴ روی داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه کن شدن آئین خورشید است تئودزیوس جداً در انتشار دین عیسی کوشید دگر مجالی برای مهر پرستان نماند مگر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpes و وُسر Voges تا قرن پنجم میلادی آئین مهر باقی بود

آئین مهر بیشتر از سیصد سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری اثرات آئین مهر در دین عیسی و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در دین عیسی باقی مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسومات آئین مهر داخل عیاد و عادات اقوام عیسوی گردیده است از آئین مهر کتانی از قدیم در دست نداریم

با آن رفت تا آنکه ورزاو خسته گشته تسلیم شد آنگاه مهر سمهای دویای آن را گرفته بدوش خویش کشید و بزحمت زیاد بغاری که غزلش بود فرود آورد این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی است در این جهان مهر دگر باره ورزاو را رها نموده که آزاد در روی زمین میگردند آن گاه خورشید پیک خود کلاغ را بسوی مهر فرستاد باو امر کرد که گاونر را گرفته فدا سازد هر چند که مهر باجرای چنین امری خوشدل نبود و بحال جانور رقت میآورد ولی چاره ای جز از اطاعت ~~کردن~~ بامر آسمانی نداشت ناگزیر با اکراه سگ خود را برداشته ورزاو را دنبال نمود و فوراً دستگیرش کرد زیرا که در غاری پناه برده بود مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه بتهیگاه او فرو برد فوراً از کالبد جانور جانشپار معجزه ای روی داده گیاههای درمان بخش روئید بطوری که سراسر زمین سبز شد از مغز فقرات پشت آن حبوبات بوجود آمد و از خونش ناک (رز) پدید شد که بمقدسین در وقت اجرای رسومات مذهبی شراب داد خرد خبیث (اهریمن) بامیدی که از موقع استفاده کند مخلوقات نایک خود مثل مار و گژدم و مورچه را شتابان بسوی جانور جانشپار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آنرا مسموم سازند و آلات توالد و تناسل جانور حاصل خیز را بخورند و از خونش بیاشامند اما کوشش آنها بی فایده ماند بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند ماه نطفه ورزاو را پیک نموده بخود گرفت انواع و اقسام جانوران مفید از آن وجود یافت روح گاو که بتوسط سگ وفادار مهر محافظت شده بود با آسمان عروج نمود و در آنجا با اسم سیلوانوس Silvanus تکهبان گله و رمه گردید مهر بوسیله این فدیة بدرگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقاله ماه (ص ۳۱۷) گذشت

آنچه در کیش عیسی از آئین مهر گرفته شده است

از برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده اند از برای دخول بهر یک از درجات شست و شوی مخصوصی لازم بوده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است در هر یک از روزهای هفته در جای معینی در معبد از ستاره مخصوص همان روز استغاثه

معابد مهر
و داستان
ظهور وی

معبد مهر که موسوم بوده به میتراوم Mithraüm و یا میترايه Mithraea سرداب مانند در زیر زمین یا غار ساخته میشده است برای آنکه گاو ازلی در میان غاری بدست مهر قربانی شده بوده است عموماً مجسمه مهر در آن دیده میشود که گاوی را در زیر پا انداخته قربانی میکند دو پسر بچه هریک مشعلی بدست گرفته در طرف راست و چپ او ایستاده اند (Cantes, Cautopates) مشعل دست راست سر بالا و مشعل دست چپ سر بیائین است و این علامت طلوع و غروب خورشید میباشد در زیر دست و پای گاو (ورزاو) مار و عقرب دیده میشود در مقابل مجسمه ها آتشدان است که آتش مقدس با یستی همیشه مثل آذر مزدیسنان در آن افروخته باشد نقوش و اشکال معبد منحصر بهمین نیست انواع و اقسام صورتهای مختلف که از هر کدام معنی اراده میشده است موجود است و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد از روی اشکال و نقوش دانشمند بلژیکی کومون Cumont داستان مهر را با اعتقاد رُمها اینطور نقل میکند مهر از سنگ خارا تولد یافت کلاهی بطرز فریثی Phrygie (ولایت قونیه حالیه) بر سر دارد در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که از برای روشن نمودن تاریکی است ظاهر گشت چوپانهای که معجزه تولد او را دیدند با و نماز آوردند بره و گوساله و سایر محصولات تازه خود را نیازش نمودند چون مهر جوانمرد دلیر برهنه و در معرض آسیب باد تند بود خود را در پس شاخه های درخت انجیر پنهان کرد با کارد خود از درخت میوه چیده غذا ساخت و از برگ آن یوشاکی برای خود تهیه نمود نخستین پروردگاری که مهر در مقابل او زور آزمائی کرد خورشید است از این رو خورشید علو مقام مهر را شناخته اشعه ای از نور دور سر او قرار داد از این روز ببعد مهر و خورشید بهم دست داده در هر کاری همدیگر را یاری میکنند جنگ مهر با گاو (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره باین معنی است گاو که نخستین آفرینش ژوپیتر اورمزدس (Jupiter Oromazdes) میباشد آزاد در بالای کوه میچرید میل مهر بآن کشید که شاخ او را گرفته به پشتی سوار شود جانور خشمگین دویدن آغاز کرد هر چند که مهر زمین خورده بود اما دست بر نداشت خود را بشاخهای او آویخته چندی کشان کشان

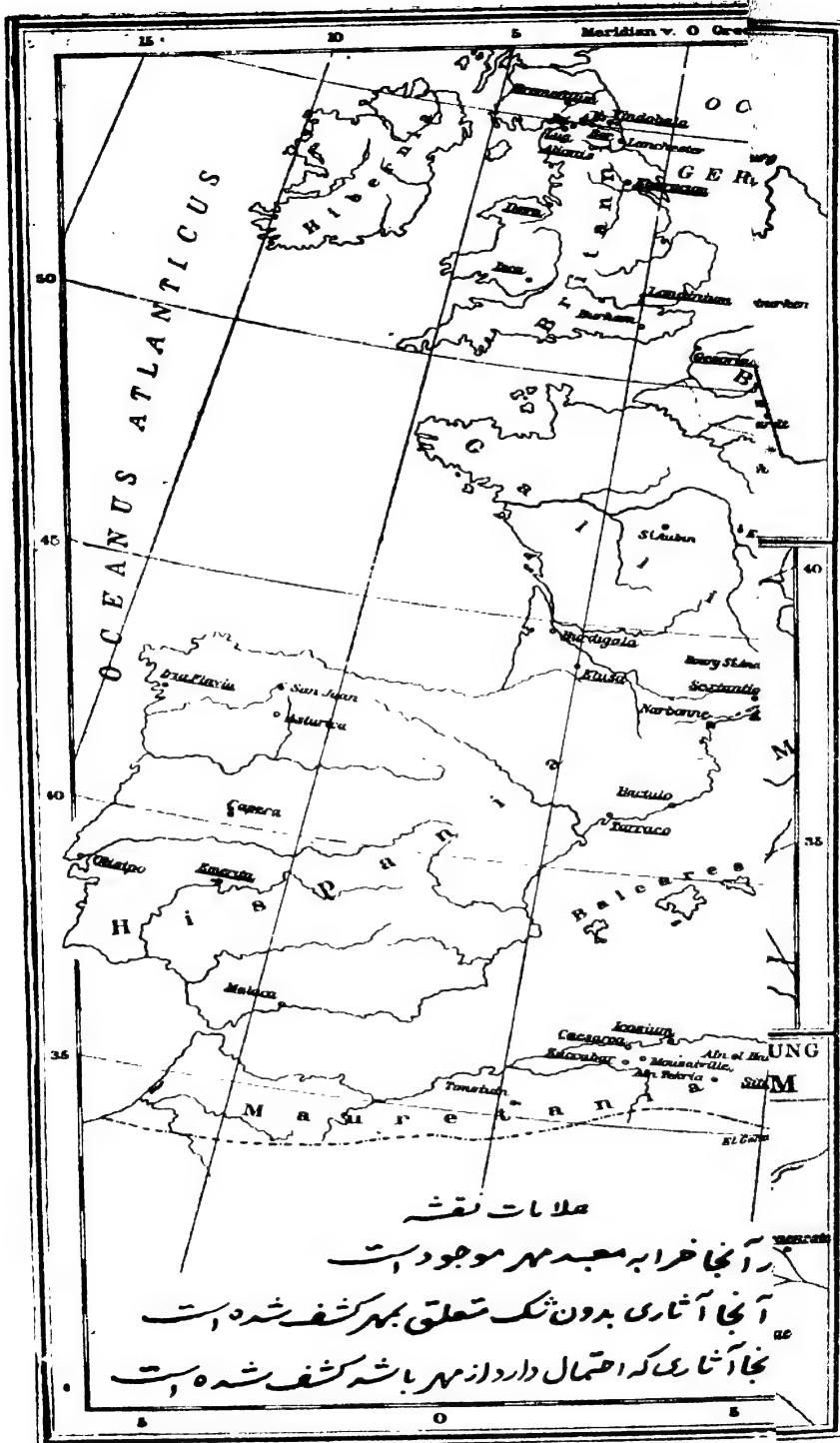
و چند قرص نانی که در آئین مهر بکار میرفته چنانکه حالا نزد زرتشتیان معمول است چهار و یا شش عدد بوده است در اوستا در تون و دراونا آمده است و اینک درون گویند تمام این رسومات از مهر بمسیح انتقال یافته که هنوز هم در دین عیسی^۱ معمول است آب زور^۲ باسم آب مقدس یا ماء العباد (Holy Water, Weihwasser, eau bénite) یکی از شاهکارهای کلیسیاست

و هم چنین در مذهب عیسی^۱ eukharistia که در عربی افخارستیا گویند عبارت است از شراب و نان که آنرا خون و گوشت و روان مسیح پنداشته در مراسم استعمال میکنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است هم چنین هنگام تشریفات مذهبی مانند ایرانیان چنانکه تا کنون نزد زرتشتیان معمول است برسم بدست می گرفته اند لابد اول پشیوایان آئین مهر^۳ مغها بوده اند بعدها آنان را Sacerdos می گفته اند و مثل مغها لباس می پوشیده اند هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نماز بجای می آورده اند در نماز صبح رو بمشرق در ظهر رو بمجنوب و در عصر رو بمغرب می کرده اند از ناقوس و ارغنون (Orgue) کلیسیا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت از آئین مهر برداشته شده است غالباً در آثار مهر دیده میشود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردن گاو ازلی روی خود را بآسمان کرده با اکراه و سختی فدیہ نیاز میکند ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمل چنین امر دشواری شده است برخی از نقوشاتی که در کلیسیاهای عیسویان کاتولیک راجع بتولد و نشوونما و صعود مسیح دیده میشود شباهت تام دارد با نقوشات خرابه های معابد مهر که حاکی داستانی ظهور مهر و اعمال او است صلاح کار در کیش عیسی^۱ چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر را که در قرون متبادی در رم ریشه دوانده بود اخذ کنند و باین ترتیب آن را بسلیقه مردمان آترنان نزدیک نمایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است مردم از روز یکشنبه که مخصوص بخورشید و روزیست و پنجم دسامبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمیشده اند تا بالاخره بناچار از قرن چهارم میلادی ۲۵ دسامبر روز تولد عیسی^۱ قرار داده شده است روز يك شنبه هم نزد عیسویان

میشده است و روز یکشنبه را که مخصوص بخود خورشید بوده مقدس می‌شمرده‌اند بزرگترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور می‌کرده‌اند یعنی که کوتاه‌ترین روز سال جشن مهر بوده است در همین اوقات نیز فینیسسها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن می‌گرفته‌اند ظاهراً در فصول سال نیز جشنهای مخصوصی داشته‌اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نزد عیسویان عید فصیح و روز صعود عیسی^۱ تصور میشود جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته‌اند در عوض بمجلس تشریفات ماگنا مادر Magua mater که بجای ناهید ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت می‌کرده‌اند بی شك ماگنا مادر مظهر مادر زمین بوده است و ایمان آوردگان بآن خود را در مقابل برادران ابائی مهر خواهران مینامیده‌اند^۱

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم درکار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم می‌زده‌اند مثلاً پس از بجای آوردن مراسم وقتی که میخواستند پرده از روی مجسمه مهر بردارند و بایمان آوردگان ارائه دهند زنگ می‌زده‌اند هنوز هم در آتشکده‌ها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده میشود در وقت ستایش زانو زدن هم معمول بوده است در آئین زر تشق موبدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی می‌خورند این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر بارویا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت بجای آن عصاره شاخه‌های تروتازه درخت رز را استعمال می‌کرده‌اند چند قرص نان و یک پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پشیویان بر آن دعا می‌خوانده‌اند متدرجاً عصاره شاخه‌های رز بفشرده انگور یعنی شراب مبدل شده است هنوز هم هوم در دین زرتشی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاوترَ سَاطَلَه Zaotrā که امروز زور گویند

^۱ رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann
Leipzig 1910 S. 126



شده است بهمان شکل اصلی نگاه داریم
 شه از کتاب آئین مهر کومون برداشته شده است

روز برخاستن عیسی^۱ و آسمان صعود کردن وی تصور میشده و هم نزد مهرپرستان روز مخصوص مهر شمرده میشده است^۲ مقصود نگارنده نیست که کلیه آداب و رسومات مذهب عیسی را با آئین مهر مقایسه کنم نخست چنانکه گفته شد تعصب اثری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیه اصول و رسومات این دو کیش را با هم بسنجیم دوم آنکه مقابله این دو آئین کلام را بدرازا کشانده مارا از حدود اوستا و ایران دور خواهد کرد گذشته از چند فقره عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات در میان اقوام عیسوی موجود است که بخوبی یاد آور مهر است بخوصه در میان عیسویان آسیای صغیر و ارمنستان در همانجائی که مهر از زمانهای بسیار قدیم پرستیده میشده است هنوز بعضی از علماى متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی مانند عیسویان قرن سوم و چهارم اصرار میورزند که حقیقت را نهفته دارند ولی در نزد مورخین دانشمند بیطرف که نزد آنان ههای علم و معرفت مانند پیغمبر و فرشته ای مقدس و محترم است از حقیقت کوئی خود داری نکرده صراحتاً مینویسند که قسمتی از اصول و بیشتر از رسومات ظاهری کیش عیسی از مهر است در قرن چهارم در وقتی که پروردگار خورشید در مغرب زمین رو بغروب گذاشته بود دین دیگری از ایران زمین که از روی اصول مزدیسنا و بخصوص آئین مهر تأسیس شده بود باروپا رسیده مدّعی دین عیسی گردید بطوری که نزدیک بود لرزه بارکان آن اندازد آن دین مانی است که در عهد شاپور اول بوجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه های آن در اروپا با پیروان مسیح رقیب قدیم مهر مشغول زد و خورد خونین بودند

Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448

۱

در خصوص آئین مهر رجوع شود بکتابهای ذیل

Jean Réville, Le Mithriacisme (Revue de l'histoire des religions).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

F. Cumont Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894—1900, 2 vol.

Les Mystères de Mithra par Cumont, deutsche ausg. von Gehrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich, Eine Mithrasliturgie Leipzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil. Gladbach 1921.

Theodor kluge, Der Mithrakult, Leipzig 1911.

مهر یشت

مهر دارندۀ دشتهای فراخ^۱ و رام کشت زار خوب بخشنده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آن را بمن بگوید (زرتشت)
«بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آن را بگوید

❧(کرده ۱)❧

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت ای اسپنتمان هنگامی که من مهر دارندۀ دشتهای فراخ را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن مساوی در سزاوار نیایش بودن مساوی با خود من که اهورامزدا (هستم) بیافریدم ☸

۲ ای اسپنتمان مهر و پیمان شکنندۀ نابکار سراسر مملکت را ویران سازد^۲
مثل صد (تن از اشخاصی است) که (بگناه) گمید آلوده باشد^۳ و قاتل مرد پاکدینی باشد ای اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان شکنی نه آن (بیپانی که)

۱ دارندۀ دشتهای فراخ بجای کلمات اوستائی و اُور و گئویه ایتی^۱ وای دای سُدود سدهور (vōuru gaoyaiti) میباشد صفتی است که همیشه از برای مهر استعمال شده در پهلوی به فراخو گویوت تبدیل یافته است بمناسبت آنکه مهر فرشته فروغ و روشنائی است سراسر روی زمین میدانهای فراخ و پهن و دشتهای جلوه و نکایوی وی دانسته شده است
۲ کلمه ای که به پیمانشکن ترجمه شد در متن میثرو دروج^۲ و دای دای آمده است و آن صفتی است بمعنی دروغگویندۀ مهر از آن عهد شکن اراده شده است در پهلوی مهر دروژ گویند هم چنین از کلمات میثرو آئوچنگه^۳ و دای دای سُدود سدهور که در فقره ۱۰۴ آمده یعنی نادرست گو و فریبندۀ مهر و میثرو زیاد دای دای^۴ که در فقره ۸۲ آمده و در پهلوی مهرژن شده یعنی بمهر زیان رساننده نیز پیمانشکن و عهد و میثاق ندان و رسم مهر و وفانشناس مقصود میباشد

۳ کید و سُدود سدهور اسم گناه مخصوصی است نمیدانیم که چه جرمی در قدیم از آن اراده میشده است در فقره ۳ از یسنای ۶۱ جزو دزدی و داهرنی و جادوئی و پیمانشکنی بشمار رفته است هم چنین در فقره ۱۵ از یسنای ۵۷ و در فقره ۷۱ از فروردین یشت در ردیف معاصی کبیره محسوب شده است

6. 1. 1950. 1. 1. 1950.

[illegible][illegible]

1. $\frac{1}{x^2} = x^{-2}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-2} = -2x^{-3} = -\frac{2}{x^3}$
 2. $\frac{1}{x^3} = x^{-3}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-3} = -3x^{-4} = -\frac{3}{x^4}$
 3. $\frac{1}{x^4} = x^{-4}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-4} = -4x^{-5} = -\frac{4}{x^5}$
 4. $\frac{1}{x^5} = x^{-5}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-5} = -5x^{-6} = -\frac{5}{x^6}$
 5. $\frac{1}{x^6} = x^{-6}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-6} = -6x^{-7} = -\frac{6}{x^7}$
 6. $\frac{1}{x^7} = x^{-7}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-7} = -7x^{-8} = -\frac{7}{x^8}$
 7. $\frac{1}{x^8} = x^{-8}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-8} = -8x^{-9} = -\frac{8}{x^9}$
 8. $\frac{1}{x^9} = x^{-9}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-9} = -9x^{-10} = -\frac{9}{x^{10}}$
 9. $\frac{1}{x^{10}} = x^{-10}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-10} = -10x^{-11} = -\frac{10}{x^{11}}$
 10. $\frac{1}{x^{11}} = x^{-11}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-11} = -11x^{-12} = -\frac{11}{x^{12}}$
 11. $\frac{1}{x^{12}} = x^{-12}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-12} = -12x^{-13} = -\frac{12}{x^{13}}$
 12. $\frac{1}{x^{13}} = x^{-13}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-13} = -13x^{-14} = -\frac{13}{x^{14}}$
 13. $\frac{1}{x^{14}} = x^{-14}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-14} = -14x^{-15} = -\frac{14}{x^{15}}$
 14. $\frac{1}{x^{15}} = x^{-15}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-15} = -15x^{-16} = -\frac{15}{x^{16}}$
 15. $\frac{1}{x^{16}} = x^{-16}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-16} = -16x^{-17} = -\frac{16}{x^{17}}$
 16. $\frac{1}{x^{17}} = x^{-17}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-17} = -17x^{-18} = -\frac{17}{x^{18}}$
 17. $\frac{1}{x^{18}} = x^{-18}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-18} = -18x^{-19} = -\frac{18}{x^{19}}$
 18. $\frac{1}{x^{19}} = x^{-19}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-19} = -19x^{-20} = -\frac{19}{x^{20}}$
 19. $\frac{1}{x^{20}} = x^{-20}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-20} = -20x^{-21} = -\frac{20}{x^{21}}$
 20. $\frac{1}{x^{21}} = x^{-21}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-21} = -21x^{-22} = -\frac{21}{x^{22}}$
 21. $\frac{1}{x^{22}} = x^{-22}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-22} = -22x^{-23} = -\frac{22}{x^{23}}$
 22. $\frac{1}{x^{23}} = x^{-23}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-23} = -23x^{-24} = -\frac{23}{x^{24}}$
 23. $\frac{1}{x^{24}} = x^{-24}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-24} = -24x^{-25} = -\frac{24}{x^{25}}$
 24. $\frac{1}{x^{25}} = x^{-25}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-25} = -25x^{-26} = -\frac{25}{x^{26}}$
 25. $\frac{1}{x^{26}} = x^{-26}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-26} = -26x^{-27} = -\frac{26}{x^{27}}$
 26. $\frac{1}{x^{27}} = x^{-27}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-27} = -27x^{-28} = -\frac{27}{x^{28}}$
 27. $\frac{1}{x^{28}} = x^{-28}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-28} = -28x^{-29} = -\frac{28}{x^{29}}$
 28. $\frac{1}{x^{29}} = x^{-29}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-29} = -29x^{-30} = -\frac{29}{x^{30}}$
 29. $\frac{1}{x^{30}} = x^{-30}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-30} = -30x^{-31} = -\frac{30}{x^{31}}$
 30. $\frac{1}{x^{31}} = x^{-31}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-31} = -31x^{-32} = -\frac{31}{x^{32}}$
 31. $\frac{1}{x^{32}} = x^{-32}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-32} = -32x^{-33} = -\frac{32}{x^{33}}$
 32. $\frac{1}{x^{33}} = x^{-33}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-33} = -33x^{-34} = -\frac{33}{x^{34}}$
 33. $\frac{1}{x^{34}} = x^{-34}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-34} = -34x^{-35} = -\frac{34}{x^{35}}$
 34. $\frac{1}{x^{35}} = x^{-35}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-35} = -35x^{-36} = -\frac{35}{x^{36}}$
 35. $\frac{1}{x^{36}} = x^{-36}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-36} = -36x^{-37} = -\frac{36}{x^{37}}$
 36. $\frac{1}{x^{37}} = x^{-37}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-37} = -37x^{-38} = -\frac{37}{x^{38}}$
 37. $\frac{1}{x^{38}} = x^{-38}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-38} = -38x^{-39} = -\frac{38}{x^{39}}$
 38. $\frac{1}{x^{39}} = x^{-39}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-39} = -39x^{-40} = -\frac{39}{x^{40}}$
 39. $\frac{1}{x^{40}} = x^{-40}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-40} = -40x^{-41} = -\frac{40}{x^{41}}$
 40. $\frac{1}{x^{41}} = x^{-41}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-41} = -41x^{-42} = -\frac{41}{x^{42}}$
 41. $\frac{1}{x^{42}} = x^{-42}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-42} = -42x^{-43} = -\frac{42}{x^{43}}$
 42. $\frac{1}{x^{43}} = x^{-43}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-43} = -43x^{-44} = -\frac{43}{x^{44}}$
 43. $\frac{1}{x^{44}} = x^{-44}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-44} = -44x^{-45} = -\frac{44}{x^{45}}$
 44. $\frac{1}{x^{45}} = x^{-45}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-45} = -45x^{-46} = -\frac{45}{x^{46}}$
 45. $\frac{1}{x^{46}} = x^{-46}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-46} = -46x^{-47} = -\frac{46}{x^{47}}$
 46. $\frac{1}{x^{47}} = x^{-47}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-47} = -47x^{-48} = -\frac{47}{x^{48}}$
 47. $\frac{1}{x^{48}} = x^{-48}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-48} = -48x^{-49} = -\frac{48}{x^{49}}$
 48. $\frac{1}{x^{49}} = x^{-49}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-49} = -49x^{-50} = -\frac{49}{x^{50}}$
 49. $\frac{1}{x^{50}} = x^{-50}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-50} = -50x^{-51} = -\frac{50}{x^{51}}$
 50. $\frac{1}{x^{51}} = x^{-51}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-51} = -51x^{-52} = -\frac{51}{x^{52}}$
 51. $\frac{1}{x^{52}} = x^{-52}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-52} = -52x^{-53} = -\frac{52}{x^{53}}$
 52. $\frac{1}{x^{53}} = x^{-53}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-53} = -53x^{-54} = -\frac{53}{x^{54}}$
 53. $\frac{1}{x^{54}} = x^{-54}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-54} = -54x^{-55} = -\frac{54}{x^{55}}$
 54. $\frac{1}{x^{55}} = x^{-55}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-55} = -55x^{-56} = -\frac{55}{x^{56}}$
 55. $\frac{1}{x^{56}} = x^{-56}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-56} = -56x^{-57} = -\frac{56}{x^{57}}$
 56. $\frac{1}{x^{57}} = x^{-57}$ \therefore $\frac{d}{dx} x^{-57} = -57x^{-58} = -\frac{57}{x^{58}}$
 57. $\frac{1}{$

(وسل مع. ۱)

[illegible][illegible]

توبایک دروغ پرست و نه آن که توبایک راستی پرست بسق زیرا معاهده
با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست ۱ ☉

۳ مهر دارنده دشتهای فراخ اسبهای تیز رو دهد بکسی که مهر دروغ نکوید
(پیمان نشکند) آذر مزداهورا راه راست نماید بکسی که مهر دروغ نکوید ۲
فروهرهای مقدس و نیک و توانای یاکان فرزندان کوشا دهند بکسی که
مهر دروغ نکوید ☉

۴ برای فروغ و قرش با نماز بلند با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای
فراخ را مهر دارنده دشتهای فراخ را میستایم که بمالک آریائی خان و
مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد ۳ ☉

۵ بشود که او برای یاری ما آید بشود که او برای گشایش (کار) ما آید
بشود که او برای دستگیری ما آید بشود که او برای دلسوزی ما آید
بشود که او برای چاره ما آید بشود که او برای پیروزی ما آید
بشود که او برای سعادت ما آید بشود که او برای دادگری ما آید
آن کسی که قوی و در همه جای پروزمند و هرگز فریفته نشدنی و در سراسر
جهان مادی سزاوار ستایش و نیایش است آن مهر دارنده دشتهای فراخ ☉

۶ آن ایزد نیرومند توانا را و در میان موجودات قوی ترین را (آن)
مهر را با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای فراخ را مهر دارنده
دشتهای فراخ را با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و

۱ از دروغ پرست و راستی پرست موحد و مشرك مقصود میباشد

۲ آذر (آذر سدهد) فرشته موکل آتش مقصود است رجوع کنید بمقاله ای که بعد از مهر

یشت مندرج است

۳ از ممالك آریائی ایران اراده شده در قدیم ایرات خاك آریا نامیده میشده است

گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ میستائیم
بنگه ها تام ۰۰

❦ (کرده ۲) ❦

۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری^۱ که دارای هزار گوش است خوش اندامی که دارای هزار چشم است بلند بالائی که در بالای برج بهن (ایستاده) زورمندی که بنی خواب پاسبان است ۰۰

۸ از کسی که سران هر دو مملکت جنگجویان استغاثه کنند وقتی که آنان بمیدان جنگ در مقابل دشمن خونخوار در مقابل صف هجوم (هماوردان) در آیند ۰۰
۹ بآن یکی از دو (دسته هماوردان) که از طیب خاطر با منش نیک و اعتقاد حقیقی نماز آورده باشد مهر دارند دشتهای فراخ بهمراهی باد پیروزمند^۲ و بهمراهی داموئیش اَوَمَئِش^۳ بهمان طرف روی آورد برای فروغ و فرس با نماز بلند با زور میستایم آن مهر ۰۰^۴

۱ صفت زبان آور که غالباً در این یشت برای مهر تکرار شده است بجای کله اوستائی و یا تخن وادسدیگد می باشد که در تفسیر پهلوی به هنجمنیک ترجمه شده است یعنی انجمن آرا در محفل گویا زبان آورو نطق از کله و یا تخن وادسدیگد (انجمن) مشتق شده است
۲ فرشته باد مقصود است (وات کاسدست)

۳ داموئیش اَوَمَئِش وادسدیگد در فقرات ۶۶ و ۶۸ و ۱۲۶ و ۱۲۷ همین یشت نیز این اسم تکرار شده است و در سایر جاهای اوستا هم غالباً بآن برمیخوریم از آن جمله در رشن یشت فقره ۴ و فروردین یشت فقره ۴۷ و یسنا ۱ فقره ۱۵ و یسنا ۲ فقره ۱۵ و یسنا ۷ فقره ۲۶ و یسنا ۸ فقره ۱ و یسنا ۷۱ فقره ۲۳ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۳۰ آن اسم فرشته ایست که در مهر یشت از یاران و همراهان مهر محسوب شده است در فقرات که در فوق از جاهای دیگر اوستا ذکر شد این فرشته با سایر فرشتگان نامیده شده غالباً ایزد نوبی و دلیر خوانده شده است با آنکه اسم این ایزد غالباً تکرار شده است ولی از هیچ يك از فقرات نمی توان وظیفه و شغل او را معین نمود در پهلوی «دهم ایر به منشن یزت» شد بقول دارمستر (زند اوستا جلد ۱ ص ۱۷) آن عبارت است از اندیشه نقرین و لمن از طرف دانا و خردمندی la Pensée de malédiction du sage جکسن (گرندریس ۲ ص ۶۴۵) نیز این ایزد را نماینده چنین شغلی تصور کرده است «Verwünschung», welche das Anathema des Priester, oder den Fluch des Weisen vorstellt.

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

﴿کرده: ۳﴾

- ۱۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ॐ
- ۱۱ کسی را که جنگجویان در بالای پشت اسب بدو نماز برند و برای قوت مرکب و صحت بدن (خویش) اشتغانه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هموردان را بتوانند باز داشت تا بدشمنان کینه جوی بد اندیش بتوانند غلبه نمود
- برای فروغ و فرش . . . ۲ ॐ

﴿کرده: ۴﴾

- ۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ॐ
- ۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر نیز اسب در بالای کوه هرا بر آید ۳ نخستین کسی که با زینت های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریائی را بنکرد ۶ ॐ
- ۱۴ آنجائی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند آنجائی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارایان . . . ۴ موجود است آنجائی که دریاهاى عمیق و وسیع واقع است آنجائی که رودهای بهن قابل کشتی رانی با خیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورده بسوی

۱ بعینه مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۳ از این جمله بخوبی برمیآید که مهر غیر از خورشید است

۴ بجای نقاط کله تائیرو Thatairo خراب شده است

مرو هرات بسوي سفد (گو) و خوارزم شتابد ! ۰۰

۱۵ به (کشور) آریزهی و سوهی به فردَدَفَشو و ویدَدَفَشو به
 وارو برشتی و وارو جرشتی باین کشور خونیرث درخشان^۲
 آنجائی که ستوران آرام دارند و پناه گاه سالم ستوران است مهر توانا
 نگران است ۰۰

۱ از این رودها هری رود و زرافشان و جیغون اراده شده است. بار تولومه در قرقه
فوق مرو را (در اوستا مَوَورَوَه) جزو هَرِ او نامیده شده است. در فرس
هخامنشی هَرِ یَوَ Haraiva همان هرات حالیه است. رود این مملکت موسوم است به هری
رود. در صورتی که مثل سایر مستشرقین در قرقه فوق مرو را مستقل بشماریم نه جزوی از
هَرِ او باید در میان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب بداریم. مرگو
(مرو) چندین بار در کتیبه بیستون ذکر شده است. هرچند که داریوش از آن در جزو
ممالك عمده که میگوید در تحت تصرفش میباشد اسم نمیبرد. ^۱ گوئی «در» بجای مملکت سفند
آمده است. در متن نیز اسم سوغد ^۲ موجود است. ظاهراً این اسم در تفسیر برای
توضیح افزوده شده که بعد جزو متن گردیده است. ^۲ در کتیبه های خطوط میخی نیز مکرراً
سوگود Suguda ذکر شده است. رود معروف آن امروز موسوم است به زرافشان
خواریزم ^۳ در اوستا و (هرواز می) در کتیبه هخامنشی مملکت خوارزم است که معولاً
خیوه نامیده میشود. رودی که از این خاک میگذرد موسوم است به آمو دریا یا جیغون

۲ در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده است در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۳ هفت بوم (بوی ۱۹۹) ذکر شده که بعدها کله کشور جای آن را گرفته است در سایر قسمتهای اوستا غالباً به هتو کشور *هتو-سپنت-مات-و-سپنت-مات-و-سپنت-مات* برمیخوریم در آئین برهمنان نیز روی زمین بهفت کشور منقسم شده سپت دوی یا *septa dvipa* گفته اند (رجوع کنید به ص ۷۵) در فقره ۹ از تشریشت دیدیم که ستویس یکی از فرشتگان و از یاوران تشریشت فرشته باران آنها را بهفت کشور روی زمین میرساند در همین مهریشت در دوجا با ساسی هفت کشور برمیخوریم نخست در فقره ۱۵ و پس از آن در فقره ۱۳۱ و در فقرات ۹-۱۵ از رشت یشت و در فرگرد ۱۹ از وندیداد فقره ۲۹ و در کرده ۱۰ از ویسپرد فقره ۱ مرتباً از هر هفت یاد شده است اسامی این کشورها از این فراد است (۱) *آرزه‌ی سده‌ی سده* کشوری است که در مغرب واقع است در پهلوی ارزه (۲) *سوهی سده‌ی سده* کشوری است در مشرق در پهلوی سوه (۳) *فردذ فشو سده‌ی سده* اسم کشور جنوب شرقی است در پهلوی فردذ فش (۴) *ویدذ فشو سده‌ی سده* اسم کشور جنوب غربی است در پهلوی ویدذ فش (۵) *و اورو برشتی سده‌ی سده* کشور شمال غربی است در پهلوی ورو برشت (۶) *و اورو برشتی سده‌ی سده* کشور شمال شرقی است در

မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏
မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏

၁၀ မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏
မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏
မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏
မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏ မင်းသားတို့၏

۱۶ آن ایزد مینوی فر بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد آن ایزد مینوی
شهریاری بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد بآن کسانی او پیروزی
دهد و بآن پاکدینان واقف برسوم دینی (ظفر دهد) که وی را
بازور میستایند
برای فروغ و فرش ۱ %

(کرده ۵)

۱۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲

پهلوی و روجرشت (۷) خونیرت کشور مرکزی است در پهلوی خونیرس یا خوانیرس
(باواو معدوله مثل خواهر و خواش) در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای
دیگر اسم برده شده است چه خونیرس شریف ترین قسمت زمین و مسکن ایرانیهاست بقول
بندهش (فصل ۱۵ قمره ۲۷) شش تیراد در آنجا زندگانی میکنند گذشته از قراپ که
در فوق ذکر کردیم و در آنجا خونیرس باشش کشور دیگر يك جا ذکر شده در قمره ۶۷
از مهریشت باز به خونیرس وارزه برمیخوریم در یسنا ۵۷ قمره ۳۱ و در هادخت نسک فرگرد
۱ قمره ۱۴ نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است شاید معنی افضلی خونیرس این باشد
« باگردونهای خوب در فصل ۱۱ از بندهش نسبتاً مفصل تر از کشورها صحبت شده است
از این قرار: سی و سه قسم زمین موجود است در روزی که تشری بارندگی کرد نصف گیتی را
آب گرفت و زمین بهفت کشور منقسم گردید کشوری که در میان واقع است موسوم است
به خونیرس و آن بزرگی شش کشور دیگر است یعنی شش کشوری که در پیرامون خونیرس است
بزرگی يك کشور میانگی است در طرف خوراسان (مشرق) سوه واقع است و در طرف
خوروران (مغرب) ارزه و در طرف نیمروج (جنوب) فردذفش و وید ذفش و در طرف اباختر
(شمال) ورو برشت و ورو جرشت خونیرس در میان واقع است قسمتی از اقیانوس فراخکرت
اطراف خونیرس را گرفته است در میان ورو برشت و ورو جرشت کوهی بریاست که ممکن
نیست کسی بتواند از این کشور بکشور دیگر برود در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و
زیباتر است اهریمن بخصوصه در این کشور آسیب و گرند بسیار پدید آورد زیرا که دید
در این کشور گیانیا و دلیران بوجود آمدند و دین نیک مزدیسنا از این جا برخاست و بسایر
ممالك نفوذ نمود و سوشیانس از این جا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت
و رستاخیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود (مقاله مهر بصفحه
۴۰۰ نیز ملاحظه کنید)

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قمره ۷

کسی که هیچ کس باو دروغ نتواند گفت نه بزرگ خانواده نه بزرگ ده
نه رئیس ناحیه و نه شهریار ایالت ۱ °

۱۸ اگر باو بزرگ خانواده دروغ بگوید یا بزرگ ده یا رئیس ناحیه
یا شهریار مملکت (آنگاه) مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و
بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و
سروران مملکت را تبه سازد °

۱۹ مهر غضبناک آزرده بهمان طرفی روی آورد که در آنجا پیمان شکن است و
بخاطر او اشتباه روی ندهد °

۲۰ و اسمهای پیمان شکنان در زیر بار (راکب) خیره سری کنند از جای خود
بیرون تقارزند (اگر) بتازند پیش نروند در تاخت جست و خیز نکنند
۱ کلماتی که بزرگ خانواده و بزرگ ده و رئیس ناحیه و شهریار ایالت ترجمه شده
در متن بحسب ترتیب چنین است: *مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تبه سازد*
کله در فارسی باقی است اسدی گوید
چو آمد بر مهن و مان خویش بردش بصد لا به مهن خویش
جزء دوم که بمعنی صاحب و سرور است در جزو کلمات موبد و سیهد و هیربد و غیره محفوظ
مانده است

ویس یشتی *مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تبه سازد*
رئیس یشتی *مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تبه سازد*
زنتو اوستائی میباشد اسم خانواده کریم خان زند که مؤسس سلسله زندیه است بشک مربوط
به زنتو اوستائی یا زند بهلوی میباشد کریم خان برخلاف نادرشاه افشار و آقا محمد خان
فاجار هر دو ترک تبار که قبل از او و بعد از او سلطنتی تشکیل داده اند ایرانی تبار بوده است
اسم خانواده اش مناسبتی با کلمات ترکی ندارد مشتبه نشود با کله زند که در بهلوی بمعنی
تفسیر اوستاست و از کله اوستائی آذینیتی *مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تبه سازد*
مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تبه سازد
مخامنه‌شی در سر هر یک از دهیو در اوستا دخیو *مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تبه سازد*
است این کله همان است که امروز ده کوئیم و در کتب فارسی قدیم داه و دیه مسطور است
هفت سالار کاندرین فلکند همه گرد آمدند در دو و داه (رودکی لغت فرس اسدی طوسی)
استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود از دهی که آن دیه را باز خوانند (چهار مقاله
عروضی) در زبان فارسی از وسعت دائره این کله کاسته آن را بجای *مهر غضبناک آزرده خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریاران مملکت و سروران مملکت را تبه سازد*
vicus لاتینی استعمال میکنیم کلمات مذکور در فقرات ۷۵ و ۱۱۵ نیز آمده است

از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است نیزه که از دشمن مهر برتاب شود بقیه‌قرا بر گردد ۰۰

۲۱ اگر هم نیزه خوب برتاب شود اگر هم آن بیدن رسد اما زیبایی بآن (بدن) نرساند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است باد نیزه که از طرف دشمن مهر برتاب شود بر گرداند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

❦ (کرده: ۶) ❦

۲۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
کسی که اگر بوی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد از خطر برهاند ۰۰

۲۳ تو از احتیاج از احتیاجات ما را برهان ای مهری که بتو دروغ گفته نشد تو توانی که به ابدان مردان پیمانشکن بیم و هراس مستولی سازی تو توانی (وقتی) که غضبناك شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری از پاهای آنان توانائی و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی (سلب کنی) ۰۰

۲۴ نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پیران بکسی که از روی خلوص نیت بیاری مهر آید نرسد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است ۰۰
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

• • • • •
 • • • • •
 • • • • •

• • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •

(၆)

• • • • •
 • • • • •
 • • • • •

• • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •

• • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •
 • • • • •

• • • • •
 • • • • •

﴿کرده: ۷﴾

۲۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۱ (آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشنده زبان آور نیایش بجای آورنده عالیمقام دولتمندی که پیکرش کلام ایزدی (منتر) است بل جنگ آور قوی بازوان را ☉

۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد کسی که نسبت باشخاصی که خود شان را مقصر میسازند خشم گیرد کسی که از مردمان پیمانشکن انتقام کشد بریها را بتنگنا اندازد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت قوه سرشار بخشد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت پیروزی سرشار دهد ☉

۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد فر را از آن برگرد پیروزی را دور نماید کسی که از پی آن (دشمنان) بی قوه مدافعه تاخته ده هزار ضربت فرود آورد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است برای فروغ و فرش^۲ ☉

﴿کرده: ۸﴾

۲۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۱ کسی که ستونهای خانه های بلند ساخته شده را حفظ کند تیرکها را قوی دارد و بخان و مان کله ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد از آن (خانه ای) که او خوشنود باشد خانه های دیگر را او براندازد در صورتی او آزرده شود ☉

۲۹ نسبت بمهالك تو (م) بدی (و م) خوب ای مهر نسبت بمردمان تو (م) بدی (و م) خوب ای مهر تو ای مهر از تست صلح و از تست ستیزه مهالك ☉

۳۰ از تست که خانه‌های سترگ از زنان برازنده برخوردار است از کردوهای برازنده از بالشهای بهن و بسترهای گسترده بهره‌مند است از تست که خانه‌های بلند ساخته شده از زنان برازنده برخوردار است از کردوهای برازنده از بالشهای بهن از بسترهای گسترده بهره‌مند است آن خانه پیرو راستی که ترا در نماز نام برده با دعای بمناسبت وقت و با زور میستاید ❀

۳۱ با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر فریفته نشدنی ❀

۳۲ بستایش ما گوش فراده ای مهر ستایش ما را بپذیر ای مهر ستایش (دعای) ما را مستجاب گردان بنیاز زور ما توجه کن باین مراسم حضور بهمرسان آنها را (ادعیه را) در خزینه استغفار جمع کن آنها را در خانه ستایش (بهشت) فرود آر ❀

۳۳ بنا بپایدار ماندن بسر قولی که داده شد این کاهیبی را ما بخش ای توانا تر آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور پیروزی خرمی و دولت دادگری نام نیک و آسایش روح معرفت و علم روحانی (تقدس) فتح آفریده اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و درك كلام مقدس ❀

۳۴ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام رقیب ها ظفریابیم تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام بدخواهان ظفریابیم

تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تمام دشمنان را شکست
 دهیم (چه) از دیوها و مردمان (چه) از جادوان و پریها (چه) از
 کاویها و کریانهای ستمگار
 برای فروغ و فرش ۱ ॐ

﴿کرده ۹﴾

۳۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از
 کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . ۲
 (کسی) که آنچه قول داده شد بعمل وادار کند (کسی) سپاه یاراید
 (و) دارای هزار چستی است شهریاری (است) توانا (و) دانا ॐ

۳۶ کسی که جنگ برانگیزاند کسی که بجنگ استحکام بخشد کسی که
 در جنگ پایدار مانده صفوف (دشمن) را از هم بدرد تمام جناح
 صفوف مبارز را پراکنده و پریشان سازد . مگر لشکر خونخوار لرزه
 در افتد ॐ

۳۷ اوست کسی که میتواند پریشانی و هراس بآنان (دشمنان) مستولی نماید
 سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند او (از بدنهای) پرتاب کند سرهای
 مردمانی که بمهر دروغ گویند جدا شود ॐ

۳۸ منازل وحشت انگیز ویران گردد از انسان نهی ماند آن منازلی که
 پیمان شکنان و دروغ پرستان و قاتلین پاکدنیان حقیقی در آنها بسر
 میبرند وحشت انگیز است راه اسارت از آن جایی که کاو چرا گاه

وقتی او در طول منازل مردمان پیما^۱ شکن بگردونه کشیده شود
آنها (گاوها) ایستاده اشک از پوزه روان کنند ۱ ॐ

۳۹ هم چنین تیرهای بایر عقاب آراسته آنان (دروغگویان، مهر و پیمان شکنان)
(هرچند) که از زه کمان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کند
(اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای پهن خشمکین
و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد
هم چنین نیزه های خوب سر تیز آنان بادسته بلند (هرچند) که از (قوت)
بازوان پیران شود (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند
دشتهای پهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل
نیامده باشد

هم چنین سنگهای فلاخن آنان که از (قوت) بازوان پیران شود
بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای پهن خشمکین و آزرده
مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ې

۴۰ هم چنین کاردهای (تیغ) خوب آنان که بسر مردمان حواله شود بنشان
نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای پهن خشمکین و آزرده مانده
خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله سر مردمان شود
بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای پهن خشمکین و آزرده
مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ې

۴۱ مهر (آنان را) از پیش بهراس اندازد رشن از پی بهراس اندازد
سروش مقدس بهمراهی ایزدان محامی آنان را از هر طرف بهم در افکند
این صفوف جنگ را او بمعرض خطر در آورد در صورتی که مهر

۱ مقصود این است حتی ستوران هم که غنیمت و دست برد پیمان شکنان و دروغگویان
شده و بگردونهای آنان بسته شده اند نالان و گریان هستند از اینکه در خدمت چنین اشخاصی
در آمده اند

* دارند دشتهای پهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش
بعمل نیامده باشد ॐ

۴۲ آنگاه آنان بمهر دارند دشتهای پهن چنین گویند تو ای مهر دارند
دشتهای پهن اینان ای مهر اسبهای تیز رو را از ما بر بودند اینان
ای مهر بازوان قوی ما را با تیغ نیست کردند ॐ

۴۳ پس آنگاه مهر دارند دشتهای فراخ آنان را بخاک افکند پنجاهها صدها
صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها برای آنکه
مهر دارند دشتهای پهن خشمگین و آزرده است
برای فروغ و فرش ۱ ॐ

(کرده ۱۰)

۴۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .^۲
کسی که منزلش بیپنهائی زمین در جهان مادی بنا شده است فضای وسیعی
است بیرون از خطر احتیاج درخشان و پناگاهان بسیار بخشنده است ॐ

۴۵ هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوهها در بالای برجها بمنزله
دید بآنان مهر نشسته بسوی پیمانشکنان نگرانند بخصوصه بکسانی چشم
دوخته و بکسانی توجه نموده که نخست بمهر دروغ گویند و راه کسی
را در حمایت خود گیرند که پیمانشکنان و بدروغ پرستان
و بقاتلین یا کدینان حقیقی حمله برد ॐ

... ..

... ..

... ..

... ..

(... ..)

... ..

... ..

۴۶ آن مهر دارنده دشتهای فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهیا ساخته از پشت سر حمایت کند از پیش حمایت کند مانند دیده بان فریفته نشدنی بهر طرف نظر اندازد (این چنین) حاضر است برای کسی که با خیال پاک مهر را یاری کند آن (مهری که) ده هزار دیده بان دارد آن دانای توانای فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۱۱﴾

۴۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۲
نامآوری که (اگر) غضب کند در میان دو مملکت (دو قوم) جنگجو (اسب) سُم پهن برانگیزد بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند ۰۰

۴۸ اگر مهر بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند در میان دو مملکت جنگجو مرکب برانگیزد آنگاه دسته‌های پیمانشکنان را از پشت سر ببندد چشمه‌های آنان را برآورد گوش آنان را نگر کند و پاهای آنان را از ثبات براندازد از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالک و این هم‌وردان در صورتی که از مهر دارنده دشتهای فراخ غفلت ورزند
برای فروغ و فرش . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۱۲﴾

۴۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ ۰۰

۵۰ کسی که از برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله‌های متعدد آرامگاه قرار داد در آن جایی که نه شب است نه تاریکی نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی 'مهلك' و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه هرثیتی همه متصاعد نگردد ☉

۵۱ آرامگاهی که امشاسپندان با خورشید هم اراده بطیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه هرثیتی بسراسر جهان مادی تواند نگریست ☉

۵۲ اگر (مرد) حيله گر بدکنشی پیش آید (آنگاه) مهر دارنده دشتهای بهن با گامهای تند گردونه تندرو بجولان در آورد و هم چنین سروش مقدس توانا و فریوسنگ 'چست' او (مهر) بکشد او را (مرد حيله گر را) خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن بتن برای فروغ و فرش ۱ ☉

﴿کرده: ۱۳﴾

۵۳ مهر را میسنائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲ کسی که براسستی دستها را بسوی اهورامزدا بلند نموده این چنین کله گویان است ☉

۵۴ من حامی تمام آفریدگانم ای خوب کنش من پاسبان همه آفریدگانم

ای خوب کنش مردمان در ستایش از من در نماز نام نمیرند آن طوری
که سایر ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵۵

۵۵ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستایند چنانکه از سایر ایزدان در
نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی
خویش در وقت معین از زمان مردمان پاک خواهم نمود در وقت مقرر
فرا خواهم رسید ۵۵

۵۶ با نمازی که نام تو در آن برده شود با دعای بمناسبت وقت با نیاز زور ترا
مرد پاک میستاید با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت
و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود
با دعای بمناسبت وقت و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا ترین با نمازی
که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت من ترا میستایم ای مهر فریفته
نشدی ۱ ۵۵

۵۷ بستایش ما گوش فراده ای مهر ۲ ۵۵

۵۸ بنا بیایدار ماندن بسر قوی که داده شد ۳ ۵۵

۵۹ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه ۴ ۵۵

برای فروغ و فرش ۵ ۵۵

﴿کرده ۱۴﴾

۶۰ مهر را میستایم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۶
کسی که باو نام نیک بالایی خوب و مدح نیک و (برازنده است) (و) آن

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۳۱ میباشد

۲ مثل فقره ۳۲

۳ مثل فقره ۳۳

۴ مثل فقره ۳۴

۵ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۶ مثل فقره ۷

طوري که دلخواه است سعادت بخشد

۱

کسی که داراي ده هزار دیده بان است (آن مهر) تواناي از همه چیز آگاه فریفته نشدني

براي فروغ و فرش ۲ ۰۰

﴿کرده ۱۵﴾

۶۱ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۳
کسی که همیشه بپا ایستاده است پاسبان بیدار دلیر زبان آوری که آنها را زیاد کند استغاثه را بشنود باران بباراند گیاهها برویاند برای ناحیه قانون گزار زبان آور ماهر فریفته نشدني بسیار هوشمند و آفریده کردگار ۰۰

۶۲ کسی که هرگز نه قدرت نه قوت بیک مرد پیمانشکن دهد
کسی که هرگز نه شرف نه پاداش بیک مرد پیمانشکن ارزانی دارد ۰۰
۶۳ تو توانی (وقتی) که غضبناک شوي قوت از بازوان آنان بیرون بري
از پاهای آنان ثبات و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی
(سلب کنی) نه يك نیزه خوب نیزشده نه يك تیر پیران ۴
برای فروغ و فرش ۲ ۰۰

﴿کرده ۱۶﴾

۶۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۳
۱ چندین کلمات در این فقره خراب شده است بطوري که چندین کلمات یس و پیش جمله که خراب نشده است ب ربط مانده است
۲ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود
۳ مثل فقره ۷
۴ مثل فقره ۲۴

کسی که از برای انتشار دین نیک خود را در همه جا نموده مقام بگرفت و فروغ بهفت کشور بتابد ۵۵

۶۵ در میان چالاکان چالاک ترین در میان وفاشناسان وفاشناس ترین در میان دلبران دلیر ترین در میان زبان آوران زبان آور ترین در میان گشایش دهندگان گشایش دهنده ترین است کسی که گله و رمه بخشد کسی که شهر یاری بخشد کسی که پسران بخشد کسی که زندگانی بخشد کسی سعادت بخشد کسی نعمت راستی بخشد ۵۵

۶۶ کسی که ارت نیک یار اوست و پارند بگردونه سبک سوار^۱ و نیروی مردانه و نیروی فرکیانی و نیروی جو جاودانی و نیروی داموئیش^۲ او پمن^۳ و نیروی فروهرهای پاکدینان^۴ و آن که گروهی از مزدیسنان پاکدین را گرد هم آورد^۵ برای فروغ و فرش ۵۵

(کرده ۱۷)

۶۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است^۱ کسی که با گردونه چرخ بلند بطرز مینوی ساخته شده از کشور اِرَذهی بسوی کشور خونیرت شتابد از نیروی زمان و از فرزند آفریده و از پیروزی اهورا آفریده برخوردار است ۵۵

۶۸ گردونه اش را ارت نیک بلند رُتبت میگرداند از برای او دین مزدا راه را مهیا ساخت تا که او (راه را) خوب بتواند پیمود آن فروغ سفید

۱ پارند فرشته نیک بختی و فراوانی است رجوع کنید بقره ۳۸ از تشریشت و بتوضیحات آن

۲ در خصوص داموئیش او پمن رجوع کنید بقره ۹ همین یشت و بتوضیحات آن

۳ شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که بواسطه اتحاد مذهبی مردم را بهم دیگر

نزدیک نمود

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل قره ۷

مینوی درخشان مقدس هوشیار بی سایه اسبهای (مهر) در فضای هوا
 پیران بگردش در آیند از برای او داموئیش اَویمَن هماره خط سیر را
 مهیا دارد در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان و رِن
 بهراس افتند ۰

۶۹ نکند که ما خود را بمعرض ستیزه سرور غضبناك اندازیم کسی که هزار
 ستیزه بضد رقیب بکار تواند برد کسی که ده هزار دیده بان دارد
 (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی
 برای فروغ و فرش ۰ ۱ ۰

﴿کرده ۱۸﴾

۷۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
 کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۰ ۲
 کسی که ورهرا مهورا آفریده از پیش او روان گردد بصورت يك گراز
 که بادنهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز
 گرازی که بيك ضربت هلاك کند (گراز) غضبناکی که بآن نزديك
 نتوان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) قوی با پایهای
 آهنین با چنگالهای آهنین با اعصاب آهنین با دُم آهنین
 با چانه آهنین ۰ ۳ ۰

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ کله اوستائی و راز و اسدس در فارسی گراز میباشد چنانکه رهرک هاسدوس را
 در فارسی گرگ گوئیم گراز در ایران قدیم علامت زور و قوت بوده است در بهرام یشت
 خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خود را بحضرت زرتشت ظاهر ساخته
 است از هر يك از این ترکیبهای مختلف که اسب و شتر و ورزاو و غیره باشد يك قسم قوتی اراده
 شده است در فقره ۱۰ از یشت مذکور بهرام بصورت گرازی جلوه میکند بهمین مناسبت قوت
 این جانور است که و راز جزو اسامی اشخاص هم شده است در فقره ۹۶ از فروردین یشت
 آمده است «مادرود میفرستیم بپاکدین ایسوت پسر و راز» در میان نامداران و شاهزادگان ایران
 قدیم و ممالك همسایه مثل ارمنستان و البانیا و غیره بگروهی برمیخوریم که اسمشان با کله و راز
 ترکیب یافته است مثل و رازنده و رازدات و راز دخت و رازسورت و راز پیروز
 و رازمهر و راز ترسی و غیره (رجوع کنید به Iraniaches Namenbuch von Justi)

۷۱ که دشمن را در تاخت بگیرد پراز غضب بارشادت مردانه دشمن را در جنگ بخاك افكند و هنوز باور نمیکند که (دشمن را) هلاك کرده باشد بنظر او چنین نیرسد تا آنکه ضربتی فرود آورده مغز سر و ستون فقرات را در هم شکند و (همان) مغز سری که سر چشمه قوه زندگی است ॐ

۷۲ فوراً او همه را قطعه قطعه کند استخوانها و موها و مغز و خون مرد پیمانشکن را در هم و بر هم در روی زمین فرو ریزد
برای فروغ و فرش . . . ۱ ॐ

﴿کرده: ۱۹﴾

۷۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
کسی که براسستی دستهارا بلند کرده باضمیرشاد آواز بلند نموده گوید ای اهورامزدا ای خرد مقدس ای آفریننده جهان ما دی ای پاك ۵

۷۴ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستانند هرآینه من خود را با حیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معین از زمان بگردان پاك خواهم نمود در وقت مقرره فرا خواهم رسید ۳ ॐ

۷۵ ما میخواهیم که مملکت ترا حمایت کنیم ما نمیخواهیم که از مملکت (تو) جدا شویم نه از خان و مان جدا شویم نه از ده جدا شویم نه از ناحیه جدا شویم نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی بازو مارا از دشمن حفظ کند ۶ ॐ

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ این فقره مثل فقره ۵۵ میباشد

۷۶ توئی که این دشمن را توئی که این خصومت (مرد) بداندیش را نابود توانی کرد کشنده (مرد) پاك را نابود ساز توئی دارنده اسبهای زیبا و گردونها زیبا توئی از بی استغاثه یا ور توانا ۰۰

۷۷ من (مهر را) بیاری میخوانم بشود که او از برای یاری ما آید بواسطه نذر فراوان و خوب زورها بواسطه نیاز فراوان و خوب زورها تا ما از پرتو تو مانند پناه یافتگان تو دائماً در منزل مطمئن و خوش بسر بریم ۰۰

۷۸ توئی که ممالك را (اقوام را) حفظ میکنی در صورتی که آنان مهر دارنده دشتهای فراخ را با مواظبت نیک بنوازند توئی که (آنها را) نابود میسازی در صورتی که آنها از ممالك دشمن باشند من ترا این جا بیاری میخوانم بشود که او این جا بیاری ما آید (آن) مهر قوی در همه جا پیروزمند سزاوار ستایش و برا زنده نیایش و سرور با شکوه مملکت برای فروغ و فرش . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۰﴾

۷۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است کسی که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت طولانی منزل بر گذار کرد ۰۰

۸۰ توئی نگهبان خان و مان توئی نگهدار کسی که دروغ نکوید توئی پاسبان قبیله و پشتیبان کسانی که دروغ بکار نبرند اری از پرتو مانند تو سروری من از برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی اهورا آفریده را تحصیل

میکنم در محکمه داوری او (اهورا) گروه مردمان پیمان شکن بخاک در افتد
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۱﴾

۸۱ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مصاحبت
طولانی منزل برگذار کرد ۰۰

۸۲ کسی که اهورا مزدا باو هزار چستی ارزانی داشت ده هزار چشم برای
نگریستن بخشید و از قوت این چشمها و این چستیهاست که او کسی را که
پیمان خویش نباید و عهد بشکنند نگران است و از قوت این چشمها و
این چستیهاست که مهر فریفته نشدنی است آن کسی که ده هزار دیده بان
دارد آن توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۲﴾

۸۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
کسی که او را شهریار مملکت براسستی دستها را بلند نموده بیاری میخواند
کسی که او را بزرگ شهر براسستی دستها را بلند نموده بیاری میخواند ۰۰

۸۴ کسی که او را کدخدای ده براسستی دستها را بلند نموده بیاری میخواند
کسی که او را رئیس خانواده براسستی دستها را بلند نموده بیاری میخواند
در هرجائی که دو نفر بحمايت همدیگر برخیزند براسستی دستها را بلند نموده

חַבֵּל וְנִסְתַּחֲסֵם אֶת הַכֹּהֲנִים וְאֶת הַלְוִיִּם וְאֶת יִשְׂרָאֵל וְאֶת הָאֲרָצָה כְּכֹחַ הַכֹּהֲנִים וְכֹחַ הַלְוִיִּם וְכֹחַ יִשְׂרָאֵל וְכֹחַ הָאֲרָצָה

(וְשֵׁשׁ עָשָׂר)

א' וְהָיָה כֹהֵן אֶת הַכֹּהֲנִים וְאֶת הַלְוִיִּם וְאֶת יִשְׂרָאֵל וְאֶת הָאֲרָצָה כְּכֹחַ הַכֹּהֲנִים וְכֹחַ הַלְוִיִּם וְכֹחַ יִשְׂרָאֵל וְכֹחַ הָאֲרָצָה

א"ב וְהָיָה כֹהֵן אֶת הַכֹּהֲנִים וְאֶת הַלְוִיִּם וְאֶת יִשְׂרָאֵל וְאֶת הָאֲרָצָה כְּכֹחַ הַכֹּהֲנִים וְכֹחַ הַלְוִיִּם וְכֹחַ יִשְׂרָאֵל וְכֹחַ הָאֲרָצָה

וְהָיָה כֹהֵן אֶת הַכֹּהֲנִים וְאֶת הַלְוִיִּם וְאֶת יִשְׂרָאֵל וְאֶת הָאֲרָצָה כְּכֹחַ הַכֹּהֲנִים וְכֹחַ הַלְוִיִּם וְכֹחַ יִשְׂרָאֵל וְכֹחַ הָאֲרָצָה

(וְשֵׁשׁ עָשָׂר)

א"ג וְהָיָה כֹהֵן אֶת הַכֹּהֲנִים וְאֶת הַלְוִיִּם וְאֶת יִשְׂרָאֵל וְאֶת הָאֲרָצָה כְּכֹחַ הַכֹּהֲנִים וְכֹחַ הַלְוִיִּם וְכֹחַ יִשְׂרָאֵל וְכֹחַ הָאֲרָצָה

א"ד וְהָיָה כֹהֵן אֶת הַכֹּהֲנִים וְאֶת הַלְוִיִּם וְאֶת יִשְׂרָאֵל וְאֶת הָאֲרָצָה כְּכֹחַ הַכֹּהֲנִים וְכֹחַ הַלְוִיִּם וְכֹחַ יִשְׂרָאֵל וְכֹחַ הָאֲרָצָה

او را بیاری میخوانند در هرجائی که بیچاره ای پیرو آئین راستین از
حقش محروم شده باشد براسی دستها را بلند نموده او را بیاری میخواند ۵۵

۸۵ گله مندی که باو شکایت برد آوازش تا بستارگان زبرین رسد بگرداگرد
(کره) زمین طنین براندازد در روی هفت کشور منتشر شود اگر او در
نماز صوت خود بلند کند هم چنین گاو ۵

۸۶ که بغنیمت برده شود باشتیاق گله خویش او را بیاری میخواند ۱
کی دلیر ما مهر دارندۀ دشتهای بهن از پی ناخته گله گاو ان را نجات
خواهد داد؟

چه او ما را که بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگر باره براه راستی
(اشا) خواهد برگردانید ۵۵

۸۷ از کسی که مهر دارندۀ دشتهای فراخ خوشنود است بیاری وی شتابد
اما لژ کسی که مهر دارندۀ دشتهای فراخ آزرده است خانه و ده و شهر و
مملکت و شهریاری وی را ویران کند
برای فروغ و فرش ۲ ۵۵

❧ (کرده: ۲۳) ❧

۸۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۳
هوم مقوی درمان بخش و فرمانده زیبا با چشمهای زرد رنگ در
بلندترین قله کوه هریتی که موسوم است به هکر از برای آن (مهر)

۱ در این جله نیز مانند جلات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دستهارا بلند نموده) موجود است
ولی بدو آنکه ملغت باشند در وقت نوشتن نسخه از فقرات پیش علاوه کرده اند
۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود
۳ مثل فقره ۷

بی آرایش آن (هوم) بی آرایش از برسم بی آرایش و از زور بی آرایش
و از کلام بی آرایش (فدیه آورد) ۵۵

۸۹ کسی را (هوم مقصود میباشد) که اهورامزدا ی پاک بمنزله پیشوا (زوت)
قرار داده که با آواز بلند یسنا سروده زود (مهراسم) بجای آورد او مانند
زوت بجالاک (مهراسم) یسنا بجای آورنده و بلند سراینده با آواز رسا
ستایش نمود مثل زوت اهورامزدا مثل زوت امشاسپندان آواز خویش
تا بآن فروغ ز برین (عالم بالا) پیچانید گداگرد (کره) زمین طنین
بر انداخت که در روی هفت کشور منتشر گشت ۱

۱ زوت در اوستا زوتر ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ است که بزرگترین پیشوای مزدیسنا داده
شده است وظیفه زوت چنانکه از اسمش برمیآید تهیه نمودن زور (زاور ~~سده~~) یا
آب مقدس میباشد (ص ۵۳ را ملاحظه کنید) امروز این اسم را یکی از دو موبدان که
برای یزشته کردت و مهراسم هوم بجای آوردن گاشته میشوند میدهند و دیگری را راسی مینامند
حضرت زرتشت خود را در گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۶ زوت مینامد قدمت این کله تا بهمد
آریائی میرسد در سانسکریت هوتر hotar گویند

در قدیم هر یک از پیشوایان بحسب مقام و وظیفه اسمی مخصوصی داشته و هفت طبقه بوده است
اسامی این طبقات در وندیداد فرکرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۵۸ و در ویسپرد کرده ۳ فقره ۱
محفوظ و با اندک تفاوت در پهلوی موجود است از این قرار

۱ هاوتن ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در پهلوی هاوانان بزرگترین پیشوایی بوده که به تهیه نمودن هوم
گاشته میشده است چنانکه ملاحظه میشود ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ این اسم کله هاوان ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ دیده میشود که
یکی از آلات و ابزار مقدس پرستشگاه مزدیسنان است برای آنکه گاه هوم در هاوان
فشرده شده شربت معروف هوم ساخته میشود صدای هاوان بمنزله نافوس کلیساست که
دینداران را بی ستایش میخواند هاوانی ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در اوستا که الحال هاوانگاه گویند یکی
از اوقات پنجگانه روز است و آن وقتی است که در آن هوم تهیه میشود مدت آن را از
برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده اند

۲ آتروخش ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در پهلوی آتروخش پیشوایی بوده که بخدمت آذر مقدس
می پرداخته است

۳ فربرتر ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در پهلوی فربرتر موظف بوده که آلات را در هنگام
مهراسم مذهبی زیر دست پیشوای بزرگتر بگذارد

۴ آبرت ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در پهلوی آبرت چنانکه از اسمش برمیآید خدمت آب در وقت
رسومات باو محول بوده است

۵ آسنتر ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در پهلوی آسنتر شست و شوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم
با او بوده است

۶ رتوششکر ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در پهلوی رتوششکر (راسی) نظر بمعنی لفظی
این کله پیشوایی بوده که کار خلوط کردن هوم با شیر و غیره و تقسیم کردن آن با او بوده است

۷ سراوشا ورز ~~سده~~ ~~سده~~ ~~سده~~ در پهلوی سروشا ورز هفتمین و کوچکترین
رتبه بوده نظم و ترتیب پرستشگاه باو سپرده بوده است در این اسم کلمات سروش و ورزیدن
دیده میشود رجوع کنید مقاله سروش

۹۰ کسی که مثل نخستین هاوانان ^۱ (آشامهای) هوم ستارد نشان مینوی
 نهیه شده را در بالای کوه هرئیتی نیاز نمود بترکیب زیبایش اهورا مزدا
 آفرین خواند امشاسپندان (نیز) آفرین خواندند خورشید دارنده
 اسپهای تند از دور ستایش وی را بشارت داد ۲ ۵۵

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره پیش به کله هاوَنَن
 ۲ تمام این فقره و فقره پیش راجع است بهوم در هوم یشت مفصلاً از آن صحبت
 خواهیم داشت در این جا فقط از برای توضیح بذکر چند کله اکتفاء نموده گوییم
 هوم در اوستا هومَ بهشتی در وید برهمنان سومَ soma اسم گیاهی است که از آن
 آشام هوم میسازند این شربت نیز مانند خود گیاه هوم ناهیده میشود در نزد برهمنان سوم
 اسم پروردگاری است چنانکه هوم در مزدیسنا اسم فرشته ایست که بنده هوم گاشته شده
 است در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهر یشت نیز این فرشته مقصود میباشد هوم نیز اسم یکی
 از پارسایان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواست یشت از او اسم برده شده است
 کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکیخسرو تسلیم نمود آنچه راجع باین هوم عابد
 در شاهنامه آمده در مقاله افراسیاب (ص ۲۱۰) نگاشتیم در عهد ساسانیان نیز بنا بنقوش
 نگین ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده چنانکه امروز هم این اسم در میات پرسیات
 معمول است

یشت یسئتم اوستا مختص بهوم است گذشته از این یشت مختص یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱
 هر سه متعلق بهوم و مفصلاً از آن صحبت میدارد در خصوص هوم مستشرقین مشروحاً صحبت
 داشته اند در موقع خود مطالب عمده آنان را ذکر خواهیم کرد هیچ شکی در این نیست که
 سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً یک گیاه بوده است امروز بطور حتم نمی توانیم بگوئیم
 هومی که مستعمل پرسیات است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان
 بکار میرند همان گیاه قدیم باشد حالیه برخلاف پاریته گیاه سوم و هوم باهمدیگر
 فرقی دارد هم چنین گیاهائی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب
 تبت مثل دوی جوشانده استعمال میشود و در آنها اثرات و خواص چندی تصور میگردد از
 یک جنس نیست موبد دانشمند پارسی مدی نقل از یک عالم گیاه شناس انگلیسی (Dr. Aitchinson)
 هوم را قسمتی از Ephedra نوشته است در مقاله هوم از گیاهائی که حدس زده اند
 صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر میشویم که تاکنون بطور یقین نمی توانیم
 هوم را بایکی از گیاههای معروف در علم گیاه شناسی مطابق کنیم حکیم مؤمن در
 تحفته المؤمنین مینویسد «هوم الجوس گیاهی است ساقش یک عدد و باریک و صاب و گلش زرد و
 تیره و شبیه پیاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی
 بخور مریم است» در جای دیگر مینویسد «مرانیه هوم الجوس است
 مرانه اسم فارسی هوم الجوس است» هوم آن طوری که نگارنده خشک آن را دیده ام گیاهی
 است بسیار کوچک ساقه های ب برگ و برگه آن شبیه است بساقه رز در قطر و رنگ شبیه
 است بکاه گندم

۹۱ درود. مهر دارنده دشتهای فراخ (و) هزار گوش و ده هزار چشم (دارنده) توئی شایسته ستایش و برازنده نیایش در خان و مان مردمان توئی شایسته ستایش و برازنده نیایش خوشابآن مردی که ترا براسقی نماز آورد هیزم در دست برسم در دست شیر در دست هاون در دست بادستههای

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان به هندوستان میآوردند در اوستا غالباً مثبت این گیاه کوه بلند ذکر شده است بندهش در فصل ۱۴ فقره ۱۸ فشرده هوم را در خواص سرور و بزرگ کلیه گیاههای دوائی خوانده است

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است اساساً شربت مسکری بوده پس از ظهور حضرت زرتشت کلیه فدیہ خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است هر چند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی بار تو اومه نوشته است که در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ پنجم ایران استعمال شربت مسکر را باز داشته است چه در قطعه مذکور از صفت دورتوشه و داسطیوس سخن رفته است یعنی دور دارنده مهرک همین صفت است که غالباً در اوستا از برای هوم آمده است هومی که امروز استعمال میکنند طوری نیست که احتمال مسکر در آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مسکری نبوده است یلوتارک نیز از استعمال این گیاه مثل فدیہ در نزد ایرانیان صحبت میدارد از آنکه مراسم هوم پیش از زرتشت هم در میان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا بخوبی برمیآید در یسنا ۹ آمده است «در صبحگاهی فرشته هوم خود را بزرگداشت ظاهر ساخت زرتشت از او پرسید نخستین کسی که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست هوم در پاسخ گفت ویونکهان نخستین بار هوم بفشرد و باو در عوض پسری مثل جشید داده شد دومین ستاینده هوم آبتین است در عوض فریدون باو عنایت شد سومین اترط میباشد که در باداش دو پسر مثل اورواخشیه و گرشاسب باو بخشیده شد چهارمین پوروشسب است که در باداش پسری مثل تو زرتشت از او بوجود آمد»

مراسم هوم از مهم ترین مراسم مزدیسناست با آداب و شست و شوی مخصوصی با سرود اوستا در مقابل جمر آتش پنج تا هفت ساقه از هوم با قدری آب زور و شاخه کوچکی از اورورام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقررہ فشرده میشود و بآن اسم پراهوم میدهند در واقع پراهوم چند قطره آب است که چندین ساعت برآن اوستا خوانده اند میتوان گفت که بمنزله افخارستیا Eukharistia میباشد یا شرابی که در دین عیسی روح و خون مسیح در آن پنداشته میشود چنانکه در مقاله مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در جزو آیین مهر برآمده در آنجا بعدها بشراب تبدیل یافته افخارستیا شده است^۱

Somacultus der Arier von Windischmann.

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. I p. LXXVII.

Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. Bl. 83 S. 98, Nr. 7 Haug's Essays p. 399.

Sacred Books of the East by West vol. XVIII. p. 164.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1922 p. 300—313.

شسته باهاون شسته نزدیک برسم گسترده نزدیک هوم حاضر شده ^۱
و با سرود (دعای) اهاون و ئیریہ ^۲ ❀

۹۲ باین دین شهادت داد اهورا مزداى پاك و وهومن و اردیبهشت و شهریور
و سپندارمذ و خرداد و امرداد هم چنین (بآن) اعتراف نمودند
امشاسپندان برطبق دستور دین اهورا مزداى نيك كنش ریاست روحانی
بنوع بشر را با و ^۳ برگذار نمود تا آنكه (او) ترا در میان موجودات
بزرگ جسمانی و روحانی و کامل کننده این بهترین مخلوق
پشناسد ❀

۹۳ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ برای هر دو زندگانی
آری برای هر دو زندگانی ما را پناه بخشی برای زندگانی جهان خاکی
و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ پرست از (دیو) خشم ^۴
دروغ پرست از گروه لشکریان دروغ پرست که بیرق خونین برافرازد
از هجومهای (دیو) خشم آن (هجومهای) که خشم مکار با همراهی
ویدا تو ^۵ دیو آفریده برانگیزاند ❀

۱ در این فقره از لوازم عمده برای مراسم مذهبی اسم برده شده است میزم در اوستا
آئسم ^۱ از برای سوزاندن در آتشدان شیر از برای آمیختن با زور هاون از
برای فشردن هوم میباشد از برسم در جای دیگر مفصل تر صحبت خواهیم داشت
۲ اهاون و ئیریہ ^۲ همان نماز و دعای معروف یثا اهو میباشد از برای
معنی آن رجوع کنید بصفحه ۶۱ بفقره ۲۳ از هر مزدیشت و گاتها ترجمه نگارنده صفحه ۱۰۰
۳ (او) باید راجع بهر باشد

۴ خشم در اوستا آئشم ^۴ دیو غضب و خشم است که رقیب سروش فرشته اطاعت
قرار داده اند هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده در گاتها
شش بار از خشم اسم برده شده است در اوستا غالباً باسلحه خونین دارنده تعریف شده است
در بندهش فصل ۲۸ فقره ۱۰ آمده که بدیو خشم هفت قوه داده شده تا با آنها سراسر
موجودات را فنا تواند نمود

۵ ویدا تو ^۵ دیو مرگ است معمولاً استویدو تو ^۵ ^۵ گفته میشود
در یسنا ۵۷ فقره ۲۵ و وندیداد ۴ فقره ۴۹ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده
است (بصفحه ۲۱۲ همین کتاب نیز ملاحظه کنید)

فرود آوری کسی که از قوی ترین ایزدان کسی که از دلیر ترین ایزدان کسی
که از چالاک ترین ایزدان کسی که از تند ترین ایزدان کسی که از
پیروزمند ترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او آن
مهر دارنده دشتهای فراخ
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

(کرده ۲۵)

۹۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲
در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان و رن بهراس افتند
آن سرور مملکت آن مهر دارنده دشتهای فراخ سواره از طرف راست
این زمین بهن کروی بعید الحدود بدر آید ۰۰

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیک مقدس سوار است از طرف چپش رشن
برومند بلند بالا سوار است گرداگرد از هر طرف (فرشتگان) آنها و گیاهها
و فروهرهای پاکان میستانند ۰۰

۱۰۱ بآنان (بهمراه) مهر صاحب اقتدار تیرهای يك اندازه بیر عقاب نشانده
بیخشد وقتی که او سواره بآنجائی رسد که ممالك پیمان شکنان (واقع است)
نخست گرز با سب و مرد حواله کند بناگهان هر دو را بهراس در اندازد
اسب و سوار را هلاک کند ۰۰
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده ۲۶﴾

۱۰۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .^۱
کسی که سوار اسب سفید نیزه سر تیز چوبه بلند و تیرهای دور زن
با خود دارد آن یل جنگ آزمای چالاک ۞

۱۰۳ کسی که اهورا او را پاسبان و نگهبان سعادت کلیه نوع بشر گشت
کسی که پاسبان و دیده بان سعادت کلیه نوع بشر است
کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را حفظ میکند
کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را پاسبانی میکند
برای فروغ و فرش . . .^۲ ۞

﴿کرده ۲۷﴾

۱۰۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .^۱
کسی که دستهای (بازوان) بسیار بلندش پیمانشکن را گرفتار سازد او را
بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد او را بر افکند اگر او در مغرب
باشد اگر هم او در دهنه (رود) ارنک باشد اگر هم او در مرکز این
زمین باشد^۲ ۞

۱۰۵ هم چنین مهر با بازوان (او را) احاطه نموده گرفتار سازد آن بی شرفی را که
از راه راست منحرف شده است آن تیره ضمیر بی شرفی که با خود چنین
می اندیشد آنچه زشت (از من) سرزد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا
نمی بیند ۞

۱ مثل قره ۷

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷

۱۰۶ امامن در خیال خود چنین تصور میکنم که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیک اندیشی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدگوئی کند که مهر مینوی قادر بنیک گوئی است که در جهان بشری نباشد که تا بآن اندازه بتواند بدکرداری کند که مهر مینوی قادر بنیک کرداری است ۱ °

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره مند باشد بآن اندازه که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره مند است در جهان بشری نیست که تا بآن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیز گوش که با هزار مهارت آراسته است

هر که را که دروغ گوید او می بیند مهر توانا قدم بپیش گذارد آن قادر مملکت زوان گردد از چشمان خویش نگاه زیبای دوربین روشن بر اندازد °

۱۰۸ که مرا خواهد ستود کیست که دروغ میگوید
کیست که مرا با ستایش نیک کیست که مرا با ستایش بد ستوده پندارد
بکه باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم منی که آن را بجای توانم آورد
بکه باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم منی که آن را بجای توانم آورد
از برای که باید من اعقاب برارنده برُشد رسانم °

۱۰۹ بکه باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد يك سلطنت قوی ارزانی دارم
با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر (که جمله را)
۱ یعنی بداندیشی و بدگوئی و بدکرداری بشر در مقدار پیاپی يك اندیشی و يك گوئی و
يك کرداری مهر نخواهد رسید

سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری^۱ دارد که فوراً پس از حکم مجری^۱ گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید هم چنین باین واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنوی مهر ۰۰

۱۱۰ بکه باید من منی که آن را بجای توانم آورد ناخوشی و مرگ و بکه فقر زجر دهنده بخشم از که باید من فرزندان برارنده را بیک ضربت هلاک سازم ۰۰

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم با آلات زیبا بالشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر را (که جمله را) سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری^۱ دارد که فوراً پس از حکم مجری^۱ گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکدر میسازد برای ناخوشنودی مهر
برای فروغ و فرش ۱ ۰۰

﴿کرده: ۲۸﴾

۱۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ ۰۰
کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده با تازیانه (گردونه) میراند آن سرور نیرومند دلیر و یل رزم آزما راهپائی که مهر می پیاورد از برای دیدن ممالکی که از او در آنجا خوب توجه میشود روشن است با دشتهای بهن و ژرف و در آنجا چاربايان و مردمان آزاد در گردش اند ۰۰

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

مزدیسنا^۱ این چنین پیروزی (مهر) داراست هر روز چنین خواهد بود ॐ

۱۱۸ با ستایش پسین با ستایش پیشین من تقرب میجویم ما دایمی که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هوا طلوع کند و غروب نماید این چنین من خواستارم. نیز ای سپنتمان که با ستایش پسین و با ستایش پیشین تقرب جویم برخلاف میل اهریمن نابکار
برای فروغ و فرش ۲ ॐ

﴿کرده ۳۰﴾

۱۱۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۳
مهر را بستای ای اسپنتمان پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چارپایان خرد و بزرگ از مرغهای برنده که با شهرپر پرواز کنند فدیة آورند ॐ

۱۲۰ مهر حامی و پشتیبان همه مزدیسنان پاکدین است هوم نثار و نذر شده را باید زوت تقدیم نموده نیاز کند مرد پاک میتواند از زوروی که از روی دستور تهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود ॐ

۱۲۱ از او برسید زرتشت چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زوروی که از روی دستور تهیه شده است استفاده کند و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود؟ •

۱ مقصود این است که تا بجه اندازه طبقات مختلف مردم باید نسبت بهمدیگر حقوق پاس بدارند و تا بجه اندازه نسبت بهمدیگر مهر و اوفامدیون هستند
۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود
۳ مثل فقره ۷

۱۲۶ از طرف راست او دادگرتین رشن مقدس میتازد کسی که بهترین مدافع است و از طرف چپ درستکردار چیستا میتازد ^۱ آن زور نیاز کننده مقدس که سفید و سفید پوش است و او بمن دین مزدیسنا ^۲

۱۲۷ داموئیش او بمن ^۳ دلیر سواره بدر آید بصورت يك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز گرازی که بيك ضربت هلاک کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیک نتوان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) دلیر چالاک تند تاز ^۴ از بی او (مهر) وآذر شعله ورو فر توانای کیانی میتازند ° °

۱۲۸ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار گن خوب ساخته شده موجود است بسا از این گانهای بزه آراسته از زه گو سن (جانوری است) ^۵ ساخته شده است آنها (گانه) بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱۲۹ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار تیر بیر لرگس نشانده ناوک زرین با سوارهایی از استخوان خوب ساخته شده موجود است بسا از چوبه های آنها آهنین است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود ° °

۱ چیستا ^۶ یعنی دانش و معرفت و فرزانی و اسم فرشته علم است مخصوصه بادین ^۷ يك جا نامیده شده است در یشت کوچک دین یشت ۱۳ بار چیستا با صفت درستترین تکرار شده است در فقره ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز بان بر میخوریم بسا با صفات مزدا آفریده و مقدس آمده است چنانکه در فقره ۲۴ از یسنا ۲۲

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۳ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۴ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۷۰

۵ در این جا از آذر فرشته آت (سدهل آتش) و از فرکیانی فرشته خورنگه ^۸ (خره) اراده شده چنانکه در فقره ۶۶ همین یشت نیز از فرکیانی فرشته شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است در فقره ۲ از تشر یشت و در فقره ۴ از رشن یشت نیز همین معنی است

۶ گو سن ^۹ فقط همین يك بار این کلمه در اوستا دیده میشود بارتولومه احتمال داده که آن يك جانور خصوصی بوده که از زه آن زه گن میساخته اند دار مستتر آن را روده گاو دانسته است هم چنین گانگا

۱۳۰ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار نیزه تیغه تیز خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار تبرزین (چکش) ^۱ دو تیغه پولادین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۰۰

۱۳۱ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار گرز ^۲ آهنین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۰۰

۱۳۲ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ گرز زیبای سبك پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است (که آن را) حواله کنان مردان را برافکند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمندترین سلاحی است آن بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ۰۰

۱۳۳ پس از کشتن دیوها پس از برانداختن پیدانشکنان مهر دارنده دشتهای بهن سواره از بالای (کشور) آیرَهِی (و) سوهی بگذرد از بالای

۱ کله ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن چکوش ۳ سودده آمده است معلوم میشود که چکش در قدیم یکی از آلات جنگ بوده است

۲ کله ای که بگرزه ترجمه کردیم در متن گدا ۳ سودده آمده است ظاهراً يك گریزی بوده که می انداخته اند گرز معمولی در اوستا و زَرّ فاسد می باشد که همیشه گره دار و تیغه دار تعریف شده است چون الحال در فارسی اسمی از برای گریزی که می انداخته اند نداریم یعنی که نگارنده در جایی بچنین اسمی برخورد کرده ام از این جهت از برای امتیاز اولی را بگرزه و دومی را بگرز ترجمه کردم مسلم است که گرز در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است رجوع کنید به

فَرَدَدَ فُشُو (و) وِیدَدَ فُشُو از بالای وَاوُرو بِرِشَی (و) وَاوُرو جَرِشَی
و از بالای این کشور درخشان خونیرث ۱ ۰۰

۱۳۴ براسقی اهر-من بسیار تبه کار بهراس اقتد براسقی (دیو) خشم مکار بد کنش
بهراس اقتد براسقی بو شینست دراز دست بهراس اقتد ۲ براسقی همه
دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن بهراس اقتد ۰۰

۱۳۵ (نکند) که ما خود را بمعرض مخاصمه مهر غضب آلود دارنده دشتهای پهن
اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت
فرود آوری کسی که از قوی ترین ایزدان کسی که از دلیر ترین ایزدان کسی
که از چالاک ترین ایزدان کسی که از تند ترین ایزدان کسی که از
پیروزمند ترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او
آن مهر دارنده دشتهای فراخ ۳
برای فروغ و فرش ۴ ۰۰

(کرده: ۳۲)

۱۳۶ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .
کسی که بگردونه اش اسبهای سفید بسته شده بوسیله چرخهای زرین
کشیده میشود و با سنگهای فلاخن درخشان (روان) او زورهای نیاز
شده را بمنزل خود می آورد ۰۰

۱۳۷ خوشا باین مرد یدشقدم ای زرتشت پاک چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی)
که از برای او زوت ۶ مقدسی از میان مردمان تعلیم یافته و کلام ایزدی

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۱۵

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹۷

۳ این فقره مثل فقره ۹۸ میباشد

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۷

۶ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۸۹ بکلمه زوت

پذیرفته پیش برسم گسترده با ذکر (اسم) مهر عبادت ایزدی بجای می آورد
مستقیماً مهر بخانه چنین مرد پیشقدمی نزول کند اگر او برای رضای
خاطر مهر فرمانش را بموقع اجرا گذارد و حکمش را اطاعت کند ॐ

۱۳۱ بدا باین مرد پیشقدم ای زرتشت پاک چنین گفت اهورامزدا آن (مردی)
که از برای او زوت نا مقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی پذیرفته
در پیش نیاز برسم جای گیرد اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی
طولانی یسنا بسراید ॐ

۱۳۲ اهورامزدا را خوشنود نسازد نه سایر امشاسپندان را نه آن مهر دارنده
دشتهای فراخ را کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را
حقیر (بشمرد) آن مهر دارنده دشتهای فراخ را حقیر بشمرد دات را
(قانون را) و رشن را آن رشن فزاینده جهان و بالنده جهان را
حقیر (بشمرد)
برای فروغ و فرش ۱ ॐ

﴿کرده: ۳۳﴾

۱۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲
ای اسپنتمان من مهر را میستایم آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم
بی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور یل رزم آزما را ॐ

۱۴ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد کسی که
در ظلمت پاسبان فریفته نشدنی است در میان زورمندان زورمندترین است

بالای مملکت است ما میستائیم مهری که در پائین مملکت است ما میستائیم
 مهری که در پیش مملکت است ما میستائیم مهری که در پشت مملکت
 است ما میستائیم ॐ

۱۴۵ مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما میستائیم ستارگان و
 ماه و خورشید را نزد گیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک
 است ما میستائیم
 برای فروغ و فرش ۱ ॐ

۱۴۶ یتا اهو
 درود میفرستم. مهر دارنده دشتهای فراخ و برام نشت زار خوب بخشنده
 اشم وهو
 اهائی رئیسچه ۲ ॐ

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع کنید بقره ۳۳ از هر مزد یشت

در انجام مهر یشت بی فائده نیست که قارئین را از انتشار کتاب جدیدی راجع به مهر اطلاع دهیم
 این کتاب بزرگ موسوم به (خورشید و مهر در اوستا) تألیف دانشمند العالی استاد هرتل میباشد
 که چند ماه پیش از این از طبع خارج شده و پس از اتمام مهر یشت و مقاله آن بدست نگارنده
 رسیده است اینک که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در این جا غنیمت
 می‌شمریم تا بعد ها در جای دیگر توفیق استفاده از آن روی دهد

Die Sonne und Mithra im Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

خشیارشا (۴۸۵-۴۶۵ پیش از مسیح) از شوستر و همدان دو پایتخت بزرگ تا بسرحد ممالک وسیعه ایران برجهای بسیار بلند بفاصله های معین ساختند و در بالای آنها پاسبانان گماشته تا در شبها بواسطه شعله آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی که بآن میدادند از این برج برج دیگر وقایع مهم دورترین حدود مملکت را بمراکز میرسائیدند هر خاکی که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجها برپا میکردند در سال ۴۷۹ پیش از مسیح وقتی که سپهد ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی (Lydie) شاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید^۱ در شاهنامه و در یادگار زیراف نیز آمده که بواسطه آتش افروزی در بالای کوههای بلند لشکریان را بگرد آمدن و مهمیای حرکت شدن خبر میداده اند

ملاحظه آنکه در میان عناصر آتش لطیف تر و زیباتر و مفیدتر است بخصوصه توجه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است در ادیان آریا مثل برهمنی و زرتشتی و بودائی چنانکه در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام حتی زردت پرستهای افریقا آتش دارای اهمیت مخصوصی است دانشمند المانی (شفتلوویتز) در کتاب گرانهای خود موسوم به (آئین قدیم ایران و یهودیت)^۲ مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان میدهد که چگونه ملل دنیا از نژادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و امریکا و آسیا و افریقا آتش را می ستایند متمدن ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند بخصوصه کتابی که اخیراً یکی از فضایی هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل میدارد که پارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است از صفحه هفت ببعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتاب اند) از آتش و فروغ صحبت میدارد که

Das Feuer, Eine Culturbistorische Studie von Gustav Lindner S. 26

۱

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheffelowitz, Giessen 1920

۲

S. 66-73

آذر

بیک هفته بر پیش یزدان بُدند میندار کآتش پرستان بُدند
که آتش بد انگاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود

فردوسی

چون در طیّ مقالات و ترجمه یشتها غالباً از آتش سخن رفت
لازم آمد که شرحی در خصوصی آن نگاشته آید آتش یا آذر از
روزگاران بسیار کهن تا با امروز توجه کلیّه اقوام روی زمین را
بخود کشیده هر کس بشکلی و عنوانی آن را ستوده معرّز و محترم میدارد ترقیات
دنیا از پرتو این عنصر است موجد و مولّد و محرّک بخار و الیکتریک و گاز و
کشتی و راه آهن و کارخانه و کلیّه صنایع یعنی آنچه که ممالک متمدن را باین
پایه رسانید همین آتش است امروز در روی زمین خوش بخت ملّتی است که در
خاک او مواد سوختنی یعنی چشمه نفت و معدن زغال سنگ زیاد باشد
آن کاری که در عالم بالا از خورشید برآمده ظلمت شب را برطرف میسازد و
بواسطه حرارت خود رستنیها مثل حبوبات و میوه ها را برای تغذیه ما نضج
میدهد همین کارها بتوسط آتش در روی زمین انجام میگردد در شب چراغ
هدایت ما و در روز طبابخ غذای ماست و باید نیز بنظر داشت که در سرمای
زمستان در فصلی که کیتی دچار چنگال دیو افسردگی و بثر مردکی است آتش
یگانه رها کننده نوع بشر است همین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید
در دهم بهمن ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده اند تا با وجود باد سرد و
برف و یخ و تگرگ بهتر بارزش آذر برخورند

گذشته از این فوائد معمولی نیاگان مادر پارینه فائده دیگری نیز از این
عنصر داشتند که بنظر ما امروز عجیب میآید و آن این است که بواسطه آن
بیک قسم تلگراف بی سیم ساخته بودند بنا بفرمان شاهنشاه هخامنشی

فرهنگهای فارسی ضیط و بمعنی طبقه پیشوایان دینی است از همین کلمه است کلمه آذر فارسی نیز از همین ریشه است آتش هیئت دیگری است از آن و در اوستا آتَرش آمده است این کلمه با کلمات دیگری ترکیب یافته یک دسته از اسامی خاص ایران قدیم را تشکیل داده بخصوصه در فروردین یشت فقره ۱۰۲ بیکدسته از این قبیل اسامی برمیخوریم که از مقدسین بوده و بفروهرها یشان درود فرستاده شده است از آن جمله است آتَرپات ساسانه‌ای که در پهلوی آتَرپات و در فارسی آذرباد شده است بزرگترین و مهم‌ترین ایالت ایران آذربایجان وطن اصلی بیغمبر ایران حضرت زرتشت دارای همین اسم است آتَرپات بقول مورخین یونانی آتروپاتس سلسله خسترپاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر ماکدون و بعد از او نیز در آنجا حکمرانی داشته اسم خود را بقلمرو امارت خویش داده اتروپاتکان (آذربایجان) نامیده اند^۱ در این جایز متذکر میشویم که زبان آذری یکی از لهجات ایران بوده مثل مازندرانی و گیلکی و سمنانی و کردی و لری که پیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است چنانکه گفتیم از زمان بسیار کهن آتش میاب آریائیهها بخصوصه مقدس بوده قطع نظر از گاتها که قدمت آن بعقیده نگارنده تا بهزار سال پیش از مسیح میرسد در جزو آثار قدیم ایران در اسحاق آوند در جنوب بهستان (بیستون) نقشی از عهد مادها (مدها) مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح میرسد و الحال نقش مذکور موسوم است بدکان داود و آن قبری است در بدنه گوه تراشیده شده نقش آب عبارت است از يك ایرانی که در مقابل آتش ایستاده است

در قرون بعد هم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می بینیم که پادشاه روبروی آتشدان ایستاده است در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده میشود در دوره ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده در روی سکه های پادشاهان این سلسله نقش شده است هنوز هم در ایران میان مسلمانان اثراتی از عهد کهن باقی مانده در شب چهارشنبه آخر سال در خانه و بازار و کوچه

۱. مجمع البلدان یا قوت نیز بکلمه آذربایجان ملاحظه کنید

چگونه آنها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است^۱ در این مقاله ما فقط از این عنصر آنچه راجع بایران است صحبت میداریم راجع بسایر ممالک و اقوام هر که خواهد بکتب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرف نظر کنیم و بگوشه و کنار مسئله بپردازیم چه از آن در اوستا و کتب مذهبی باندازه ای صحبت شده که در چند صفحه نمی توان کلیه مطالب راجع بآن را فرا گرفت همینقدر که یک نظر اجمالی از آن بهمرسانیده بتوانیم بمعانی فقراتی که در یشتها از آن یاد شده می بریم اکتفاء خواهیم کرد آتش مثل همه عناصر و کلیه چیزهایی که از قبل آن فائده ای بانسان میرسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ایرانیان قدیم و حالیه نزد زرتشتیان محترم بوده و هست قطع نظر از اقوام سامی این عنصر از زمان بسیار قدیم نزد طوایف هند و اروپائی مقدس بوده بخصوصه نزد آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان پیشتر مورد توجه گردیده است نظر باینکه در آئین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزز باشد ایرانیان بآذر بستگی مخصوصی پیدا کرده اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خوانده اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان بمنزل محراب قرار داده اند در ریگ وید هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی مردودسته از آریائیها ائرون سولاسه می باشد یعنی آذر بان و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش گماشته شده چنانکه وستاليس Vestalis در رُم قدیم دختری بوده پاکدامن و دانا و از خانواده شریف بنگهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است در مدت خدمتش که سی سال بوده بایستی پاکدامن بسر برد و نگذارد آتش مقدس که بشتیان دولت رُم تصور میشده خاموش گردد^۲ در نزد هندوان آگنی Agni اسم آتش و اسم پروردگار آن است اما ایرانیان باین عنصر و بفرشته موگل آن آثر سهیل نام نهاده اند در فرس هخامنشی نیز آثر می باشد در بهلوی آثر گفته اند لغت آئورنان که در

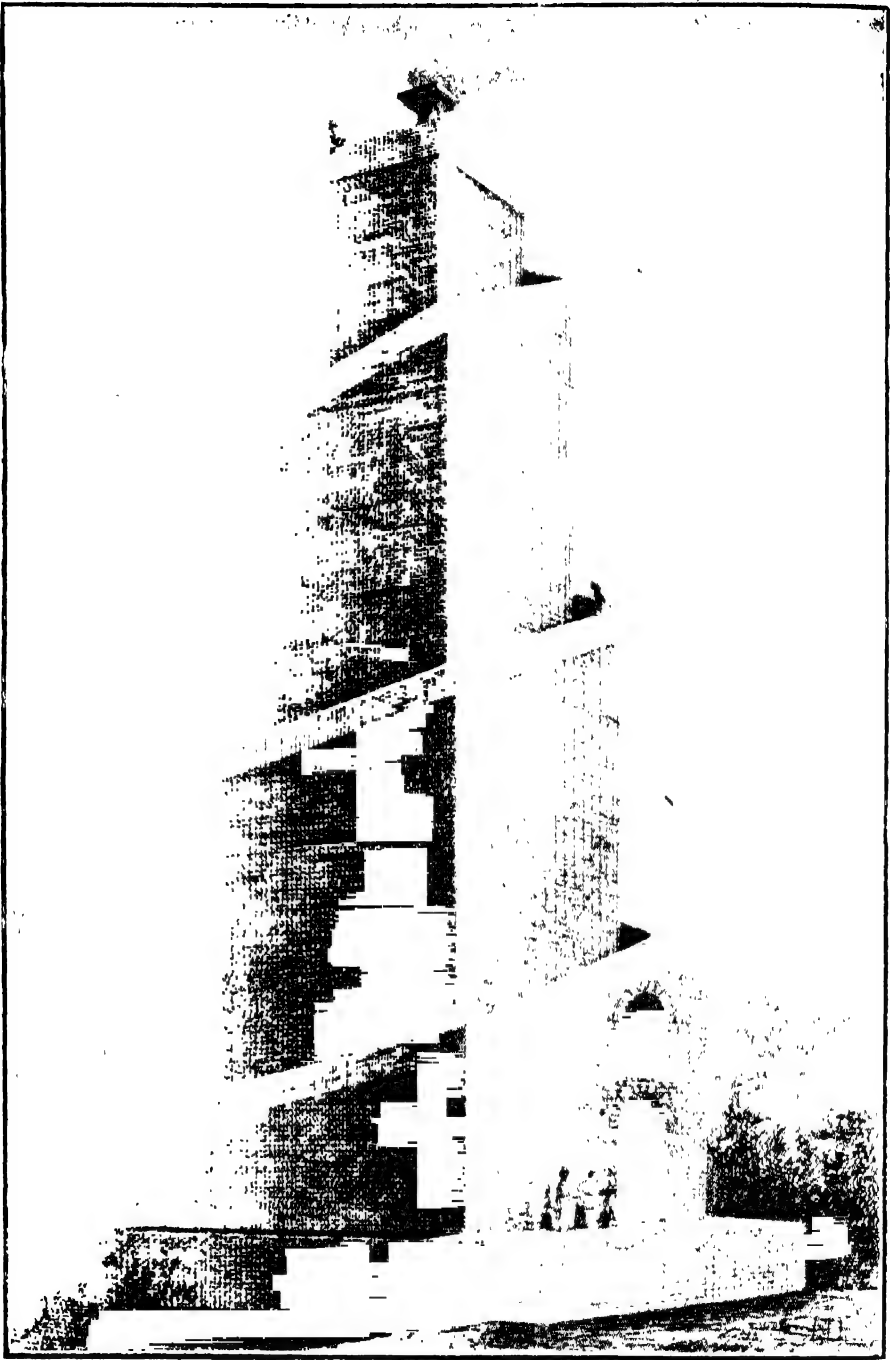
Parsis: A People of the Book by Rezvi Calcutta 1928 P. 7

Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann

Leipzig 1910 S. 72-76

۱

۲ رجوع کنید



آشگاه فیروزآباد (جور) در وقت آبادی ظاهراً از بناهای اردشیر بابکان است

رجوع کنید به *Perse Ancienne* par Flandin et Coste Texte p. 36-45

و به *L'Art Antique de la Perse* par Dieulafoy, IV Partie p. 79-84

آتش می افروزند و از روی آب میکنند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده بی اختیار بآن سلام و تعظیم میکنند و قسم (سوی سلیان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است

یونانیان از قدیم بستگی ایرانیان را بآتش میدانسته اند مگر آنکه از برای آنان چنانکه مکرراً در طی مقالات گفتیم ممکن نبوده که مقصود ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست بناچار آذر ایزد ایرانیان را مثل الاله آتش هستیا (Hestia) یونانی که بعدها در رُم وِستا (Vesta) نامیده شده تصور نموده اند هرودت و کزنفون (Xenophon) و دیوژنس لرتوس (Diogenes Laertes) و دینون (Dionon) مینویسند که آتش و آب شکل برخی از پروردگاران ایران است ماکسیموس تیروس (Maximus Tyros) نیز ذکر میکند که آتش صورت خدای ایرانیان است همان دیوژنس لرتوس که گفتیم آتش را پروردگاری پنداشته در جای دیگر مینویسد که مغ ها بکلی بضد عقیده کسانی هستند که پروردگاران مُذْکَر و مؤنث قائل اند هرودت مینویسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گناه است استرابون نیز این خبر را ذکر نموده می افزاید که بعقیده ایرانیان بآتش نفَس رسانیدن جرمی است هرودت و کزنفون هر دو ضبط کرده اند که ایرانیان برای آتش فدیهِ می آورند استرابون از این فدیهِ اسم برده میگوید که چوب خشک و روغنی که بروی آن میپاشند فدیهِ ای از برای آتش است ماکسیموس تیروس نیز همین فدیهِ را از طرف ائربانان باذر تقدیم میکند کورتیوس (Curtius) مینویسد سوکندی که ایرانیان در مقابل آتش یاد میکنند بسیار اهمیت دارد بقول کزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدانها گردش میدهند باز کورتیوس ذکر میکند که آتش در آتشدانهای نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده میشود و داریوش سوم در اربلا (Arbela) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دلیر ساخته باسکندر غلبه کنند^۱

۱ رجوع کنید به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach den Griech. u. Römi. Quellen von Rapp S. 73—74

آنچه مورّخین قدیم راجع بآتش نقل کرده اند مطابق آئین مزدیسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنصر مقدس منظور میدارند در آتشکده یا آتشگاه و در مهر و آذران و آتش بهرام آتش همواره روشن و شعله‌ور است قریب بیقین است که آتش پرستشگاهان زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان که در وقت مهاجرت از ایران به هندوستان با خود همراه آورده اند همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتعل بوده است امروز نیز مانند یارینه بخار دهن و نفس بآتش نمیرسانند موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پنم که ذکرش گذشت پیش دهان می‌آویزند تا نفس بعنصر مقدس نرسد بهمین ملاحظه است که سیکار و قلیان کشیدن نزد زرتشتیان نارواست اگر کسی مرتکب چنین جرمی شود در انظار خوش‌نماینست هم‌چنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که از برای طبخ غذا و شست و شو و غیره بکار میرود احتراماتی منظور میدارند یعنی که آن را بکشافاتی نمی‌آلایند هیچ شکی نیست که آریائیه‌ها در قدیم مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده‌اند چنانکه هندوان از زمان بسیار قدیم تا با امروز آتش انبوهی افروخته در آن نفت یا روغن یا شیده مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را بآب میدهند لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته‌اند چنانکه کله دخمه که در اوستا دَخْمَ و دَخْمَه و در پهلوی دَخْمَک گویند. معنی داغگاه است یعنی محلی که مردگان را می‌سوزانند چه ریشه این کله که دگ باشد. معنی سوزانیدن است و کله داغ از همین ماده است از خود اوستا هم مفهوم میشود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را می‌سوزانیده‌اند چه بسا در وندیداد از جرم سوختن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می‌سوزانند معین شده است فردوسی در شاهنامه هم باین عادت قدیم اشاره کرده گوید

همی هرکسی هر سو آتش فروخت یکی خسته بست و یکی کشته سوخت^۱

برای اختصار فقط بذکر چند فقره دیگر اکتفاء میکنیم چون آذر در مزدیسنا از بزرگترین نعم ایزدی بشمار و از برای سود و بهره انسان از عالم بالا بسوی جهان خاکی فرستاده شده است لاجرم آن را از ضرر و آسیب رسانیدن نیز عاری دانسته اند در فرگرد ۵ از وندیداد در فقره ۹ آمده است «ای آفریدگار جهان ای پاک آبا آتش انسان را میکشد؛ آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آتش انسان را نمیکشد بلکه دیو مرگ است و یذوتو (سده ۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵) او را بسته و دیو (ویه) داده او را این چنین بسته همی راند آنگاه آتش تن و جانش را بسوزاند در این صورت بخت و قسمت در انجام دادن زندگانی وی ذی‌مدخل است» در فقره پیش همین فرگرد بعینه همین سؤال در خصوص آب شده است باز جواب منفی است دیو مرگ و بخت شخص آدمی کش است نه آب و آتش در صورتی که باد هم که یکی از عناصر و در مزدیسنا ستوده و محترم است باندازه آتش و آب معصوم قرار داده نشده است بلکه دو قسم باد تشخیص داده اند بادی که خوب و سود بخشنده است ستوده و باد موزی و مضر نکوهیده است در رام یشت در فقره ۵ آمده است «ای باد آنچه از تو از طرف سپنت مینو (خرد مقدس) است ما میستائیم» باز برای رفع اشتباه و خارج نمودن باد موزی مکرراً در فقره ۵۷ همین یشت آمده است «ای باد بآن قسمتی از تو که از طرف سپنت مینو است ما تعظیم نموده درود میفرستیم»

در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و هر يك جداگانه درود فرستاده شده است از این قرار

(۱) پرزی سونگه ر (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۰۰۲-۱۰۰۳-۱۰۰۴-۱۰۰۵-۱۰۰۶-۱۰۰۷-۱۰۰۸-۱۰۰۹-۱۰۱۰-۱۰۱۱-۱۰۱۲-۱۰۱۳-۱۰۱۴-۱۰۱۵-۱۰۱۶-۱۰۱۷-۱۰۱۸-۱۰۱۹-۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲-۱۰۲۳-۱۰۲۴-۱۰۲۵-۱۰۲۶-۱۰۲۷-۱۰۲۸-۱۰۲۹-۱۰۳۰-۱۰۳۱-۱۰۳۲-۱۰۳۳-۱۰۳۴-۱۰۳۵-۱۰۳۶-۱۰۳۷-۱۰۳۸-۱۰۳۹-۱۰۴۰-۱۰۴۱-۱۰۴۲-۱۰۴۳-۱۰۴۴-۱۰۴۵-۱۰۴۶-۱۰۴۷-۱۰۴۸-۱۰۴۹-۱۰۵۰-۱۰۵۱-۱۰۵۲-۱۰۵۳-۱۰۵۴-۱۰۵۵-۱۰۵۶-۱۰۵۷-۱۰۵۸-۱۰۵۹-۱۰۶۰-۱۰۶۱-۱۰۶۲-۱۰۶۳-۱۰۶۴-۱۰۶۵-۱۰۶۶-۱۰۶۷-۱۰۶۸-۱۰۶۹-۱۰۷۰-۱۰۷۱-۱۰۷۲-۱۰۷۳-۱۰۷۴-۱۰۷۵-۱۰۷۶-۱۰۷۷-۱۰۷۸-۱۰۷۹-۱۰۸۰-۱۰۸۱-۱۰۸۲-۱۰۸۳-۱۰۸۴-۱۰۸۵-۱۰۸۶-۱۰۸۷-۱۰۸۸-۱۰۸۹-۱۰۹۰-۱۰۹۱-۱۰۹۲-۱۰۹۳-۱۰۹۴-۱۰۹۵-۱۰۹۶-۱۰۹۷-۱۰۹۸-۱۰۹۹-۱۱۰۰-۱۱۰۱-۱۱۰۲-۱۱۰۳-۱۱۰۴-۱۱۰۵-۱۱۰۶-۱۱۰۷-۱۱۰۸-۱۱۰۹-۱۱۱۰-۱۱۱۱-۱۱۱۲-۱۱۱۳-۱۱۱۴-۱۱۱۵-۱۱۱۶-۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۱۹-۱۱۲۰-۱۱۲۱-۱۱۲۲-۱۱۲۳-۱۱۲۴-۱۱۲۵-۱۱۲۶-۱۱۲۷-۱۱۲۸-۱۱۲۹-۱۱۳۰-۱۱۳۱-۱۱۳۲-۱۱۳۳-۱۱۳۴-۱۱۳۵-۱۱۳۶-۱۱۳۷-۱۱۳۸-۱۱۳۹-۱۱۴۰-۱۱۴۱-۱۱۴۲-۱۱۴۳-۱۱۴۴-۱۱۴۵-۱۱۴۶-۱۱۴۷-۱۱۴۸-۱۱۴۹-۱۱۵۰-۱۱۵۱-۱۱۵۲-۱۱۵۳-۱۱۵۴-۱۱۵۵-۱۱۵۶-۱۱۵۷-۱۱۵۸-۱۱۵۹-۱۱۶۰-۱۱۶۱-۱۱۶۲-۱۱۶۳-۱۱۶۴-۱۱۶۵-۱۱۶۶-۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰-۱۱۷۱-۱۱۷۲-۱۱۷۳-۱۱۷۴-۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۱۷۷-۱۱۷۸-۱۱۷۹-۱۱۸۰-۱۱۸۱-۱۱۸۲-۱۱۸۳-۱۱۸۴-۱۱۸۵-۱۱۸۶-۱۱۸۷-۱۱۸۸-۱۱۸۹-۱۱۹۰-۱۱۹۱-۱۱۹۲-۱۱۹۳-۱۱۹۴-۱۱۹۵-۱۱۹۶-۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹-۱۲۰۰-۱۲۰۱-۱۲۰۲-۱۲۰۳-۱۲۰۴-۱۲۰۵-۱۲۰۶-۱۲۰۷-۱۲۰۸-۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲-۱۲۱۳-۱۲۱۴-۱۲۱۵-۱۲۱۶-۱۲۱۷-۱۲۱۸-۱۲۱۹-۱۲۲۰-۱۲۲۱-۱۲۲۲-۱۲۲۳-۱۲۲۴-۱۲۲۵-۱۲۲۶-۱۲۲۷-۱۲۲۸-۱۲۲۹-۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۵-۱۲۳۶-۱۲۳۷-۱۲۳۸-۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۴۵-۱۲۴۶-۱۲۴۷-۱۲۴۸-۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۲۵۱-۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۲۵۵-۱۲۵۶-۱۲۵۷-۱۲۵۸-۱۲۵۹-۱۲۶۰-۱۲۶۱-۱۲۶۲-۱۲۶۳-۱۲۶۴-۱۲۶۵-۱۲۶۶-۱۲۶۷-۱۲۶۸-۱۲۶۹-۱۲۷۰-۱۲۷۱-۱۲۷۲-۱۲۷۳-۱۲۷۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶-۱۲۷۷-۱۲۷۸-۱۲۷۹-۱۲۸۰-۱۲۸۱-۱۲۸۲-۱۲۸۳-۱۲۸۴-۱۲۸۵-۱۲۸۶-۱۲۸۷-۱۲۸۸-۱۲۸۹-۱۲۹۰-۱۲۹۱-۱۲۹۲-۱۲۹۳-۱۲۹۴-۱۲۹۵-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹-۱۳۰۰-۱۳۰۱-۱۳۰۲-۱۳۰۳-۱۳۰۴-۱۳۰۵-۱۳۰۶-۱۳۰۷-۱۳۰۸-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲-۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶-۱۳۱۷-۱۳۱۸-۱۳۱۹-۱۳۲۰-۱۳۲۱-۱۳۲۲-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۲۵-۱۳۲۶-۱۳۲۷-۱۳۲۸-۱۳۲۹-۱۳۳۰-۱۳۳۱-۱۳۳۲-۱۳۳۳-۱۳۳۴-۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۳۹-۱۳۴۰-۱۳۴۱-۱۳۴۲-۱۳۴۳-۱۳۴۴-۱۳۴۵-۱۳۴۶-۱۳۴۷-۱۳۴۸-۱۳۴۹-۱۳۵۰-۱۳۵۱-۱۳۵۲-۱۳۵۳-۱۳۵۴-۱۳۵۵-۱۳۵۶-۱۳۵۷-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰-۱۳۶۱-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴-۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۱-۱۳۸۲-۱۳۸۳-۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۸۷-۱۳۸۸-۱۳۸۹-۱۳۹۰-۱۳۹۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳-۱۳۹۴-۱۳۹۵-۱۳۹۶-۱۳۹۷-۱۳۹۸-۱۳۹۹-۱۴۰۰-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳-۱۴۰۴-۱۴۰۵-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۰۸-۱۴۰۹-۱۴۱۰-۱۴۱۱-۱۴۱۲-۱۴۱۳-۱۴۱۴-۱۴۱۵-۱۴۱۶-۱۴۱۷-۱۴۱۸-۱۴۱۹-۱۴۲۰-۱۴۲۱-۱۴۲۲-۱۴۲۳-۱۴۲۴-۱۴۲۵-۱۴۲۶-۱۴۲۷-۱۴۲۸-۱۴۲۹-۱۴۳۰-۱۴۳۱-۱۴۳۲-۱۴۳۳-۱۴۳۴-۱۴۳۵-۱۴۳۶-۱۴۳۷-۱۴۳۸-۱۴۳۹-۱۴۴۰-۱۴۴۱-۱۴۴۲-۱۴۴۳-۱۴۴۴-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸-۱۴۴۹-۱۴۵۰-۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵-۱۴۵۶-۱۴۵۷-۱۴۵۸-۱۴۵۹-۱۴۶۰-۱۴۶۱-۱۴۶۲-۱۴۶۳-۱۴۶۴-۱۴۶۵-۱۴۶۶-۱۴۶۷-۱۴۶۸-۱۴۶۹-۱۴۷۰-۱۴۷۱-۱۴۷۲-۱۴۷۳-۱۴۷۴-۱۴۷۵-۱۴۷۶-۱۴۷۷-۱۴۷۸-۱۴۷۹-۱۴۸۰-۱۴۸۱-۱۴۸۲-۱۴۸۳-۱۴۸۴-۱۴۸۵-۱۴۸۶-۱۴۸۷-۱۴۸۸-۱۴۸۹-۱۴۹۰-۱۴۹۱-۱۴۹۲-۱۴۹۳-۱۴۹۴-۱۴۹۵-۱۴۹۶-۱۴۹۷-۱۴۹۸-۱۴۹۹-۱۵۰۰-۱۵۰۱-۱۵۰۲-۱۵۰۳-۱۵۰۴-۱۵۰۵-۱۵۰۶-۱۵۰۷-۱۵۰۸-۱۵۰۹-۱۵۱۰-۱۵۱۱-۱۵۱۲-۱۵۱۳-۱۵۱۴-۱۵۱۵-۱۵۱۶-۱۵۱۷-۱۵۱۸-۱۵۱۹-۱۵۲۰-۱۵۲۱-۱۵۲۲-۱۵۲۳-۱۵۲۴-۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱۵۲۷-۱۵۲۸-۱۵۲۹-۱۵۳۰-۱۵۳۱-۱۵۳۲-۱۵۳۳-۱۵۳۴-۱۵۳۵-۱۵۳۶-۱۵۳۷-۱۵۳۸-۱۵۳۹-۱۵۴۰-۱۵۴۱-۱۵۴۲-۱۵۴۳-۱۵۴۴-۱۵۴۵-۱۵۴۶-۱۵۴۷-۱۵۴۸-۱۵۴۹-۱۵۵۰-۱۵۵۱-

مُسلم است که این عادت بسیار قدیم ایران بوده است گذشته از مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ایرانیان گناه بوده است نکته خود پیدا است که هرودت در همانجائی (کتاب ۳ فقره ۱۶) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته و بعد دومین پادشاه هخامنشی کبوجیا را متهم ساخته که در مصر لاشه فراعون امازیس Amasis را از گور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه ایست که از مرحیت مخالف عادت و آئین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوك کبوجیا را در آن سرزمین برخلاف مندرجات هرودت شرح میدهد

آتش در
اوستا

آذر ایزد در اوستا غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده است از این تعبیر خواسته اند «علو مقام او را برسانند چنانکه سفندارمذ را که فرشته موکل زمین است نظر بفائده آن دختر اهورامزدا نامیده اند در یسنا ۲۵ فقره ۷ آمده است «آذر پسر اهورامزدا را ما میستائیم ترا ای آذر مقدس و پسر اهورامزدا و سرور راستی ما میستائیم همه اقسام آتش را ما میستائیم» در فقرات ۴۶-۵۰ از زامیاد یشت ایزد آذر رقیب اژی دهاک (ضحاک) شمرده شده است که از طرف سپنت مینو بضد ضحاک برانگیخته شده تا وی را از رسیدن بفر یعنی فروغ سلطنت باز دارد در یسنا ۳۶ (هفت ها) فقره ۱ آذر میان پروردگار و بندگان واسطه تقرّب بدرگاه ایزدی قرار داده شده است در فقرات ۷۷-۸۷ از فروردین یشت آمده است «وقتی که اهریمن بضد آفرینش نیک راستی (اشا) قیام نمود وهومن و آذر از بی یاری برخاسته خصومت اهریمن نابکار را در هم شکستند بطوری که اهریمن نه توانست بجهان راستی آسیب زده آب را از جریان و گیاه را از نمو باز دارد» سراسر یسنا ۶۲ در ستایش آذر میباشد آتش نیایش که نماز مخصوص آتش است از یسنای مذکور و از فقره ۹ از سیروزه استخراج شده است چنانکه در آغاز این مقاله گفتیم در تمام قطعات اوستا مکرراً از آذر یاد شده است

و تسلط مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد چنانکه یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت پسرش یوسف بنی صبری کرد ناله و فغان بسیار نمود و راضی بتقدیر نماند از این رو شخینا از او جدا شد ولی دوباره باو پیوست این داستان سامی بخوبی یاد آور سرگذشت جمشید است هم چنین در مقابل فر کیانی شخینای بنی اسرائیل درست شده است^۱ در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکده معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذر گشسب شیز نزدیک ارُمیه و آذر فروبا در کاریان فارس و آذر برزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است این سه آتش از آسمان فرود آمده چندی از جنبش باد دورگیتی میگشت تا آنکه هریک در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی، محلی فرود آمد بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت میدارد آنچه تاریخی است این است که سه آتشکده مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگاتما ص ۲۳-۲۵) در سنت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز از زبان پیغمبر ایران در شاهنامه گوید

یکی مجمر آتش بیاورد باز بگفت از بهشت آوریدم فراز

نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم است بآذر یعنی پاسبانی این ماه و این روز بآذر ایزد برگذار شده است دست آذر مه از کَن هوا تیرها زد چو ناوک دلدوز (ازرقی هروی) آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده بقول ابوریحان بیرونی موسوم بآذر جشن در این روز بخصوصه بزیارت آتشکده ها میرفتند

در مقاله امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی پاسبانی آتش با امشاسپند اردیبهشت سپرده شده است بقول بندهش در فصل ۲۷ فقره ۲۴ گل آذر گون مختص بآذر است ز خوب و تف همه روزه دو دیده و دل من یکی به آذر ماند یکی بآذر گون (قطران)

در تفسیر بهلولی این فقره این پنج قسم آتش بحسب ترتیب این طور معنی شده است نخستین که به بلند سوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده در توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است دومین آتشی است که در کالبد انسانی است یا عبارت دیگر حرارت غریزیه است سومین آتشی است که در رستی ها و چوپها موجود است چهارمین آتش برق است همان آتشی است که از گرز تشر ایزد شراره کشیده دیو (سپینچکر) را هلاک نمود (بصفحه ۳۳۰ ملاحظه شود) پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان در مقابل اهورامزدا افروخته است در فصل ۱۷ از بندهش که مخصوصاً از آتش صحبت میدارد همین پنج قسم آتش یاد شده است مگر آنکه در قسم اولی و پنجمی با تفسیر بهلولی اوستا فرقی دارد باین معنی که بقول بندهش برزی سونگ آتشی است که نزد اهورامزدا افروزان است و سپنیش آتشی است که در روی زمین بکار برند و از آن است آتش بهرام در فصل ۱۱ از زاد سپرم نیز از این پنج قسم آتش یاد شده است

خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خوارنگه فر یا 'خره' ۳۳۰۳۳۳ که در فارسی خره یا فروگوشم آن عبارت است از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا بییغمبر یا پادشاهی بخشیده میشود در جلد دوم یشتها مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت در این جا مختصراً یاد آور میشویم که در اوستا (چنانکه در ادبیات ما نیز مصطلح است) غالباً از فر کیانی و فر آریائی سخن رفته دریای فراخکرت آرامگاه آن شمرده شده است ضحاک برای بدست آوردن آن کوشید و افراسیاب تورانی بیهوده خود را سه بار برای رسیدن بآن بفراخکرت انداخت زامیاد یشت که یکی از یشتهای دلکش اوستا ست یکی از مآخذ اطلاعات ماست راجع بفر در مقاله جمشید (ص ۱۸۶-۱۸۷) گفتیم جمشید پس از آنکه دروغ گوئی و خود ستائی آغاز نمود فر از او بصورت مرغی جدا شد عقیده فر بعدها از مزدیسنا بدین بهود نفود نموده شخینا xuxina در این دین اخیر فروغ

و جمله ایشان در بس کوه اند باوی سواران فرستاد تا بدعوی او نکرند
 و او کسی را پیش فرستاد و بفرمود هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند
 زیرا که شب بود خواست که بسیاری ایشان بدید آید بس نزدیک آفریدون بموقع
 افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ای مه مغان و
 پیش از سده روز است او را بر سده کوبند و نیز نو سده کوبند و حقیقت از وی
 چیزی ندانستم^۱ سنت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده
 بهوشنگ نسبت داده شده است از این قرار روزی هوشنگ با همراهایش
 از کوهی میگذشت ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از
 دور بدید سنگی برگرفته بسوی آن انداخت مار بگریخت سنگ خرد بسنگ
 بزرگتری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست هوشنگ خدای را از این
 فروغ سپاس گفته آن را قبله قرار داد

بگفتا فر و غیست این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی
شب آمد بر افروخت آتش چو کوه	همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار	بسی باد چون او دگر شهریار

۱ از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملی پاریس موجود است متأسفانه در اوقات استخراج
 لغات فارسی این کتاب غفلت نموده شماره آن را ضبط نکرده ام

جشن
سده

در انجام مقال بی مناسبت نیست که چند سطر در خصوص جشن سده نوشته شود چه این عید مناسبت مخصوصی با آتش دارد از زمان بسیار قدیم تا با امروز (نزد زرتشتیان کرمان) در سده آتش افروزی میشود این جشن که در دهم بهمن ماه اتفاق می افتد بنا به سنت روزی است که آتش پیدا شده است در ادبیات فارسی بسا باین اسم برمیخوریم فرهنگها برای وجه تسمیه این عید سده دلایل بسیاری ذکر کرده اند برخی نوشته اند این عید را از این رو سده گویند برای آنکه در این روز فرزندان آدم ابوالبشر بصد رسیدند برخی دیگر نوشته اند برای آنکه پسران و دختران کیومرث در این روز بسن رشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را بفرمان کیومرث جشن گرفتند و شادمانی نمودند در این جا لازم است یاد آور شویم که در مزدیسنا کیومرث بجای آدم ابوالبشر سامی است^۱ البته سنت قدیم ایران در کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم که در سال ۴۲۰ یا ۴۲۵ بتوسط ابو ریحان تألیف شده است بهتر محفوظ مانده و بیشتر قابل اعتماد است اینک عین عبارت فارسی ابو ریحان «سده آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یازدهم آتشها زنند بکوز و با ذام و کرد بر کرد آن شراب خورند و لهو و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند بسوختن جانوران و اما سبب نامش آنست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از فرزندان پذیر نخستین سذام شد اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش هر روز دو مرد تا مغزشان بدان دوریش کند که بر کتفها او بود و او را وزیری بود نام او رمایل نیک دل و نیک کردار و از آن دو تن یکی یله کردی و پنهان او را بدنبالوند فرستادی چون آفریدون ویرا بگرفت سرزنش کرد و این رمایل گفت توانائی من آن بود که از دو کشته یکی برهانیذ می

۱ در فرهنگها نیز سده اسم درخت بسیار بزرگی است که بخصوصه در دارالمرز و ماوراءالنهر میروید و از برگ انبوه و ثمره آن پشه تولید میشود آن را آغال پشه و پشه غال و پشه دار و در دار گویند و بر لبی شجرة البق خوانند

می‌بینیم و بصف‌ت مهین و بزرگ متصف است ^۱ سروش یکی از مهم‌ترین ایزدان آئین مزدیسناست مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است حق گاهی در جزو امشاسپندان شمرده میشود در مقاله امشاسپندان گفتیم که نخست سینت مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته پس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را بجای سینت مینو قرار داده‌اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده و همین در سر جای گرفته است

در ادبیات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گاشته شده است از خود گاتها نیز معلوم میشود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مدخلیتی است چه در یسنا ۴۳ در قطعه دوازده زرتشت باهورامزدا میگوید «از آنچه تو فرمان دادی سر نه پیچیدم وقتی که گفתי برخیز و بشتاب یدش از آنکه سروش من بهمراهی اشا با گنج و مال مزدهریک از دو گروه راستی و دروغ پرست را از سود و زیان تقسیم کند غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است ^۲ بسا با صفت نیک و پاداش نیک دهنده ^۳ بسا با صفت توانا و پیروزمند و خوش اندام ^۴ بسا با صفت دلیر و اسلحه قوی آورنده و اهورائی آمده است در میان اوصافی که از برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنومندتر ^۵ و بسیار قابل دقت است ^۶ این صفت را در تفسیر پهلوی اوستا به (تن فرمان) ترجمه کرده‌اند

۱ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۵

۲ یسنا ۴ فقره ۲ یسنا ۲۲ فقره ۴ یسنا ۷۰ فقره ۳ و یسپرد ۷ فقره ۱ و یسپرد ۱۱ فقرات ۶ و ۱۶ هر مزد یشت (یشت ۱) فقره ۹ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۱۴۶ و ندیداد فرگرد ۹ فقره ۵۶

۳ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۵۶ فقره ۳

۴ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ و یسپرد ۱۶ فقره ۱ و ندیداد ۱۹ فقرات ۱۵ و ۴۰ مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۵۲

۵ یسنا ۳ فقره ۲۰ یسنا ۴ فقره ۲۳ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸۵

سروش

عفو آلهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش (حافظ)

سروش در اوستا سَراوَش (Sraoṣh) معنی آن اطاعت و فرمانبرداری است بخصوصه اطاعت از اوامر آلهی و شنوائی از کلام ایزدی سروش از سرو دَلاه (Sru) که بمعنی شنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده مشتق میباشد کلمه سروش بمعنی فرشته در ادبیات فارسی معروف است کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یادآور معنی اصلی سروش هم میباشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سرائیدن

در گاتها کلمه سروش غالباً بمعنی مذکور آمده است ^۱ در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معنی بسیار استعمال شده است ^۲ حس اطاعت و قوّه فرمانبرداری خود یکی از نعم آلهی است بسا تمنّای داشتن آن گردیده است ^۳ بکلمه سروش حرف ا که از ادات نفی است افزوده آسراوَش گفته اند یعنی نافرمانبرداری و تمرد از احکام ایزدی ^۴ بسا در یک فقره از اوستا چندین بار کلمه سروش تکرار شده است گهی اسم مجرّد بمعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف ^۵

در قدیمترین قسمت اوستا نیز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است در هرجائی از گاتها که باین فرشته برمیخوریم او را دارای مقام بسیار عالی

۱ گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ گاتها یسنا ۴۵ قطعه ۵ گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۷ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۱۴

۲ یسنا ۱۰ فقره ۱۶ یسنا ۵۶ فقره ۱ یسنا ۶۰ فقره ۵ فروردین یشت (یشت ۱۳)
فقره ۸۸ ویسپرد ۹ فقره ۷ ویسپرد ۱۵ فقره ۲
۳ یسنا ۵۶ در فقرات ۱ و ۲ و ۳
۴ وندیداد فرگرد ۱۶ فقره ۱۸
۵ یسنا ۵۶ فقره ۳

گانه‌ها سروش با اشی مربوط است و در سایر قسمتهای اوستا نیز اثری از این ارتباط قدیم موجود و با اشی متحد خوانده شده است^۱

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بخواب نمی‌رود مخلوقات مرزدا را پاسبانی میکند کلیه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته خویش نگهبان است^۲ گردونه سروش نیز مانند گردونه مهر با چهار اسب سفید درخشان که سایه نیندازند و ستمهای آنها زرین است کشیده میشود^۳ مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در يك بارگاه هزار ستون و ستاره نشان میباشد^۴

سروش در اوستا عموماً بضد دیو و دروغ تعریف شده است برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار بدور زمین می‌گردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است^۵ در فرگرد هیجدهم و نیدیداد از فقره ۳۰ تا ۶۰ سروش با حربه آخته با دیو دروغ در پیرش و پاسخ است سبب خوشنودی وی و ازدیاد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چاره بطلان و انهدام آن را از دیو دروغ جویاست

در میان گروه دیوهای که از دشمنان سروش بشمارند از چندتن از آنان بخصوصه اسم برده شده است از آنجمله است دیو کُئند و کُئند (Kunda) که در وندیداد از او سخن رفته این دیو بدون شربت مسکری مست است احتمال برده میشود که لغت کُئند و کُندی در زبان فارسی از همین دیو اوستائی مشتق باشد از سروش که با صفات دلیری و ناموری و زورمندی و چستی و چالاکی آراسته است^۶ درخواست گردیده که دیو کُندی را براندازد و در سرای

-
- ۱ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۲۷ فقره ۶ و یسپرد ۷ فقره ۱ و یسپرد ۱۱ فقره ۱۶ و یسپرد ۱۲ فقره ۱
 - ۲ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱۶
 - ۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۷
 - ۴ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۱
 - ۵ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقرات ۱۵ و ۳۱ و ۳۲
 - ۶ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۱۳

نیست بلکه همیشه معنی خروشیدن و فریاد بر آوردن از آن اراده شده است کلمات خروس و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین بهم مُبدل شده است. بمناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش بر آوردن خروس آن را بچنین اسمی نامزد کرده اند^۱ در فرگرد هجدهم و نندیداد شرحی راجع بسروش و خروس مندرج است دانستن آن از نقطه نظر اخلاقی و لغوی بسیار مفید است "زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گاشته و خدمتگزار^۲ سروش مقدس دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی آورنده اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت پرو درش (خروس) که مردمان بد زبان آن را کهرکتاس مینامند گاشته سروش است وقتی که سه قسمت از شب میگذرد آذر مقدس از بیم خاموش شدن سروش را بیاری خود میخواند تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند آنگاه سروش خروس را بیدار نموده ببانگ زدن وادار میکند این مرغ در سپیده دم آواز بلند نموده میگوید ای انسان برخیز نماز اش^۳ بجای آور بدیوها نفرین فرست اگر نه دیو دراز دست بوشاسب بشما غالب آمده دوباره جهان خاکی را که

۱ لغت خروه که شعرای ما استعمال کرده اند همین کلمه خروس است در اینجا سین به هاء تبدیل یافته است مثل کلمه آماس و آماه — احتمال دارد که اسلاوها لغت کورو Kuru را از خروس فارسی گرفته باشند چنانکه کلمات دیگر روس 'سوباکا Sobaka و 'سکا Suka از سگ فارسی است اتفاقاً دو جانوری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده اند هر چند که خروس در نزد بابلیها هم مقدس بوده و از دیر زمانی حتی از عهد سومر در سرزمین عراق حالیه با این مرغ آشنا بوده اند اما بنظر میرسد که بتوسط ایرانیان در اروپا با آن آشنا شده اند چه در کتب یونانیهای پیش از عهد جهانگیری کوروش اسمی از آن نیست و بعدها شعرای یونان آن را مرغ ایرانی نامیده اند رجوع کنید به Kulturpflanzen und Haustiere von Victor Hohn achte Auflage Berlin 1911 S. 326—340

۲ لغتی که ما به گاشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سَراوشا و رَزاوشا (سَراوشا و رَزاوشا) آمده است گذشته از آنکه سَراوشا و رَزاوشا عنوانی است که بخروس داده شده یعنی پیشخدمت و عامل سروش این عنوان نیز بکوچکترین موظف يك پرستشگاه مزدیسنا داده شده بکسی که در میان درجات مذهبی دارای هفتمین رتبه است

۳ نماز اشا عبارت است از نماز معروف اشم وهو رجوع شود
نقاله ملحقات

دروغ و کلبه مردمان ناپاک دیو پرست سرنگونش سازد ^۱ بخصوصه آئینم
 سرخس (Acema) بزرگترین رقیب سروش است معنی آن غضب و ویرانی و
 فساد است این دیو همان است که امروز خشم گوئیم در اوستا هیچ دیوی
 شریرتر و ناپاک تر از خشم تعریف نشده در خود گاتها شش بار از او
 اسم برده شده است در خباثت سرآمد ناپاکان دیگر شمرده شده برای آنکه
 دیوها بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند بزیر علم خشم پناه برده اند ^۲ از آنکه
 مکرراً گفتیم ایزد سروش حربه در دست گرفته با همآوردان خود در
 زد و خورد است حربه او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست فرشته ای که تنش
 کلام ربانی است با سلاح مادی کاری ندارد آلات جنگ و رزم او چنانکه
 خود سروش یشت بما میگوید نماز و دعاست مثل نمازهای یتا اهو وئیریو-و
 هفتها- و فشوس منتر- و ینکبه هاتام ^۳ مرغ سحر خیز خروس از طرف
 سروش فرشته شب زنده دار گشته شده که با مدادان بانگ برداشته مردم را از
 بی ستایش خداوند بخواند بخواند بخصوصه سحر خیزی نزد مزدیسنان بسیار مدوح و از
 فضایل بزرگ شمرده میشود بنابراین خروس که در سپیده دم مژده سپری شدن
 تاریکی شب و برآمدن فروغ روز میدهد نزد آنان مقدس و خوردن گوشت آن را
 بخود روا نمیدانند اسم خروس در اوستا پرودرش پرودرش پرودرش میباشد این لغت
 مذهبی است یعنی از پیش بیننده مقصود این است که فروغ روز را از پیش
 دیده مژده و رود آن میدهد اسم دیگر خروس کهرکتاس و سوسوسه میباشد
 این اسم از اسماء اصوات است مثل لیکری کیتوم Kiken Kitum لاتینی که با اندک
 تغییری در تمام زبانهای اروپائی برای بانگ خروس استعمال میشود هنوز هم در
 کیلان آواز ماکیان را کهرکتاس میگویند ولی در اوستا آمده است که مردمان
 بد زبان پرودرش (خروس) را کهرکتاس مینامند در اوستا گله خراوس
 پرودرش نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است ولی بمعنی نرینه ماکیان

۱ وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۴۱

۲ گاتها یسنا ۳۰ قطعه ۶

۳ سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقره ۲۲ در خصوص نمازهای مذکور رجوع کنید

مقاله ملحقات یشتها و بگاتها ترجمه نگارنده ص ۱۰۰-۱۰۵

گذشته از اوستا در کلیه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً با اسم سروش برمیخوریم.^۱
 بهمن یشت بسروش شغل پیک و قاصدی داده چندین بار بانیرو سنگه که
 امروز در جزو اسامی خاص نرسی گوئیم یکجا نامیده شده است.^۲

در هر جای از کتاب بندهش که ذکر ی از سروش شده مثل اوستا او
 رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص باو دانسته است.^۳

اردای ویراف مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد
 آذر و ایزد سروش همراه بوده تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته اند.^۴
 در مینو خرد آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش بپرسید
 مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه سده (کشور غربی میباشد) و
 یس از آن در سوه دده (کشور شرقی) و در همه جای جهان.^۵ اینک رسیدیم
 بسروش یشت در اوستا دو سروش یشت داریم اولی عبارت است از یسنای
 ۵۷ که در جزو یسناها میباشد و نیز آن را در جزو یسنتها مینگارند برای
 تشخیص آن را سروش یشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات
 کسی سروده میشود چه محافظت روح انسان در سه شب اول پس از مرگ
 با سروش است در بعضی از نسخ بآن سروش سر شب نام داده اند سروش یشت
 دومی که در ردیف بیست و یک یشت اوستاست و یشت یازدهمی آن را تشکیل میدهد
 موسوم است به سروش یشت هادخت بقول دینکرد (هادخت بیستمین نسک اوستای
 عهد ساسانیان بوده) که امروز موجود نیست فقط چند قطعه از آن باقی
 مانده است بنابراین سروش یشت هادخت منسوب به نسک مفقود شده است
 در طی مقاله مطالب اساسی سروش یشت سه شبه را بیان کردیم مطالب عمده
 سروش یشت هادخت از این قرار است

۱ بهمن یشت فصل ۳ قمره ۲۵ Sacred Books of the East by West

۲ بندهش فصل ۱۹ قمره ۳۳ و فصل ۳۰ قمره ۲۹ Sacred Books of the East

۳ اردای ویراف نامه فصل ۴ Ardâvirâf: Traduction par Barthélemy

۴ مینو خرد فصل ۶۲ قمرات ۵ و ۲۵ ترجمه وست West

در سپیده دم بیدار گشته بخواب انداخته گوید ای انسان خوش بخواب
 هنوز وقت برخاستن تو نرسید ترا با آن سه چیز بهتر از همه (یعنی)
 پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک کاری نباشد ترا جز با پندار زشت و
 گفتار زشت و کردار زشت کاری مباد^۱ فردوسی نیز در شاهنامه خروس را
 پیک ایزدی می‌شمرد^۲ در تاریخ بلعمی در ذکر پادشاهی کیومرث داستانی
 از خروس که مایه نجات پسرش سیامک گردیده نقل شده از آن جمله می‌نویسد
 "عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند خاصه سفید و گویند در
 خانه که او باشد دیو در نیاید" ابو ریحان در شب زنده داری سروش و گاشته
 او خروس چنین ذکر میکند "روز هفدهم ماه که موسوم است بسروش روز
 در همه ماهها روز مبارکی است سروش اول کسی است که بزمزمه کردن
 امر کرد باستانی شب سپرده باو ست او را نیز جبرئیل گویند در میان فرشتگان
 نسبت بریها و جادوان شدیدترین است در هر شب سه بار برخاسته بریها را
 رانده جادوان را برمی‌اندازد از برخاستن خویش شب را میدرخشاند جوهر را
 خنک می‌سازد آب را شیرین مینماید خروس را بیانگ زدن میگمارد در چارپایان
 شهوت برمی‌انگیزد یکی از آن اوقات سه گانه در طلوع فجر است که گیاه نمومیکند...^۳
 چنانکه دیدیم محافظت روز هفدهم ماه بسروش ایزد سپرده شده است
 همیشه سروشت بروز سروش نگهبان و افزون تری رای و هوش^۴ در دوسپروژه
 کوچک و بزرگ در هفدهمین روز بسروش درود فرستاده شده است

۱ و نندیداد فر کرد ۱۸ فقرات ۱۴-۲۵ دیو بوشاسب در اوستا بوشیانت (۱۹) و پند...
 آمده است در فرهنگهای فارسی نیز این لغت موجود بخواب و رؤیا ترجمه شده است زراشت
 بهرام گوید نه در بیدار گفتم نه بوشاسب نگویم جز به پیش تخت گشتاسب

۲ نگارنده در شاهنامه باشعاری که خروس پیک ایزدی خوانده شده باشد برنخورده ام
 مطلب فوق از قاموس اوستائی یوستی Justi در تحت کلمه سروش نقل شده است Handbuch der
 Zendsprache

۳ آثارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۱۹

۴ فردوسی

سروش هادخت یشت

سروش مقدس دلیر فرمانبردار ^۱ اسلحه قوی آزنده اهورائی را خوشنود
میسازیم

﴿کرده: ۱﴾

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را

میستائیم نیایش نیک (و) بهترین نیایش جهان ای زرتشت ^۲ ۵

۱ کلمه فرمانبردار بجای صفت تنومندتر یعنی کسی که تنش کلام مقدس است میباشد در
پهلوی تن فرمان گفته اند در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت

۲ دو جمله اخیر مربوط بما قبل بنظر نمی رسد ولی مقصود معلوم است میگوید نیایش و
ستایش در جهان بهترین چیزهاست معنی مذکور از فقرات بعد بخوبی روشن میشود

۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست و دشمن را باز تواند داشت این است (آنچه) بهتر چشمها و گوشها و دستها و زانوها و دهن مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست را بسته نابودشان سازد (بو-ثره) نیایش نیک که نفریبد و آزار نرساند رشادت گردد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه باز دارد ۱ ☉

۳ سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد مرد پارسائی که بیشتر حمد و ثنا بزبان آورد در پیروزی پیروزمندترین است کلام مقدس دیوهای غیر مرئی دروغ را بهتر از همه براند (دعای) اهوَن وئیریه پیروزمندترین کلام است ۲ سخن راست در سرانجام پیروزمندترین است دین مزدیسنا در میان همه چیزهای خوب و همه چیزهایی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتماد است همچنین آئین زرتشت ☉

۴ ای زرتشت کسی که این کلام منزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا با گفتار پارسا با کردار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریک مه آلود یا در هنگام گذشتن از رود قابل کشتی رانی یا در تقاطع راهها یا در انجمن مردان باک یا در جمع دروغگویان دیو پرست *

۱ شاید از جمله اخیر چنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری و مثل جوشنی دیو دروغ را براند

۲ اهوَن وئیریه همان دعای معروف یتا اهو می باشد برای معنی آن رجوع کنید بفقره ۱۴ همین یشت

۵ یا در موقعی از مواقع یا در بیم و هراسی از محکمهٔ قضاء هرگز نه در این روز و نه در این شب و بوسیلهٔ هیچ نجس‌سسی دیدگان دروغ پرست غضبناک خشمگین او را کشف نتواند کرد خصوصت رهزنانی که گله و رمه می‌ربایند با هیچ وسیلهٔ باو نرسد ॐ

۶ ای زرتشت این کلام منزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته ای از دزدان یا گروهی از دیوها با آواز بلند بخوان آنکه دروغگویان دروغ پرست کینور و جادوان که جادویی بکار برند و پریها که باعمال پری بردازند بهراس افتاده روی بگیریز نهند (دیوها منقاد بقهقرا رفته پنهان شوند دیو پرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان) ۱ ॐ

۷ مانند سک چوپان (که گرداگرد گله میگردد) ما پیرامون سروش یارسا آن پیروزمند مقدس میگردیم این چنین ما سروش پاک آن پیروزمند مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میستائیم ॐ

۸ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی برای ستایشش (نسبت) بایزدان من او را با نماز بلند و بازور میستایم آن سروش پاک را و اشی ۲ بزرگ نیک و بزرگ را و نریوسنگ ۳ زیبا بالا را بشود که سروش پاک پیروزمند برای یاری ما آید ॐ

۱ معنی جلالتی که در میان اروان گذاشته شده تقریبی است
۲ اشی سیهل در پهلوی و فارسی ارت و ارد گویند فرشته ثروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به ارت یشت مختص باوست روز ۲۵ ماه در تحت نگهبانی او قرار داده شده است

۳ نریوسنگ (سرددند و دود و دیم و نریوسنگه) فرشته ایست که بخدمت پیغام‌بری گماشته شده ییک اهورامزداست در یسنا ۱۷ قهره ۱۱ نیز اسم یک قسم آتشی است در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت از همین کله است اسم خاص نرسی

(کردہ ۲)

۳ کَیْبَدَ و سَدَسَه اسم جرمی است رجوع کنید بتوضیحات فقره ۲ از مهر پشت

۱۳ او از دیوها هراسان و ترسان فرار نکند تمام دیوها بناچار از او هراسیده روی بگریزند نهند ترس بآنان چیر گشته بطرف ظلمت بشتابند^۱
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش ۲ ۵۵

﴿کرده ۳﴾

۱۴ یتا اهو مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسی که برطبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا آورد و شهریاری را که بمنزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که پاسبان قرار داد و معاهده دروغ (مشرک) و مقدس‌ترین (موحد) است امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین بسوی او فرود آمدند کسی که آموزگار دین است (خود) اهورا مزدای پاک باو دین بیاموخت

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش ۲ ۵۵

﴿کرده ۴﴾

۱۵ یتا اهو ۳

سروش پارسای خوش اندام ۴

کسی که اهورا مزدای پاک او را در همشکننده دیو خشم سلاح خونین دارند قرارداد صلح و فتح را ما میستائیم که جنگ و ستیزه را در همشکند ۵۵

۱ از فقره ۱۰ تا خود فقره ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۵-۱۸ یسنا ۷ می باشد

۲ مثل فقرات ۸-۹ از همین یشت

۳ تا آخر دعای یتا اهو که در آغاز فقره ۱۴ معنی شده است

۴ مثل فقره ۱

یاران کلّیه آفرینش پاك را
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزیش ۱ ۵۵

(کرده ۵)

۱۸ ۲

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی
رامیستائیم مانند نخستین و آخرین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین
و آخرین و وسطی و پیشین نثار ۵۵

۱۹ ما میستائیم همه (پیروزیهای) سروش پاك دلیر فرمانبردار یل نیرومند
جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سر بکوبد (پیروزیهای) آن فتح کننده
و پیروزتر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاك و
ایزد آرشتی را ۵۵

۲۰ تمام خانهای که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانهای که)
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین با پندارهای
نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای نیک سرشار ۳ ۵۵

۲۱ پیکر سروش پاك را میستائیم پیکر رشن راست را میستائیم
پیکر مهر دارنده دشتهای فراخ را میستائیم
پیکر (ایزد) باد مقدس را میستائیم پیکر دین نیک مزدیسنا را میستائیم

۱ مثل فقرات ۸ و ۹ از همین بشت

۲ تا آخر دعای یتا هو مثل آغاز فقره ۱۴

۳ این فقره از فقره ۳۳ از یسنای ۵۷ برداشته شده است

پیکر ارشئاد فزاینده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان
را میستائیم

پیکر اشی نیک را میستائیم پیکر چستی نیک را میستائیم
پیکر چستای درست ترین را میستائیم ॐ

۲۲ پیکر همه ایزدان را میستائیم پیکر کلام مقدس را میستائیم
پیکر دات (قانون) ضد دیوها را میستائیم پیکر سنت کهن را میستائیم
پیکر امشاسپندان را میستائیم پیکر سوشیانسهای خود ما مقدسین جنس
دویارا میستائیم

پیکر سراسر آفرینش پاک را میستائیم
برای فروغ و فرش برای نیرو و پرورش ۱ ॐ

۲۳ یتا اهو
درود میفرستم بسروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزنده اهورائی
اشم و هو
اهمائی رئیسچه ۲ ॐ

سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)

👉 در یشت گذشته عنوان (سروش یشت هادخت) اشتباهاً (سروش هادخت یشت) چاپ شده است معلوم است که ترکیب اولی درست است

👉 در مقاله سروش گفتیم که یسنای ۵۷ نیز سروش یشت سه شبه نامیده میشود این اشتباه از دارمستتر است بجاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت هادخت (سروش یشت سرشب) بنامیم این یشت در تفسیر بهلولی هم این طور نامیده شده است راست است که یشت مذکور چنانکه ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود اما آن را سرشب نامیده اند برای آنکه در تمام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن

میخوانند رجوع کنید به Zand-i Khūrtak Avistak edited by Dhavar Bombay 1927 p. 24.

سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آژنده اهورائی را خوشنود
میسازیم

❁ (کرده ۱) ❁

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را
میستائیم نخستین کسی که درمیاف آفریدگان مزدا در مقابل برسم
گسترده نماز مزدا بجای آورد نماز امشاسپندان بجای آورد بنکبهان و
آفریدکاری که همه موجودات را بیافرید نماز آورد ☸

۲ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۱

۳ سروش ياك را ميستائيم سرور بزرگ اهورامزدا را ميستائيم
کسی که در ۱

❧ (کرده ۲) ❧

۴ سروش يارسای خوش اندام پيروزمند . . . ۲ ❧

۵ نخستين کسی که برسم بگسترده سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و نه شاخه تا (بلندی) زانو تا وسط پا برای ستایش و نیایش و خوشنودی و ثنای امشاسپندان^۳

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۴ ❧

❧ (کرده ۳) ❧

۶ سروش يارسای خوش اندام پيروزمند . . . ۲ ❧

۷ نخستين کسی که پنج گاتهای اسپنتمان زرتشت ياك را ابیات شعر و قطعات را با تفسیر و پاسخ برود^۵ برای ستایش و نیایش و خوشنودی و ثنای امشاسپندان

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۴ ❧

❧ (کرده ۴) ❧

۸ سروش يارسای خوش اندام پيروزمند . . . ۲ ❧

۱ مثل فقره ۹ از سروش یشت هادخت

۲ مثل فقره ۱ از همین یشت

۳ رجوع کنید بمقاله برسم بعد از این یشت

۴ مثل فقره ۸ سروش یشت هادخت

۵ ياك فرد شعر در اوستا اسمن و ياك قطعه و چس تشتی و تفسیر آریتی است

۹ کسی که از برای مرد فقیر و از برای زلف فقیر پس از غروب آفتاب
يك خانه محکمی بنا میکند^۱ کسی که با يك اسلحه^۲ مهلک زخم
خوبین بدیو خشم وارد آور دو اورا سرکوبان براند چنان که یک قوی
یک ضعیف را (میراند)

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۰ ۰ ۰

❧ (کرده ۵) ❧

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی

را میستائیم آن دلیر^۱ چست زورمند جسور قوی بلند بالا را ۰ ۰ ۰

۱۱ کسی که از تمام جنگها پیروز بانجمن امشاسپندان مراجعت کند

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۰ ۰ ۰

❧ (کرده ۶) ❧

۱۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را

میستائیم در میان جوانان (از قوی ترین جوانها دلیر ترین جوانها

کوشا ترین جوانها چست ترین جوانها) بیشتر از او باید بهراس بود ۰ ۰ ۳ ۰

۱۳ بسیار دور از این خانه بسیار دور از این ده بسیار دور از این ناحیه

بسیار دور از این ایالت رانده شود احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه

ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و

کفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته خوب پذیرفته

شده باشند

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۰ ۰ ۰

۱ یعنی که در شب در هنگام آسایش سروش نکهبان بیچارگان و بینوایان است که آنان هم
مانند توانگرانی که در زیر پناه خانه های خویش آرام دارند در تحت حمایت سروش از نعمت
آسایش برخوردار باشند

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

۳ از کله جوان (۳۳۳-۳۳۳ یون) دلیر ویل اراده شده است

﴿کرده: ۷﴾

۱۴-۱۷ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرا و سرور راستی را
میستائیم کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بگناه کیزد است . . .
۱

﴿کرده: ۸﴾

۱۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی
را میستائیم کسی که از برای او هوم مفرّح درمان بخش و سرور زیبا
با چشمهای زرد رنگ در بالای بلند ترین قلّه هربرز فدیّه آورد ☉
۱۹ کسی که خوش کلام و سخنان پناه دهنده گو و بوقع سخن گو است کسی
که از هر قسم علم آگاه و بکلام مقدس بی برده دارای آن است
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش ۲ ☉

﴿کرده: ۹﴾

۲۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی
را میستائیم کسی که خانه صدستون پیروزمندش در بالای بلند ترین قلّه
هربرز ساخته شده است داخل آن بارو شنائی خود و خارج آن
با ستارگان آراسته است ☉

۱ از فقره ۱۴ تا خود فقره ۱۷ بعینه مثل فقرات ۱۰-۱۳ از سروش یشت هادخت میباشد
۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت

۲۱ کسی که (دعای) اهون وئیریه پیروزمند ترین سلاح اوست و یسنای هفت ها و فشو شو مَنترَ و سراسر یسنو کَرِتی^۱ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی ۲ ۵۵

﴿کرده ۱۰﴾

۲۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم از قوّت و پیروزی و فرزانیگی و دانش اوست که امشاسپندان بهفت کشور محیط زمین فرود آمدند کسی که آموزگار دین است ۵۵

۲۳ با قدرت کامل او بسوی جهان مادی روی آورد
باین دین اعتراف نمود اهورامزداي پاك همچنين و همن همچنين اردیبهشت
همچنین شهرپور همچنين سپندارمذ همچنين خرداد همچنين امرداد
همچنين الهام اهورا همچنين کیش اهورا ۵۵

۱ آهون وئیریه همان یثاهاو است که در سر فقرات ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ نیز دیده میشود
جای اصلی آن در یسنای ۲۷ در فقره ۱۳ می باشد در خصوص یسنای هفت ها رجوع کنید
بصفحه ۱۱۰-۱۱۱

فشو شو مَنترَ ﴿فشو شو مَنترَ﴾ دعائی است از برای توفیق و ترقی مکررا در اوستا از آن اسم برده شده است از آن جمله در ویسپرد کرده ۱ فقره ۸ و ویسپرد کرده ۲ فقره ۱۰ و در جزو دعاها معروف بشمار رفته است در فقره ۳۳ از یسنای ۵۹ آمده است «مانهاز فشو شو مَنترَ را که متعلق به هادخت است بجای می آوریم»

از این فقره معلوم میشود که فشو شو مَنترَ بهادخت نسک که نسک بیستین عهد ساسانیان را تشکیل میداده متعلق بوده است در پهلوی آن را فشوش مانسرها تختیک گویند یسنا ۵۸ باسم فشو شو مَنترَ معروف است کتاب شایست لاشایت در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در فقره ۴۹ آن را جزو ادبیات گاتها (گاسانیک) شمرده است

از یسنو کَرِتی ﴿فشو شو مَنترَ﴾ دعای معروف ینگه ها تام مقصود میباشد جای آن در

یسنای ۲۷ فقره ۱۵ است

۲ مثل فقره ۸ از سروش بشت هادخت

۲۸ همه کسانی که آنها (اسبها) از بی تعاقب کرده خواهند رسید (اما بخود) آنها که از بی تعاقب شوند نتوانند رسید بآن اسبهائی که سروش نیک مقدس را میکشند با دو اسلحه اش ^۱ اگر هم (دشمن) در مشرق هند باشد او (سروش) او را گرفتار کند اگر هم او در غرب باشد او را براندازد ۰۰

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش ۰۰ ۲ . . .

﴿کرده ۱۲﴾

۲۹ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که قامت برافراشته نگریسد میان بسته برای پاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است ۰۰

۳۰ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور درخشان خوانیرس آمده اسلحه ای با تیغه تیز و قوی ضربت برای فرق دیوها بدست دارد ۰

۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار برای برانداختن دیو خشم اسلحه خونین آرنده برای برانداختن دیوهای مازندان برای برانداختن همه دیوها برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش ۰۰ ۲ . . .

﴿کرده ۱۳﴾

۳۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم این جا و جای دیگر این جا و در سراسر روی زمین ما میستائیم همه پیروزمینهای پیروزگر سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سرنگوبد (پیروزیهای)

۱ معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست

۲ مثل فقره ۸ از سروش‌یشت هادخت

۲۸

(... ..)

۲۹

۳۰

۳۱

(... ..)

۳۲

آن فتح کنند و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک
و ایزد ارشی را (ما میستائیم) ۵۵

۳۳ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین
با پندارهای نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای
نیک سرشار^۱

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی ۲
یتا اهو ۳ ۵۵

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۲۰ از سروش یشت ها دخیست باشد

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت ها دخت

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزدیشت

یو ۳۳۰» باشد گرفته نثار کنند و باهورامزدا و امشاسپندان نماز آورند . . .
 کلمات مذکور در پهلوی چنین تفسیر شده است: آتش دراج جوک پهنای یعنی
 بدرازای یک خیش و پینهای یک جو خیش که در فارسی بمعنی گاو آهن
 است و شعراء نیز استعمال کرده اند با کلمه اوستائی آئش یکی است اما کلمه یو
 در اوستا بخصوصه معنی جو فارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و مطلق حبوبات
 و غله است در اوستا از عدد این برسمها نیز سخن رفته در سروش یشت
 سرشب (یسنا ۵۷) فقره ۶ آمده است «سروش نخستین کسی است که برسم
 بگسترده سه تایی و پنج تایی و هفت تایی و نه تایی تابیلندی زانو و تابوسط
 پاها . . .» حالیه عدد برسمها در مراسم فرق میکند در مراسم وندیداد
 و ویسپردسی و پنج تایی و در مراسم یسنا بیست و سه تایی و در باج پنج تایی
 بکار میبرند کمترین عدد آن در نیرنگستان سه تایی معین شده است معمولاً
 اعدادی میان پنج و سی و سه (۵-۳۳) ذکر شده است بنا بمندرجات اوستا مراسم
 برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده چه در فقره ۷ از رام یشت
 آمده است که «هوشنگ پیشدادی از برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین
 و بستر زرین بنزدیک برسم گسترده نثار آورد» گذشته از جاهائی که نشان
 دادیم در فقرات دیگر هم در تمام جزوات اوستا و کتب پهلوی کم و بیش از برسم
 سخن رفته است برای اختصار بنشان دادن برخی از مواضع اکتفاء کرده
 میگذریم^۱ یسنای دوم که در نماز زَرَر و برسم است در نسخ خطی قدیم
 برسم یشت نامیده شده است در هنگام مراسم با بندگی که از برگ خرما بافته
 شده برسمها را بهم دیگر می بندند بعینه همانطوری که هر زرتشتی بمند معروف
 کشتی را سه بار بدور کمر می بندد این بمند برسم نیز کشتی نامیده میشود یا بلغت
 اوستائی ائیوینگهن سوسوسوسوسوس که بمعنی همیان و کمر بند است در

۱ رجوع کنید به تشریفات فقره ۵۷ و مهریشت فقرات ۸۸ و ۱۴۷ و رشن یشت فقره ۳
 و فروردین یشت فقره ۲۷ و رام یشت فقرات ۲ و ۵۵ و ارت یشت فقره ۶۱ و فرگرد ۱۸
 وندیداد فقرات ۱-۳ و غیره و به کتب پهلوی دینکرد کتاب ۸ باب ۴۴ فقره ۶۵ بهمن یشت
 فصل ۲ فقرات ۳۶ و ۵۷ و ۵۸ فصل ۳ فقرات ۲۹ و ۳۷ و شایست لا شایست فصل ۲
 فقره ۱۸ فصل ۳ فقرات ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۳۲ و ۳۳ فصل ۱۴ فقره ۲ و غیره

برسم

پرستنده آتش زرد هشت همیرفت باباژو برسم نشت (فردوسی)
 زور و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب
 ستایش است در این آئین از زور و هوم صحبت داشتیم اینک در خصوص
 برسم کوئیم

این کلمه در اوستا برسمن *br̥smn* آمده و از کلمه *br̥z* *br̥z* که
 معنی بالیدن و نمو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت *br̥h*
 میباشد آن عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در
 فارسی نای و در پهلوی تاک گویند در اوستا معین نگردیده که این شاخه ها
 از چه درختی باید باشد همینقدر در یسنا ۲۵ فقره ۳ آمده *اورورم برسمنیم*
اورورم یعنی برسم درخت یا گیاه از این عبارت و از فقرات
 دیگر اوستا معلوم میشود که برسم باید از جنس *اورورا* *اورورا* یعنی نباتات
 باشد در کتاب پهلوی شایست لاشایست در فصل ۱۴ فقره ۲ نیز معین نشده
 که برسم از کدام درخت باید چیده شود فقط بذکر آنکه آن باید از درخت
 پاکیزه باشد اکتفاء گردیده است ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم
 باید از درخت انار چیده شود این شاخه ها یا نای ها باشند و شو و آداب و
 ادعیه مخصوصی با کارد مخصوصی که آن را برسمچین گویند بریده میشود
 مدتهاست که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج و یا نقره ساخته
 میشود بکار میبرند این نای های فلزی باریک به بلندی نه بند انگشت و بقطر
 یک هشتم بند انگشت است در جائی که این برسمها گذاشته میشود موسوم
 است به برسمدان یا ماهروی برای آنکه قسمت بالائی آن که دو انتهای برسمها را
 نگاه میدارد بشکل تیغه ماه است در خود اوستا درازا و پنههای برسم نیز
 معین شده است در فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۱۹ آمده است «مردان پاک
 باید در دست چپ برسمن که بلندی یک آتش *سوم* و به پنههای یک

و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایان است منتقل میگردد در آداب مراسم برسم که آب را در آب زور میگذارند و از رطوبت آب قوتی می بخشد بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستنی ها و آبیاری نمودن محصولات و باور نمودن زمین است چنانکه دارمستتر هم همین معنی اشاره کرده است ^۱ دگر آنکه در تاریخ میخوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند لابد در این موقع شکر نعمت بجای می آورده اند

گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است جغرافی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاتیانوکا (در آسیای صغیر) مینویسد مغمها در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگاهداری میکنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود میخوانند و یک بسته چوب در دست میگیرند و پرده تابنائین چانه آویخته که لبهای آنان را می پوشاند ^۲ مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنام است

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم از آنجمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم روز نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گاشتگان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شده و شاه بذکر باج (باز) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سرخوان بر خاست

Le Symbolisme de ces opération est transparent : le Baresman représente la nature végétale, le zôhr représente les eaux : on met le zôhr en contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1. p. 397.)

^۲ رجوع کنید به Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. römi. Quellen S. 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته اند که در تورات در کتاب حزقیال باب هشتم فقرات ۱۶-۱۷ به برسم اشاره شده بکلی سهواست بهیچ وجه مناسبتی میان مندرجات فقرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمیشود

رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen 1920 S. 5.

وقت مراسم برسمها در روی یک میز سنگی که آن را ارثرو^۱ ماسلاد و حالیه اوروشگاه یا تخت آلات یا آلانگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته میشود

آداب شست و شوئی که از برای برسمها بعمل می آید و قسمتی از آنها که در اوروشگاه و قسمت دیگری که در روی ماهروی میباشد و آب زور و (جیوم) که بآنها ضمیمه میگردد و ادعیه که بر آنها خوانده میشود بسیار مفصل است از ذکر جزئیات باید صرف نظر کنیم

اینک به بنیم که مقصود از برسم چیست مقصود از برسم گرفتن و مدّتی دعا بر آن خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایه تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سیاس بجای آوردن است برسم را که گفتیم از شاخه های تر درختی است نمونه کلیه رستنی ها قرار داده بآن درود میفرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند گذشته از آنکه کله برسم که گفتیم از برز^۲ یعنی بالیدن و نمو کردن مشتق و خود دلیل است که از برسم نمونه کلیه نباتات اراده شده است دلایل دیگری هم داریم که از بکار بردن برسم همان شکر نعمت مقصود میباشد در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ و ندیداد چین آمده است «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو بجای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید بنزدیک گیاه از زمین روئیده روی و چنین گوئی درود بتو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیک مزدا آفریده ای گیاه مقدس» پس از این فوراً در فقره ۱۹ که ذکرش در صفحه اول همین مقاله گذشته آمده است مردان پاک باید در دست چپ برسمی . . . «^۱ همچنین در همین فقره ذکر کردیم که برسم باید ببلندی یک گاو آهن و بپهنای یک جو باشد قهراً خیال انسان در این فقره از ذکر گاو آهن و جوبشخم و شیار زمین

۱ بینه همین دستور را برای شکر نعمت که در فقرات ۱۷-۱۹ فرگرد ۱۹ و ندیداد مندرج است زرتشت بنوبت خویش یکی گشتاسب داده است رجوع کنید بگشتاسب پشت فرگرد ۲ فقرات ۲۱-۲۳

رشن راست

در مقالات مهر و سروش و در یشتهای آنان غالباً از رشن اسم برده دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایف شان همدیگر را یاری میکنند حتی در مهریشت در فقره ۷۹ دیدیم که مهر و رشن همنزل هستند یشتهائی که متعلق باین ایزدان است نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است همچنین روزهای از ماه که روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم باشد و با سامی آنان نامزد شده در تعاقب همدیگر میآید

در میان این سه فرشته مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجه دوم و رشن در مرتبه سوم است در ادبیات متأخر مزدیسنان هر سه بمحاکمه روز جزا گماشته شده اند رشن سومین داور محکمه روز واپسین بشمار رفته است در خود اوستا در جائی صراحتاً اشاره باعمال آنان در رستاخیز نشده است هر چند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است اما اطلاعات ما در خصوص وی نسبتاً کم است از یشت ۱۲ که مخصوص باوست مطالب مهمی بدست نمی آید بقول بارتولومه از حیث قدمت هم بسایر یشتها نمیرسد در سراسر اوستا (غیر از گاتها) و در کلیه کتب پهلوی و پازند غالباً باسم رشن برمیخوریم که باو درود فرستاده میشود یا از او استغاثه میکنند رشن در اوستا رشنو ^۱ آمده است این کلمه صفت است یعنی عادل و دادگر و باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله در ویسپرد کرده ۱۶ فقره ۱ گذشته از این رشن اسم خاص فرشته عدالت است چنانکه در طی یشتها مکرراً از او یاد شده از آن جمله در مهریشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ۴۷ رزیشه ^۲ صفت خاص اوست یعنی راست تر درست تر و در پهلوی رزیتک گفته اند معمولاً در فارسی این ایزد را باصفتش خوانده رشن راست گوئیم کلمات فارسی رجه ورژه که بمعنی صفت و ردیف است از ماده رزیشه است ^۳

۱ جاهائی که در اوستا رشن باصفت رزیشه آمده از این قرار است یسنا ۱ فقره ۱
یسنا ۲ فقره ۷ یسنا ۱۶ فقره ۵ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ یسنا ۷۰ فقره ۳ خرداد یشت فقره ۳
سروش یشت فقره ۱۶ ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ ویسپرد کرده ۱۱ فقره ۶ و غیره

بیامد نیا طوس^۱ بارو میان
 نشستند با فیلسوفان بخوان
 چو خسرو فرود آمد از تخت بار
 ابا جامه روم گوهر نگار
 خرامید خندان و برخوان نشست
 بشدتیز بندوی و برسم بدست
 جهاندار بگرفت باز مهتاب
 بزمزم همی رای زد در نهان
 نیا طوس کان دید انداخت نان
 ز آشتگی باز پس شد ز خوان
 همیگفت بازو چلیپا بهم
 ر قیصر بود بر مسیحا ستم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو با آسیا پناه برد خسرو آسیابان
 نان کشکین نزد وی نهاد یزدگرد بوی گفت

بدو گفت شاه آنچه داری بیار خورش نیز با برسم آید بکار

خسرو رفت پی برسم برسم شتابید و آمد براه بجائی که بود اندران باژگاه

از او پرسیدند که برسم از رای که میخواستی او در جواب گفت
 بدو گفت خسرو که در آسیا نشست است کند آوری بر کیا

.....

یکی کهنه خوانی نهادمش برونان کشکین سزاوار خویش

برسم همی باژ خواهد گرفت سزد گرمانی از او در شکفت

از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگرد باشد او را بنزد ما هوی
 سوری بردند آن نایاک بوی فرمان داد که مهتاب خود را بکشد او نیز چنین کرد
 خنجر بتهیگاه شاهنشاه ناکام یزدان پرست فرو برده وی را از برسم گرفتن و
 ادای شکر نعمت نان کشکین فارغ ساخت

۱ این اسم باید Theodosius = Taradus باشد
 راجع برسم برسم بکتب ذیل ملاحظه کنید

Hang's Essays p. 397—398.

Sacred Books of the East by West Vol. V p. 284; vol. XVIII, p. 142; vol. XXXII, p. 162—3.

Le zend-Avesta par Darmesteter vol. I p LXXIII

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi Bombay 1922 p 277—286

که او باشد بطرف خود جلب کند گفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه عاقله اعمال انسان در روز قیامت بر رشن برگذار شده غالباً در کتب پهلوی او را در مباشرت چنین اعمالی ذکر کرده اند در بندهش بزرگ مندرج است «رشن فرشته درستی است اوست که از برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشتکرداران را نابود میسازد و بحساب کردار خوب و بد ارواح میرسد اگر قاضی ای بناحق حکم کرده رشن آن را ندیده باشد آن گناه سرورش مقدس زبان شکوه گشوده گوید فضای جهان بمن تنگ گردید زیرا که در آن عدالتی وجود ندارد»

در آئین گمدها در فقرات ۸ و ۹ مندرج است «در صبح روز چهارم پس از مرگ سرورش و رشن راست و ایزد باد و اشداد و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر باستقبال روح پاک مرده می شتابند و آن روان جاودانی را باخوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) میگذرانند»^۱

در اردای ویرافنامه در فصل ۵ اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که بهمراهی سرورش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشن و باد ایزد نیک و بهرام ایزد توانا و اشداد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر باستقبال من آمدند و بمن درود و آفرین خواندند من خود در آن جا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعمال نیک و زشت مردم را میسنجید» مینوخرد در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴-۱۲۸ نیز از وظیفه رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید «پس از آنکه روح سه روز در بالای سر کالبد مرده پاسبانی نموده در صبح روز چهارم بهمراهی سرورش مقدس و باد نیک و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهائی یافته از پل چینوات میگذرد آنگاه رشن راست ترازو دار اعمال را میسنجد کفه ترازو را بهیچ طرف متمایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از برای پاکان و نه از برای ناپاکان نه از برای گدا و نه از برای شاه با همه یکسان رفتار کند خواه توانگر خواه درویش» نکته تذکریم بقول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن است از کیسوی او نسیم مشک آید و زلفک او نسیم نسترون (روذکی)

۱ آئین گمدها در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴-۱۲۸ یکی از قطعات اوستایی است دارای ۲۸۰ کلمه است اسم آن از کلمه ایست که جزوه مذکور با آن شروع میشود

کله رشن از رَزْ دَسْ که بمعنی مرتبّ ساختن و نظم دادن است میباشد کله مذکور باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله است در مهریشت فقره ۱۴ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بُنیان است کله دیگر اوستائی رَسْمَنْ دَسْمَنْ که بمعنی میدان جنگ و صف معرکه است باز از همین ریشه است لغت رزم فارسی و رَسْمَنْ اوستائی یکی است در این لغت معنی اصلی کله را بمناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتبّ جنگاوران منظور داشته اند

گذشته از آنکه رشن از یاران مهر و سروش است يك جهت یکرنگی و اتحاد هم با ایزد ارشاد دارد چه بسا با او یکجا خوانده شده چنانکه در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ در آغاز گفتیم که روز هجدم ماه برشن مختص است در دوسیزده کوچك و بزرگ هم در فقره هجدم بفرشته موکل روز هجدم درود فرستاده شده است در فقرات ۴-۶ از یسنا ۱۶ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فقره ۵ بجای خود مندرج است رشن نیز در ادبیات فارسی رش بدون نون گفته میشود چنانکه فردوسی گوید

چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی بادید رام و خوش
و عنصری نیز گوید در آمد در آن خانه چون بهشت بروز رش از ماه اردیبهشت
مطالبی که از رشن یش میتوان استخراج نمود این است که این فرشته مخصوصاً برضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایه بیم و هراس آنان است ترس دزدهای متعددی از فرشته عدل و انصاف بسیار منطقی است دگر آنکه از رشن یشت برمیآید که این فرشته در همه جاست در سراسر هفت کشور روی زمین و در بالای کوهها و در میان اقیانوس موجود است از جهان خاکی گذشته عالم بالا نیز مثل کره ستارگان و فلک ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (اینان) تا بعرض اعظم (گرزمان) از حضور او خالی نیست یعنی که در عالم زیرین و زبرین جائی نیست که از عدل و انصاف بی نیاز باشد مرد یا کدین باید بواسطه عبادت و اطاعت خویش توجه این فرشته را در هر جائی

رشن یشټ

رشن راست‌ترین و ارشټاد فزاینده جهان و پروراندۀ جهان و کلام
راستین الهام شده و فزاینده جهان را خوشنود می‌سازیم ☸

۱ (زرتشت) مقدس از او پرسید ای اهورامزداي پاك
من بتوي روي آورده اي اهورامزدا باگفتار راستین از تو می‌پرسم
مرا پاسخ ده تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی تو ای
خردفریفته نشدی ای از همه چیز آگاه فریفته نشدی چه حقیقی در کلام
مقدس آفریده شده آنچه ترقي دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی
آنچه ماهر و سرآمد مخلوقات دیگر است ؟ •

۲ آنگاه اهورامزدا گفت براسټی من ترا خبر دهم ای اسپنتمان پاك از
این کلام مقدس بسیار فرمند از آب حقیقی که در کلام مقدس
آفریده شده آنچه ترقي دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه
ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است •

۳ و اهورامزدا گفت يك ثلث از برسم را تو باید بطرف راه خورشید
بگسترانی (بکوئی) ما استغاثه می‌کنیم ما خواستاریم که خوشنود سازیم
من اهورامزدا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری

(۱) د-و } . و-د-م

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

میخوانم بسوی آتش و برسم و بسوی کف دست سرشار بسوی و
روغن و بسوی شیر گیاهها ۱ ۵۵

۴ پس من بیاری تو آیم من اهورامزدا بسوی این و برقرار شده بسوی
آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی و روغن بسوی شیر
گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او پمن بهمراهی فرکیانی
بهمراهی سود مزدا آفریده ۵۵

۱ فقرات ۳ - ۷ این یشث نامفهوم بنظر میرسد اما پس از دانستن معنی کله و (واسد)
که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده مطالب روشن شده بی مقصود خواهیم برد
هر چند که جلات مربوط بهم نباشد
کله و در پهلوی بجای لغت اوستای ورنکبه (واسد-سوز) آمده است و آن يك فضاء
و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است در زبان فرانسه
اوردالی (ordalie) گویند در سایر زبانهای اروپائی نیز همین لغت با اندک تفاوتی در املاء
موجود است

کله ورنکبه از ورنکبه (واسد) مشتق است که در فرس هخامنشی و اوستا یعنی برگزیدن
و مصمم شدن و باور کردن است کله مذکور در پهلوی واور و در فارسی باور شده است
بنابر این ورنکبه یعنی امتحان و آزمایش و اثبات حق مشتبّه نشود با کله دیگر که بهمین املاء
یعنی پوشاندن و پنهان کردن است کله ای که در پهلوی به نهفتن ترجمه شده است و نه با کله
دیگری که باز بهمین املاء (ور واسد) یعنی باور نمودن و آستان کردن است در طی این مقاله
ترکیب پهلوی کله را نگه داشته (ور) استعمال میکنیم دینکرد در کتاب هشتمش مینویسد که
در سکا توم نسک يك فصل از آن در خصوص اقسام ورها (ورستان) صحبت میدارد
سکا توم نسک هجدهمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز در دست نداریم گذشته
از فقرات فوق رشن یشث و فقره ۹ از آفرین گنجیار که ذکرش بیاید دیگر بجای بکله ورن
برنمخوریم و از اقسام آن بنا بسنت متأخرین که در کتب پهلوی مندرج است ۳۳ قسم بوده
اطلاعی نداریم در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در فقره ۱۷
مینویسد که (شش فقره از یسنای ۳۶ راجع بشش قسم ورن گرم میباشد) راست است
یسنای مذکور چنانکه ترجمه آن را در جزوه هفتن یشث بزرگ در صفحه ۱۱۷ ملاحظه
میکنید از آتش صحبت میدارد اما نمی توان گفت که در آن جا ورن معمولی مقصود است
و در هیچ جای آن هم بکله ورن برنمخوریم بی شک در آنجا آزمایش روز واپسین اراده
شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته اما گناهکاران دچار گردندش خواهند شد
نظیر این گونه آزمایش در روز واپسین و گذاشته شدن فلزات و جاری شدن رودی
ز آن در سایر ادیان هم موجود است (رجوع کنید به Altper. Reli. u. Judentum
Schoftelowitz S. 206.)

۵ ما استغانه میکنیم ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری میخوانم بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیر گیاهها ۵۵

۶ پس بیاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیر گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او بمن بهمراهی فرکیانی بهمراهی سودمزد آفریده ۵۵

۷ ای رشن پاك ای راست ترین رشن ای مقدس ترین رشن ای دانا ترین رشن ای رشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید ای رشنی که گله مند را بهتر از همه بفریاد رسی ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی ۵۵

در فقره ۹ از آخرین گنجیار آمده است (اگر بر کسی سومین جشن سال یشثم بگذرد و در راه خدا اتفاق نکند هر آینه او در میان مزدیستان در روز آزمایش در هنگام طلب حقایق در مقابل ور گرم فرو ماند) چنانکه ملاحظه میکنید در فقره مذکور ور گرم قید شده است گرم ورنکه ۵۵۵۵۵۵ (در شایست لاشیست نیز که ذکرش گذشت همین قید برخورداریم لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است در اوردالی (Ordalie) اروا نیز هر دو قسم موجود بوده و هر يك دارای چندین شعبات بوده است مثلاً يك قسم از اوردالی گرم این بوده که دستها یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را داغ نموده می بستند و مهر موم میکردند پس از انقضای مدت معین مهر موم را کشوده ملاحظه میکردند زخم هر کدام که زودتر خوب شده ذی حق بود يك قسم از اوردالی سرد این بوده که مدعی و مدعی علیه را در حوض آبی انداخته بایستی سر در آب فرو برند نفس هر کدام که زودتر تنگ شده سر از آب بدر میکرد تقصیر کار بود در تمام قرون وسطی انواع و اقسام اوردالی در اروپا وجود داشته است بعدها کتیش ها برای آنکه از شدت این محاکمات سخت بکاهند اوردالی صلیب اختراع کردند و آن عبارت بوده از برافراشتن صلیبی و مدعی و مدعی علیه را در زیر آن سر پا نگاهداشتن هر کدام که زودتر خسته شده می نشست محکوم میشد

از کتاب مذکور دینکرد نیز چنین برمیآید که در ایران قدیم چندین قسم ور معمول بوده است یکی از آنها موسوم بوده گرمک ور (ور گرم) و دیگر برسمک ور (ور با برسم)

۸ اگر تو رنجیده خاطر نباشی بهتر (انسان را بمقصد) رسائی بهتر ضربت
 فرودآوری و بهتر دزد و راهزن را نابود سازی

❁ ۱

- ۹ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور آرزهی ۲ باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۳ ... ❁
 ۱۰ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور سوهی باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۳ ... ❁
 ۱۱ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور فردذ فشو باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۳ ... ❁
 ۱۲ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور ویدذ فشو باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۳ ... ❁
 ۱۳ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو برشتی باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۳ ... ❁
 ۱۴ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو جرشتی باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۳ ... ❁

و دیگر با اورو خوران ظاهر. در این قسم از ور طرفین بایستی چیزی بخورند شاید زهر که
 نظر بآثر سم حقانیت یکی از آنان ثابت میشده است در دادستان دینیک در فصل ۳۷ و قمره ۷۴
 باین قسم از ور اشاره شده است چنانکه West احتمال میدهد در قمره مذکور زهر
 استعمال کردن مدعیان (همکاران) مقصود میباشد

در سنت مزدیسنان معروف است و در کتب پهلوی مثل دینکرد و شایست لاشایست
 و اردای ویرافنامه نیز مندرج است که آذر بد مهر اسبند مشهور و بزرگترین دستور عهد
 شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) مرتب سازنده خورده اوستا برای رفع اختلافات مذهبی
 و صحت کتاب مقدس و اثبات حقانیت مزدیسنا امتحان ور داده فلز گداخته بروی سینه اش
 ریختند و بوی آسیبی نرسید (Livres d'Arda viraf, Traduction par Barthélemy p 143)
 نقول سوگند نامه (در جزو کتاب روایت دفتر اول ص ۴۶-۵۴ تبثی ۱۹۲۲ میلادی)
 ۹ من روی گداخته روی سینه آذر بد مهر اسبند ریختند آزمایش روی گداخته معمولاً در روی
 سینه تصور میشده و آت را ور نیرنگ میگفته اند (ور این جا بمعنی سینه است)

شایست لاشایست در فصل ۱۵ فقرات ۱۵-۱۷ ور را معنی کرده مینویسد (آزمایش فلز گداخته
 این است که در روی دل (سینه) بعمل می آید دل باید باندازه پاك و بی آلاش باشد که وقتی
 فلز گداخته روی آن ریخته شد نسوزد آذر بد مهر اسبند چنان زیست که وقتی فلز گداخته بروی
 سینه اش ریختند باین میباید که بروی سینه اش شیر دوشیده باشند اما وقتی فلز بروی سینه
 زشتکردار و گناهگاری چکیده شد سوخته و خواهد مرد) در ادبیات ما نیز اثرات این محاکمه
 قدیم باسم سوگند موجود است از آن جمله است داستان آتش رفتن سیاوخش که در شاهنامه

۱ در آخر این قمره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود

۲ از قمره ۹-۱۵ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است رجوع کنید بتوضیحات

قمره ۱۵ از مهریشت ص ۴۳۱-۴۳۲

۳ تمام فقرات ۵-۸ از همین یشټ تکرار میشود

۱۵ اگر هم توای رشن پاك در این کشور درخشان خوانیرس باشی ما ترا
بیاری میخوانیم^۱ . . . ☸

۱۶ اگر هم توای رشن پاك تو در دریای فراخکرت باشی ما ترا بیاری میخوانیم^۱ . . . ☸

۱۷ اگر هم توای رشن پاک در بالای آب درخت سیمرغ که در وسط دریای
فراخکرت بریاست آب (درختی که) دارای داروهای نیک و داروهای
مؤثر است و آن را ویسپویش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن

مندرج است سودابه نامادری سیاوخش وی را بماشقه باخویش متهم ساخت و پدرش
کبکوس را از وی بدگلت نمود کبکوس از پسرش خواست که در میان کوه آتشی که از
هیزم افروخته بودند رفته پیگناهی خود را ثابت کند

زهر دو سخن چون بر این گونه گشت بر آتش بیاید یکی را گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند که بر پیگناهاست نیاید گزند
سیاوش حکم پدر پذیرفته سواره باحضور سران و بزرگان و سپیدان در میان آتش رفت
و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

چو بخشایش پاك یردان بود دم آتش و باد یکسات بود
چو از کوه آتش بهامون گذشت خروشدن آمد ز شهر و ز دشت
فخرالدین اسعد استرا بادی گرگاپ سراینده داستات ویس و رامین که بقول خودش
داستان مذکور را از يك کتاب پهلوی ترجمه کرده است مینویسد (شاه موبد از زنش ویسه
بدگان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت برای رفع سوء ظن خویش و تهمت دیگران
از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر در میان آتش برود

وز آتشگاه لختی آتش آورد بمیدان آتشی چون کوه برکرد
بسی از صندل و عودش خورش داد بکافور و بمشکش پرورش داد
ویسه شکوه کنان گوید مرا گوید که بر آتش گذر کن جهان را از تن پاکت خبر کن
بدان تا کبتر و مهتر بدانند کجا در ویس و رامین بدگانند)

پس از این مقدمه گوئیم در فقرات ۳-۷ از رشن یشت اسامی برخی از ورهای معمولی
محفوظ مانده است مثل ور آتش ور برسم ور کف دست سرشار یا بقول دارمستر مایع سرشار
ور روغن و شیرۀ گیاه این ورها بجه ترتیب بعملی آمده اند ما نیز شاید ور روغن جزور
گرم بوده که روغن داغ روی عضوی مریخه اند و ور شیرۀ گیاه عصاره نباتات سمی بوده که بخورد
همیتکاران (مدعیان) میداده اند مقصود از ذکر این ورها در فقرات فوق این است اهورامزدا
به پیغمبرش میگوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این گونه محاکمات خطر
ناک نجات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و بخداوند متوجه شوند و فرشته عدل و انصاف
رشن متوسل گردند تارستگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همین یشت تکرار میشود

تخمهای کلیه گیاهها نهاده شده است ماترا بیاری میخوانیم ۱ . . . ۲ ☉

۱۸ اگر هم توای رشن پاك در سر چشمه رنگها باشی ماترا بیاری میخوانیم ۲ ☉

۱۹ اگر هم توای رشن پاك در دهنه رنگها باشی ماترا بیاری میخوانیم ۲ ☉

۲۰ اگر هم توای رشن پاك در آخر (حدود) این زمین باشی ماترا بیاری میخوانیم ۲ ☉

۱ سیمرغ در اوستا سَئینَ دسَهه است آمده است در پهلوی سین مرو گویند یعنی مرغ سین گذشته از فقره مندرج در فوق در فقره ۴۱ از بهرام یشت نیز باین مرغ برمیخوریم (یرغوسَئینَ ۴۱) مستشرقین این کلمه را شاهین و عقاب ترجمه کرده اند لغت سیمرغ فارسی همان سَئینَ اوستا است که از آن يك مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده است در فرهنگهای فارسی و در اشعار متقدمین بسا سیرنگ بجای سیمرغ آمده است جز خیالی ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنگ (خیالی فرهنگ سروری) در شاهنامه داستان سیمرغ که در بالای کوه البرز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بعدها وی را تعلیم داده که چگونه پسرش رستم میتواند باسفتد یار روئین تن غلبه کند مشهور است در کتاب رزمی ما آشیانه سیمرغ در بالای کوه البرز است

یکی کوه بُد نامش البرز کوه بخورشید نزدیک و دور از گروه

بدانجای سیمرغ را لانه بود که آتخانه از خلق ییگانه بود

ولی در اوستا چنانکه ملاحظه میشود آشیانه آن در بالای درختی است که در میان اقیانوس فراخکرت برپاست در کتب پهلوی نیز چنین مندرج است از يك فرد شعر فردوسی که در فرهنگ انجمن آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده ام برمیآید که سیمرغ بادریا نیز سروکاری داشته است از آنجائیکه بازگشتن نمود که نزدیک دریای سیرنگ بود در اوستا نیز سَئینَ اسم اشخاص میباشد در فقره ۹۷ از فروردین یشت آمده است «سَئینَ نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بروی این زمین بسر برد» این سَئینَ همان است که بقول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولد گشته و دوست سال پس از آن در گذشت در فقره ۱۲۶ از یشت مذکور نیز از يك خانواده سَئینَ یاد شده است در فرهنگهای فارسی سیمرغ نیز اسم حکیم و دانائی بوده شاید سَئینَ پارسا و دانائی که در فقره ۹۷ فروردین یشت مندرج است مأخذ دومین معنی سیمرغ فرهنگها باشد اسم خاص سیندخت که در شاهنامه آمده از سَئینَ اوستا است و او زن مهراب پادشاه کابل و مادر رودابه بوده است پیرسید سیندخت مهراب را ز خوشاب بگشود عتاب را

۲ تمام قرات ۵ — ۸ از همین یشت تکرار میشود

۲۱ اگر هم توای رشن پاك در مركز اين زمين باشي ماترا ييارى
ميخوانيم ۱ ۰۰

۲۲ اگر هم توای رشن پاك در هر جائى از جاهاى اين زمين باشي ماترا
بييارى ميخوانيم ۱ ۰۰

۳۲ اگر هم توای رشن پاك در بالاي هر بُرز درخشان كثير السلسله باشي در
آب جائى كه نه شب است و نه تاريخي نه باد سرد است نه گرم نه
ناخوشي بسيار مُهلك نه كشافت ديو آفريده و آب هربرزي كه از
آن به برنخيزد ماترا ييارى ميخوانيم . . . ۱ ۰۰

۲۴ اگر هم توای رشن پاك در بالاي كوه در همه جا ستوده و زرّين هُكر
باشي آنجائى كه بارتفاع هزار قد آدم اردويسور ناهيد براى من سرازير
ميشود ماترا ييارى ميخوانيم ۱ ۰۰

۲۵ اگر هم توای رشن پاك در بالاي قله كوه هَرايتى در آنجائى كه
گرداگرد آن ستارگان و ماء و خورشيد من دور ميزند باشي ماترا
بييارى ميخوانيم ۱ ۰۰

درختى كه بقول اوستا تحمل آشيانه سيمرغ است در كتب پهلوى نيز مكررا ياد شده است
اين درخت كه در اوستا ويسويش و ~~واييدك~~ خوانده شده در فصل ۱۸ از بندهش^۱ در
فقره ۹ كليه مذكور چنين معنى گرديده است (هماك بزشك) يعنى پزشك و دارو و درمان همه
چيز ويسويش اوستا يا هماك بزشك پهلوى صفت درخت مذكور است اسم خود آن درخت در كتب
پهلوى هرويسپ تخمك ضبط شده است يعنى درخت كليه تخمهاى گياه و رستنى بندهش در فصل ۹
مينويسد «درخت هرويسپ تخمك درميان اقبانوس فراخكرت روئيده است در كنار درخت گوكرن
(رجوع كنيد بصفحه ۶۵ و ۱۰۱ همين كتاب) دانه هاى كه از اين درخت فروميريزد فرشته باران
تشت بر گرفته با باران فروميبارد» بواسطه مندرجات مينوخرد در فصل ۶۲ فقرات ۳۷-۴۲
مسئله روشن تر ميشود از اين قرار: «آشيانه سين هرو (سيمرغ) در بالاي درخت هرويسپ
تخمه كه جديش (ضد گرند) خوانندش ميباشد هر وقت كه سيمرغ از روى آن برميخيزد هزار
شاخه از آن ميرويد و هر وقت كه بروى آن فرودى آيد هزار شاخه از آن شكسته تخمهاى آنها
باشيده و پراكنده مى گردد مرغ ديگري موسوم به چروش تخمهاى كه از هرويسپ تخمه فرو ريخته
گردد آوري نموده بجائى ميرد كه از آنجا تشت آب برميكرد انواع و اقسام تخمها بواسطه وي
با باران فروميريزد (وكياههاى گوناگون) ميرود»

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همين یشث تکرار میشود

21
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות

22
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות

23
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות

24
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות

25
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות
 מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות מלך המלכות

۲۶ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستاره ونند مزدا آفریده باشی ما
ترا بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۲۷ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارهٔ تشتر درخشان و باشکوه باشی
ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۲۸ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستاره هفتو رنگ باشی ما ترا بیاری
میخوانیم ۱ ۰۰

۲۹ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگان حامل نطفهٔ آنها باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۳۰ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگان حامل نطفهٔ زمین باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۳۱ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگان گیاهها باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ستارگانی که متعلق بخرد مقدس است
باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۳۳ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) ماه حامل نطفهٔ ستور باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۳۴ اگر هم تو ای رشن پاک در (فلک) خورشید تیزاسب باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۳۵ اگر هم تو ای رشن پاک در جؤ جاودانی فروغ بی پایان (ایران) باشی
ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ۰۰

۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در بهشت پاکان در فروغ در (آنجائی که) تمام
خوشیها مهیا ست باشی ما ترا بیاری میخوانیم ۱ ॐ

۳۷ اگر هم تو ای رشن پاک در کرزمان درخشان (عرش) باشی ما ترا
بیاری میخوانیم ۱ ॐ

۳۸ یتا اهو
درود میفرستم برشبن راست ترین و ارشناد فزاینده جهان و پروراننده
جهان و کلام راستین الهام شده و فزاینده جهان
اشم و هو
اهمائی رئیسجه ۲ ॐ

۱ تمام فقرات ۵-۸ همین یشت تکرار میشود

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزدیشت

مکرراً و مفصلاً در اوستا از فروهر سخن رفته ولی باز از برای فهم پاره ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی نیاز نیستم اینک گوئیم در آئین مزدیسنا به طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان که بتدریج عدد آنان بهفت قرار گرفته و شرحش در مقاله امشاسپندان (ص ۶۹-۹۶) گذشت دوم ایزدان که تعیین عدد آنها غیر ممکن است چه در خورشید یشت فقره اول از صدها و هزار ایزدان مینوی سخن رفته است ولی مشهورترین ایزدان ههاتهای هستند که در دو سیروژه کوچک و بزرگ از آنان اسم برده شده و بهر يك پاسبانی یک روز از سی روز ماه سپرده شده است و برخی از یشتها بآنان تعلق دارد یا عیدی باسم یکی از آنان است گذشته از این ایزدان مشهور در طی یشتها بیک دسته از ایزدان دیگری برمیخوریم که هر یک را تاباندازه که ممکن بود در یاد داشتها و حواشی شرح دادیم طبقه سوم که موضوع مقاله ماست عبارت است از فروهران عدد آنها تاباندازه عدد مخلوقات اهورامزداست بنابر این حد و حصری در آنها نمیتوان قائل شد شاید درجائی که مورخ یونانی دیوژنس لرتوس Diogenes Laertus (در قرن سوم پیش از مسیح میزیست) مینویسد که باعتقاد ایرانیان تمام آسمان پراز فرشتگان است همین فروهرها مقصود باشد

در گاتها بکلمه فروهر بر نمیخوریم چنانکه کلمه امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمیشود اما در هفتها که پس از گاتها قدیمترین قسمت کتاب مقدس و از جزو ادبیات گاسانیک شمرده میشود در يك جا فروشی هلداسیود (فروهر) ذکر شده است در فقره سوم از یسنای ۳۷ (هفتها) گوید «ما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیک رامیستائیم»

پس از دانستن این مقدمه به بینیم فروهر چیست و معنی لفظی آن کدام است این کلمه در اوستا فروشی و در فرس هخامنشی فرورنی و در پهلوی فروهر می باشد امروز در ادبیات زرتشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر بهمین شکل در تمام ایران مصطلح

اشتقاق کلمه
فروهر

فروهر

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که پیش از بدنیا آمدن او وجود داشته و پس از مرگ او دگر باره بعالم بالا از همانجائی که فرودا آمده صعود کرده پایدار بماند

فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است

نه آنکه فقط انسان دارای فروهری است بلکه کلیه موجودات اهورامزدا دارای چنین قوه ایست که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آنها بسوی زمین فرستاده شده است فنا و زوال جهان مادی را در این قوه جاویدانی ایزدی که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی بود یعه گذاشته شده راهی نیست جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی دامن پاک او را آلوده نتواند نمود بهمان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن بسوی بارگاه قدس پرواز نموده در ساحت پروردگار بسربرد

فروهر از خصایص مزدیسنا و از ارکان مهم این دین کهن است کلیه مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده مقالات و جزوات بسیار مفید راجع بآن نوشته اند در سراسر اوستا یسنا و ویسپرد و وندیداد و یشت و خورده اوستا و در کلیه کتب مذهبی بهلوی و پازند مفصلاً از فروهر سخن رفته است گذشته از آنکه در همه جای کتاب مقدس مزدیسنان از فروهر صحبت میشود بلندترین یشتهای اوستا که یشت سیزدهم باشد مختص بآن و موسوم است به فروردین یشت و بعلاوه یسناهای ۲۳ و ۲۶ نیز بفروهر اختصاص دارد در جزو خورده اوستا دعائی نسبتاً متأخر نامزد است به همازور فروردیگان در قسمت اولی این دعا بفروهر زرتشت و نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده میشود در قسمت دوم از برای همه بطور عموم تندرستی و خوشی و بخشایش ایزدی تمنا میشود سرچشمه اطلاعات ما راجع بفروهر همان یشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و ۲۶ است در قطعات دیگری که از فروهر ذکری شده بمطالعی برنمیخوریم که بیرون از مندرجات فروردین یشت و یسناهای مذکور باشد هرچند که

است «فروهر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب بوی دهد و هر ثقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند»^۱ بورنوف Burnouf نیز همین معنی را گرفته آن را قوّه نموّ و ترقی دادن دانسته است^۲ دارمستتر بعلمای پیش تأسی نموده فروشی را بمعنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است^۳ شلوتنمان Schlottmann آن را از ریشه وختش vakhs که بمعنی روئیدن و بالیدن است دانسته و پس از آن از لغت وچ vac که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند^۴ اوپرت Oppert اسم فرورتنی را که در کتیبه بیستون آمده است بمعنی غذا دهنده گرفته است^۵ بنظر اشپیگل Spiegel میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف فر fra که بمعنی پیش و مقدّم است و از ریشه وش vash که ممکن است بجای کلمه vakhs بمعنی بالیدن استعمال شده باشد^۶

گیگر Geiger مینویسد که جزء دومی فروشی از ریشه ورن var-د واصله که بمعنی بالیدن و نموّ کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد^۷ از این معنی سنتی گذشته دسته دیگری از علما فروشی را بمعنی گرویدن و ایوان آوردن و یا بمعنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته اند یوستی Justi میگوید که فعل ور var برای گرویدن بدین مزدیسنا استعمال شده است فراورتنی traoretī یعنی ایوان و اعتقاد و فرورتن fravareta یعنی معتقد و متدین در خطوط میخی هخامنشیان نیز var بمعنی اعتقاد کردن است و با وروس verus لاتینی و وار wahr الهامی و ور weru روسی نسبتی دارد فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته فروشی شد و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته است فروشی قوّه ما به الامتیاز دینداران است از این جهت است که از برای غیر دینداران فروشی

- | | |
|---|---|
| Spiegel, Die Traditionelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172. | ۱ |
| Burnouf Commentaire sur le yaena p. 271 | ۲ |
| Darmesteter, Le zend Avesta Vol. II p. 502. | ۳ |
| Schlottmann, Commentar zu Hjob S. 91, 117 | ۴ |
| Oppert, Insc. des Achéménides p. 105. | ۵ |
| Spiegel, Iranische Alterthumskunde Zweiter Band S. 91. | ۶ |
| Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879 | ۷ |

و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده ای گردیده است در فارسی فرور و معمول تر آن فرورد میباشد فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است از همین کلمه است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت بنا بشواهد تاریخی از دیرزمانی در ایران باین کلمه آشنا بوده اند و باندازه ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسمی خاص قدیم غالباً بآن برمیخوریم هرودت مینویسد که پدر دیاکو سر سلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت گذاشت موسوم بوده به فراورتس Phraortes و پسر دیاکو که دومین پادشاه سلسله ماد بشمار است نیز چنین موسوم بود^۱

جغرافی نویس و مورخ یونانی قرن دوم میلادی پوزانیاس Pausanias نیز از فراورتس دومین پادشاه ماد اسم میبرد^۲ یکی از مدعیان تاج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورتی شاهنشاه در کتیبه میخی بیستون از او اسم برده گوید "اورا در ۲۵ ماه ادو کنیش Adukanīša (مطابق پائیر سال ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست دادم"^۳ گذشته از این چند فقره باز در تاریخ ایران قدیم با اسم فرورتی برمیخوریم ولی بذکر چند فقره فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در تاریخ اکتفاء میکنیم

مستشرقین را در سر معنی فروشی اختلاف است در سنت مزدیسنان این کلمه را از ریشه ای که شبیه بلغت ورد vardh سانسکریت است دانسته اند و بمعنی گواراندن و پروریدن گرفته اند نیریوسنگ دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدهم میلادی میزیست در ترجمه سانسکریت یسنا فروشی را بکلمه سانسکریت وردی vrdahi ترجمه کرده است بنابر این فروشی روح یا قوه و یا فرشته ایست که بگواراندن غذا موظف است در ادبیات متأخر نیز همین معنی از فروهر اراده شده است چنانکه در صد در بندهش عین عبارت فارسی آن این

Herodotos 1,96 & 1,102.

۱

Pausanias 4, 24, 2.

۲

Die Keilinschriften des Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911 § 31 & 32 ۳

از آنچه گذشت کلمه فروشی بکلمه فرشته مربوط نیست فرشتك پهلوی و
فرشته فارسی همان بمعنی فرستاده میباشد در خود اوستا در گاتها یسنا
۹۴ قطعه ۸ فراشتَ 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀𐬰𐬀 بمعنی پیک و رسول و فرستاده
آمده است

اکنون باید دید که فروهر چیست و بچه شغل و وظیفه
گاشته شده است

قوای پنجگانه
انسان

معمولاً در اوستا پنج قُوّه باطنی برای انسان تشخیص داده
شده است این قوّه از حیث رتبه باهم مساوی نیستند برخی از آنها بی آغاز و
بی انجام است برخی از آنها فنا پذیر و برخی دیگر از آنها محدث ولی بعد
بحیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد در جایی که این قوای پنجگانه باهم ذکر
شده در یسنا ۲۶ فقره ۴ میباشد که گوید «ما میستائیم اهو و دئنا و
بئوده و اورون و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و
مقدسات را که در این جهان برای پیشرفت راستی کوشیدند» هر چند که
موضوع مقاله ما پنجمین از این قوّه است اما بطور اختصار چند کلمه از سایر قوّه
گفته میرویم بسر مطلب

نخستین قُوّه اهو *ahū* در پهلوی و در ادبیات فارسی مزدیسمنان اخو
میباشد آن را باید جان ترجمه نمود و یا قُوّه حیات و زندگانی و حرارت غریزیه
دانست کار اخو این است که بدن انسانرا محافظت نموده اعمال آن را بنظم و
نسق طبیعی بگمارد این قُوّه با بدن هستی یافت و با آن نیز نابود گردد بنابر
این آن را آغاز و پایانی است و از حیث درجه پست ترین قوای انسانی
شمرده میشود

در سنت این قوّه را طور دیگر ذکر کرده اند بندهش بزرگ مینویسد که انسان از
پنج جزء آفریده شد از تن و جان و روان و آئوینک *divinak* (قالب) و فروهر در صد در
بندهش قوّه این طور آمده است و جان و اخو و روان و بوی و فروهر رجوع شود به زند اوستای
دارمستر جلد دوم ص ۵۰۰ و ادبیات سنتی پارسیان تألیف اشبگل ص ۱۷۲

قائل نشده اند یوستی نیز مینویسد که اسم فرورتی دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشتی است ^۱ دُهارلز De Harlez با یوستی موافق جزء دومی فروشی را (ور واد) اول بمعنی برگزیدن و باور کردن دوم بمعنی پناه دادن گرفته است ^۲ هوک Haug هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده فروشی را بمعنی حمایت کردن میدانند ^۳ تیل Tiele نیز بهر دو معنی مذکور متمایل است ^۴ جکسن Jackson از معنی ستی طرفداری نکرده بدو معنی مذکور اخیر اشاره میکنند و آن را معنی معمولی و متداولی عامای معاصر میشمرد ^۵

چنانکه دیدیم دانشمندان متأخر طرفدار معنی ستی فروشی نیستند نظر بدو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسی موجود است بمعنی ستی چندان وزنی نباید داد بی شك فروشی مرکب است از فر + وریا فرا بمعنی یش و مُقدم در سر يك دسته از لغات فارسی موجود است مثل فرزانه و فرزند و فرمان در گاتها فرا fra آمده است و در سانسکریت پرا pra و در لایتنی پرو pro میباشد در تمام زبانهای کنونی اروپا نیز در سر يك دسته لغات جای دارد مثل pro (pronom) در فرانسه و vor و before در زبانهای المانی و انگلیسی جزء دیگر کلمه را که برخی از مستشرقین بمعنی اعتقاد کردن و گرویدن گرفته اند در فارسی در جزو کلمه باور باقی است در خود اوستا ور واد چندین معنی دارد اول بمعنی فرا گرفتن و احاطه نمودن و پوشاندن است دوم بمعنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن نظر بوظیفه فروهر چنانکه بزودی خواهیم دید و از یش نیز مختصراً بآن اشاره کردیم مناسب است که آن را بمعنی حمایت نمودن و پناه دادن و یا بمعنی پوشاندن و احاطه نمودن که همان معنی پناه دادن از آن مفهوم است بدانیم

Justi Geschichte Irans, G ir Phi. III, Ab. S. 411.

Geldner, Encyclop. Britannica XXIX, 823.

De Harlez, Manuel de la Langue de l'Avesta,

Haug, Essays on The Sacred Langu. Writi, and Relg. of the Parsis. p. 206.

Tiele, Relig. beit den Irani. Völker Deutsch. Ausg. von Gebrich S. 260

Jackson, Die Irani Relig. G ir Ph. S. 642

۱

و رجوع شود به

۲

۳

۴

۵

بوی باروان یکجا ذکر شده از آنجمله در وندیداد فرگرد ۱۹ در فقره ۲۹ گوید «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی وروان وی را از اعمال جهانی باز خواست میکنند» چهارمی از این قواء اُورَوَن «اوروان» را امروز روان گوئیم این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با او ست ناگزیر کردار نیک و زشت از او باز خواست خواهد شد روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند پس از مرگ بحسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضه خلد برین متنعم است و یا در قعر جهنم معذب روان مرد پاک و نیکوکار با فروهر پیوسته با هم بسربرند اینک رسیدیم بقوه پنجمی که فروشی باشد این قوه فروشی یا فروهر نامیده میشود در صورتی که متعلق بمرد پاک و نیکوکار و پارسا باشد آن مرد ناپاک و ملحد دیو خوانده میشود در خود اوستا صحبتی از فروهر مجرمین نیست فقط در صدر بندهش آمده است که فروهر یک مرد شریر با بوی و روان در جهنم بسر خواهند برد^۱ از خود اوستا شاید بتوان استخراج کرد که دیو بمنزله فروهر مجرمین است چه در وندیداد فرگرد ۸ فقره ۳۱ از گناهکاران صحبت کرده گوید «کسی که پس از مرگش بدیو معنوی مبدل میگردد» چنانکه از معنی لفظی فروشی برمیآید این قوه بمعنی حافظ و نگهبان میباشد نه آنکه فقط انسانرا چنین پاسبان و فرشته ایست بلکه در کلیه مخلوقات اهورامزدا این قوه موجود است هر یک از اجسام سماوی و آتش و آب و گیاه و جانوران سودمند را فروهر مخصوصی است حتی خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان را فروهری است در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۴ اهورامزدا بزرگوار میگوید «فروهر مرا که اهورا هستم بیاری بخوان» فروهر اهورامزدا بزرگتر و بهتر و زیباتر و پایدارتر و باهوشتر و رساتر و مقدس تر نامیده شده است

دومی از این قواء دُنا و سَدنا در پهلوی و فارسی دین گوئیم
 دین در همه جای اوستا بمعنی کیش و آئین نیست بلکه غالباً بمعنی وجدان و حس
 روحانی و ایزدی انسان است در خودکاتها بسا باین معنی استعمال گردیده
 است ^۱ این قوّه ایزدی مستقل است از جسم فنا پذیر و آن را آغاز و
 انجامی نیست این قوّه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشت تا همواره
 او را از نیکی و بدی عملش آگاه سازد آنچه نیک است میستاید و آنچه
 زشت است مذمت میکند اثر عمل این قوّه منوط باین است که انسان باین
 آواز باطنی گوش فرا دهد تمجید و توبیخ آن را بشنود اگر انسان آواز دین و
 یا وجدان را نشنید و مرتکب بجرمی گردید از آن گناه دامن قدس این قوّه
 ایزدی آلوده و ناپاک نگردد مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین
 گشته با آسمان عروج میکند از مرگ و زوال نیز خللی بجنبه جاودانی آن نمیرسد
 پس از در گذشتن انسان دین را در جهان دیگر بروان او نفوذ و تسلطی است
 در سر پل چنود دین بصورت دختر زیبا و درخشانی بروان مرد پاک و پارسا
 رو کند و بدو گوید پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو مرا بیا فرید منم
 پیکر اعمال نیک تو منم صورت خدا پرستی و پرهیز گاری تو همچنین بروان
 مرد گناه کار بصورت زن پتیاره و زشتی در آمده اعمال ناصواب او را از هیکل
 منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم میسازد ^۲

سومی از این قواء بُودَ و بُودَ در پهلوی بوذ و اکنون بوی
 گویند و آن قوّه دُرا که و فهم انسانی است موظف است که حافظه و هوش
 و قوه ممیزه را اداره کند تا آنکه هر یک تکلیف خود بجای آورده بدن را
 خدمت نمایند بنظر میرسد که بوی با بدن بوجود آمده اما پس از مرگ فانی
 نمیشود با روان پیوسته بجهان دیگر میشتابد چه بسا در اوستا می بینیم که

۱ رجوع کنند بگاتھا ترجه نگارنده به یسنا ۳۳ قطعه ۱۳

۲ رجوع شود به ما دُخت نسک (فرکرد ۲ فقرات ۱-۱۴) و ویشتا سپ یشت فرکرد ۸
 فقرات ۵۶-۶۰ زند اوستای دارمستر جلد دوم و رجوع شود به اردای ویرافنامه

فروهر که صورت معنوی هر يك از مخلوقات اهوراست برای محافظت
سورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است این فرشته موظف است
ز وقتی که نطفهٔ انسان بسته میشود تا دم مرگ او را محافظت کند در دینکرد
آمده است «همینکه زرتشت متولد شد دیوها خواستند که او را هلاک کنند
اما فروهر زرتشت بصورت مرد دلیری او را پاسبانی نمود»^۱ پس از انفصال
روح از بدن و سر آمدن دورهٔ زندگانی فروهر بعالم بالا عروج میکند ولی
با صورت جسمانی ترک علاقه نمیکند چنانکه خواهیم دید باز ماندگان
در گذشتگان همراه منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را
خواستار است

عقیدهٔ بفروهر شبیه است بعقیدهٔ بقای روح که کلیهٔ اقوام قدیم بآن قائل
بوده اند اما در مزدیسنا رنگ و روی مخصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه
آن شده است بطوری که آن را باید از خصایص آئین زرتشتی شمرد در واقع
در هیچ دینی نظیر آن هم دیده نمیشود چه فروهر چنانکه خواهیم دید غیر از
روح است مگر آنکه برای فهم کلام ناکزیریم که عقاید سایر اقوام را که
شبهاتی باین عقیده دارد ذکر کنیم از آنجمله بابلیها اعتقاد داشته اند که هر
کسی را خدای مخصوصی است که او را حفظ میکنند و هر کسی فرزند خدا
نامیده میشود است بنظر میرسد چنانکه بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر
کرده اند عقیدهٔ فروهر ایرانیان بشکل دیگری داخل دین یهود و از آنجا بسایر
ادیان ساجی نفوذ کرده باشد

غالباً در انجیل می بینیم که از برای انسان ملک و فرشتهٔ مخصوصی قائل
شده اند بطوری که تردیدی باقی نمیاند از آنکه فقط اسم فروشی اوستا. ملک
تبدیل یافته باشد^۲ همچنین بسیار بعید بنظر میرسد که افلاطون در فلسفهٔ

۱ دینکرد کتاب نهم فصل ۲۴ فقره ۷

۲ رجوع شود بانجیل متی در باب هجدهم فقره ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در . ب

در آغاز گفتیم که پیش از خلقت انسان و ترکیب یافتن جهان مادی فروشی ها وجود داشته اند و در عالم بالا صور معنوی و روحانی کلیه مخلوقات اهورا بوده اند در فصل اول بندهش در فقره ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فروشی را بیا فرید یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه و غیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است عالم فروشی در مدت سه هزار سال طول کشیده پس از انقضای این دوره روحانی از روی صور معنوی فروشی ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعد ها یا بدائره وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد آخرین فروهری که بزمن فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسناست که پس از آن آخر الزمان است در پمت ایرانی در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است "من امیدوار ظهور آخرین جسم هستم" ^۱

این عقیده از مزدیسنا با اندک تفاوتی داخل دین یهود گردیده قائل شده اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیا فرید همانطوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است مشیاه (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید پیش از آنکه کلیه ارواح بزمن فرود بیایند مسیح بوجود نخواهد آمد

قبل از آنکه اهورامزدا بعالم فروشی ترکیب مادی دهد بقول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آنها را آزاد و مختار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بمانند و یا بقلب جسمانی در آمده بضد جنود اهریمن بجنگند فروهرها پذیرفتند که در جهان بابدی بستیزند چه دانستند که در انجام مظفر شده دیوها شکست خواهند دید و بدی از جهان نابود گشته نیکی و حیات ابدی دگر باره حکمروا خواهد شد ^۲

۱ رجوع شود به Spiegel, Die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bd S. 228

۲ رجوع کنید به بندهش فصل ۲ فقرات ۱۰-۱۱

گویند روان مخصوص خود را میستایم فروهر مخصوص خود را میستایم از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فروهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهراً بایستی روزی بهم مشتبه گشته این دو را یکی تصور کنند و چیزی که بخصوصه مدّ این اشتباه شده و تفکیک فروهر را از روان مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس ازمرگ بفروهر در یسنا ۲۶ فقره ۱۱ آمده است "ما میستائیم همه فروهای پاکان را ما میستائیم روانهای در گذشتگان را آن فروهرهای پاکان را" همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است^۱

جشن فروردین اوقات نزول فروهرهاست از آسمان برای دیدن باز ماندگان نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را عید اموات گویند در نزد هندوان نیز ستایش نیاگان (پیتارا Pitara) شباهتی بفروردگان ایرانی دارد رُمها نیز ارواح مردگان را با اسم مانس manes پروردگارانی تصور کرده فدیّه تقدیم آنها میکردند عقیده داشتند که روح پس از بخاک سپرده شدن بدن بیک مقام عالی میرسد هر چند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد بواسطه فدیّه و قربانی توجه او را از عالم زیرین بسوی خود میکشیدند در قبرستانها در ماه فوریه عیدی برای مردگان میکردند و فدیّه و هدیه نیاز مینمودند^۲

اینك كه صحبت ما باین جا كشید مناسب است كه چند كلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید فروردین یگانه جشن ایران قدیم است كه تا با امروز پایدار مانده و بزرگترین عید ملی ایران شمرده میشود از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهرگان و سده نام و نشانی نیست ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است

۱ رجوع شود بقره ۷ از یسنا ۲۶ و بقره ۲۳ از یسنا ۷۱

۲ Otto Seemann, 'Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1910 S. 179.

Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1909 p. 42

خویش در تحت نفوذ مزدیسنا نباشد و در جایی که میگوید هر یک از اجسام را يك صورت ذهنی و معنوی موجود است از فروشی بی اطلاع باشد افلاطون میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است بلکه نیکوئی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی (ideas) قالب و سرمشق (paradigma) کلیه اشیاء موجوده است و یا بعبارت دیگر صور ذهنی قالب اشیاء غیر حقیقی است چه صورت ذهنی فقط دارای وجود حقیقی است و اشیاء موجوده جسمانی تقلیدی است از صورت ذهنی (ideas) که قدیمی و جاویدانی و غیر مرئی است آنچه تقلیدی است در معرض همه قسم تغییرات است پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فنا پذیر جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از ترکیب جسمانی او وجود داشته در صورتی که پاک و بی آلاش مانده باشد دوباره بعالم علوی عروج کرده بمقام اولی خود رسد و بحیات ابدی پیوسته گردد این فلسفه کاملاً یاد آور حکمت زرتشتی است مگر آنکه کلمه فروشی به ideas تغییر یافته است

در مینو خرد آمده است ستارگان بی حدودی که در آسمان دیده میشوند فروهرهای مخلوقات جهان میباشند چه از برای هر یک از آفریدگان اهورامزدا از هر قسم و نوعی که باشد خواه آنهایی که پا بدائر وجود گذاشته اند و خواه آنهایی که بعد صورت هستی پذیرند فروهری در آسمان موجود است^۱ لا بُد این عقیده که ستارگان فروهرهای مخلوقات اند در عهدی^۱ صورت یافته که علم نجوم در ایران نفوذ کرده بوده است در خود اوستا بهیچ وجه مناسبی میان ستارگان و فروهران بنظر نمیرسد

گفتیم که فروهر غیر از روان است از فقره ۴ یسنای ۲۶ که شرح گذشت این مسئله نیز بخوبی پیداست در یسنای ۵۵ فقره ۱ از بن و پیکر و استخوان و قوه (teviš) توش توان) و بوی و روان و فروهر اسم برده شده است در یسنا ۷۱ فقره ۱۸

فروهر غیر از
روان است

و بهرام روز (روز ۲۰) واقع میشود این روز با آفرینش جانور تخصیص دارد ششمین گهنبار موسوم است به همسپتدم در هشتاد و سه روز و در این جشن در آخرین روز کیسه سال که وهشتواشت مینامند واقع میشود در این روز انسان آفریده شد معنی لفظی همسپتدم درست معلوم نیست مستشرقین آن را بطور یقین معنی نکرده اند نریوسنگک آن را در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) ترجمه کرده است دانشمند دیگر پارسی کائگا آن را بمعنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲۴ ساعت شبانروز بدو قسمت مساوی و یا بعبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است^۱

هر يك از این جشن ها پنج روز طول میکشد روزهایی که از برای هر يك از گهنبار معین کردیم آخرین و مهم ترین روز آن جشن است این گهنبارها چنانکه دیدیم بفاصله های غیر مساوی از همدیگر دور میباشد در خود آفرین گهنبار این فاصله ها این طور معین شده است

از نخستین گهنبار تا آخرین روز دومین گهنبار ۶۰ روز از دومین تا آخرین روز سومین ۷۵ روز از سومین تا آخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین تا آخرین روز پنجمین ۸۰ روز از پنجمین تا آخرین روز ششمین ۷۵ روز و از ششمین تا آخرین روز نخستین ۴۵ روز فاصله است بنابر این نخستین گهنبار در چهل و پنجمین (۴۵) روز سال دومین در صد و پنجمین (۱۰۵) روز سومین در صد و هشتاد و پنجمین (۱۸۰) روز چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰) روز پنجمین در دویست و نود و پنجمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصد و شصت و پنجمین (۳۶۵) روز سال واقع میشود هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان بترتیبی که ذکر شد و معین بودن خلقت هر یک در یکی از گهنبارها متأخر است^۲ ولی معلوم میشود از یک آبشخور بسیار قدیمی میباشد چه در خود فروزدین یشت در فقره ۸۶ ترتیب فوق منظور شده مرتباً بفروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشر درود فرستاده میشود

از آنکه این موقع از سال بفروهرها تخصیص یافته و نخستین ماه سال
بفروردین موسوم شده بی دلیل نیست در کتب مذهبی و سنت مزدیسنان وجه
مناسبت آن معلوم است

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و با آخرین گهنبار
است در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همانطوری که
در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که
خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و گیاه و خورشید
و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود
در سنت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یهوه
در یک هفته بلکه در مدت یک سال در فصل ۲۵ بندهش آمده است
"اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز بتوسط من انجام گرفت و
شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است" گفتیم که بیش از خلقت
جهان مادی در مدت سه هزار سال عالم روحانی فروشی وجود داشته و پس
از انقضای این مدت از این صور مینوی جهان جسمانی ترکیب گردیده است
این خلقت در شش بار در مدت یک سال صورت گرفته است در خورده
اوستا در آفرین گهنبار فاصله این اوقات بهمدیگر نیز معلوم گردیده است
نخستین گهنبار سال موسوم است به میدیوزرم و در روز دهم و در قول سنت
در این روز آسمان خلقت یافت این جشن در اردیبهشت ماه در روز دهم
(روز ۱۵) واقع میشود دومین گهنبار موسوم است به میدیوشهم
و در روز دهم و در این جشن در تیر ماه در روز دهم (روز ۱۵) واقع میشود
در این روز آب وجود یافت سومین گهنبار را پتیه شهیم گویند و در روز دهم و در قول سنت
وقوع این جشن در شهریور ماه در انیران (روز ۳۰) میباشد
در این روز زمین آفریده شد چهارمین گهنبار را اباسرم خوانند و در روز دهم و در قول سنت
موقع آن مهر ماه و در روز انیران (روز ۳۰) میباشد در این روز گیاه
خلاق شد بگهنبار پنجمین میدیازم و در روز دهم و در قول سنت اسم داده اند در دی ماه

ایجاد مذهبی یا
شش گهنبار سال

سیم و سیب و سنجید و غیره میگذارند این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره به هفت امشاسپندان و یا بزرگترین فرشتگان مزدیسنا میباشد. بی شک این رسومات که از روزگاران کهن بیادگار مانده اساساً برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و در گذشتگان خانواده که از آسمان فرود آمده چند روزی برسم سرکشی در روی زمین میگذرانند از خانه و زندگانی بستگان و از دینداری و پرهیزگاری و داد و دهش باز ماندگان خویش خوشنود کشته از درگاه خداوند خوشی و تندرستی آنان را بخواهند مورخین قدیم غالباً از جشن فروردین یا نوروز ذکر کرده اند بخصوصه آنچه ابو عثمان جاحظ در کتاب خویش المحاسن والاضداد و ابوریحان در آثار الباقیه نوشته اند قابل مطالعه است بواسطه قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیک بودن آنان بعهد ساسانیان کلیه اطلاعات آنان راجع بنوروز و فرورد جان یاد آور اساس مذهبی این جشن است ابوریحان مینویسد که در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا میگذارند و بوی خوش بخور میکنند گذشته از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است نوزدهمین روز هر ماه نیز بنگهبانی این فرشته سپرده شده است فروردین روز در فروردین ماه موسوم است به فروردگان بنا بموافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی میشمردند فروشی در یسنای ۱ فقره ۱۱ اسم ماه و در یسنای ۱۶ فقره ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است بقول بند هش گل بوستان اوروج که در فارسی بوستان یا بوستان افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق بفروهرهاست^۱

اینک رسیدیم بمندرجات فروردین یشت قسمتی از این یشت که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه و طلب یاری از آنهاست بخصوصه در هنگام فرود آمدن فروهرها

فروردین یشت و کتب پهلوی

۱ بوستان افروز بنگر رسته باشاه اسپرم گردیدستی خط قوس قزح بر آسمان ازرقی این گل را در لاتینی *amarantus* در فرانسه *amarante* گویند West ویوستی *Justi* آن را در ترجمه انگلیسی و آلمانی بندش به *Cockscomb* و *Hahnenkamm* ترجمه کرده اند

چنانکه اشاره کردیم هریک از این اعیاد ششگانه سال پنج روز طول میکشد ولی در موقع ششمین کهنسار که خلقت بشر در اوقات آن صورت یافته فروهرهای نامداران و درگذشتگان نیکوکار در مدت ده شب در روی زمین توقف میکنند بنابراین از روز بیست و ششم اسفند ماه تا آخرین روز پنجه وه (خمسۀ مسترقه) در فروردین یشت در قمره ۴۹ نیز چنین آمده است «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را میستائیم که در هنگام همسپندم از آرامگاهان خویش پرواز نموده در مدت ده شب بی در پی در این جا بسر برند» ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین کهنسار سال مینویسد که این عید ده روز طول میکشیده آخرین پنج روز اسفند ماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دو مین فروردگان میگفته اند بموسط مورخین نیز میدانیم که این جشن ده روز بوده است خسروانوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفیر امپراطور رُم ژوستین (Justin) را پذیرفت چه مشغول بجای آوردن اعمال عید بود^۱ مینوخرّد فقط پنج روز کبیسۀ آخر سال را فروردیاب مینامد^۲ امروز زرتشتیان مانند پارینه ده روز اخیر سال را فروردیاب خوانده تشریفات مذهبی بجای میآورند عموماً در ایران آغاز سال نو روزی که خورشید داخل برج بره میشود جشن فروردین است بنخستین ماه سال. بمناسبت نزول فرورها از آسمان فروردین نام داده اند

هنوز هم در ایران در اوقات این جشن خانه می آرایند همه جا را پاک میکنند رخت نو می پوشند بوی خوش بنجور میدهند گل و شیرینی و شربت می نهند دعا میکنند و نماز میگزارند در خوانچه ای هفت چیز که اسمشان با حرف سین شروع شده باشد مثل

است چون عدد آنها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستقلی است بناچار در طی ترجمه فروردین یشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آنها باید صرف نظر کنیم مخصوصاً در قسمت اخیر این یشت دقت شده است که اسم هیچ یک از مشهورین غفلت نشود اسامی تمام اقوام و بستکان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامداران یک یک خوانده شده است

چون ترجمه یشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج بدرج کلیه مطالب آن نیستیم مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته میشود

اعمال فروهرها

عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی و جهان خاکی نیست عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است ناگزیر قوه محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است حتی خود اهورامزدا قاعده کلی را ملحوظ داشته باکمال فروتنی در فقرات اول فروردین یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهرهای پاکان در کار آفرینش مرا یاری نمودند از پرتو فروشکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است از رودها و گیاهها و جانوران و مردمان را نگاه میدارم از پرتو فروهرهاست که بچکان را در شکم مادر حفظ میکنم و این چنین خواهد بود تا دامنه رستاخیز روزی که مردکان را برانگیزانم و استخوان و گوشت و اعضاء و احشا و موی آنان را دگر باره بهم پیوندم اگر یاری فروهرهای پاکان نبودی هرآینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ میشدی از پرتو فروهرهاست که زن بنعمت فرزند رسد و بآسانی وضع حمل کند از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود پیمایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و

یعنی در آخرین گهنبار سال سروده میشود^۱

گفتیم که در کلیّه اوستا و کتب مذهبی بهلوی، عطالپی در خصوص فروهرها برنمخوریم که در خود فروردین یشت نباشد در طیّ مقاله از مندرجات کتب بهلوی و یازند در این زمینه اشاره کردیم پیش از آنکه برویم بسریش سیزدهم چند کلمه دیگر نیز از کتب مذکور استخراج کرده گوئیم در کتاب شایست لاشایست در فصل ۱۰ فقره ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون ولسد (نان مقدس) حاضر نمود در آئوگمدئاچا Aogemadačā که یکی از قطعات اوستائی است در فقره ۱۵ گوید وقتی که روان در گذشته بفردوس رسد فروهرهای پاکان بنزد او خورش جاودانی که در هنگام میدیوزرم تهیه شده است پیش آورند در اردای ویرافنامه در فصل ۵ میخوانیم وقتی که اردای ویراف از پل چنوت گذشت فروهر پاکان نیز در جزو فرشتگانی بوده که، علاقات وی آمده بودند اینک فروردین یشت کلمه فروشی در اوستا مؤنث است یشتی که باین فرشته مختص است بلند ترین یشتهای اوستا است از فقره یک تا نود و شش بطور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت میشود از فقره مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزگاران و کلیّه مقدسین و مقدسات مشهور یاد گردیده و بهر یک درود فرستاده شده است نگارنده اسامی خاصی که در این یشت ذکر شده شمردم اگر اشتباه نشده باشد بیشتر از سیصد و پنجاه اسم اشخاص در آن مندرج است این یشت خود گنجینه ایست از لغات بواسطه این اسامی یک دسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده چه معنی لفظی بیشتر از این اسامی معلوم

۱ از برای کلمه گهنبار در اوستا یا ایریه yasra استعمال شده است این کلمه صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یار yasra که بمعنی سال است مشتق گردیده است در زبانهای آلمانی و انگلیسی یار yahr ویر year با یار اوستائی یکی است یا ایریه نیز اسم شش فرشتگان گهنبارهای سال میباشد کلمه مذکور در بهلوی به گاسان یار ترجمه گردیده لابد از کلمه گاس که در فارسی گاه گوئیم میباشد گهنبار و یا کاهانبار از گاسان یار بهلوی گرفته شده است مشتبه نشود با گاس دیگر بهلوی که بجای گاتا استعمال میگردد از جمله جاهانی که در اوستا شش یا ایریه و یا گهنبار باهم ذکر شده است از این قرار است یسنا ۹۱ و ۹۲ و ۱۴۰۴ و ۸۰۶ و ۱۱۰۷ و ۸۰۱۷ و ۱۱۰۲۲ و یسپرد ۲۰۱ و ۲۰۲

از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواه آریائی و خواه خارجه یاد شده نسبت بهریك تعظیم و تکریم میشود نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده اند ۹۹۹۹۹ از آنها مستحفظ هفتورنگ میباشند ۹۹۹۹۹ از آنها نگهبان جسم سام گرشاسب هستند ۹۹۹۹۹ از آنها نطفه زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده بانی میکنند^۱

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته روی بیالانهدصدها هزارها ده هزارها فروهر بتکاپو افتاده میکوشند که بخانواده و ده و محل خود باران برسانند^۲ در انجام مقال متذکر میشویم که بخصوصه در فرور دین یشت خیرات توصیه شده است فروهرها خوشنود میشوند از باز ماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمیکنند در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است

چون این مقاله در ۲۶ اسفند ماه ۱۳۰۶ شمسی از برای تصحیح دگر باره از مطبعه بدست نگارنده رسیده بجاست در این اوقاتی که بنا بآئین کهن جشن نزول فروهرهاست این نامه را که باهمین مقاله انجام میدهد مانند فدیة و نثاری بفروهرهای پاک و دلیر و پارسای نیاگان مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کورش و فردوسی و ابن سینا و ختّام و جلال الدین رومی و حافظ از ما باز ماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند

۱ رجوع کنید بمنوخر در فصل ۶۲ قمر ۲۳ و قمر ۲۹ در فصل ۴۹ قمر ۱۰ بمنوخر آمده است که ستاره هفتورنگ بهرامی ۹۹۹۹۹ فروهر یاکان گماشته شده است که دروازه فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و یری و جادو را که بضد سپهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم بازدارند

۲ رجوع شود بمقاله تشریشت ص ۳۳۳

فرہنگ لغات اوستا

(لغاتى كه در اين كتاب معنى شد)

$$(\mu = 1)$$

صفحة

۲۲۲

آاورونت سدا سدا سدا چالاک تند

۲۳۱، ۲۲۴

اُوروت اَسِيپ

آبِ حیاتِ سدرِ حواءِ {سدرِ سدوم} یکی از فرشتگان آب ۱۰۱، ۱۵۹، ۲۶۳

79

آیوئر سیدو اس بی پسر بی فرزند

۷۷۷

آپ کو سلام و سلام و پشت قوز

آيُوش سَدَسَدِ سَدَسَدِ ديو اپوش دو خشکی

۳۴۲

رقیب تشر

179

آخِـتیه مدیحه‌رود یکی از دیویسانان

آر دو یسور انا هیت

172 10

اردو سورناہید فرشتہ آب

170

آرد: ساءو بالا برآمدن فرودن بالیدن

170

آرذوی سے اوروں سے رودی است

193

آرَنَوَكْ ؎ {س}سو ارنواز خواهر جمشید

٢٠٢

آرزو و شمن (۱) چای و عسل و دانه اسم کسی است

270

آر داند يك قسم ناخوشی است

280

آرَجَتْ اَسْبَ دِاَعِدِم مَدَمَد دِوَرِ دِ ارْجاسِب

023,531

آرزوی بی ادب و بی معرفت کشور غربی

آرائرو و مہاسودا اور ویشکھ تخت آلات آلا نکاہ تخت

سنگی که در هنگام مراسم آلات روی آن گذارند ۵۵۸

030

ارشتات سید احمد علی ایزد ارشناد

☆ برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع کنید به صفحاتی که با اعداد معین شده است

در خصوص فروهر رجوع کنید بکتاب ذیل

Darmesteter, Ormazd et Ahriman p. 128-132.

„ Le Zend-Avesta, Vol. II p, 500-505.

De Hailez. Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. CXIX-CXXV.

„ „ origines du Zoroastrisme Paris MDCCCLXXIX p. 296-210

Spiegel, Erânische Alterthumskunde Band II s. 91-98

Haug, Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis, London 1878 p. 206-213

Windischmann, Zoroastrische Studien herausgegeben von Fr, Spiegel Berlin 1863 s. 313-324

L. C. Cassartelli, La Philosophie Religieuse du Mazdeïsme sous les Sassanides Paris 1884 p. 76-80

Wilh. Geiger, ostiranische Kultur, Erlangen 1882 s. 286-294

Nathan Söderblom. Les Fravashis, Paris 1899 متأسفانه بمطالعه این کتاب موفق نشدم

N. Söderblom, La vie future d'après le Mazdeïsme, Paris 1901 p. 7 et s, Scheftelowitz, Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920 s. 152-158

C. P. Tiele, Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von G Gehrich Gotha 1903 s. 256-264

Jackson, Die Iranische Religion (G I r P h) s. 643

Bartholomae, Altiranische Wörterbuch, Strassburg 1904

Konrad Schwenck. Mythologie der Perser, Frankfurt am Main 1850 s. 314-320

Duncker, Geschichte des Alterthums Zweiter Band Berlin 1853 s. 377-378.

خرمشاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۷ میلادی ص ۵۴ — ۶۰

گذشته از آنکه ترجمه فروردین یشت در جزو ترجمه اوستای هارلز واشینگل و

دارمستر و ولف Wolff و یشتهای گلندر و لومل Lommel موجود است هوگ و وندیشمان

نیز یشت مذکور را در جزو دو کتابیکه در فهرست فوق مندرج است در صفحه ۲۰۶-۲۱۳

و صفحه ۳۱۳-۳۲۴ ترجمه کرده اند

- اَتَرِ کَنگَهَه سَهسَهسَه (۴) سَهسَهسَه کوهی که در
 ۲۲۰ بالای آن گنگ سیاوش واقع بوده است
 اَتَرِ ماونگَهَه سَهسَهسَه (۴-۶) سَهسَهسَه اندر ماه
 ۳۲۳ آغاز ماه
 ۲۹۱ اَنوَمیه سَهسَهسَهسَه چارپایان خرد
 ۳۲ اهمائی رَشچَه سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه دعائی است
 ۳۳۱۵ اَهُوَر مزَد سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه هر مزد خداوند
 ۳۳۹ اَهُو سَهسَهسَه بزرگ و سرور
 اَهُو سَهسَهسَه قوّه حیات و زندگی حرارت غریزه یکی
 ۵۸۷ از ارواح انسانی است
 ۴۷۵ اَهُوَن وئیریه سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه نماز معروف یثا اهو
 ۵۹۴ اَیائرم سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه ایا سرم چهارمین گهنبار سال
 ۳۲ اَئیریه سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه آریائی ایرانی
 ۳۲ اَئیرین سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه آریا ایران
 اَئیرینم خوارنو سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه فرآریائی
 ۱۶ فر ایران
 اَئیرین وئجنگَه سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه
 ۳۸۳ ۵۹ آریاویش خوارزم
 اَئیریه مَن ایشیه سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه
 ۹۹ دعائی است
 ۳۴۱ ۳۳۴ اَئیربوخشوَت سَهسَهسَه (۱) سَهسَهسَه اسم کوهی است
 ۴۷۵ اَئشم سَهسَهسَهسَه هیزم
 ۵۵۶ اَئش سَهسَهسَهسَه خیش کاو آهن
 ۵۲۰ ۴۷۵ اَئشم سَهسَهسَهسَه خشم و دیو غضب و خشم

- ۱۸۸ آری دهاک سدهد وسین سدهد ضحاک
استو خوانوت سدهد سدهد سدهد سدهد یکی از
۶۵ بیروان زرتشت
۱۱۱'۴۷۵'۲۱۲ استو ویدو تو سدهد سدهد سدهد دیومرک
۲۶۵ آسن سدهد سدهد سنگ
۲۶۵ آس بن سدهد سدهد یک خاندان تورانی
۱۳۶'۳۲ آشم و هو سدهد سدهد سدهد نماز معروف
۱۸۲ آشترا سدهد سدهد عصا چوبدستی
آشوزدنگه سدهد سدهد سدهد سدهد پسر سایوژدری یکی
از مقدسین
۲۶۳'۱۹۹ اشی سدهد ارت فرشته ثروت
۵۲۹'۵۱۸'۳۵۹ آشت آئوژوئ سدهد سدهد سدهد سدهد پرویسپ
نئورواشتی رقیب کی گشتاسب از دیویستان تورانی ۳۸۹
اشینش ونگوهی سدهد سدهد سدهد سدهد یا اشی ونگوهی
۴۰۵'۱۱۶ ایزد ارد
آشونت سدهد سدهد سدهد پاک مقدس ۳۲
آشون سدهد سدهد سدهد اشو پاک مقدس ۹۱
آش و هیش سدهد سدهد سدهد سدهد اردیبهشت ۹۱ ۱۵
آغریرث سدهد سدهد سدهد سدهد اغریث ۲۱۱
آفسن سدهد سدهد سدهد یک فرد شعر ۵۴۳
آک منمگه سدهد سدهد سدهد سدهد آک منش بدنهاد
۹۱ زشت سرشت
۱۰۳ آم سدهد جرأت و قوت و اسم فرشته ایست
۱۵ آمش سینت سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد
۹۵ آمریات سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد سدهد

(اُ = و)

- اُوپا پَ دِو سَد دِو آبی جانوری که در آب زندگی
 ۲۹۹ میکند
 اُوپَر تات دِو سَد دِو سَد برتری و تقوق و اسم
 ۱۰۱ فرشته است
 اُویِن دِو سَد دِو سَد سُنت و اسم فرشته است
 ۵۳۵ اُوخشوت اِرت دِو سَد دِو سَد هشیدر نخستین
 ۲۸۵ موعود مزدیسنا
 اُور و اخشیه دِو سَد دِو سَد برادر گرشاسب
 ۱۹۹ اُور و ازیشت دِو سَد دِو سَد آتشی که در چوبها
 ۵۱۱ و گیاههاست
 اُور و زرا دِو سَد دِو سَد اُور و گیاه رُستنی
 ۵۵۹ اُور و وَن دِو سَد دِو سَد روان
 ۵۸۹ اُوزیته اَیرین دِو سَد دِو سَد اُزیرنگاه از عصر
 ۳۲ ناسر شب
 اُوشهین دِو سَد دِو سَد اُشهنگاه از نیمشب تا برآمدن
 ۳۲ خورشید
 اُوشیدم دِو سَد دِو سَد اُوشیدرن دِو سَد دِو سَد
 ۶۵ اسم يك كوه است

(ب = ل)

- بَر سَمَن دِو سَد دِو سَد برسم
 ۵۵۶
 ۳۴ بَر جیه دِو سَد دِو سَد برنج حیوانات

- اَئیریه مَن دد(دده) فرشته دارو و درمان بخش ۱۳۶،۹۹
 اَئیی ونگهَو دد(دده) دد(دده) پدر کیکاوس ۲۱۴
 اَئویانگهن دد(دده) دد(دده) همیان کربند - کشتی ۵۵۷،۳۴۷
 اَئوی سروثرَم دد(دده) دد(دده) ایوه نرترمگاه
 ید
 ۳۲ از سرشب تا نیمشب

(آ = دد)

- آ = آ دد-د از اذات نفی است ۱۶۵،۶۹
 آبرِت دد(دده) پیشوای دینی دارای چهارمین
 رتبه است ۴۶۹
 آترُ دد(دده) آذر آتش و اسم فرشته است ۵۱۶،۴۹۳،۴۲۵
 آترِپات دد(دده) دد(دده) آذر بد اسم کسی است ۵۰۷
 آترِوخش دد(دده) دد(دده) پیشوای دینی دارای
 دومین رتبه است ۴۶۹
 آئویه دد(دده) آبتین پدر فریدون ۱۹۱
 آئرون دد(دده) دد(دده) آذربان پیشوای دینی
 مستحفظ آتش ۵۰۶،۱۵۷
 آژئینی دد(دده) دد(دده) زند تفسیر اوستا ۴۳۵
 آسنتر دد(دده) دد(دده) پیشوای دینی دارای پنجمین
 رتبه است ۴۶۹
 آهیت دد(دده) دد(دده) چرکین - پلید - ناپاک ۱۶۵


(ا = دد)

- اَرخش دد(دده) دد(دده) آرش تیرانداز ۳۳۴،۲۱۳
 اَرزقیه دد(دده) دد(دده) اسم کوهی است ۲۱۵

یہاں اور وہاں خشتی کے دروازے ہیں۔ ان میں سے کسی ایک سے ۲۶۳

بشنِ رُوحِ مددِ یکی از دیو یسنان ۲۸۵

پشوتنوو پشوتن ۲۲۰

پنجس-دورا  پنجاه در دارند. ۱۳۱

۲۰۲ بیتونَ ودمدكُ اسم کسی است

پیشینفکە' دەوێی دۆڵدۆش دریاچه ایست در کابلستان ۲۰۰

پیتیارِ دوم و سوم اند پتیاره ۱۴۳

۳۰ پیئرکا روم دلدوس پری

پیشری میستی (درد - دود و خیال واهی و بی اساس

و دیو وهم و اندیشه فاسد

یو آورو چیستانه لې د اوردوم الله کوچترین دختر زرتشت ۵۳۵،۲۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نخستین آموزگاران دین ۱۷۷

دیس - اردو - اردو - دیسی ۲۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیتیش^۱ - دود و دود - دود و دود - پتیه شہم

سوم گھنبار ۵۹۴

پیشینی دان رسد رسد رسد پنام و جامه ای که

۲۹۳ در زیر زره یوشند

(ت = م)

تَشْرِیْهٖ وَنَتْ مِیَیَوْنِ اَرْدَد «د سچو» یکی از دیویسنان ۳۸۹، ۲۸۵

تَحْمَوُا زُرُوبَ مَمْنَعِي - (اداس طهمورث ۲۳۱)

تَرَوْ مِثْقِي مَد (ج ۱ - ۶ - ۷ مَد) (درگاهها مَد (۱ - ۶ - ۷ مَد))

دیو غرور و نخوت رقیب | مشاسپند سپند | ارمذ

آشن: سید سوزنده و آفریننده و اسم فرشته است ۱۲۳

۵۳۵'۴۹۳'۱۵	میستا ۳۰۰۰۰۰۰۰ علم دانش و فرشته ایست
۵۳۵	میستی ۳۰۰۰۰۰۰۰ علم دانش و فرشته ایست
۲۱۲'۲۱۰	میچسست ۳۰۰۰۰۰۰۰ دریاچه ارمیه
	(خ = می)

۲۶۳	خشتاوی ۳۰۰۰۰۰۰۰ اسم خانواده ایست
۹۲'۳۲	خشتر ۳۰۰۰۰۰۰۰ شهر سلطنت
۲۱۸	خشثرو سوک ۳۰۰۰۰۰۰۰ اسم محلی است
۹۲	خشثروئیریه ۳۰۰۰۰۰۰۰ شهر یورامشاسپند
ج ۳۲	خشثروئیر ۳۰۰۰۰۰۰۰ خشنوتره دعائی است
۱۳۳ ط	خثر ۳۰۰۰۰۰۰۰
۳۲	خثر نو ۳۰۰۰۰۰۰۰ خرد
۵۲۰	خثر آوس ۳۰۰۰۰۰۰۰ خروش
۱۸۰	خشث ۳۰۰۰۰۰۰۰ شید نور
ج ۳۲	خثر فستر غن ۳۰۰۰۰۰۰۰ چوبدستی حشرات گش
۲۰۲'۳۰	خنه ثیتی ۳۰۰۰۰۰۰۰ اسم یکی از پریهاست

خ = سع پیش از واو معدوله

۵۱۲'۴۹۳	خوارنکه ۳۰۰۰۰۰۰۰ خره فر
۴۳	خوارنکه و انت ۳۰۰۰۰۰۰۰ فرهمند خرمند
۳۴۱'۳۳۴	خوانوت ۳۰۰۰۰۰۰۰ اسم کوهی است
۴۲	خواذات ۳۰۰۰۰۰۰۰ خود کام خود آفریده خدا
۴۳۳	خوانیرث ۳۰۰۰۰۰۰۰ کشور مرکزی
۴۳۱	خوانیرزم ۳۰۰۰۰۰۰۰ خوارزم
۳۸۹'۲۶۳	خویثون ۳۰۰۰۰۰۰۰ خیون اسم يك قبیله تورانی

۱۴۷	تَفَنُو مَسَدَد تب
۱۷۷	تَنَکِش مَسَدَد کیش
۵۱۸	تَنُو مَسَدَد تن
۵۱۷	تَنُو مَنَشَر مَسَدَد مَسَدَد تن ایزدین کلام
۲۱۶	توس مَسَدَد طوس
۵۹۲	تویشی مَسَدَد مَسَدَد توش توان تاب
۳۲۵	تیکری مَسَدَد تیر
۳۲۵	تیکر مَسَدَد سرتیز
۳۲۴، ۱۶	تیشتریه مَسَدَد مَسَدَد تیشتر ستاره تیر و فرشته باران
۳۲۴	تیشتر بنی مَسَدَد مَسَدَد اسم جمعی از ستارگان است
	تئورُو مَسَدَد تارِج دیوی که آب را مسموم می کند
۹۴	رقیب اماسپند خرداد دیو تشنگی است
۱۳۱	تیر مَسَدَد مَسَدَد قله کوه مرا
۱۸۳	تسوخَم مَسَدَد مَسَدَد تخم
۲۲۴	تئوریه مَسَدَد مَسَدَد اسم قومی است

(ث = ث)

۱۹۱	تَرَا تَنُون مَسَدَد مَسَدَد فریدون
۱۶۳، ۱۹۸	تربت مَسَدَد مَسَدَد پدر کرشاس

(ج = ج)

۲۲۷	جاماسپ مَسَدَد مَسَدَد جاماسب
۱۴۵	جبهی مَسَدَد مَسَدَد زن بد عمل را کاره

(چ = چ)

۱۹۲	چَترُو گَشوش مَسَدَد مَسَدَد چهار گوشه
۴۹۵	چکوش مَسَدَد مَسَدَد چکش

دَڙينگهو پُٺِيَق وِٻو دڪانہ - ۱۵-۲۰ دھويت مرزبان ۴۳۵

$$(\uparrow = ,)$$

6

١٠١٣٢

وَأَنَا أَسْأَلُكَ سَخَاوَتَ وَفَرِشْتَه سَخَاوَتِ

۱۰۱

ریشونین (سد و کلاسد) ازیمروز تا عصر رفتون ۳۲

۳۳۹۰۱۰۱

رَتَنُو (اسم) راد بخرد دانا و رئیس روحانی

062

روز (سی) مراتب ساختن نظم دادن

062

رستمین (۱۵۵۵) رزمگاه میدان جنگ

06116

رَشَنُو اَسِيغ» رشن فرشته عدالت

٢٢٥'٢٢٢

رنگها (فردوس) اسم رودی است

رَتَوِشْكَرَ اِد وِر نَك دِو دِو دِو اِد راسپی اسمی است

که در وقت بجای آور دن مراسم مذهبی بیکی از موبدان

Σ 79'30.1

میداد هند

183

رتو چنگه اسد اسدوس روشنی فروغ

۳۴۱

رَبْوَةٌ ذَيْبٌ اسْمٌ لِمَا يَدْرُسُ اسْمُ كَوْهِيٍّ اسْت

۳۵۹

رَبُّوْنَ اَسْمَاءُ باگردونه رونده

رئوتت اسوسایٹس رايونند دارنده فروغ و شکوه

५५

و شهری در نیشاپور (ریوند)

$$(s=z)$$

زرتشت زرتشت

زَرْتُو شَرُو نَمَ سِدَ اِسَدِ دِ دِمَ اِی مَ نَمَ زَرْتُشْتوم مَثَل

زرتشت عنوان مسمغان بوده است و اسم فرشته

است که مستحفظ مرکز حکومت روحانی زرتشتیوم

ۛ

Σ Λ Υ Ψ Ϊ

مدیا شد

(د = و)

- ۵۳۵ داتَ وِسدهم قانون داد و اسم فرشته است
- ۲۰۲ داشتیاَه وِسدهم وِسدهم اسم خانواده است
- ۴۲۷ دَا مَوئِشْ اَوَمَنَ وِسدهم دِنده - وِسدهم فرشته است
- ۲۰۲ دانَ وِسدهم اسم خانواده است
- ۲۶۳ دانو وِسدهم اسم یک قبیله تورانی است
- ۹۵ دائیتیا وِسدهم رودی است در آریاویج
- ۵۰۹ دَخَمَ وِسدهم دَخمه
- ۴۳۵ دَخِیو وِسدهم ده پت دهخدا شهریار
- ۳۴ دَخِیوَم وِسدهم فرشته مستحفظ ایالت
- ۳۸۹ دَرُشِینِیکَ وِسدهم یکی از دیویسنان
- ۳۷۷ دَرِغَ وِسدهم دیر درنگ دراز
- ۳۷۴ درو وِسدهم درست صحت عافیت
- ۳۷۲، ۱۶ دروا سِپا وِسدهم فرشته حافظ ستوران
- ز
- ۹۱، ۳۲ در گَوَت وِسدهم دروغ پرست ناپاک
- ۵۹۸، ۴۱۹ دَرَنوَنَ وِسدهم درون نان مقدس
- ۵۸۸، ۴۹۳، ۴۲ دَئِنا وِسدهم دین وجدان و یکی از ارواح انسانی است
- دَوَرَنوَنَ وِسدهم دور دارنده مرکب صفی
- ۴۷۳ است از برای هوم
- ۲۶۵ دَوَر اِکِیتَ وِسدهم وِسدهم یکی از تورانیان
- ۳۳۴ دُوژیا ئیریه وِسدهم خشکسالی دیوقطی
- و
- ۳۲ دروج وِسدهم دروغ دیو دروغ
- ۲۸ دِئو یسنَ وِسدهم دیویسنا

- ۳۳۰ سپینجغر دود سپینجغر دود دیوی است رقیب تشر
 سپینج اور و شک دود سپینج دود دود یکی از
 ۳۸۹ دیوسنان رقیب کی گشتاسب
 سپینشت دود دود دود آتشی است که در گرزمان
 ۱۱۵ افروخته است
 ۱۸۷ سپینور دود دود دود کشنده جمید
 ستور نوچن دود دود دود صدر روزنه
 ۲۹۱ صد پنجره
 ۱۸۴ ستیدات دود دود دود جهان مادی دنیوی
 ستور نس دود دود دود ستویس اسم ستاره ایست ۳۲۷، ۲۲۰
 ستار و کرم ماو دود دود دود ستاره کرم ذو ذنب
 ۳۴۳ دنباله دار
 ۳۷۲، ۲۹۱ ستور دود دود دود ستور
 ۲۷۵ سچی دود دود دود یک قسم ناخوشی است
 ۵۱۶ سرو دود دود دود شنیدن
 سرو نوش دود دود دود سروش و بمعنی اطاعت نیز
 ۵۱۶، ۱۶ آمده است
 سرو نوشار و ز دود دود دود پیشوای دینی دارای
 ۵۲۱، ۴۶۹ هفتمین رتبه
 ۲۰۱ سرو دود دود سرو شاخ
 ۲۰۱ سرو دود دود دود شاخدار
 ۱۸۰ سریر دود دود دود زیبا - خوشگل
 سناویدك دود دود دود اسم کسی است که بدست
 ۲۰۲ کرشاسب کشته شد
 سنکم وک دود دود دود شهر ناز خواهر جمید ۱۹۳

۲۰۰	زَرَبَهَیَ (سده دریا)
۱۸	زَمَ (سده زمین)
	زَنَوَیْشَی (سده پیروم - زنده) (زند)
۴۳۵	بزرگ ناحیه
ید	
۳۲	زَنَتومَ (سده پیروم) فرشته مستحفظ ناحیه
۳۹۷	زَبَنَ (سده دریا) دی زمستان
۴۶۹، ۴۱۸، ۱۵۹، ۵۹	زَنَوَترَ (سده) آبِ زور آب مقدس
	زَنیرِیچَ (سده) زاریچ دیوی که گیاه را مسموم میکند
۹۶	دیو کرسنگی رقیب امرداد
۴۶۹، ۱۵۵، ۱۳۹، ۱۰۳	زَنَوَترَ (سده) زوت
۲۰۰	زَنیری (سده) زرین
۲۰۰	زَنیری پاشنیم (سده) زرین پاشنه
	زَنینیا وَر خویذَه (سده) زرین - سده
۳۸۹	اسم محلی است
۲۸۷	زَنیری و زَنیری (سده) زریر
	(س = د)

ساوَنگهی (سده) فرشته ایست که با فرودن چارپایان

ید	
۳۲	بزرگ گاشته شده است
۲۶۳، ۱۹۹	سایوژدری (سده) پدر اشاوژدنگه یکی از مقدسین
۸۸	سینتَ (سده) سیند مقدس
۲۸۷، ۷۰	سینتوداتَ (سده) اسفندیار
	سینتا آرمیشی (سده) سیندارمذ
۹۳	امشاسپند

ج

۳۲

فرستوبه **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دعائی استفروران **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** فرورانه نمازی است در اعتراف

ج

۳۲

بدین زرتستی

۳۸۳،۳۵۷

فراشمی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** مفرح پرورانده مقویفربرتر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** پیشوای دینی دارای سومین

۴۶۹

رتبه است

فردذفشو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** کشور جنوب شرقی ۴۳۱فرزداو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دریاچه ایست در سیستان ۱۸۵فرکو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** بیش قوز کسی که درسینه قوز دارد ۲۷۷فرنگرسین **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** افراسیاب ۲۰۷فرشوشتر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** پدر زن زرتشت

۲۲۷

برادر جاماست

فروشی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** فروهر فرورد ۵۸۳،۳۱فریان **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** اسم یک خاندان تورانی از

۲۶۹،۲۲۶

دوستان زرتشت

فشوشو منشر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دعائی است ۵۴۹فششونی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** فربه ۳۷۷

(ک=و)

کپستنی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** کبست زهر ۳۶۹کشو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** خر ۱۳۳کوارد **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** اسم طبقه خصوصی از

مردمان که باعمال زشت شهرت داشته اند ۱۴۵

کر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** اسم یک ماهی است ۲۲۷،۶۵

۷۰	سَوَ دَدَد دَد (در گانه‌ها سوا دَد دَد)
۴۳۱،۲۲۳	سَوَغَد دَد دَد سغد
۵۲۳،۴۳۱	سَوَهی دَد دَد کشور شرقی
۱۸۲	سَوَورا دَد دَد نکین حلقه
۱۶۵،۲۱۱	سَوَر دَد دَد قوی توانا
۲۱۳	سَیَاوَرَشَن دَد دَد سیاهوش سیاوخش
	سَییرِیم دَد دَد مملکت سرم (سلم) خاور زمین
۱۹۴	مغرب مملکت روم اروپا
۶۰۰،۵۳۵	سَیَوَشیانت دَد دَد سوشیانس موعود مزدیسنا
۱۵۳	سَیَنی دَد دَد اسم دیوی است
	سَیَوزَو دَد دَد دیو آشوب و مستی رقیب شهر یور
۹۳	امشاسپند
۹۹،۵۹	سَیَوَک دَد دَد فرشته صحت و خوشی و ترقی
۵۷۵،۴۰	سَیَن دَد دَد سیمرغ

(ف = ل)

۵۸۶،۵۸۵	فر = فرا ل د د د پیش مقدم فرار سیدن
۵۸۷	فرآشت ل د د د فرشته فرستاده پیک
۱۰۳	فرادت گیت ل د د د گیتی افزا
	فرادت ویسپم هو جیائیتی ل د د د - فای د د د - ل د د د
۳۲	فرشته ایست موکل برافزودن رشتینها
	فرادت فشو ل د د د فرشته ایست که بافزودن
۳۲	چارپایان بزرگ گاشته شده است
	فرادت ویر ل د د د فرشته ایست که
۳۲	با افزودن انسان گاشته شده است

Σ 90' 199

199

١٤١٧

079

رجوع کنید به وَرَنگه

گندرو و قوس پروس (۱) کوس کندوب زرین پاشنه

دیوی است که بدست گر شاسب کشته شد ۲۰۰

۴۳۱

۲۲۷

رجوع کنید به رفکها

Σ 9 3

۳۷۲

700

۳۷۶

۳۷۲۹۲۳

گمبوز کون ۛ ۛ ۛ ۛ ۛ کوکرن درخت بزرگی است

10170

199

199

۳۶۱

۴۷۶

$$(c = m)$$

31710

79

۲۶۵	کَرَسَد یکمی از تورانیان
۱۴۳۱۵	کَرَتَسَد کارد خنجر
۱۵۵۲۹	کَرَنَسَد از پیشوایان دیویسنا
۷۵	کَرَشَوَرَسَد کشور
۱۹۵	کَرَسَاسپَسَد گرشاسپ
۲۱۱	کَرَسَوَرَدَسَد کرسیوز
۱۸۴	کَرَشِیتَرَسَد چرخ مرغی است
۲۷۵	کَسویشَسَد یک قسم ناخوشی است
۲۱۱	کَنَسَد کندن
۲۲۰	کَنگَسَد گنگ سیاوش
۵۱۹	کَوَنَدَسَد دیوکنندی وستی؟
۱۶	کَوَنَمَ خوارنو و سَوَنَمَ-۶-۱۱ فرکیانی
۲۹	کَوِئَسَد از پیشوایان دیویسنا
۱۹۰	کَوِیرَتَسَد کرد
۲۱۴	کَوَاوَسَنَسَد-۱۱-۱۱ کیکاس
۲۱۴	کَوَاتَسَد قباد
۲۳۱	کَوِئَ کَوَاتَسَد-۱۱-۱۱ کیکباد
۵۳۱۴۲۳۵۷	کَیذَسَد یک قسم جرم و گناهی است
۳۴۱	کَیثَسَد اسم گروهی از بدخواهان و دشمنان؟
۳۵۱	کَئَوَرَوَسَد کچل
۲۷۷	کَئَوَفَسَد کوه
۵۲۰	کَهَرکتاسَسَد خروس

(ک = ۳)

۳۷۲	کَاوَسَد کاو
۳۷۲	کَاوَنَسَد کوش فرشته موگل چارپایان

[illegible]

۵۹۴ کہنہنبار

مئذ یا ایریه ۶۷۵۹۸۰۱۲۳۴۵۶ مید یارم پنجمین گنبار ۵۹۴

۱۸۵ مہرکۂ حسن و اوست مرگ

۱۸۵ - مہر کوٹش - ۱۰۰ روپے دیو ملکوش

مُتْرِیَّةٌ ۖ وَدَاوُدَ ۖ مَجْرُمَ سِزَاوَارِ مَرْگِ ۖ

(} = ن)

نَسُوْهُ (نسا) لاشه مردار ۱۵۳

نِسْوَتِ کُش {دود و دود} لاشه کس نعل کش ۱۵۳

نَیْرِ مَنَاو {سَدَاۓ} {سَعِ} نَرَمَنَش مُرْد دَلِیر ۱۹۹

۲۱۳ فَرَوَ {سُودَ} فَر دلیہ

نَسْوَتَرِ اسْتَمَدِ اسْتِ نَوْدَر ۳۸۷،۲۶۵

نِسْوَتِیَرِیَانِ {سَدَ مَسَدِ دِوَسَدِ} خاندان نوذر ۲۶۵

نمائو پستی {سہ} چہ نہ دہم بزرگ خاندان

رئیس خانوادہ ۴۳۵

يد

۳۲ نمائیہ {۱۵۵} دردم فرشته مستحفظ خان و مان

نئیر یوسنگه {دادارچی دودو} نریوسنگ پیک ایزدی

029,018

($\mathcal{L} = \omega$)

وات **فارس** باد فرشته باد

واریذ کنایه واسد ادعوسد به آفرید خواهر های دختر

۳۹۱ کی گشتاسب

وازیشتَ *فاسدی و دهم* آتش برق.

۶۹	مرَءَ (مردن)
۶۹	مَرِتَ (مرد) مرد انسان مردنی درگذشتنی
۳۱۳	مَرِشْتَوَنَ (مردیو) دیو فراموشی و فنا و زوال
۳۷۷	مَرِزَ (پسودن) مالیدن
۵۷۵	مَرِغَ (مرغ)
۲۸	مَزْدَ یَسَنَ (مزدیسنا) مزدیسنا
۳۹۲، ۱۶	مِیترَ (مهر)
۵۳۵، ۱۴۱، ۴۹	مَنشَرَهَ (مشر) کلام مقدس و فرشته ایست
۶۹	مَشِیهَ (مشیه) مردم مردنی درگذشتنی
۳۷۲، ۲۹۱، ۷۰	مَشَ (میش)
۳۷۲	مَشِی (میشی) میش ماده
۷۱	مَشِیئَوَ (مینو بهشت)
۷۱	مَشِیئَوَ (مینوی) مینوی معنوی روحانی
۲۶۵	مَنوشَ (منوش) منوچهر
۳۳۹	مَشَنَ (مشن) خان و مان میهن
۳۳۹	مِیژَدَ (میزد) فدیة نثار
۳۹۳	مِشَنیا (میهن) میهن سرا خانه
۳۹۳	مَشَمَن (میهمان)
۴۲۳، ۳۹۴	مِیثَرَوَ (میشتر) میمانشکن
۴۲۳	مِیثَرَوَ (میشتر) نادرست گو
۴۲۳	مِیثَرَوَ (میشتر) میمانشکن
۴۳۱	مَوَاوَرَوَ (مرو)
	مَشِیدَ یَوَی زَرَمِیَه (مید یوزرم)
۵۹۴	نخستین کهنبار

- واسی **فاسد** اسم ماهی بزرگی است در اقیانوس
 ۱۳۱ فراخکرت
 ۲۰۲ **واکرت** **فاسد** کابل
واوَرُو گَنَوَیْثَوایی **فاسد** **فاسد** **فاسد**
 فراخوکوبوت دارندۀ دشتهای فراخ صفی است که
 همیشه از برای ایزد مهر آمده است ۴۲۳
 ۳۳۲، ۱۳۵، ۱۳۳ **واوَرُو** کش **فاسد** اقیانوس فراخکرت
واوَرُو برشتی **فاسد** **فاسد** **فاسد** کشور شمال
 غربی است ۴۳۱
واوَرُو و جَرِشْتی **فاسد** **فاسد** **فاسد** کشور شمال شرقی ۴۳۱
وئیریه **فاسد** **فاسد** مطلوب آرزو شده ۸۸۰
وئیری **فاسد** **فاسد** دریاچه رود ۲۸۷
وَبو **فاسد** **فاسد** فرشته هوا ۱۵۸، ۱۶
وَنَنَت **فاسد** **فاسد** ستاره ایست و نند ۳۲۷، ۱۵
وَرِن **فاسد** **فاسد** دیلم کیلان ۱۷۸، ۵۷
وَهیشَت **فاسد** **فاسد** **فاسد** بهتر بهشت ۹۱، ۸۸
وَر **فاسد** **فاسد** برکیدن کرویدن باور کردن ۵۶۷
وَر **فاسد** **فاسد** بارور نمودن آبستن کردن ۵۶۷
وَر **فاسد** **فاسد** پوشاندن پنهان کردن ۵۶۷
وَر **فاسد** **فاسد** سینه ۲۸۷
وَر **فاسد** **فاسد** باغی است که جشید بنا نهاد ۱۸۳
وَر **فاسد** **فاسد** یکی از تورانیان ۲۶۵
وَریشو **فاسد** **فاسد** **فاسد** اسم کسی است ۲۰۲
وَریش **فاسد** **فاسد** **فاسد** ورشان کبوتر جنگلی بیشه ۲۰۳
وَرِسک **فاسد** **فاسد** **فاسد** وِسه ۲۱۸
وَزغ **فاسد** **فاسد** **فاسد** وزغ نر و زغا وزغ ماده ۲۷۵

- هَپَتَوَ کرشورِ سَ سَ سَ سَ سَ - و سَ (سَ) هفت کشور ۴۳۱
- هَپَتَوَ ایرنگَ سَ سَ سَ سَ - د (سَ) هفتورنگ ۳۲۸
- هَرَّئیتی سَ سَ سَ سَ کوه هرا هربرز البرز ۲۱۲، ۱۳۱
- هَرَّابَرزئیتی سَ سَ سَ (سَ) هربرز البرز ۱۳۳
- هَرِتَ سَ سَ (سَ) یک قسم ناخوشی است ۲۷۵
- هَرَّاوَ سَ سَ سَ (سَ) هرات ۴۳۱
- هَزَنگَرَوَ ستونِ سَ سَ سَ - د (سَ) هزار ستون ۲۹۱
- هَمَ سَ سَ سَ تابستان ۳۹۷
- هَمَسَپَشمیدیه سَ سَ سَ سَ سَ سَ سَ سَ سَ سَ ۵۹۵
- هَمَسَپَتمدم ششمین گهنبار ۵۹۵
- هَنگَنَ سَ سَ سَ سَ هَنگ افراسیاب ۲۱۱
- هشی سَ سَ سَ دیوی است ۱۵۳
- هَوَئوسا سَ سَ سَ زن کی گشتاسب ۳۸۷، ۲۶۷
- هَوَیا-ئیریه سَ سَ سَ سَ سال نیک سال رزق و فراوانی ۳۶۷
- هَوَمایا سَ سَ سَ سَ هَوَمیا سَ سَ سَ همایون
- فرخنده و اسم دختر کی گشتاسب که همای گویند ۳۹۱، ۲۸۹
- هومیگَ سَ سَ سَ سَ یکی از تورانیان دیویسنا ۲۸۷
- هَوَگوَ سَ (سَ) اسم خانوده جاماسپ و فراشوشتر ۲۷۹، ۲۲۸
- هَوَرِ خَشِیتَ سَ (سَ) - (سَ) سَ سَ خورشید ۳۰۴، ۱۸۰، ۱۵
- هیزوارِنَ سَ (سَ) نیرو؟ ۲۳۷
- هیتاسپَ سَ سَ سَ اسم کسی است ۲۰۲
- هَوَنَوَ سَ (سَ) سَ دارنده کله ورمه خوب ۱۸۰
- هوشیتی سَ (سَ) سَ منزل نیک ۱۰۱

غلطنامه

صواب	خطا	سطر	صفحه
Iranische	Iraniche	پاورقی	۳۵
داغ باطله	داغ باطل	۳	۳۶
دئنا daenâ	دئن daena	۱۷	۴۲
Xādhâta	Xādata	پاورقی	۴۲
بشکل آدمی	بشکل آدم	۲۳	۴۳
مارکوارت	ماکورات	پاورقی	۵۹
یادشاهان	یادشان	۳	۸۰
کاپاتوکا	کاپاتوکا	پاورقی	۸۳
کاپاتوکا	کاپاتوکا	۱۴	۸۴
چنانکه	چنانچکه	۱۹	۹۵
این روز	این رز	۲	۹۶
زئیریچ	زئیریک	۶	۹۶
Kultur	Kultur	پاورقی سطر ۱۸	۱۳۱
برخی از	هریک از	۳	۱۵۸
اردویسور	اردیسور	۱	۱۶۵
سینه های	سینه های	۵	۱۶۷
کاپاتوکا	کاپاتوکا	۲۰	۱۷۴
Adamsage	Adamsage	پاورقی سطر ۴	۱۸۸
زشم زان سپس انرط آمدیدید	زشم زان پس انرط آمدیدید	۴	۱۹۷
از فرگرد	از فقره اول نهمین	سطر ۷-۸	۲۰۲
اول وندیداد فقره نهم	فرگرد وندیداد		
یثن	یثنیه	پاورقی سطر ۵	۲۰۲
تواریخ ما مسطور است	تواریخ مامسطورات	۲۰	۲۰۸

$$(49 = 5)$$

۲۹	یا تو و سید جادو
۵۹۸، ۱۰۱	یار و سید اے سال
۵۹۸، ۱۰۱	یائیریه و سید ادب سالی فصلی
	یتا آهو و ئیریو و سید سجده و سید دلدلی نماز
۱۰۳	معروف یثا هو
	یز و سیدی فدیہ آوردن قربانی کردن عبادت
۲۱۷	کردن پرستش نمودن
۲۱۷	یزت و سید سید ایزد
۱۴	یسین و سید دلدل بسنا
۱۴	یشتی و سید بدیم یشت
۱۴	یشتر و سید بدیم نماز گزار پرستنده
۵۴۵	یون و سید دلدل جوان
۵۵۷	یو و سید دلدل جو گندم
۱۸۰	یبیم و سید دلدل جم
۱۸۱	یبم و سید دلدل توامان
	یویشت و سید دلدل یکی از ناموران تورانی از
۲۶۹، ۶۶۲	خاندان فریان

اعلان

انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیک

تألیفات پور داود

ایران‌شاه	نارنجچه مهاجرت زرتشتیان هندوستان ۵ قران
خرم‌شاه	نطقهای پورداود در هندوستان راجع بآئین و تاریخ و لغت
کاتها	ایران قدیم ۳ قران سرودهای مقدس پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان (جزوی از اوستا) باترجمه انگلیسی دین‌شاه جی جی باهای ایرانی جلد مقوای ۱۲ قران جلد خوب ۱۵ قران
سوشیانس	رساله ایست راجع بظهور سوشیانس موعود مزدیسنا ۲ قران
پوران‌دخت نامه	دیوان پور داود بانضمام ترجمه انگلیسی دین‌شاه جی جی باهای ایرانی قیمت جلد معمولی ۱۲ قران جلد خوب ۱۵ قران

بیک مزدیسنان

کتابی است راجع بتعلیمات و فلسفه مزدیسنا
تألیف دین‌شاه جی جی باهای ایرانی (سلیستر)

بیست مقاله قزوینی

جلد اول کتابی است مشتمل بر مقالات ادبی و تاریخی دانشمند معروف
میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی باهتمام پور داود در
بمبئی بطبع رسیده

محل فروش هندوستان بمبئی

Iranian Zoroastrian Anjuman,
Shapur House,
Cawasji Patel Street, Fort, Bombay.

Iran League,
Cama Street,
Bombay

ایران طهران کتابخانه طهران خیابان لاله زار کتابخانه کاوه خیابان ناصریه
رشت سرای دو مرتبه حجره آقامیرزا عباس زرکش
اروپا برلن اداره ایرانشهر

Iranschahr, Berlin Grunewald Friedrichsruherstr. 37

صواب	خطا	سطر	صفحه
هنوسرونگه	هنوسروه	۴	۲۱۳
نوع مدّی مدّی مدّی مدّی	نوع مدّی مدّی مدّی مدّی		
مدّی مدّی مدّی مدّی مدّی	مدّی مدّی مدّی مدّی مدّی	۲۲	۲۱۴
ممدی مدّی مدّی مدّی مدّی	ممدی مدّی مدّی مدّی مدّی	۱۰	۲۳۱
گردونها	گردونه‌ها	۴	۲۵۵
کفشهای زرین	کفشها زرین	فقره ۷۸	۲۶۷
منتشر	منشتر	پاورقی سطر ۱۱	۲۷۱
مبتلی	مبتلاء	پاورقی سطر ۱۶	۲۷۷
باماز بلند	نماز بلند	فقره ۱۱۸	۲۹۱
مبتلی	مبتلا	۱۷	۳۰۶
تولد یافتند	تولد یافت	۱۱	۳۱۷
بوده بخصوصه	بود بخصوصه	۶	۳۲۶
نوع مدّی مدّی مدّی مدّی	نوع مدّی مدّی مدّی مدّی	۱۲	۳۳۴
مستشرقین	مشرقین	پاورقی سطر ۹	۳۴۵
مستشرقین	مشرقین	پاورقی سطر ۳	۳۶۹
(راه) پیمایند	(راه) پیماید	فقره ۲	۳۷۷
پیشن	پیشن	پاورقی سطر ۱	۳۷۷
ممدی مدّی مدّی مدّی مدّی	ممدی مدّی مدّی مدّی مدّی	پاورقی سطر ۱۹	۳۸۹
کاتپاتوکا	کاپاتوکا	۱۰	۳۹۵
میشروزیه	میشروزیاه	پاورقی ۲	۴۲۳
گردونهاى زیبا	گردونها زیبا	فقره ۷۶	۴۶۳
خوشنودی	خوشنوی	۴	۴۸۵
پذیرفته	پذیرفته	۱	۴۹۹
مدّی مدّی مدّی مدّی مدّی	مدّی مدّی مدّی مدّی مدّی	پاورقی سطر ۲۵	۵۳۵
تمام خانه هائی	تمام خانهای	فقره ۲۰	۵۳۷
در آن (خانه هائی که)	در آن (خانهای که)	فقره ۲۰	۵۳۷
ستارگان حامل نطفه گیاهها	ستارگان گیاهها	فقره ۳۱	۵۷۹

Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,
Then bring into vogue the Holy Sovereignty of
Khshathra.

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love,
Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes
His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor,
He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last
The Mazdayasnan Religion also shall endure.

DEDICATION

This Volume No. I of the Holy Yashts

is respectfully dedicated to

SETH PESTONJI DOSSABHOY MARKER,

*a Patron of the Irani Zoroastrian Anjuman
and the Iran League of Bombay, and the
Founder of Educational Institutions in
Persia (Yezd), who has with a view to the
uplift of Persian Zoroastrians established a
fund for promoting researches into Iranian
history, Zoroastrian religion, philosophy
and literature, and for strengthening the
ties of fraternity between the various reli-
gious denominations of Persia and India,
especially between the Irani Zoroas trians
and Irani Moslems.*

FOREWORD

IT is a matter of congratulation for the Parsis of Iran and India that for the first time in the history of their sacred literature, a translation of the holy hymns of Zarathustra has been made in the Irani language by an Irani, who is one of the few and foremost writers and poets of the land of his birth. Aga Poor-e Dawood, born in Resht, left his place at a young age and went to Teheran to study medicine. He then went to Beirut to study French, thence to Paris to study International Law, and from there to Germany to prosecute Oriental studies; for a number of years he sat at the feet of great masters of the sacred literature and lore of the Zoroastrians in Germany and France, and has become able to give to the world a translation, in the modern language of Iran, of the hymns of the Prophet of Iran composed in the old Avestan dialect. For the first time in the history of Iran, within a period of twelve centuries and more, the children of Iran, be they Zoroastrian or Mussulman, have been enabled to read in their mother-tongue and understand the story of the divine mission and inspiration of Zarathustra, and the cultured Iranis of Iran have begun to take a keen interest in all that pertains to Zarathustra and the sacred lore of the Zoroastrians. Old time-worn prejudices and misconceptions, born of ignorance and intolerance, against the 'Magians', the 'Guebres', and the fire and idol (!) worshippers, are gradually being expurgated, and our Irani brethren, who have embraced Islam, will be disabused of many of the views they may have formed of Zarathustra and Zoroastrianism, after reading this translation of the *Yasts*, which will be unto them a treasure-trove of Irani epic poetry and of Irani religious and moral literature. The translation is prepared in a lucid style characteristic of the writer, who is himself a poet and a lifelong student and lover of Irani poetry, and of all that is noble and good in

the soil, society and culture of Iran. The Irani language used in the translation of the sacred hymns of Zarathustra and the Yasts, is the language spoken and written by the children of Iran, from one end of the country to the other, a language which will appeal to the masses as well as to the aristocracy of Iran, a language which will never be misunderstood by Iranis, in whatever part of the world they stay, who claim the Irani language as their mother-tongue. Those who, staying out of Iran, Iranians or non-Iranians, whosoever they may be, have studied the Irani language through the medium of books or book-worm teachers may at first sight, deem it difficult to grasp the meaning of the language, but after going through a few pages, they too will appreciate the Irani translation of an Irani enthusiast, who has faithfully translated the original Avestan text after a deep and careful study of all the existing French, German, English and Gujarati translations with a steady eye on the latest and upto-date translation of Wolff, pupil of Bartholomae.

Perhaps the unique portion of this Irani rendering of the Yasts, will be the copious notes on the Zoroastrian theological concepts and on the historic persons and tales of Iran, prepared after a diligent research into all available sources, whether Iranian or European. A glance at the existing works written in the Arabic or Irani language will show the general ignorance of Iranis of the religion and theology of Zarathustra and of the old history of Iran saved from the hands of barbarians such as Chenghiz Khan and his followers. These long laborious notes, prepared with great patience and research, will open the eyes of the children of Iran and give them sufficient reason to be proud of their renowned ancestors and of the rational religion, which the ancient Prophet of Iran gave to their forefathers centuries ago.

This volume of the Yasts contains the original Avestan text of the Yasts: Hôrmezd, Haftân (short), Haftân (long), Ardibehest, Khûrdâd, Âbân, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (Drvâspa), Mîrîr, Sarôs Hâdôkht, Sarôs Yast

i sar-i-sab, and Rasn, with their translation in the modern Irani language.

The translation will remain a standard authoritative work for a long time to come. Aga Poor-e Dawood has ever tried to select the best of the existing translations in cases of difficulty, and whilst treating the obsolete words of the text, he has utilized the abundant resources at his disposal and given a very rational rendering of the obscure passages which are as yet dimly explored.

Besides the translation, perhaps the most important part of this volume consists of the numerous notes, prepared by the translator in order to make the translation intelligible to all who are brought face to face with the Yast literature for the first time in their life. It is this portion of the work which will remove all faulty notions and misconceptions formed by hasty writers and readers, Zoroastrians and non-Zoroastrians alike, as regards Zoroastrian theology, Zoroastrian ritual, Zoroastrian history and Zoroastrian morals. The learned scholars and students of the Avestan and Pahlavi literature will rarely find elsewhere the material collected in this one volume, and it is a pity that, to the learned Iranists, who have taken to the study of Iranian literature without any knowledge, or with only a smattering of the modern Irani language, this volume will be a sealed book. Let the Parsis of India study the modern Irani language and make it their mother tongue, if for anything, at least to come in touch with their ancient heritage, the glorious traditions preserved in their ancient records of the past and so ably and carefully sieved and garnered in this one volume of over 600 pages.

As soon as this volume reaches Iran after publication and is read by the Iranis, they will begin to find out the correct history of old Iran given in miniature in these pages, and will have the true conception of Ahura Mazdâ, Lord Omniscient, and the Mazda-yasni religion of Ancient Iran, than which no purer worship has Iran ever seen during these many centuries and ages of its vicissitudes.

The expositions on Hôrmezd, Ameshaspends, Nâhid, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (= Drvâspa), Mihir, Âdhar, Sarûs, Barsam, Rasn Râst, Farûhar, a great portion of the interesting Dîbâcha, the notes on the Yasts, the Âyîn-e Mazdayasna, and the Proper Names in the Âbân Yast, occupying about 241 pages, require to be translated into English to be read by those Parsis who cannot find time to study the Irani language. There is the greater need for an English rendering of these important pages, as the teachers and students of Avestan literature cannot do their work efficiently, without these expositions written in such a facile style by a writer, who was born to do signal service to the ancient Iranian literature,—a writer whose services to Iran will be appreciated in Iran and elsewhere by future generations reaping the fruit of his labours, when Iran, just now rising from its ashes, will see its restoration to its ancient grandeur, under the benign influence of the renaissance of the ethical principles of the pure faith—Hûmata, Hûkhta, Hvarsta—the faith which Ahura Mazdâ sent to it through his Messenger and Prophet Zarathustra.

Evolution or involution, call it whatever we will, Iran has given birth to a noble soul, who is inspired with the lofty ideal of rendering service to his fatherland by bringing within reach of all cultured people the truths of Zoroastrianism from one end of Iran to the other, wherever beats a pure Irani heart, ready to appreciate the genuine fragrance of the old Iranian religion and the spiritual greatness of its founder, and the essential unity pervading the great religious systems and philosophies of ancient and modern Iran.

This translation of the Sacred Books of Zarathustra, is destined no doubt to play an important part in the evolution of Iran, and it should be the unanimous prayer of all the Iranis of the world that Aga Poor-e Dawood will continue his zeal for the great work he has undertaken and achieve a greater success than he has already done by finishing the version of the remaining portions of the Avesta as soon as time and opportunities can permit.

Over 540 years ago Kh^vâjah Hâfez requested the Sâkî :

بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی
کنونکه لاله بر افروخت آتش نمرود

“ Revive the principles of the religion of Zarathûst
in the garden,

Now that the tulip has kindled the fire of Nimrod.”

The Sâkî was born at Resht in the year of grace 1303 A.H., Rûz-i jum‘a, 28 Jumadi ul-awal (= 5th March 1886 A.D.) to carry out this request of Kh^vâjah Hâfez in the person of Aga Poor-e Dawood, and worshippers at the sacred sanctuary of Kh^vâjah Hâfez’s tomb need not be surprised if they see the spirit of the Kh^vâjah resurrected and quaffing the ‘âb-i hayât’ so skilfully prepared by Sâkî Poor-e Dawood as per the saintly Kh^vâjah’s prescription.

The thanks of the lovers of Zoroastrianism are due to Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, President of the Irani Anjuman of Bombay, for having been so fortunate as to have unearthed Aga Poor-e Dawood from his seclusion in Europe and secured his services to take up this great work of translation. It is a matter of great congratulation to the Irani Anjuman and to the Iran League and the Presidents of both the Associations, Sir Hormasji Dinshaw Adenwala and Mr. Dinshaw Jijibhai Irani; for having been able to publish such monumental works as the Sacred Hymns of Zarathustra and the Yasts within such a short period.

روح نیاکان ماست حافظ این ملک سعدی و فردوسی اند پست و نگهبان
آمده ایران ز زرتشت و ز مانی مشعل یزدان و پر ز معنی و از جان

“ The souls of our ancestors are the protectors of this land;
Sa‘adi and Firdausi still act as its watchmen.

Through Zoroaster and from Mani, Iran has been
The torch of heavenly light, full of reality and life.”

BEHRAMGORE TAHMURAS ANKLESARIA.

INTRODUCTORY NOTE

by

Dr. Irach Jehangir Sorabji Taraporewala,

B.A., PH.D.

It is a privilege to be asked to write a few lines of introduction for this great work of Aga Pouré Davoud. It is, indeed, a matter of great satisfaction to find that the gifted sons of Iran are now turning their minds to a study of the ancient Faith of that land—the Faith that had led her to such glorious heights of spiritual and material prosperity in the ages past. The present time is a time of resurrection and of renovation for the whole world and especially for Asia. Signs of the coming new day are clearly visible; and Iran, the Twin-Sister of Hind, has awakened from her long sleep and is gazing at the new light suffusing her horizon. In the coming new civilisation Iran shall surely take her pre-ordained place; and the first step towards this goal is a reinterpretation and a right understanding of her Ancient Faith, brought to her by the great Light-Giver ZARATHUSHTRA, the greatest son of Iran. With right understanding fanaticism dies and feelings of fraternity revive. Nothing happens without reason in God's plan and it was not without a special reason that the Faith of Zarathushtra was kept alive in the hearts of a mere handful of human beings during all these centuries. The Message of Zarathushtra is the Ancient Wisdom, ancient but ever fresh. It is, in very fact the **ETERNAL TRUTH**, which needs reinterpreting from age to age in language suitable to the land and the culture attained. And the modern world, especially Iran, needs such a reinterpretation more than ever today for fostering the spirit of patriotism and establishing the feeling of fraternity so essential for a nation's uplift.

We are fortunate in having such an interpreter as Aga Pouré Davoud to undertake this task. He is a rare

person, combining within himself the natures both of a poet and a scholar. In general these two natures are regarded as being mutually opposed. A poet's imagination is thought to be out of place in the equipment of a scholar, for the latter is ordinarily supposed to be specially concerned with the minutest details of the ancient texts and with the dissection of each word, nay, sometimes each letter (as Andreas has striven to do). The scholar, therefore, especially one trained according to the laborious German methods, looks at each individual tree and twig and leaf and loses all sense of the beauty of the wood as a whole. This is what makes most of the "scholarly works" uninteresting to the general public, except to a few specialists. Aga Pouré Davoud has the full equipment of a scholar, for he has been trained for years in the traditions of the minute and painstaking German scholarship in Germany itself. Knowing thoroughly both French and German, and several other languages besides, he has had complete access to the works of all the great Iranists of modern times. A mere glance at the numerous footnotes in the present volume is enough to prove to the student that no important authority on Iranian subjects has been left unconsulted. And added to this first-rate scholarly equipment, acquired in the land of modern Iranists, the Aga Saheb has rare poetic gifts. As a poet he is among the finest in Iran today, and has long since won for himself an assured position in Persian Literature. He has not been content with merely copying the sentiments and the phrases of "the great ancients", like Firdausi, Sa'adi and Hafiz, but has boldly struck out a new line for himself. The Renaissance in modern Iran has found in him its finest interpreter. Every line of his poems breathes the modern spirit, and though so utterly different in style and diction from the ancient "classical" Masters, one cannot but feel that he worthily carries forward their poetic traditions.

So here we have a poet of rare gifts, and a scholar equipped with the latest methods of critical study and research, and a man of first-rate abilities and of untiring

industry undertaking the task of reinterpreting the past of Iran to her sons today. There could scarcely have been a happier combination of qualifications possible. Surely Ahura Mazda has sent the right man at the right time for the right task! He has already given us the magnificent volume of the Gâthâs, a work that has, within a few short months, already captured the hearts of hundreds of Iranians. In the present volume he has taken up the Yashts (all except the last few) which embody the most ancient traditions of the Iranian—indeed of the Aryan—race. These ancient traditions, dating back from the dawn of history, had been put together in poetic form at a comparatively early date in the history of Zoroastrianism. These ancient traditions had been interpreted and modified in the light of Zoroastrian Theology of those days, and they are among the most valuable documents of the Aryan peoples. Their value for Irân and Iranian culture may be compared to that of the Vedas and the Puranas for India, and thus in many ways they are of the highest importance for understanding the spirit of Ancient Iran. It is surely in the fitness of things that their latest interpreter is one of the most gifted of modern Iran. Aga Poure Davoud has done full justice to the cultural aspect of the Yashts, and has given excellent introductory notes upon each. One may be sure that for years to come this volume, like its predecessor on the Gâthâs, shall be the standard work on this most interesting aspect of Iranian History.

To say that the writings of Aga Poure Davoud are of great significance to all Zoroastrians is to repeat a mere truism. Their real importance lies in the fact that they shall help to re-establish the position of our Faith in the world of Islam. The one essential feature of the coming civilisation shall be the Brotherhood of Man and consequently the recognition of the essential Unity of all Religions. The Faith of the future shall recognise this Unity and shall honour all Teachers and Prophets as Messengers from the Great Source of All Wisdom. Aga Poure Davoud has by his labours done signal service to us Zoroastrians and to

humanity as well, for he has shown clearly the position which Zarathushtra has occupied among the Great Saviours of the World. May his powers be increased and his life prolonged, may the blessings of Ahura Mazda and of Asha and Vohu-Manô and Khshathra-Vairya be his always so that he may continue to serve Iran and through her the human race!



INTRODUCTORY NOTE.

By the grace of Ahura Mazda, the second volume of the Marker Avestan Series, containing twelve Yashts and their translation with several scholarly essays on relevant subjects, is placed before the Persian-reading public.

The welcome given to the first volume of the Series, *viz.*, "The Gathas of Holy Zarathushtra," by cultured Persians without distinction of caste or creed, has justified our belief that blind fanaticism has no place in the cultured Persia of to-day, and educated Persians, of whatever denomination, are as interested as the Zoroastrians, in the study of their own ancient literature, from a sense more of patriotism and cultural habits than anything else.

To the Persian-Zoroastrians, this volume will give first-hand information after centuries, about that part of their own religious scriptures which are known as the Later Avesta.

To our Persian brethren belonging to other great religions, this volume will be of considerable historical and literary interest, and will also show how the teaching of the Persian Master was assimilated by ancient Iranians from time to time.

The Gathas are the word of Zarathushtra himself, or as considered by some, of Zarathushtra and his colleagues. They are the root foundation of the Zoroastrian Faith, and the Later Avesta is to be considered as based on the Gathas.

Because the Later Avesta is not written in the same sublime style and does not treat its subjects in the same eminent way as the Gathas, many people wrongly consider that they were written at a time when there was degeneration amongst the Iranian race.

This is a wrong assumption. The Gathas, written by Zarathushtra himself, undoubtedly form the supreme and the most sublime portion of the sacred Zoroastrian

literature, but as pointed out by Poure Davoud in his masterly preface and introduction, the value of the later Avesta is also very high, although very naturally it occupies a place next to the Gathas in our sacred Scriptures. As Poure Davoud says, not only from the historical and philological but even from the religious standpoint, the study of the Later Avesta, *viz.*, the Yashts, etc., is an absolute necessity to a student of the Mazdayasni religion and Zoroastrian Scriptures.

In most of the Yashts, Zoroastrian leaders of thought have recorded their traditions. In some of them they have tried to turn the mind of a true Zoroastrian to what is good in nature. Therein, a Zoroastrian is taught to praise and hold sacred all the natural elements and all that conduces to the happiness of men; and thus from praising nature, he is led to think of and render homage to the Great Architect of the Universe, Who created all these things good. Those who seem to think that the Later Avesta has a tendency to compromise the pure monotheism taught by Zarathushtra in the Gathas, I would refer to all the Yashts and the Nyaishes, wherein the good forces of nature are remembered and extolled, but where, *first and foremost, perfect homage is rendered to the Creator of Nature and of all natural forces, viz., Ahura Mazda*, in a phrase which can well be translated: "Joy and Glory to the Most High Lord Ahura Mazda." The Supreme God-head remains ever Supreme—the One Lord of the Whole Creation.

It is often said that the Gathas are sufficient to expound the teaching of Zarathushtra and that the Yashts and the later Zoroastrian religious literature need little publicity, for they do not come up to the excellence of the Gathas. This is a mistaken notion. To my mind the Later Avesta is a valuable portion of the Zoroastrian Scriptures enabling us to see what effect the teachings of Zarathushtra had on people given to polytheism and how it brought them round eventually through the medium of the philosophy of Yazatas to the worship of the One Supreme Creator, Ahura Mazda, the Wise Lord. All

Evil-worship was eliminated, all polytheism became dead, and the One Supreme Ahura Mazda was enthroned in the minds of the people. As practically admitted by every dispassionate scholar, the supreme authority of Ahura Mazda remains ever supreme and unchallenged throughout the entire Later Avesta, in spite of the fact that portions of it may not claim to have the excellence and eminence of the Gathas.

This is the right way, in my humble opinion, to look at the Gathas and the Later Avesta.

Three of our most eminent Parsi scholars have associated themselves with the laborious work of Poure Davoud, and the unanimity of opinion with which they give their meed of praise to the second big volume written by Poure Davoud in India, enables us to place it before the Persian-reading public with the perfect confidence that at least in the Persian tongue, this will be a standard work on Avestan literature for many a decade to come.

Just to give an idea to those Parsis who are unacquainted with the Persian language, I have translated the learned preface of Poure Davoud and that part of his introduction which is an essay on the Mazdayasni religion. But this is only one of the many essays with which the whole volume is full, and of which a list is given hereunder, to indicate how faithfully and laboriously Poure Davoud has carried out the responsibilities entrusted to him :—

Preface—The Advantages of Avestan Studies—Translation of Yashts by Orientalists—Contents of this Volume. Pages 1-13.

The Yashts—Antiquity of the Yashts and their metrical Composition—Contents of the Yashts—Pahlavi Commentaries—Fragments still known as Yashts. Pages 13-27.

Mazdayasni Religion—Foundation of Monotheism—The Twin Principles of Good and Evil—Fight on the side of Good against Evil—The triad of Good Thoughts, Good Words and Good Deeds—Truth and Right—Courage, Knowledge,

Charity and Optimism—Patriotism—The Ultimate Goal. Pages 27-32.

Introduction to Hormuzd Yasht—The One Supreme Creator of Zarathushtra—Contents of the Yasht. Pages 33-42.

Essay on Ameshaspandan—Etymology—Spiritual Attributes of Ahura Mazda—The Holy Number of seven—Their Position in the Avesta and Pahlavi Literature. Pages 69-96.

Introductions to the Haptan Yasht, Pages 109-111,—Ardibehesht Yasht, page 135,—Khurdad Yasht, Page 151.

Essay on Anahita—Introduction to the Aban Yasht. Pages 157-230.

Introductions to Khurshid Yasht, pages 304-309—Mah Yasht, pages 316-319—Teshter Tir Yasht, pages 325-336—Gosh Yasht, pages 371-375.

Essay on Mithra and the Cult of Mithra—The Antiquity of Mithra—The Jashn-e Meherangan—Mithra in the Avesta—Mithraism in Rome—Effect of Mithraism on Christianity, etc. Pages 396-460.

Essays on Azar and Sarosh. Pages 504-524.

Short Essays on Barsom, pages 556-560—and Rashnu Rast, pages 561-563.

Essay on Farohar. Pages 572-602.

Glossary of Important Avestan Words. Pages 603-626.

To our good fortune Ervad Bahmanji N. Dhabhar, M.A., an eminent Parsi scholar, as deep in learning as he is retiring by nature, has gone through every line and word of this big volume, whilst going through the Press, and has helped Aga Pouré Davoud throughout with his views and corrections for which the author has himself expressed his thanks to him. The thanks of the Institutions which publish this volume are also due to Mr. Dhabhar for the great trouble taken by him, not only over the Zend Text, but also in going over every line of the Persian translation, and for the assurance that he has given us that this volume is a superb

production, an assurance which has proved to be the precursor of similar opinions which his two other colleagues Mr. Behramgore T. Anklesaria, M.A., and Dr. Irach J. Taraporevala, B.A., Ph.D., both equally eminent in scholarship and equally modest in their retiring disposition, have given about this work of Poure Davoud.

D. J. IRANI.

*49, Esplanade Road,
Fort, Bombay,
1st December 1928.*

PREFACE

IN THE NAME OF THE BENEVOLENT PROVIDENCE.

*Let him prepare and bedeck the fire of Zoroaster,
Let him take in his hands the sacred volume of the Zend Avesta,
Let him observe this omen and keep going the Sadeh,
The glory of the Nowroze and of the Fire-temple.
Let him remember Ahura Mazda and the day of Meher,
And cleanse his soul with this water of wisdom and love.
Let the Faith of Lohrasp be rejuvenated,
Let him follow the religion of Gushtasp.*

FIRDAUSI

I consider it a great honour that by the grace of Ahura Mazda, and the help of His great angels, and of Zarathushtra Spitama, the Holy Prophet of Iran, I have been enabled to publish the second volume of the auspicious Avestan Scriptures, and I dedicate it to my beloved country by way of a present and offering. I do not consider any offering more precious than that the Holy Songs contained in these ancient Scriptures, which, for thousands of years, vibrating from the tongues of our illustrious ancestors of the ancient land of Iran, were wafted to the heavens above, be rendered by me in modern Persian and brought now within the reach of all the children of that holy soil. I do this that they may realise what the Almighty Creator Ahura Mazda had said to his chosen Prophet, "O Zarathushtra, if thou dost wish to conquer all evil and evil-doers, thieves and robbers, magicians and deceivers, evil men on two legs and the wild wolves on four, if thou dost wish to oppose the hostile army with its fortified works and fluttering banners thirsting for blood, then under all such circumstances, night and day, thou shouldst chant slowly My Names: I am the Creator, I am the Supporter, I am the Protector," etc.¹

1 Hormazd Yasht, paras. 10 to 12.

The study of this volume will not only tend to make us follow the ways and customs of our ancestors, and make us seek the noble attributes of the good and glorious Iranians of old, but I hope that the publication of this work will simultaneously render a service to the literature, language and history of Iran.

In the Introduction to the Gathas I have stated that the religion, history and language of a nation are closely connected together, for a goodly part of its historical events has religion for its cause. Many an incident in history is explained by understanding the precepts of the current religion, just as some of the problems of religion are elucidated by the help of history. Similarly, if we wish correctly to appraise the words of a nation's language and interpret its original spirit and understand its idioms, the knowledge of its history and religion is an unavoidable necessity. The source of the modern Persian language is to be found first in the language of the Achaemenians of which more than 400 words do not survive, and next in the language of the Avesta which to-day comprises 83,000 words, and particularly in the Pahlavi language from which modern Persian is directly derived. In the commentaries of the Avesta, written in the Pahlavi language, during the times of the Sassanians, to-day we happen to possess more than 140,000 words. Apart from this we possess some very important works in Pahlavi, which with the exception of a few volumes, all relate to the Mazdayasnan religion and contain approximately 446,000 words. Secular works in the Pahlavi language have given us only 41,000 words. In our discourses and explanatory notes we have made mention of most of these works.

In the Gathas, which contain the Divine Songs sung by the Holy Prophet of Iran himself, I did not have the opportunity to point out how Avestan studies would be a necessity for our historians and scholars of the future. Apart from the fact that the ravages of time have deprived us of an important portion of the Gathas, they contain

collectively the ethical precepts and philosophical teachings of 'Zarathushtra. There was no room therefore for an ampler commentary than what has been given there. But the Yashts, which form the subject of this work, are comparatively a very substantial portion of the Avestan literature, and give us ample ground for ethical, historical, literary and philological dissertations. After the publication of the Gathas, we particularly chose this portion of the Avesta in order to treat a chain of subjects which might bring within our purview a general survey of all the important problems of the Mazdayasnan religion. Subjects not treated in this work will find their place in the second volume of the Yashts. And in course of time I hope with the help of Providence, to be able to publish the Yasna and the Khurda Avesta as well, so that the entire Avestan scriptures with the exception of the Vandidad may be placed before the public in five volumes. The field of work in respect of this ancient religion is so vast that all its subjects and problems would hardly be treated with justice in ten big volumes; for a hundred and fifty years' efforts of the most renowned scholars of Europe, and the hundreds of valuable and voluminous works published by them about Zoroastrian Iran, have left the Mazdayasnan faith a fountain-spring incapable of being dried up.

And really it does not behove us that with all these resources of study available, with special reference to the faith of our fore-fathers, we should be content with the nonsensical and fanciful information our old historians and writers have given us on the subject. If, in the past, absence of knowledge and learning was the cause of the silly twaddle of former authors, there was some reasonable excuse for them, but unfortunately in their words Arab (religious) fanaticism is quite patent. From heaps of examples, we shall content ourselves with quoting a couple of passages from our history and one from our literature, and from them we shall see how it is necessary for Persians of the future to remove, by means of Avestan studies, the inaccuracies and falsities from their history, and to appreciate

well the value and signification of words and use them properly in their literature.

Abu Ja'far Muhammad bin Jarir, well known as Tabari who was born in Amol in 224 A.H. and
Errors in History: who died at Baghdad in 310 A.H., in
Tabari and Mir- his great history writes much nonsense
khond's mistakes. about Zarathushtra, and he has become
Result of fanati- the cause of mistake and repetition of such falsities by subse-
cism quent historians. In the Tarikh-e-Bal'ami which is the Persian translation of Tabari's history by Abu Ali Muhammad bin Muhammad bin Abdulla Al-Bal'ami written in 352 A.H. the following passage appears:—"These Magians had a prophet whose name was Zarathushtra. He brought into vogue the religion of fire-worship. He claimed that he was a prophet, and he approved of their fire-worship until the time of Gushtasp. He was a disciple of Esdras, against whom he revolted. Esdras cursed him praying that God Almighty might make him notorious. The Israelites then expelled him from their midst, and from Jerusalem he repaired to Iraq and thence to Balkh before Gushtasp's father and claimed to be a prophet."¹

For the rest of the disgraceful untruths, the result of fanaticism, the reader may refer to the original work itself. Tabari is himself a Persian coming from Tabaristan, a place where particularly Islam took its foothold rather late, although Amol, the birth-place of Tabari, had fallen into the hands of the Arabs earlier (143 A.H.) than the rest of Tabaristan. Further, probably in his time almost one-third of the population of Iran was yet Zoroastrian. It was possible for him to have made himself better acquainted with these subjects through the learned Zoroastrian sages who lived in that age, to avoid errors, and become the cause of perpetuating them through subsequent historians; but it seems that the ill-omened fanaticism of the Arabs, which had bred hypocrisy and falsehood into the blood of the Persians, prevented that historian and com-

¹ Bal'ami, p. 206, Cawnpore Edition.

mentator from this sort of verifying researches. However, to do justice to this author we must say that in this very volume, where there is so much error as regards the religion of ancient Iran, the history of the Sassanians therein given is the most important authority on the subject. It is this very history which the great master Noeldeke has translated into the German language, and published with very valuable notes and commentaries.

In order that there may not be any doubt that the references in our historical works relating to the Mazdayasnan religion were tainted with fanaticism, we shall refer to Rauzat-us-Safa which makes Zarathushtra the pupil of one of the disciples of the Jewish prophet Jeremiah. And if we just refer to his account of the reign of Gushtasp, we shall find that even there Mirkhond has said things which could only be attributed to blind fanaticism.

In the same way Fazlullah, the author of Tarikh-e-Mu'ajjam, whilst writing about the reign of Gushtasp, entrusts the reins of his Persian-spoiling pen to the hand of fanaticism, and he has not been able to restrain himself from saying all manner of unworthy things about the faith of ancient Iran. In this very century only a short time before Tabari was reading in Baghdad the myth of Ād and Thamud, and writing the story of Ibrahim and Nimrod, renowned leaders of the Zoroastrian faith like Ator Faranbog, the son of Furrokhzad, in that very city of Baghdad, during the Caliphate of Mamun (198-218 A.H.) was composing the famous Dinkard which gives, in nine volumes in the Pahlavi language, the religion, traditions, usages and customs and the history and literature of the Mazdayasnan religion.¹ To this day

1 Volumes 3-9 of Dinkard were composed in 411 A.H. at Baghdad; and comprises 169,000 words. The well-known western scholar Dr. West published the English translation of volumes 8 and 9 in 1892 (S. B. E. Vol. XXXVII). Five years later in 1897 he also published a translation of volumes 5 and 7 (S. B. E. Vol. XLVII). All the volumes together with their Gujarati and English translations saw the light of day through the late Dastur Peshotan Sanjana and thereafter through his son Dastur Darab Sanjana in 18 volumes. The 19th volume, which will be the last of the series, is not published as yet.

this work is the largest and the most valuable Pahlavi work on the subject. Another Dastur by the name of Âtarpāt, son of Hamid, completed the compilation of these Dinkard volumes. This Âtar Frenbag is the very man, who in the presence of Mamun himself, held a religious controversy with a heretic named Abalish, whom he vanquished, and was thus a cause of delight to Mamun and his court. This controversy of Âtar Frenbag with Abalish is the subject of a small Pahlavi work containing in twelve hundred words the seven answers which were given by the learned Dastur to the heretic. The name of the book is *Mâtigân-i Gajastak Abalish* and has been translated into the French language too.¹

Although Abu-Rihan Biruni lived a century after Tabari, and was farther removed than he from the Zoroastrian age, yet his love for Iran and his contempt for the Arabs who had ruined the splendour and glory of his fore-fathers, moved him to consult and communicate with the Zoroastrian sages of his own time, and sought for explanation on religious subjects from them.²

The *Âthâr-ul-Bâqieh*, the work of this distinguished philosopher and mathematician, who was born on the 3rd of Zil Hajjah 362 A.H. at Khvarazm, and died on the 2nd of Rajab 440 A.H. at Ghaznah, is the most reliable authority that has come down to us from ancient times, as regards the Mazdayasnan religion and the calendar and the usages and customs of the Zoroastrians.

Apart from history, in literature as well, the errors of authors and the inappropriate and improper use of words and expressions concerning the Mazdayasnan religion are far too many. Without doubt, these have all arisen from fanati-

1 Adrien Barthélemy : *Gujastak Abalish : relation d'une conférence théologique présidée par le calif Mâmoun*, Paris, 1887.

2 Cf. the introduction of Dr. Sachau to his translation of *Al-biruni*, Leipzig, 1923 ; also the *Chahar Maqaleh* of Aruzi Samarkandi, edited by Mohammed bin Abdul Wahab Qazwini, pp. 193-197. Leyden, 1327 A.H.

cism, not of a particular individual but general fanaticism which naturally takes hold of even a poet or an author. We shall give one instance. The poet Sa'adi in his *Bustân*, relating a tale about the idol-temple of Somnâth in Hindustan, says :

I saw an idol made of ivory in the temple of Somnâth,
Set with jewels like Manat, the idol of the ignorant pagan
Arabs.

People from all sides used to come to the pilgrimage of this temple. I asked them the cause of their worshipping this soulless and powerless image.

The Magian who was constantly coming in touch with me,
A man of good words and a comrade, and a friend to me,—
Him, I asked gently, O Brahmin
I am surprised at the works of this monastery.

This Magian was very much incensed at my question and informed his leaders about the same.

The Magi were informed and so the elders of the temple ;
I did not see anything good coming to me from these people.
These Pazand-chanting *guebres* all assailed me
Like dogs for that bone of contention.

And in the gathering of those (angry) men,
I praised aloud the Head Brahmin, saying,
“ O you venerable authority on Avesta and Zend,
I too am happy to see the picture of this idol,
For it has fine features and a lovely stature.

But what are its virtues ? ” The Brahmin replied,
“ This idol is particularly held in veneration because every morning it raises its hands towards the sky ”. In order to ascertain this fact, I passed the night in the idol-temple.

The night seemed long like the Day of Judgment
And the Magi around me were offering prayers without
ablutions.

These Christian priests had never given any trouble to
water,

And their arm-pits were stinking like a carcass decaying
under the sun.

When the dawn broke, people collected to witness the miracle of the idol.

The Magi of perverse minds and unwashed faces,
All came up from fields, plains and mountains.

Beholding forty of them I saw no advantage in entering into a strife with them. On the contrary I behaved with dissimulation, and weeping hypocritically, I went and kissed the hand of the idol.

For a short time I became an imitation infidel

I became a Brahmin in Zend prayers.

By the help of this deceit, I became the object of their care and attention and became an inmate of the idol temple; till at last I found one day that under the seat of the idol a man was hidden, who, pulling the end of the rope, made the hands of the idol go up towards the sky.

Behind the screen was the fire-worshipping priest,

The custodian of the temple with the end of the rope in his hand.¹

We are not concerned with the literary value of this poem. Sa'adi is one of the greatest poets of the world and is a source of pride to our country. His attractive and sweet style should be a model for all of us Iranians. Our object in quoting these verses is only to show how words and expressions having reference to the Mazdayasnan religion are improperly and inappropriately used in our literature. Just see that the priest of an idol temple in India is sometimes rightly called a Brahmin, but most, wrongly styled a Magian, a name denoting a Zoroastrian priest only. At first Sa'adi addresses a Magian as a Brahmin. Then the Brahmins instead of reading their own books of Vedas, are described as *guebres* reciting Pâzand prayers. He calls them Avesta-reciting Zoroastrians. Then to placate and please the Brahmins, he expresses his delight about Avesta and Zend, not about the Vedas. Forthwith his Brahmins become priests professing the Christian religion (Kashish). At last Sa'adi too, for the sake of expediency, temporarily becomes an infidel and a Brahmin. But what sort of a Brahmin? One following the teachings of the Avesta, not the Vedas. Before long a Brahmin, who was onè of the fire-

1 ' Kuliyât-i-Sa'adi, p. 175, Bombay edition, 1309 A.H.

worshipping Christian priests, all of a sudden jumps to the position of an archbishop and gains the highest rank in the Christian Church. But what manner of an archbishop? One who sets aside the Holy Ghost and worships fire. Really we must not rebuke Sa'adi, for at the end of the tale he cast this Pâzand-reciting Christian and Magian Brahmin, who offered his prayers without ablutions and eventually became an archbishop worshipping fire, into a well, and killed him with stones and bricks, and relieved the holy idol from the services of such an inconstant priest of many religions!

Similarly because of such absence of knowledge about the Mazdayasnan religion, the fabricated book and fraudulent work like the *Dasâtîr* has been considered one of the religious books of the Zoroastrian religion,—a book, the contents of which are contrary to the teachings of the Zoroastrian Faith, a book in which Alexander the Macedonian, known throughout the Pahlavi religious literature as Alexander the wicked and the accursed, is described as one of the Prophets of Iran! And it is due to the same ignorance that the *Nâsikh-ut-Tavârikh*, imagines that the *Dasâtîr*, the writer of which was some fraud and a knave, gave us the principles of faith of the ancient Iranians, and our modern dictionaries like the *Burhân-i Qâta'* and *Farhang-i Anjuman Ârây-i Nâserî* have taken the spuriously fabricated words therein as *Zend* and *Pâzand*.

During these recent years when the Iranians, contrary to olden times, have again with love and respect been mentioning the name of the Prophet of their ancestors, the very same absence of knowledge makes them commit literary and philological errors in their writings. For instance, when they want to speak about the laws of Zarthushtra, they use the word *Yâsâ-i Zartosht*. Now this word *Yâsâ* is a Turkish expression brought by the Mongols, by which the ancient writers used to denote the sanguinary laws and oppressive edicts of blood-thirsty

Mongol sovereigns like Changiz and Taimur.¹ Under no circumstances therefore can this word be used with reference to the divine religion of ancient Iran or its holy Prophet.

It is not possible in this preface to point out the various historical and philological discrepancies in our literature with reference to the Mazdayasnan religion. Let it be stated generally that the references in the works of Arabic and Iranian historians cannot be wholly relied upon without the critical study thereof by a scholar and specialist.² With reference to the religious words and expressions said to be Zoroastrian as are to be found in the dictionaries, they are to be totally discarded and set aside.

Avestan studies a check on untrue statement in Greek and Roman histories

Further, after having a knowledge of the principles of the Mazdayasnan Faith, we will be able to appreciate well the fact that a portion of the statements made by ancient Greek, Roman and Byzantine historians had no foundation in fact, and were prompted by malice and enmity, the result of the hostilities prevailing between these nations and Iran. Of this type is the story of Herodotus that Cambyzes consigned to fire the dead body of the Pharaoh (Amasis) in Egypt for the sake of vengeance, and that Xerxes whipped the waters of the Dardanelles in his war with the Greeks. Fire and water were held as holy elements by the ancient Iranians according to the precepts of the Mazdayasnan religion, and till to-day the Zoroastrians regard them as holy. It is not possible at all that the Achaemenian kings would sin by showing contempt towards these noble elements.³

Avestan studies necessary for historical and philological researches

We must always bear in mind that the history and language of Persia are very closely related to the ancient Zoroastrian religion. The roots of this old tree had been watered and fostered in the soil

1 *Ān hama yāsa-hā-i sakht bo-raft.*

Yār bāmā hanuz bar sar-i-jang— Nazāri Qāhestāni
(Farhang-i Jehāngirī.)

2 For references in Arabic and Persian books to Zarathushtra, see Jackson's "Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran," New York, 1901.

3 Cf. Essay on Anāhita, pp. 161-162, and Essay on Ādhar, p. 510.

of Iran. It had blossomed and given its fruitage in that soil. It is not a faith that has emigrated into our country from some foreign soil like the teachings of Buddha, going from India to China, or the religion of Jesus, spreading from Palestine over Europe, or Islam, travelling from Arabia to Persia. For the purpose of elucidating the events of the history of ancient Iran, and for researches into the source and origin of words used in the Persian language, Avestan studies are a necessity to us. The yellow races of China are under no such necessity with reference to their religion of Aryan origin, nor are the Europeans, with reference to the Semitic religion of Jesus Christ. The history of us Iranians which begins with the 8th century B.C., that is, more than 1350 years before the onslaught of the Arabs, is all closely connected with the Mazdayasnan Faith. During this long age, which has been the epoch of our eminence, the religion of Zarathushtra was one of the most important causes of the glory and greatness of Iran. However much our language might have been mixed with Semitic words after the conquest of the Arabs, yet it radiates its Aryan origin and its connecting links with the languages of the Avesta and the ancient Achaemenian Persian and the Pahlavi have not been snapped. It would be right if in our colleges, we make

Avesta and Pahlavi in Persian colleges

current the teaching of the ancient Persian languages, the Avesta and the Pahlavi, even as in the colleges of Europe, Latin and Greek which are the source of the Western languages are commonly taught. It is hoped that our Government will take early steps to attract several of the Parsi scholars knowing Avesta and Pahlavi to Teheran and establish chairs for the study of these two languages so that a fresh life may be breathed into our spirit of nationality. The modern Persian springs from the Pahlavi language, and the Pahlavi from the ancient Persian of the Achaemenians. But the language of the Avesta is also one of the languages of ancient Iran, which is closely related to the ancient

Sanskrit, as well as to the old Persian of the Achaemenians. The Achaemenian Persian was the current and the court language, whereas the language of the Avesta was the ancient language of the holy scriptures. The latter language, according to the belief of the writer, had already become dead, even in the age of the Achaemenians and was not the current language of the people.

The language was preserved artificially for several centuries by the ecclesiastics and by the people as the holy language of the scriptures. With all its remote antiquity, many words used even now in modern Persian are to be found in the Avestan original almost without a change, and a still larger number, with a slight variation. In company with the Vedas of the Brahmins and the Old Testament of the Jews, it is the oldest of the written records of the world. The study of the ancient Iranian scriptures has been for a long time an established branch of learning in the universities of the civilised countries of Europe. The Vedas and the Avesta are the most important and the most ancient records of Indo-European origin and as the European nations consider themselves as coming from the same stock as the Indians and the Iranians, they have traced their languages together with the languages of the Indians and the Iranians as proceeding from the same fountain-source. In the enlarged studies of their own languages philologically, they have rendered yeoman services to the Avesta and the ancient Persian languages, so much so that through their efforts the path has been laid out and smoothed for us. What we have to do is to resolve to reap the benefit of their labours, and pluck the roses from the gardens they have reared, and glean the ears of corn from the harvest they have sown. The European savants who have specialised in Avestan and Iranian studies have become more famed in the world than the scholars in other arts and sciences, like medicine, mathematics, astronomy, chemistry, philosophy, history, etc. The extent of the services rendered by these scholars, in

view of the present state of Persia, should not be regarded as meagre. Firstly, as stated before, the Avesta is one of the oldest written records of the world, and its language is an important branch of the languages of the ancient Indo-European race. Secondly, the Iranians themselves were one of the noble and valiant off-shoots of the Indo-European stock. In the battle-fields of the world they had

**The influence of
the Mazdayasnan
over subsequent reli-
gions of the world**

wrested the ball of superiority from all rivals. They had brought within their grasp the most important inhabited portions of the world, and because of their world-conquest and sovereign power, they had spread their ways and customs in countries far and wide. More specially through their Prophet Zarathushtra, they had brought into vogue the worship of One Supreme Creator, a pure monotheism which upto that date was not conceived of amongst the Indo-European people. Many of the religious principles and beliefs of Persia afterwards influenced the Jews, which subsequently influenced other Semitic religions like Christianity and Islam. Apart from this fact, the Christian religion was considerably influenced by the cult of Mithra, one of the angels of the Mazdayasnan religion, which subject will be more fully dealt with in our article on the "Cult of Mithra in Rome" (see pages 407-420).

Because of its relations with the religion of the Brahmans on the one hand and of the influence it has exerted on all other subsequent religions, the Mazdayasnan religion has secured for itself a most important position in the history of religions in the world. Many a problem in the existing great religions of the world can be solved by the Mazdayasnan religion, and many a doubtful point in the Mazdayasnan Faith can be explained by the help of the study of other religions. Consequently, ancient Iran by reason of its language, its history and its religion, is the subject of general importance so much so that no historian or philologist or student of the history of religions can ever be independent of Iranian studies.

Apart from these advantages, which have drawn the attention of a body of scholars and Orientalists of Europe to the Iran of old, in recent years a group of learned men of Europe styling themselves the friends of Zarathushtra, the ancient Prophet of the Aryans, and taking pride in their Aryan descent, have called themselves Mazdayasnans ; just as another group attracted by another Aryan teacher, show their devotion and love to Buddha. Our ancient country has always had a portion of spirituality in it, and in future too, it will continue to have it. Let us only strive that the language and the history and the ethical principles that have been ours, may not lag behind before the onslaught of material interests which necessarily face every civilised country. A civilisation which is destitute of sublime verities is crude and well worth being cast aside. I stress this point, lest it may occur to some to question the utility of Avestan and Pahlavi studies in the struggles of the modern age. They might question the utility of these studies, both from the literary and the spiritual point of view. The advantages of Avestan studies are not limited to the fields of history and philology. Another important advantage of which we are specially very much in need is this: This country of ours stands badly in need of pure morals and pleasant attributes. The character and virtue which our great ancestors possessed and which made prosperous this land of theirs, has departed bag and baggage from Iran. The devil of untruth has usurped the place of the angel of truthfulness. Effort and exertion have given way to sloth and self-indulgence. Courage and valour have disappeared in favour of fear and flattery. Wealth and glory have given place to beggary and penury. Through the study of the Avesta, we shall realise the causes of the glory of our past and the misery of our present. By these studies, we will also understand that according to the teachings of our ancient religion, the world was an arena for testing the powers of men. Whoever allowed himself to be conquered by the devil of sloth, had necessarily to wail and

moan and call this world a terrible prison; but he who stood firm against the demon of weakness, reached the stage of dignity and glory and by his good and benevolent deeds in this world, prepared for himself, while here, a secure abode in the next. By these studies, we would further understand that the ill-omened and superfluous belief in fate and destiny does not exist by itself before the resolution and determined will of men. The Yashts and the Avesta throughout speak about glory and greatness, piety and benevolence, effort and exertion, truthfulness and valour, and the love and patriotism of our great ancestors.

The same elegant taste which we find in the poems of our poets of the Samanide, Ghaznavide and Saljukide periods is patent in the songs contained in the Yashts too, with this difference that while most of the panegyrics of our poets are in praise of some sovereign or minister or governor, sung in the hope of a poetic reward, the Yashts are in praise of the Almighty and His angels sung in the hope of a spiritual reward on the last day. Because we have compared the Yashts with the panegyrics of poets, let it not be supposed that the writers thereof have sung them according to their own whim and fancy. The fact is that though the Yashts are poetic interpretations, yet their contents strictly conform to the religious and historical traditions which from most ancient times have come down from generation to generation to the Iranians, the antiquity of some of which reaches back to the Indo-Iranian period of Aryan history, for references similar to some of them can be found in the Vedas of the Brahmins too. Just as Firdausi edited and made current the episodes and traditions of the ancient past by versifying them in his Shah-Namah, similarly the Yashts have been composed in verses too. After the Gathas and the Haptañ Haiti, the Yashts form the oldest portion of the

Yashts in general: Religious and historical traditions recorded in poems

Avesta and some of the passages thereof are obscure and very difficult to understand. There is no room for wonder at this state of affairs. Many a verse of Khâqânî seems involved and incomprehensible to us to-day, although in point of time, we are only separated from that poet of Shirvan by seven centuries, and the Persian language of that age has not changed considerably as compared with the language of to-day. Notwithstanding this, the sayings current in those times seem to have been forgotten, and the idioms of that age seem foreign to us. What wonder, therefore, if in the Yashts we encounter difficulties and obscurities, for they were composed in an antiquity, more than 2500 years ago, and its language even during the time of the Achaemenians was perhaps a dead language. Apart from all these, on account of the terrific blows which befell Iran on the invasions of Alexander, the Arabs and the Mongols, and the many cataclysms through which this land of ours has passed during all these years, the religious scriptures necessarily were endangered and the vicissitudes of time left them shattered and scattered like the glorious palaces of the Achaemenian emperors. In spite of all this, just as to-day through the help of the science of architecture, we know for a certainty, from the ruins that are extant in Persia, how the great palaces of our emperors originally stood and were constructed, in the same way by the help of the science of philology, history and comparative study of religions, we are able to know what must be the Avestan literature in ancient times, the scattered remains of which alone are in our hands, and what is the meaning and interpretation of these remnants. The efforts of a hundred and fifty years of learned Orientalists and the utilisation of collective materials like the Pahlavi commentaries on the Avesta and the numerous other Pahlavi, Pâzand and Persian writings and the works of all the ancient historians, the histories of Iran and its ancient religion written after the Arab conquest, the religious scriptures of the Hindus, the comparative study of Indo-

In spite of innumerable difficulties the meaning and spirit of Avestan teachings are clear and manifest

European languages, aided by investigations and researches into other religions, and the study of the ancient customs and usages which are preserved to this day among the Zoroastrians, etc., etc., have made clear the meaning of the Avesta as a whole. If differences of opinion exist among the Avestan Orientalists of recent times, it is in respect of the formation of certain sentences or the philological meaning of certain words or their original pronunciations, etc.

At the time when the writer was busy in India with the translation of the Yashts and the writing of the various essays concerning them, the famous German scholar Lommel was busy in Germany translating the Yashts too. This work which was published a few months before the publication of this book is just now with the writer. It is worth observing that there is no considerable difference in important matters with the complete translation of the Avesta as made by Wolff and Bartholomae and published 16 years ago, and which has been up to now the most recent complete translation of the Avesta in our hands. The differences of opinion are mostly philological differences, which though giving a different meaning to some sentences on account of the alteration of the signification of certain expressions, yet are not of a nature as would at all go to the foundation and give any contrary meaning or a radically different interpretation.

It should be remembered that the Yashts are an important portion of the Mazdayasnan literature but their composition cannot be ascribed to Holy Zarathushtra. Whatever there is in the Avesta which is recognised as coming from the mouth of the founder of the religion, are the five Gathas which we published last year. In the Old Testament of the Jews too, only five books are ascribed to Moses. The rest of the Old Testament is the composition of other prophets written at different times. In the same way the Vedas of the Brahmins too have been written by different persons at different times. Similarly the oldest religious book of the

**Yashts are later
Avestan Literature**

Buddhists, namely Tipitaka, was edited in the last century before Christ.¹ The New Testament too has been written long after Jesus and the writers of the various portions thereof were neither from one country nor belonged to one age.

In the same way the 21 Yashts of the Avesta in point of antiquity were not written at the same time nor by the same writers. We shall speak at length about them later on.

This translation follows in the first instance the Avesta text of Geldner, which he published in three volumes in Germany during the years 1886-1890.² The Parsis of Hindustan generally use the text of the Avesta as published by Westergaard.³

In making the present translation the writer has had the advantage of consulting the translations made in European languages by each and every Orientalist, with the exception of the very first translation of Anquetil du Perron which was made one hundred and fifty-seven years ago.⁴ Apart from the fact that this translation is a very old one and of comparatively little utility to-day, it is a translation which has been made from traditional renderings given to him by the Dasturs of Surat in the years 1758-1761. It must not be supposed that a translation based on traditions is useless. On the contrary the Pahlavi commentaries on the Avesta, which are traditional renderings, are one of the important factors in understanding the spirit of the holy scriptures. What I mean to say is that a traditional translation as a translation

1 Der Buddhismus nach älteren Pali-Werken, von Edmund Hardy, Münster i. W. 1919, S. 7.

2 "Avesta, the Sacred Books of the Parsis," edited by Karl F. Geldner. Part I—Yasna, 1886; Part II—Visperad and Khordeh Avesta, 1889; Part III—Vendidad, 1895, Stuttgart.

3 "Zend-Avesta, or the Religious Books of the Zoroastrians," edited by N. L. Westergaard, Copenhagen, 1852-54.

4 "Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre," 3 Vols., Paris, 1771. Kleuker, on the authority of these French translations, published a German translation of the same in two volumes in 1781 to 1783.

is less worthy of credence than a translation based on the science of philology, because the chances of mistakes and slips creeping into the former are greater. However, in the third volume of Anquetil very useful information is given about the manners and customs of the Parsis of that age which is worthy of study in every way. After this old translation of the Avesta, come the following translations thereof and of the Yashts by Orientalists in order of their publications.

The first is the translation of Spiegel in three volumes, which, because of its very numerous notes, is of considerable use to scholars and students, although the original of the translation itself is of lesser utility because of its antiquity.¹ But the two volumes which Spiegel has written as commentaries on the translation of the Avesta contain observations and informative notes of very great value.'

The second translation of the Avesta is by De Harlez. This is in one big volume with the necessary elucidatory commentaries.³ This translation is more, or less under the influence of Spiegel's work.

The third translation is by Darmesteter in three big volumes, which is one of the most important contributions to the Mazdayasnan literature.⁴ No Avestan scholar can dispense with the study of these volumes, not because of the translation itself, but because of its copious notes, commentaries and explanations. It must be remembered, however, that no blind reliance should ever be placed on the translation or the notes of Darmesteter, but these should be considered as the means for further personal researches and

1 Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel, 3 Bände, Leipzig, 1852-63. The English translation published by Arthur Henry Bleeck (London 1864) is based on this German translation.

* 2 Commentar über das Avesta, von F. Spiegel, 2 Bände. Wien, 1864-68.

3 Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme, traduit du texte zend, par C. de Harlez, Paris, 1881.

4 Le Zend-Avesta, traduit par James Darmesteter, 3 Vols. Paris, 1892-93.

the accuracy or inaccuracy of his notes should be weighed at the right time ; for unfortunately the writings of this great scholar are not free from many a mistake and error. In particular, all his personal beliefs must be strictly avoided, including his belief about the antiquity of the Avesta which he considers a composition of much later times,—a belief the urging of which created a considerable sensation and made all his contemporary scholars rise up against him

The fourth translation of the Avesta is by Wolff which is a complete translation of the Avesta made according to the Avestan text of Geldner, exclusive of the Gathas.¹ Five years before the publication of this translation of the Avesta by Wolff, Bartholomae² had translated the five Gathas in the German language. Hence Wolff in his translation of the Avesta did not repeat what Bartholomae had done, for his rendering of the Avesta was a result of the labours of Bartholomae himself, since his translation is based on the great dictionary of the ancient Iranian languages, which Bartholomae has published, and which is the *magnum opus* of that great scholar.³ Wolff in his translation of the Avesta has taken the meaning of words directly from the dictionary of Bartholomae, without making any changes whatever. Bartholomae had himself perused Wolff's translation and corrected it wherever necessary, and in my opinion this work is not only the most modern but the best and the most precious translation of the Avesta at present available to us. For my translation of the Yashts, I am mostly obliged to this work of Wolff, and to the great dictionary of Bartholomae. In the case of all difficult passages, with conflicting translations, I have always given preference to Wolff and Bartholomae. Most unfortunately, this work is without a single note or commentary, and refers the reader to the dictionary of Bartholomae for the accuracy

1 Avesta, die heiligen Bücher der Parsen, von Fritz Wolff, Strassburg, 1910.

2 Die Gathas des Avesta, Zarathushtra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomae, Strassburg, 1905.

3 Altiranisches Wörterbuch, von Chri. Bartholomae, Strassburg, 1904.

of the meanings and the construction of sentences given therein, so that the understanding of the work becomes a very difficult task for one who has not a wide and correct knowledge of the Mazdayasnan religion, and whose study of the subject does not extend over many years. To such a person Wolff's translation would not be so very helpful. It might be said that all the publications of the later Orientalists are practically of the same type, scholarly and useful to scholars only, for they are not written for ordinary readers who are not interested in this type of studies, and who cannot therefore derive any benefit from them. They are written nowadays only for those who have made these studies a speciality.

Apart from these four complete translations, translations of various portions of the Avesta appear from time to time in the works and essays of various other scholars. We shall rest content with mentioning some of these works and essays in which translations of some of the Yashts appear. Of this type are the translations of the Yashts by Geldner which appear separately in his various works and essays.

First is the translation of the five Yashts, *viz.*, Âbân, Khorshed, Teshter, Meher and Farvardin, which being completed in February and May 1880 appeared in the magazine "The Comparison of Languages".¹ Two years thereafter in his book "Lessons from the Avesta", the translation of the seven small Yashts, *viz.*, Ardibchesht, Khordâd, Mâh, Sarosh, Din, Astâd and Vanant, was published.² Within the next two years, the translations of three more Yashts, *viz.*, Zamiyâd, Behram and Arsisvang, appeared in his work called "The Three Yashts".³ Thus fifteen Yashts have been translated by Geldner. If Geldner has translated and published six other

¹ Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn.

² Studien zum Avesta, von Karl Geldner, Strassburg, 1882, S. 104-132.

³ Drei yasht aus dem Zendayesta übersetzt und erklärt von K. Geldner, Stuttgart, 1884.

Yashts, *viz.*, Hormuzd, Haftân, Drawâsp, Rashn, Râm, and Hom, the writer is not aware of them. The translations of this great scholar together with his learned commentaries are almost authoritative and of very considerable use. Geldner has rendered yeoman's service to Avestan studies and has placed all Iranians generally under a great obligation. His numerous works are the fountain-source of information in respect of Avestan studies.

Amongst the various works of the late scholar Bartholomæ the translation of two Yashts, *viz.*, Zamiyâd and Hornûzd, appear in his work entitled "Aryan Researches".¹ In my own collection I have got also the translation of the Arsisvang Yasht by Bartholomæ but cannot ascertain when and in what book it was published, as the translation with me forms part of a bound volume of collected essays by various Orientalists concerning the Mazdayasan religion and I have no means to ascertain the date of this publication or the name of the journal and book in which it appeared.²

The translations of several Yashts by Windischmann are also with us which had appeared separately in several works, as for instance the Meher Yasht in his volume of "Mithra"³ and the Farvardin in his volume of "Zoroastrian Studies."⁴ As it will appear, all the renowned Orientalists, both ancient and modern, have taken various portions of the Avesta and have translated them and have made them the subject of their discussions and researches, and the mention of all of them will only lengthen this discourse.

Amongst all these translations of the Yashts, the translation by Lommel mentioned above is specially deserving of careful consideration. This work, which was pub-

1 Arische Forschungen, von Chri. Bartholomæ erste Heft, Halle, 1882, S. 99-147 and 149-154.

2 Beiträge zur Kenntniss des Avesta II, von Chr. Bartholomæ. Der Aři Yašt (Yt. 17), S. 560-585.

3 Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857, S. 1-52.

4 Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324.

lished in German a few months before the publication of this work, has been based on the text of the Avesta by Geldner and contains the translations of all the Yashts. In addition to the translation of the 9th, 10th and 11th Hâs of the Yasna which have been named Hom Yasht and Fargard 2nd of the Vendidad which records the episode of Jamshid, every one of these Yashts is prefaced by a small and useful introduction.¹ The fact that this translation differs very slightly from the translation of Wolff-Bartholomae is the best proof of its accuracy. It is rather a gem of a book which has freshly entered the treasury of books relating to the Mazdayasnan religion. I must further add that the late Parsi scholar, K. E. Kanga, had translated all the portions of the Avesta in five volumes and some of the Yashts are incorporated in his volume of the "Khordeh Avesta" which he published in 1880.

The writer had first the intention of publishing the translation of these 21 Yashts in one volume. But when I entered on the work I found it necessary to explain the contents, so that no abstruse question might be left unsolved, specially as in the Persian language we do not possess any work concerning the Mazdayasnan religion which might have been based on scholarly studies. To our shame, we must confess that practically we do not possess a single work on Avestan studies in the Persian language worth mentioning. I had, therefore, to write this book in a way that its readers might find it satisfactory and might have a clear and succinct view about the Mazdayasnan religion and literature and thereby reap the advantages in ethics, history and philology that these studies offer. Written from this point of view, the scope of this work was enlarged considerably, and during the period of my stay in India, I was not able to complete the whole work. And even if it should have been completed, it could not possibly have been published in one volume. Consequently 12

¹ Die Yäšt's des Avesta übersetzt und eingeleitet, von Herman Lommel, Göttingen, 1927.

Yashts have been published in this volume together with the discourse on the Farvardin Yasht. This 13th Yasht is itself a very long one, and with text and commentaries would cover more than 100 pages, and hence its publication has been reserved for the second volume, which I propose to publish in Europe.

In this translation I have not rendered literally certain particular Zoroastrian expressions as is the disagreeable habit of several of the Orientalists to do. As for instance the word *Ahura Mazda*, I have left as *Ahura Mazda* and not translated by the word *Wise Lord*, nor the words *Fravahr* and *Zôhr*, by *spirit* and *offering*. Every science and every branch of learning has some special words and phrases of its own which are specially attached to that science or branch of study. Wherever we come across such words and phrases, I have given ample and necessary commentaries and explanations regarding the same. Not only that, but for every one of the angels, I have composed detailed discourses, and as far as it was within my power, all historical and philological points connected therewith I have given in the corresponding Yasht. Amongst the works left by various Orientalists, we have not yet got a book, giving a detailed account of these angels published in one volume, and available for the general public.

In my introductory essays to the various Yashts, I have invariably given all the original sources so that for the students the path of research may remain open. Similarly all the questions and points taken out from the Avesta have been given their proper references. Further, more than 450 Avestan words have been given, and their meaning explained in the essays or commentaries, and the connections of many of them with their modern Persian equivalents have been explained. Further, the various kings and heroes whose names are mentioned in the Avesta have each been given a detailed note, and all the references to them in the Avesta and in the Pahlavi works have been indicated, so that the reader may have in his hands, the most ancient documentary proof of Iranian origin itself for checking the

accuracy of our national epics and traditions. I draw the attention of the readers of this volume particularly to peruse with care every one of the footnotes and not to overlook them, for the study of these footnotes is absolutely necessary for the correct understanding of the matter subsequently dealt with. Similarly it is necessary that before these Yashts are studied, the essays and discourses written by this writer in his volume of the Gathas are perused, for the Gathas must be considered as the first and fundamental volume of this series of Avestan studies. The subjects treated therein have not been repeated at length in this volume of the Yashts.

Further it ought to be remembered that whilst reading the Yashts, one must not look merely at their outward and simple language. The words used must be considered as a means for understanding the meaning. The simplicity of words used as appearing in the Yashts is not a special peculiarity of the Avesta only. In all ancient books the style is simple, the sentences are short, and thoughts repeated. The expressions which to-day would appear to us as very simple, were, in ancient times, full of eloquence and rhetoric, allusions and metaphors, which, because of the revolutions of times, may not appear quite agreeable to our tastes, even as we find the way of life and the mode of dress of olden times so simple and far removed from modern ways and tastes. To the writer the simple ancient style, apart from the deep meaning the language conveys, has a charm in its simplicity which we must make every effort to preserve in its original form. We must not mix modern embellishments with the simplicity of the old. On the contrary, an effort to insert modern embellishments must be considered as an act of treason in the realm of learning, specially in relation to religious scriptures, the contents of which are considered as inspired and revered.

In Sasanian times the Avesta was rendered into Pahlavi word by word and for the solution of difficulties separate commentaries were added. However, such a translation

into Persian or any other language is impossible, for it is not possible to bring out any meaning from a collection of Pahlavi words. The syntax and composition of the Avesta bear little resemblance to Persian, and consequently the translation of words only, from beginning to end, would be tormenting reading. Whoever has studied the Avestan text and gone over the translations of the Orientalists in any language, will understand well what great difficulties confronted the author in making this Persian translation, particularly because in the Persian language we possess no book about Mazdayasnan studies, from which we can reap some benefit, as regards the words, style and idiom of the ancient language. Necessarily, we have to build up the edifice with new materials, and the edifice must be so built that it may be both true to the original, as well as to the structure of the modern Persian tongue. The author has only kept in view this one point that the translation may be in modern Persian and it may be as faithful to the original text as possible. I have not made the slightest effort to give adornment to the translation. Amongst modern writers, we find considerable effort at an elegant and attractive style. Yet, from these ancient times several thousand years ago till to-day, we cannot trace a beautiful sentence like the following, which, in spite of its great simplicity, gives expression to such sublime ethics: "Thus spake Ahura Mazda, 'O, Zarathushtra Spitama, thou oughtst not to break thy promise; neither the promise given to a liar nor the promise given to the truthful, for in the matter of promises, both are solemn, whether given to the faithful or to the infidel'." (Meher Yasht, p. 2.)

As this book is the final volume which I am publishing in India, I think it incumbent upon me, in concluding, to render my thanks to the members of the Iranian Zoroastrian Anjuman, Bombay, from whom, during the period of my stay in India, I was always the recipient of kindness and affection. I am particularly thankful to its President who shouldering a great burden, discharged the dues of

hospitality towards me, and so gathered all means for my comfort that, with his help, I was enabled, with a mind and heart at peace, to pursue my studies of the Mazdayasni religion, and to collect all information to my utmost capacity about this ancient faith. It is incumbent on me to say that for this divine wealth that I have gathered in the centre of Mazdayasnans, I ought ever to be thankful to him. For all the trouble he has taken I have no means to compensate him, but I know that if a little service is rendered by me, which may be of benefit to the Iranians in general, he will consider that to be a sufficient recompense for the trouble he has taken over me for years.

Among the learned, I am further thankful to the well-known scholar Shams-‘ul-ulama Dr. Jivanji Jamshedji Modi who, always acceding to my request, furnished me with whatever books I wanted, and through whom I was presented by the revered Trustees of the Parsi Panchayet with nearly 20 books of great use to me about the Mazdayasni religion.

Another renowned scholar to whom I owe my thanks is Mr. G. K. Nariman, who throughout helped me by placing at my disposal the most recent publications of European Orientalists. Books from his library he always made available to me for my use, and naturally from a great scholar who has practically dedicated his whole life to knowledge and learning, one can desire nothing more.

I am further obliged to that learned Herbad Mr. Bomanji Nusserwanji Dhabhar, M.A., who with scholarly care which is his speciality, went through the entire Avestan text of this volume and corrected it and also checked my Persian rendering and many a time corrected my mistakes.

I am further thankful to the well-known Avesta and Pahlavi scholar Mr. Behramgore Anklesaria, who for several months and every day for several hours, personally helped me in my studies and gave me the advantage of his vast knowledge and information.

To his brother Mr. Hoshang Anklesaria, the owner of the Press, in which my publications have been printed, I am

thankful for the great care with which this work has been printed. It seems that he himself was anxious that books about the holy Mazdayasni religion should be so well printed and published that they might be a worthy offering to the Home of Zarathushtra.

It may be said that this volume is one of the best printed Persian books which have come out of a press in India, specially in view of the fact that it is printed in three characters, Zend, Persian and Latin, all of which are foreign to India. To do all this with the various marginal notes and footnotes in small characters was indeed not an easy work.

POURE DAVOUD.

FIRDAUS,
COLABA, BOMBAY,
1st Farvardin 1307.
21st March 1928.

MAZDAYASNI RELIGION.

The religion of the Prophet of Iran, Zarathushtra Spitaman, is known as 'Mazda-yasni', meaning thereby the "worship of Mazda",—'Mazda' being the name given to the one supreme Creator. In the Avesta the word 'Mazda-yasni' by itself and linked with the word 'Zarathushtri' is used on many an occasion to signify the religion brought by Zarathushtra.¹ Very often the word 'Mazda-yasni' is also used with the expression "the worshippers of truth."²

The word 'Mazda-yasna' is also used in opposition to the word *daeva-yasna* referring to the worshippers of the evil spirits. In the Pahlavi commentary, the word becomes *div-yasn*, and in the commentaries it is stated that it was a non-Iranian faith. In the Avesta the word *daeva-yasna* is mostly used for the Turanians³ and has frequently been used to indicate those who follow the creed of untruth and unrighteousness.⁴ It is appropriate here to inform the readers that wherever the word *daeva* is used in the Avesta, it is used to indicate either "the false cause" or "a group of evil spirits" or "evil-minded and treacherous men". Very often the word *daeva* is used in company with sorcerers and genii, all who make men miss the true path.

The word *div* used in our national myths and mostly in the Shah-Nameh, has by the passage of time acquired a wonderful significance, and come to connote hideous monsters. From the Avesta itself what appears is this, that during the age when the holy books were composed, the people of Mazanderan and Gilan or at any rate some portion of them, were following the ancient Aryan creed and

¹ Refer Yasna XII, 6-7; also Farvardin Yasht, § 89; Vispered IV, 2 and XV, 1, etc.

² Meher Yasht, 66 and 120.

³ Aban Yasht, § 113 and Dravasp Yasht, §§ 30-31.

⁴ Aban Yasht, 68, 94, 109; also Vandidad, VII, 36; XIX, 24 and 41 and Sarosh Yasht Hadokht, §§ 4, 6.

were attached to the worship of many gods; for often in the Avesta, of the *daevas* of Mazanderan and the untrue worshippers of Dilam and Gilan (Varena), mention has been made.

After his advent, the Holy Zarathushtra established the belief in the One Supreme Creator and called him Ahura Mazda, and designated all other gods of ancient times as *daevas* and evil principles, misguiding men away from the right path.

The expression *daeua*, however, retains the same original meaning amongst all other Indo-European nations except the Iranians, and the Hindus use the word *deva* till to-day to designate God, the word signifying light or brilliance in the Sanskrit language. The Greek word *Zeus* representing the premier deity among the Greeks, and the Latin *deus*, and the modern French *dieu*, all come from the same Aryan source.⁵ It is most surprising, however, to find that the Indians have adopted the word *divâne* from the Persian language using it in the same sense of a lunatic as we do, perhaps unaware of the fact that this term of abuse has been formed by the Iranians from the word *deva* which they use to designate their Creator. Again, in the Avesta the word *daeua* has been used together with the names Karapan and Kavi, designating the leaders of religion of two opposing factions. The Karapan and the Kavi were two tribes professing the ancient Aryan faith, who had continued in their ancient polytheistic worship of various *daevas*. In the Gathas, Zarathushtra repeatedly complains about them that they are the cause of misguiding men away from the right path and that they deceive people by their false teachings.⁶

As stated above, the words "sorcerers" (*jadus*) and "charmers" (*paris*) are used together with the word *daeua*. As we often find their mention in the Yashts, we shall shortly refer to them. *Jadu* (sorcerer) is *yatu* in the Avesta. In

5 Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen. von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage, Göttingen, 1874.

6 See my Gathas, p. 93.

the Gathas the word is not to be found, but in the rest of the Avesta we find it repeatedly mentioned.⁸ In the Pahlavi it became *yatuk* and *yatukih*. *Yatu* in the Avesta has the same meaning as we attach to the modern Persian word *jadu*, viz., "magic". In the Avesta this sort of sorcery has been most severely censured and is considered most heinous. Frequently the word *jaduan* means evil men who deceive and mislead mankind by their profession of magic. The word "fairy" (in the Avesta *Pairikâ*) is used in the same sense even to-day in modern Persian as when Sa'adi says:—"If they say that there is a fairy like you amongst mortals I cannot believe it."

Here all that is meant is a delicate and most handsome being, invisible to the world, who because of her excessive charm berefts mankind of their reason. This word also is not used in the Gathas, but in the rest of the Avesta it is used as the feminine of *Jadu* (sorcerer), and connotes a being deputed by Ahriman to mislead Mazdayasnans from the right path and hold them back from doing good deeds. One such fairy was *Khñāthaiti* by name who practised her fascination on the hero Kershasp.⁹

In the same way these fairies are poetically described as Ahriman's Amazons, not wishing well of the world and fighting with the spirit of Teshter, the guardian angel of rains, in the shape of comets so that the rains may be withheld and the lands may be rendered desolate by draughts.¹⁰

In the Mazdayasni literature all the gods of the Polytheists rejected by its founder have been designated as evil spirits that deceive mankind. At the same time the foundation of Monotheism is so well laid on the other hand, that nobody could dare to conceive of a partner or an equal to Ahura Mazda, the One Unique Creator

8 Hormazd Yasht §§ 6 and 10; Ardibehesht Yasht § 5; Khurdad Yasht § 3; Khorshed Yasht § 4; Teshter Yasht § 12, Farvardin Yasht § 135; Zamyad Yasht, § 28. etc.

9 See the Essay on Kershasp, p. 202.

10 See Teshter Yasht § 8 and the footnotes on p. 343.

He is the One Creator Without Beginning and Without End. All that has been, and is, and will be, proceeds from Him. In Hormuzd Yasht approximately some sixty names of Ahura Mazda are enumerated and all the attributes which can be assigned to the one wise, kind and supreme Creator have been given to Him. In order that no accusation may be made against the Creator, as in the following lines of Nasere-Khosrove-Alavi,

“O Lord to speak the truth, all mischief proceeds from Thee ;

However, I cannot mention this out of sheer fear,”

His Being is considered free from all evil. With reference to His good creation, God is in the position of father, and hence all diseases and calamities and all the unpleasant events to which a man is susceptible in his journey through life, the harm which may reach him through the claws of wild beasts or the poison of harmful reptiles, all the poverty and destitution, sorrow and unhappiness, and eventually death which overtake him, are not attributed to the Almighty.

Consequently everything ugly and harmful has been attributed to the spirit of evil, Ahriman. Ahura Mazda from the pure and spiritual world of Fravashis, created man, and made him pure and untainted. Ugly attributes which tarnish the mirror of his mind, woes and calamities which overpower him, proceed from the evil suggestions of Ahriman and his influence. However, that divine essence, that ‘rûh’ from the spiritual world which is styled Farohar (Fravashi) and which has been loaned to him, remains untainted and unalloyed. After the separation of the soul from the body it will eventually resort to the same spiritual abode from which it had descended.

Man in his journey through the stages of earthly existence travels in the company of the angel of all good and benevolence and the ugly spirit of evil. The one strives to help him to reach the real goal, the other exerts his utmost to make him lose the path and lead

**The angel of good
and the spirit of
evil**

him astray from the caravan of happiness. Betwixt these two, a human being is required, with mental resolution and courage, to strive and fight against the spirit of evil and see that the kingdom of his existence is not conquered by the evil-wishing Ahriman. All the pages of the Avesta bring immediately before the vision of our mind this arena of fight between evil and good. All agreeable attributes like truth, righteousness, courage, benevolence, justice, effort and exertion are represented as confronted by and fighting with untruth, deceit, fear, envy, oppression, sloth, etc. As long as the world will last, this fight will last. The kind Providence, the benevolent Ahura Mazda, sent His Prophet and His teachings so that mankind might be victorious in this great battle. Through this religion of truth, He placed destructive weapons in the hands of mankind to resist the onslaught of the legions of untruth and falsehood. It is particularly noteworthy that in the 'Mazdayasni', pessimism and despair are not known, and mankind is assured convincingly that they will be finally victorious in their fight on the side of right, and eventually promise has been given that, in the end, 'Soshyant', that is

**The final Triumph
of the Good**

the Mazdayasnan Messiah, would vanquish Ahriman. As stated in paras. 88 to 96 of the Zamyâd Yasht, "After the advent of 'Soshyant', the world will be filled with justice and wisdom. Happiness will prevail continuously in the world. Good thoughts, good words and good deeds will always be victorious, the world will be cleansed of all untruth, all anger will vanish, and truth will for ever vanquish lie. The evil mind will be finally destroyed by the good mind and the two Amesha-Spentas, Haurvatat and Ameretat, will eventually overthrow the devil of hunger and thirst."¹

¹ This beautiful poetical passage taken either literally or as an allegory makes the claims of many a recent Messiah we have had during the last one century, unsustainable according to Zoroastrian scriptures, for in spite of their alleged advent, the world is as much in the throes of the fight between right and wrong as before.—D. J. I.

Ahura Mazda with the group of the holy Amesha-Spentas and the other angels rules in His divine kingdom of heaven, which sovereignty of His is known as Khshathra. Everything in the world, spiritual and material, is under the protection of one of His divine emissaries or angels; the heavens and the sun and the moon, the stars and the endless source of light, the atmosphere and the swift-flowing winds, the land and the running waters, the vegetable and the animal kingdom, the life-giving fire, the useful metals, etc. are severally under the protection of a particular angel. Within each of these good creations, a divine essence is lodged as a trust, known as its Farohar (Fravashi).

Split open the heart of every atom,
And you will find a sun shining within.

This One Supreme and Only Real Lord Ahura Mazda, although He is everywhere, has His holy abode which is known by the word 'Garō-demāna' or the "House of Songs". The law of Order established in this divine kingdom particularly attracts notice, as nothing in the world can act independently or place itself beyond the circle of divine command. This divine sovereignty, one might say, was the ideal of the Achaemenian kings who, for over two hundred years, through their organization and establishment of law and order, brought within their rule, a very large portion of the populated globe, and the history of the world knows not of an empire of this greatness, organization and duration.

And although Ahura Mazda is the all-powerful and supreme Creator, and although all glory and strength is completely attributed to Him, yet even for the Divine and Holy Presence pride or arrogance has not been considered proper. Hence Ahura Mazda Himself, the glorious giver of all laws and commands, OBEYS THEM HIMSELF and to give an example of the divine quality of humility to mankind, when He established His angels in the charge of things or attributes, as for instance Anahita, the guardian angel of water, He Himself first pays homage to His own created

law or spirit (see para. 17 of the Aban Yasht). Similarly in para. 15 of the Tir Yasht, Ahura Mazda says: "I created Teshter, the angel presiding over life-giving rain, worthy of homage like Myself." In the same way in para. 1 of the Meher Yasht, Ahura Mazda speaks in identical language about Meher, the Angel of Light.

As the foundation of monotheism is laid in 'Mazdayasni'

This world should be full of Joy and Happiness in the supreme and divine sovereignty of Ahura Mazda, special importance is consequently given to the thoughts of glory and greatness, strength and power in the Zoroastrian religion. Contrary to the other great religions, the 'Mazdayasni' does not turn its face away from a good and glorious earthly existence. Life is something good and noble. The world with everything in it is a holy gift. Joy and happiness are gifts from God to men and we should not deprive ourselves of them. Poverty and destitution are the acts of Ahriman. In the hope of getting reward in the next world, we should not shut our eyes to the material bounties of this world. Distress and abject misery in this world are not the wherewithals to obtain honour and dignity in the other world. On the last day of judgment, wages will be paid to that man who by his endless efforts had tried to make this earth prosperous and had sought to make mankind happier. The abode of the highest heaven is pledged to the beauty of a man's actions in this world. The man who exerts his utmost for the happiness and welfare of others and brings these to them, himself shares the happiness which results from the efforts of others, and will eventually be in happiness and joy. Probably because of these fundamental principles, we read so often in the books of scholars and Orientalists that the 'Mazda-yasni' religion is very appropriate to the life of the present age.

Repeatedly we come across passages in the Avesta, that wealth and a large family, a prosperous home and plenty of children, horse and carriage, herds and flocks of cattle, corn-yielding fields, even a variety of eatables, are considered as things worth desiring. Whatever the ancient Greek historians such as Herodotus, Xenophon, Ctesias, and

Curtius, Dinon and others¹¹ have recorded, about the pomp and glory of Iranians, is also quite apparent from the Yashts themselves. Many a mention do we find therein of palaces of a hundred shining columns, of scented and fragrant beds and glittering and sonorous wheeled carriages, neighing steeds and cracking whips, of swords and arrows, and maces and lances and helmets and armours of silver and gold, of rich gold-embroidered robes and cloaks, of crowns and necklaces, and ear-rings and armlets set with gems. Naturally in a religion where life is not considered as a thing abject, and where the happiness of the future is not made conditional upon a miserable present, all the joys of life are welcome. Whatever thing in the world is beneficial or useful, the religion is friendly to it and seeks it. Similarly, whatever thing from which a possible harm may come or which may be a source of trouble or grief must be considered as inimical, for the destruction of which a man must exert himself.

Consequently, it is entirely logical that in the 'Mazdayasni' religion, the heavens and all they contain, the sun, the moon, the stars, etc., and the earth and all that is on it like waters and vegetation, fire and metals and useful cattle, etc., are considered sacred and precious, and homage is rendered to every angel to whose care these are consigned, and thanks are offered to the Court of the great Creator, through His divine emissaries, for the joy-bringing gifts of variegated lights, of fertilising waters, for life-giving vegetables and useful animals; and even the natural sights which bring comfort and delight to the eyes of mankind are appreciated and thanked for. As for instance, the summits of mountains, the high-soaring birds are mentioned in the songs of praise in paras. 3 and 6 of Yasna 42. In short, whatever is good and beautiful is holy. Repeatedly in the Avesta, the whole good creation is remembered and we will give one instance, *viz.*, para. 3 of Yasna 42 where it is stated: "To all things good and beautiful we render our homage of praise."

¹¹ Rapp: die Religion u. Sitte der Perser nach den Griech. u. Römi. quellen, S. 102-103.

In para. 22 of Sarosh Yasht Hadokht it is stated: "We render our praise to the entire good creation." Thus we see that the meaning of the famous line of Sa'adi: "I am in joy with the whole world, for the whole world proceeds from Him.—I am in love with all creation, for the whole creation is from Him," is completely borne out by the Mazdayasni Faith.

This honour and homage is not paid particularly to the material creation only, but individual good attributes which are also represented by individual angels, are remembered with joy. Such are, for instance, justice and love, courage, might and victory, benevolence and majesty, religion and learning, truth and righteousness, purity and well-being, patience and obedience, the truthful word and the ancient traditions, etc. A group of these angels has been mentioned in particular in paras. 21 and 22 of Sarosh Yasht Hadokht. In opposition to this group of angels whatever is bad or ugly, disagreeable or harmful, either corporeal or incorporeal, like nasty winds and distempers, slothful sleep and falsehood, greed and anger, etc., is said to be bodied forth in evil spirits, raised up by the Evil Mind against mankind.

Contrary to the religion of the Hindus, in which the killing of even a harmful animal is not permitted, so much so that on the festival of 'Nâg Panchami', milk is given to serpents, and of the Jains, a sect of Hindus who will not touch a noxious insect if found on their person, but will leave it there, not to mention the Brahmins and Vaishnavs who do not slaughter animals or take any kind of animal food, in the 'Mazda-yasni' religion it is imperative to fight against anything that is harmful, and the killing of noxious reptiles is considered a meritorious act. In ancient Iran it was compulsory for the Moubeds to go about with a stick in their hands with an iron head (called in the Avesta *Khrafstra-ghna*, "reptile-killer", and in the Pahlavi, *Mâr-gan*). The snakes, through the misplaced kindness of the Indians, drink milk from their hands, and yet every year sting and kill a large number of them. It is worthy of note that such sort of

All things evil
must be destroyed

weakness is not to be found in the 'Mazda-yasni' religion. It teaches us not to submit to any calamity; it teaches us that all things evil and bad have no right to live in this God-created world; they must perish to keep the expanse of the world clear from all molestation for the friends of Ahura Mazda. An instance of this we find in paras. 7-9 of the Ardibehesht Yasht: "O Wind blowing from the North! be gone; O Diseases! go away; O Evil Spirits, O Disorders and Noises! get away; vanish, O Fever! perish, O Tyrant!..."

In the 'Mazda-yasni' religion, what attracts our attention more than anything else is the mention of **The holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta** the holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta, viz., good thoughts, good words and good deeds. In every page of the Avesta, it is repeated. Not one single good work in the world can exist beyond the all-embracing circle of these words. Whoever is the possessor of these three radiant gems, has reached the treasury of divine secrets. That man has reached the state of perfection and has embodied in himself all the divine attributes.

Ahura Mazda sees no happiness or wealth more worthy of His chosen Prophet than these, for in para. 18 of Aban Yasht the wish is expressed that Holy Zarathushtra, the son of Pourushasp, will always think, will always speak and will always act in accordance with this Divine Message; and Zarathushtra, too, in his turn expressed the same in the Gathas. And then throughout in the Avesta the same yearning for the blessing of this holy triad for all the followers of the 'Mazda-yasni' is expressed. It is not my object to give in detail all the principles of 'Mazda-yasni'. That would occupy much more space than the few pages of this introduction could afford. My object is to speak generally about the contents of the Yashts and give an example or two from their pages for illustrating my points so that the understanding of the rest of the Yashts may become easier. In the Yashts, too, we come across topics, out of the ordinary and supernatural beyond human comprehension, and often opposed to the principles of science, just as we meet with similar topics in the books of all other religions. For

instance, no question can appear more surprising to us than the birth of Jesus as described in the beginning of the New Testament. We must, however, not linger over the incident of his miraculous birth: we ought, rather, to devote our attention to the fact of that great personage giving up his life on the Cross in pursuit of his ideals. In perusing, therefore, such supernatural portion of the contents of a religious book, which does not harm anyone, we must devote our attention to the ethics and morals treasured in them, which are capable of bringing benefit to the people generally. We share the mention of problems of such supernatural influences in our holy books in common with all other religions. What distinguishes them from one another are the ethics and morals contained in them, and moreover the mode of worship, the usages and ceremonials that are to be found particularly in each of them.

The external symbols of 'Mazda-yasni', which distinguish it from other religions are Ab-zôr, **Ceremonial Symbols** Hom, and Barsam, which are the principal means of prayer. Each one of them indicates a special object, about which we have spoken in its proper place. All these three must be regarded as a motive for worship, for preparing Âb-zôr, and squeezing the Hom plant, and tying and untying the branches of Barsam, entail the chanting of Avesta and praying and praising the Almighty. Similar practices and observances with special instruments and utensils are to be found in the temples of Brahmins, the synagogues of Jews, and the churches of Christians.

Apart from the outward ceremonials we find in 'Mazda-yasni', contrary to all other religions, the great importance assigned to this world and the life herein, that is, the joys of this world are not considered as in any way derogatory to the happiness of the next as we have noted before. The other important points to be noted in 'Mazda-yasni' are the philosophy of Amesha-Spentas and of Farohar, for which the reader may be referred to the two particular

discourses written in that behalf in this volume.¹²

Further the ideas in 'Mazda-yasni' about the end of the world and the advent of Soshyant and the day of judgment and the resurrection of the dead, the bridge of judgment, the balance, heaven, purgatory, and hell have prevailed in all other religions from and through Iran.

One thing on which most particular stress has been laid in 'Mazda-yasni', (and because of the **Truth and Righteousness** great insistence and importance with which it is constantly urged may be considered to be the very basis of this religion,) is Truth. There is no room for surprise that the ancient Iranians were renowned in the world for truthfulness and even their worst enemies, the Greeks, could not deny them their due on this point, for Herodotus himself writes: "Iranians taught their children from the age of 5 till they reached the age of 20 to become perfect in three things: (1) Riding, (2) Archery, and (3) Truthfulness." Some lines later he says: "The Iranians will not mention anything which they are forbidden to do, for before them, untruthfulness is a great disgrace. Likewise they consider it a shame to be in debt, for according to them, a man who borrows money will necessarily have to be untruthful."¹³

The highest ideal and goal of a follower of 'Mazda-yasni' is to attain to the attribute of 'Ashavan', that is, to be truthful and righteous. There is no need for us to cite passages for truth and righteousness from the Avesta, for every page of this Holy Book which we may open, will be found full of praise for the quality of truth and contempt for untruth. Just as a man is expected to exert himself to embody in himself this divine attribute of truth, in the same way he is exhorted to avoid untruth which is a quality of the spirit of evil. Untruth known in the Avesta as *druj* is the most dreadful of all demons in whose hands a man may unfortunately fall.

¹² As regards the philosophy of Amesha-Spentas, also see 'Paik-e-Mazdayasnan', Volume I, by D. J. Irani. (November 1927.)

¹³ Herodotus I, 136 and 138.

The influence of the teaching of the Avesta against
Inscriptions of falsehood can be readily seen in the Cunei-
Darius form inscriptions of Darius at Behistun
 and Fars. This great Achæmenian emperor says in his inscrip-
 tions at Behistun:—"O thou, who shalt be a sovereign, in
 times hereafter, refrain particularly from the evil of untruth
 if thou shouldst wish this realm of ours to endure. Whoever
 tells a lie, give him condign punishment." Further on he says :
 "With the help of Ahura Mazda many other works have been
 accomplished by me, which have not been recorded in these
 inscriptions lest in future anyone reading them may consider
 that my deeds are exaggerated, and possibly not believe them,
 and think that I was speaking an untruth. Lo! believe this
 that has been done by me. Ahura Mazda and the other angels
 helped me, for neither I, nor my royal house have ever been
 vengeful, tyrannous or liars." In another place he says :
 "O thou, who shalt be a king in the future, do not make
 friends with a liar or a tyrant, but give him his due punish-
 ment." In his inscriptions at Takht-e-Jamshid, he says :
 "Darius the King speaks: 'May Ahura Mazda and his angels
 come to my help. May Ahura Mazda ward off from this
 realm all hostile armies and protect it from the evil of
 famine and untruth.'"¹⁴ Our object in citing these passages is
 to show how the teachings of the Avesta had influenced our
 ancient Iranians and had made them the friends of truth
 while a lie was abhorrent to them.¹⁵ These last passages from
 the inscriptions at Takht-e-Jamshid are practically a perfect
 interpretation of the teachings of the Avesta in Achæ-
 menian Persian.

The most vicious of men is he who sides with the army
 of *dregvant* or liars. Is it not wonderful that in that dim
 and distant past our ancestors so thoroughly understood the
 beauty of truth and the odiousness of untruth? Meher,
 the angel of Light, who is the guardian angel of promise
 and compact, poetically described as possessing a thousand

¹⁴ Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach, Leipzig, 1911.

¹⁵ 'Khorramshah', by Pouré Davoud, (Bombay, 1305. Shamsi,) pp. 61-73.

ears, a thousand eyes and ten thousand sentinels, ever wakeful night and day, is said to be standing on the summit of a very high tower, keenly watchful that he may give adequate punishment to any one who speaks an untruth and breaks his promise. In the chariot of this valiant angel, whose hands reach from East to West of the world, are a thousand arrows and bows, a thousand lances, a thousand swords and a thousand maces. All that armoury is for use against the speaker of untruth and the breaker of promise. Mithra brands a liar's heart with the loss of his children, he makes his house desolate, he lays waste his lands and flocks. In the field of battle he brings him defeat, deprives his life of joy and holds him back from gaining his reward on the day of judgment. In the Meher Yasht, the best recompense and the worst punishment are assigned to the truthful and the liar respectively. To the extent to which the conception of good and evil was possible to mankind in those distant ages, to the extent to which in those ancient times it was possible for them to express their thoughts in language, to that extent is truth extolled and untruth despised in the Meher Yasht, and it is done in such a marvellous way that we bow down our head involuntarily in respect and esteem, before the sublime morals of our great ancestors whilst reading the Meher Yasht.

Amongst the other acceptable attributes and praiseworthy morals, what draws the attention of a man particularly is the attribute of courage. All the Yashts are full of heroism and manliness, horse-riding and combats, archery, etc. All the angels are poetically described as clothed in silver or golden armour from head to foot and everywhere the blessings of success and victory, strength of heart, resolute endurance, fleet horses, etc., are sought as blessings from the valiant angels. In a religion where the world is considered a battlefield between the forces of good and evil, in a religion where mortals are exhorted to exert their utmost in a fight

Courage and Justice; Benevolence, Learning and Optimism

against the army of Ahriman, men are necessarily taught and inspired with the quality of courage and manliness. Just as the 'Mazda-yasni' Faith made the ancient Iranians well-known for their quality of truthfulness, in the same way it made them renowned in the East and the West for their courage and might, and made them so often victorious and triumphant in the field of battle.

If we should wish to comment on all the good moral traits expounded in the Yashts, the discourse would be inordinately lengthened. Therefore, shortening the subject necessarily, we might say that in each of the Yashts some particular attribute becomes the object of the theme. As for instance, in the Rashnu Yasht, the attribute of justice is referred to. In the stanzas of this Yasht, each one of the seven regions of the earth, from the summit of the mountain Hara and the shores of the ocean Frakh-kart, to the heavens, the moon and the sun, the stars and the endless expanse of light, and the highest heaven are mentioned and wherever Rashnu, the angel of Justice, may be, his help is sought for.

In the Farvardin Yasht, charity and benevolence are inculcated. The Fravashis of the departed ones who, at the end of every year, at the period allocated to them (at the time of the Nowroz), come down from the heavens to see those whom they have left behind, are anxious that their survivors here should contribute their mite for the sake of the God of goodness, so that they may be happy and again ascend to the heavens in joy and pray to the Almighty Ahura Mazda for the permanence of joy and happiness and the increase of prosperity of those who are left here. The angel of Charity is known by the name of Râta, and is referred to in para. 3 of the shorter Haptan Yasht.

In the Din Yasht, Chistâ, that is, "knowledge and wisdom", is spoken of and praised. In the first para. of the said Yasht, it is stated: "We praise knowledge the best created by the Holy Ahura Mazda, knowledge which shows the right path, knowlêge which makes us reach the goal." In paras. 6 and 7 of the same Yasht, it is stated: "Zarathushtra praised

Knowledge, because of his good thoughts, good words and good deeds, and prayed to it for steadfastness of purpose, for the power of hearing things, for strength of his arms, for the health of his body and the power of his vision." In the smaller Haptan Yasht, paras. 1 and 6, mention is made of 'Khratu' which means "wisdom and learning", and distinction is made between "natural wisdom" and "acquired wisdom". It is stated there: "We praise inborn wisdom created by Mazda. We also praise wisdom acquired through learning which is also created by Mazda." Para. 126 of the Meher Yasht and para. 16 of the Sarosh Yasht Hadokht may also be referred to. As has been observed, knowledge and learning, which are the foundation of happiness worldly and divine, have never been neglected in the 'Mazda-yasni' religion.

Zamyad Yasht, which refers to the royal glory of Iran, beautifully brings out the fact that hope and optimism are necessary for the progress of man and for success in all his efforts. According to the contents of that Yasht, glory and greatness are the birthright of Iran, and they will not be wrested from it as long as the world endures, and at the end of time, this glory will be entrusted to the 'Soshyants', the promised ones of the 'Mazda-yasnan'.

Throughout the Avesta and in the body of the Yashts, particular stress is laid on men exerting themselves in cultivating the earth and making it prosperous, and in rearing flocks and herds, and protecting all good animals useful to men, and it is due to such habits and intrinsic virtues that the glory of Iran has evidently out-distanced in time, the glory of her two enemies, Greece and Rome.

At the end of this discourse, we think it incumbent upon us to direct our attention to a very important point, *viz.*, one of the attributes praised in the Avesta, of which at this moment, our country is in the greatest need, and without which it would never work out its salvation. That particular attribute is what we understand by the word "patriotism" to-day, and which our illustrious forefathers dearly cherished for our beloved land. Contrary to the rumours

which, here and there, we hear from some source or another, that the ancient Iranians had no great attachment for their own country,—a false belief, the origin of which I do not know,—the sacred volumes of the ancient Iranians prove the fact beyond all doubt that they were never devoid of this great feeling. Apart from the fact that ancient historians have always described Iranians as having a great love for their country, in a book named after Emperor Maurice of Rome, it has been reported by the Byzantine historians of the sixth century that the Iranians had great love for their country, and then comments are made about their valour and their war-time organizations. We must remember that this is an admission which comes from the pen of enemies, though they have not hesitated to use any amount of unbecoming and abusive language about the Iranians. Evidently, they could not possibly deny to the Iranians the great qualities for which they were famous.¹⁶

Further, if the rock inscriptions of the Achaemenian Emperors,—where Darius the Great earnestly prays before the Court of Ahura Mazda that his land may never be overwhelmed by a hostile army, by a famine and by the spirit of untruth,—do not mean that the Iranians were full of love for their country, what else could the inscriptions mean? He had not left a single powerful kingdom unconquered on the face of the earth that he might be afraid of the probability of a particular enemy over-running Iran in his time. Is his prayer then merely for the permanence of his own sovereignty and not for his beloved Iran for all time?

In the Avesta repeatedly we meet with the word 'Airya', as for instance, in the Khordad Yasht, para. 5 ; Aban Yasht, paras. 49, 58, 69 and 117 ; Teshter Yasht, paras. 6, 36, 56, 58, 61 ; Meher Yasht, para. 4 ; Ashtad Yasht, para. 5 ; Zamyad Yasht, paras. 56, 69 ; Vendidad, Farg. 19, para. 39, etc. This word means "Irani" or "Persian". A similar word 'Airyana' which appears in Ashtad Yasht, para. 1 and in the smaller Siruza and the bigger Siruza, para. 9, etc., also

¹⁶ Byzantinische quellen zur Länder-und Völkerkunde 5—15 Jhd. von Karl Dietrich, Leipzig, 1912. S. 36.

means "related to Arya (= Iran)". The meaning of this word is the same as "Iran" of to-day. In my translation wherever these words appear in the Yashts, I have translated them by the word 'Airya' or 'Arya'. I believe, the right course would have been to translate them as Irani and Iran, so that it may be clearly manifest to what extent our Holy Land has been remembered in our ancient sacred scriptures. There is not the slightest doubt that in ancient times, the Iranians called themselves 'Airya'. Darius the Great, in the rock inscriptions of Fars (at Naksh-e-Rustam), calls himself an 'Airiya'. Thus: "I am Darius, the king of kings, the king of many countries and nations, the king of this great and vast land, the son of Vishtaspa the Achæmenian. I am from Fars and the son of one who came from Fars. I am an Airiya (= Iranian) and claim my descent from Arya (=Iran)." ¹⁶

In Achæmenian Persian, the word 'Airiya' always means "Iranian". As Herodotus himself writes, the Medes were formerly known as Airiya.¹⁷ In short the word 'Airya' in the Avesta, 'Airiya' in Achæmenian Persian, and 'Irani' in modern Persian, are one and the same. Corresponding to what has been stated in the rock inscriptions of Darius above quoted, in para. 56 of the Teshter Yasht it is stated: "If the angel Teshter is held in reverence, no hostile army will enter the kingdom of the Airyas (Iran), no floods, no poison, no chariots of enemies, no hostile army with hoisted banners will visit the land." With reference to the central dominion known as Kh^vaniras Bami which is said to be the abode of the Iranians, refer to page 433. Although this attachment of the Iranians to their own country is so well manifested in the Avesta, yet this love has not prevented the Avesta from speaking well of other kingdoms too. In paras. 143 and 144 of the Farvardin Yasht, next to the Fravashis of the Iranians, praise and blessings are showered upon the Fravashis of good men and women of foreign countries, four of which are specifically named which we shall comment upon in their proper place. •

¹⁷ Herodotus, VII, p. 62; also 'Aufsätze zur persischen Geschichte, von Th. Nöldeke, Leipzig, 1887, S. 148.

Now let us see what is the ultimate goal, what is the object desired, what is the final aim in the Mazda-yasni religion. It is this: through piety, truth, righteousness, cleanliness, effort and exertion, valour and generosity, charity and benevolence, learning and wisdom, optimism, patriotism and friendship with all humanity, it is evident that the reward in this world is happiness and peace, and prosperity and joy, rest and comfort, glory and greatness, and after this period of happy and pleasant earthly existence has ended, the ultimate hope of bliss in the other abode, corresponding to the teachings of the Sufi philosophy of Iran, is thus described in para. 2 of Yasna 40 (Haptañ Haiti):—"O Ahura Mazda, Thou hast reserved this reward for us in this world and the world divine, so that thereby we may attain to Thy propinquity and live eternally with Thee and with Truth."

The key to salvation, Holy Zarathushtra
Entrusts in the hands of each one of us.

He announces that a man, by his own deeds,
Becomes fit for the Court of Ahura Mazda.

There is no path but the path of Truth (Asha),
In this world full of clamour and noise.

Beware, and go not by any other way,
Take heed, and lose not thyself in some mirage
and wilderness.

Strive for the perfection of thine own soul,
That thereby thou mayst be in joy To-morrow.

Verily he would be a ruler and a leader
Who obeys implicitly the heavenly command.

Hoist in thy heart the banner of Truth (Asha),
Pitch firm the tent of the Good Mind (Vohu Manah).

Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,
Then bring into vogue the Holy Sovereignty of
Khshathra

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love,
Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes
His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor,
He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last
The Mazdayasnan Religion also shall endure.
